www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

گلول گلستانی

﴿ دفتر هفتم ﴾

محمد امینی گلستانی

بسم الله الرحمن الرحیم

کشکول گلستاني

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپي:

مولف

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

کشکول گلستانی جلد ۷ ----- ۱۲

مشخصات کتاب ----- ۱۲

اشاره ----- ۱۲

فهرست موضوعات ----- ۱۶

پیشگفتار ----- ۲۶

اشاره ----- ۲۶

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب ----- ۲۷

تالیفات چاپ شده از مؤلّف. ----- ۲۹

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی ----- ۲۹

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف ----- ۳۲

شفاعت و شفیع شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام) ----- ۳۴

زنان آسمانی در مکتب قرآن ----- ۵۶

اشاره ----- ۵۶

با زنان قرآنی آشنا شویم! ----- ۶۰

تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام ----- ۶۵

معرفی ۹ زن صالح در قرآن ----- ۶۹

اشاره ----- ۶۹

چکیده ----- ۶۹

آمار و واژگان زن در قرآن ----- ۷۱

همسر ابراهیم ----- ۷۲

مادر موسی ----- ۷۴

خواهر موسی ----- ۷۷

همسر فرعون ----- ۷۷

دختران شعیب ---------- ۷۹
حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی (علیه السلام) وعاقبت صفوراء ---------- ۸۱
صفورا: ---------- ۸۲
عایشه ---------- ۸۳
عاقبت اخروی عایشه از زبان خود ---------- ۸۳
حسادت ---------- ۱۰۱
نمونه دوم: حسادت به خدیجه ---------- ۱۰۲
و چه مجازاتی در انتظار این مادر است ؟ ---------- ۱۱۴
آسیه زن فرعون ---------- ۱۱۷
اشاره ---------- ۱۱۷
نقل دو: ---------- ۱۲۳
نام و نسب آسیه: ---------- ۱۲۴
نقل سوّم: شناسنامه حضرت آسیه (س) ---------- ۱۳۲
نقل چهارم: حضرت آسیه (س) همسر فرعون ---------- ۱۳۶
حضرت آسیه از منظر قرآن ---------- ۱۳۷
ویژگی های حضرت آسیه در قرآن کریم ---------- ۱۳۸
سر انجام حضرت آسیه (س) ---------- ۱۴۰
نتیجه: ---------- ۱۴۱
«تاریخچه بنای مسجد جمکران» ---------- ۱۴۳
اشاره ---------- ۱۴۳
تاریخچه مسجد مقدس جمکران ---------- ۱۴۴
شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می گوید: ---------- ۱۴۴
منبع شناسی مسجد جمکران ---------- ۱۴۸
پیشگویی امیرمؤمنان (علیه السلام) از مسجد مقدس جمکران ---------- ۱۵۱
اطلاعاتی در باره ی مسجد جمکران ارائه نمایید ---------- ۱۵۳
آشنایی با تاریخچه مسجد مقدس جمکران و برکات آن ---------- ۱۵۵

منبع شناسی مسجد جمکران ---------- ۱۶۱
پیشگویی امام علی (علیه السلام) از مسجد جمکران ---------- ۱۷۷
منظور از اصحاب رَس در قرآن چه کسانی هستند؟ ---------- ۱۸۰
اشاره ---------- ۱۸۰
ادب ارمنی ها و پاداش آن از حضرت ابوالفضل عبّاس (علیه السلام) ---------- ۱۸۶
آخرین خشم سبلان: ---------- ۱۹۳
نتیجه: ---------- ۱۹۳
گزارش یک معجزه، از زبان یک پیرزن ارمنی: ---------- ۱۹۵
و امام موسی کاظم علیه السّلام فرموده اند: ---------- ۲۰۱
در تاریخ گزیده حکایت اصحاب رس و حنظله علیه السلام ---------- ۲۰۳
نتیجه علمی مباحث گذشته، در یک کلام: ---------- ۲۱۵
انفجار شهاب سنگ درخشان در مسکو، یادآور لوساووریچ ---------- ۲۱۶
اشاره ---------- ۲۱۶
شواهدی از علم جَفر: ---------- ۲۱۸
معجزه ای که شب بعد، در بیداری رخ داد: ---------- ۲۲۲
آخرین خشم سبلان: ---------- ۲۲۶
نتیجه: ---------- ۲۲۷
کتاب طوبای کربلا ---------- ۲۲۸
اشاره ---------- ۲۲۸
سلطنت امام حسین علیه السلام در عالم دیگر ---------- ۲۳۱
قبر امام حسین علیه السلام قبله حقیقی ---------- ۲۳۲
آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام ---------- ۲۳۴
برکات و فضیلت و خواص بند به بند دعای جوشن کبیر ---------- ۲۳۶
اشاره ---------- ۲۳۶
مضامین بلند دعای جوشن کبیر ---------- ۲۳۹
خواص بند به بند دعای جوشن کبیر ---------- ۲۴۰

کشف قدیمی ترین نسخه قرآن در انگلیس ----- ۲۴۶
جانشین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کیست ؟ ----- ۲۴۷
اثبات وجود امام عصر (عج) توسط براهین عقلی و روایات اهل تسنن ----- ۲۵۷
اشاره ----- ۲۵۷
اما در مورد براهین و ادله وجود امام زمان (عج). ----- ۲۵۷
برهانی برای اهل سنّت ----- ۲۶۲
احادیث دوازده خلیفه ----- ۲۶۸
حضرت مهدی (عج) در منابع اهل سنت ----- ۲۷۷
اشاره ----- ۲۷۷
باب اول در خروج مهدی (علیه السلام) در آخرالزمان ----- ۲۷۸
باب دوم در گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که مهدی از عترت من از فرزندان ----- ۲۷۹
باب سوم در اینکه مهدی (علیه السلام) از سادات اهل بهشت است ----- ۲۷۹
باب پنجم در اینکه اهل مشرق مهدی (علیه السلام) را یاری می کند ----- ۲۸۰
باب هفتم در بیان نمازگزاردن عیسی (علیه السلام) با مهدی (علیه السلام) ----- ۲۸۱
باب شانزدهم در بیان فرشته ای که با مهدی (علیه السلام) خروج می کند ----- ۲۸۱
باب هفدهم در ذکر اوصاف جسمانی مهدی (علیه السلام) ----- ۲۸۱
باب نوزدهم در بیان چگونگی دندانهای مهدی (علیه السلام) ----- ۲۸۲
باب بیست وپنجم در دلایل زنده بودن مهدی (علیه السلام) ----- ۲۸۲
آیا اهل سنّت به امام مهدی عج اعتقاد دارند، چگونه ؟ و تفاوت آنها با ----- ۲۸۴
اثبات وجود امام زمان (عج) برای اهل سنّت ----- ۲۹۶
احادیث دوازده خلیفه ----- ۳۰۹
تحقیقی در باب عمرطولانی ----- ۳۱۱
حدّ عمر طبیعی انسان ----- ۳۱۵
عمر دراز سلمان فارسی ----- ۳۱۷
۲ - حضرت مهدی در بعض کتب اهل سنت ----- ۳۲۱
۲ - مهدی (علیه السلام) از اهل بیت ----- ۳۲۵

ظلم و ستم در حق حضرت علی و حضرت زهرا (س) ---- ۳۶۵
جانشینی پس از پیامبر ---- ۳۶۵
دلایل وقوع حوادث پس از حمله به خانه حضرت زهرا ---- ۳۶۶
پنهان کاری علمای اهل سنت ---- ۳۶۶
فضایل و کمالات حضرت زهرا ---- ۳۶۷
پاسخ به چند شبهه در باب عاشوراء: ---- ۳۶۹
آیا عمر بن الخطاب، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده ---- ۳۷۴
علت مرگ ابوبکر چه بود؟؟ ابوبکر کشته شد یا به مرگ طبیعی مرد؟؟ ---- ۳۷۷
اشاره ---- ۳۷۷
اما درباب نقل دوم آمده است که: ---- ۳۸۱
ولایت علی ابن ابیطالب حصنی ---- ۳۸۱
اندوه پیوسته حضرت علی پس از شهادت خانم فاطمه زهرا ---- ۳۸۳
گذری بر فضایل و مکارم حضرت فاطمه معصومه (س) و شهر قم ---- ۳۸۴
اشاره ---- ۳۸۴
فرازهایی از فضایل ---- ۳۸۹
مقام شفاعت ---- ۳۹۱
خواهران نمونه ---- ۳۹۳
فاطمه معصومه از دیدگاه مشاهیر ---- ۳۹۳
رحلت شهادت گونه ---- ۳۹۶
ناگهانی بودن ظهور امام زمان (علیه السلام) (۲) ---- ۴۰۲
ماجرای خواندنی شیخ محمود یاسری ---- ۴۰۶
ختم شیخ بهائی قدس سره: ---- ۴۰۹
علائم حتمی ظهور چه می شود؟ ---- ۴۰۹
مقالات ویژه ۱۴ معصوم، مهدویت، نشانه های ظهور ---- ۴۱۵
اشاره ---- ۴۱۵
مراتب انتظار فرج (۱) ---- ۴۱۵

مراتب قصد قربت ---------- ۴۲۰
مراتب انتظار فرج (۲) ---------- ۴۲۶
انتظار فرجِ چه کسی ؟ ---------- ۴۲۹
مراتب انتظار فرج (۱) ---------- ۴۳۸
آخرین مطالب بخش مهدویت ---------- ۴۴۶
اشاره ---------- ۴۴۶
غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (۱) ---------- ۴۴۶
اشاره ---------- ۴۴۶
تعبیرات رسول خدا در باره مؤمنان آخر الزّمان ---------- ۴۵۱
تغییرات و تفاوت های مهم زمان ظهور ---------- ۴۵۲
غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (۲) ---------- ۴۶۴
اشاره ---------- ۴۶۴
رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه ی زمین ---------- ۴۶۷
داستان بشّار اسدی یکی از دوستان امام صادق علیه السلام ---------- ۴۷۰
آسیه و رعضه دو عاشق خدا زیر شکنجه دو مدعی الوهیت! ---------- ۴۷۳
اشاره ---------- ۴۷۳
ایمان آسیه: ---------- ۴۷۹
ویژگی ها و فضائل آسیه در قرآن ---------- ۴۸۰
شکنجه و شهادت آسیه: ---------- ۴۸۴
قبر حضرت آسیه (س) در مصر است. ---------- ۴۸۶
نتیجه: ---------- ۴۸۶
بانوی کرامت ---------- ۴۸۷
توصیه هایی که عمل نمی شود ---------- ۴۸۹
اسلام برای هر لحظه ---------- ۴۹۲
گوشه ای از بیکران پدر منجی عالم ---------- ۴۹۴
ظهور حضرت مسیح در عصر حضرت مهدی (علیه السلام) ---------- ۴۹۶

مطالبی در باره محتوی قرآن کریم ----- ۵۰۳
اشاره ----- ۵۰۳
چرا نهج البلاغه را برادر قرآن و صحیفه سجّادیه را خواهر قرآن می ----- ۵۰۶
نام زنان در قران کریم ----- ۵۰۹
تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام ----- ۵۱۴
تفاوت آخرت از نظر اسلام و مسیحیت چیست ؟ ----- ۵۱۶
تعداد نام های پیامبران در قرآن کریم ----- ۵۱۹
دانستنی های قرآنی ----- ۵۲۷
نام کدام پیامبر بیشتر در قرآن آمده است ؟ ----- ۵۲۸
نام چند زن در قرآن کریم آمده است ؟ ----- ۵۲۸
در قرآن چند مرتبه از حضرت مریم و حضرت عیسی (علیه السلام) نام آمده ----- ۵۲۸
تنها سوره ای که به نام یک زن است! ----- ۵۲۹
تکرار نام مریم در قران ----- ۵۳۱
منابع و مدارک بیواسطه و با واسطه ----- ۵۳۱
درباره مرکز ----- ۵۴۷

کشکول گلستانی جلد 7

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی ، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری: 7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی ، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص :1

اشاره

کشکول گلستانی

محمدامینی گلستانی

ص :3

فهرست موضوعات

محمد امینی گلستانی 1

فهرست موضوعات 5

پیشگفتار 10

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب 11

تالیفات چاپ شده از مؤلّف. 13

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی 13

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 16

شفاعت و شفیع شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام) 19

زنان آسمانی در مکتب قرآن 38

با زنان قرآنی آشنا شویم! 42

تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام 47

معرفی 9 زن صالح در قرآن 50

چکیده 50

آمار و واژگان زن در قرآن 52

همسر ابراهیم 53

مادر موسی 55

خواهر موسی 58

همسر فرعون 58

دختران شعیب 60

حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی (علیه السلام) وعاقبت صفوراء 62

صفورا: 63

عایشه 64

عاقبت اخروی عایشه از زبان خود 64

حسادت 82

نمونه دوم: حسادت به خدیجه 83

و چه مجازاتی در انتظار این مادر است ؟ 95

آسیه زن فرعون 98

نقل دو: 104

نام و نسب آسیه: 105

نقل سوّم: 112

شناسنامه حضرت آسیه (س) 112

نقل چهارم: 115

حضرت آسیه (س) همسر فرعون 115

حضرت آسیه از منظر قرآن 116

ویژگی های حضرت آسیه در قرآن کریم 117

سر انجام حضرت آسیه (س) 119

نتیجه: 120

صفحه اصلی «جمکران شناسی» تاریخ «تاریخچه بنای مسجد» مفصل 122

تاریخچه مسجد مقدس جمکران 123

شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می گوید: 123

منبع شناسی مسجد جمکران 127

پیشگویی امیرمؤمنان (علیه السلام) از مسجد مقدس جمکران 130

اطلاعاتی در باره ی مسجد جمکران ارائه نمایید 132

آشنایی با تاریخچه مسجد مقدس جمکران و برکات آن 134

منبع شناسی مسجد جمکران 140

پیشگویی امام علی (علیه السلام) از مسجد جمکران 156

منظور از اصحاب رَس در قرآن چه کسانی هستند؟ 159

ادب ارمنی ها و پاداش آن از حضرت ابوالفضل عبّاس ع 165

آخرین خشم سبلان: 170

نتیجه: 170

گزارش یک معجزه، از زبان یک پیرزن ارمنی: 172

و امام موسی کاظم علیه السّلام فرموده اند: 178

در تاریخ گزیده حکایت اصحاب رس و حنظله علیه السلام 180

نتیجه علمی مباحث گذشته، در یک کلام: 192

انفجار شهاب سنگ درخشان در مسکو، یادآور لوساووریچ 193

شواهدی از علم جَفر: 195

معجزه ای که شب بعد، در بیداری رخ داد: 199

آخرین خشم سبلان: 203

نتیجه: 204

عناوین این بخش 205

ماخذ: کتاب طوبای کربلا 205

سلطنت امام حسین علیه السلام در عالم دیگر 207

قبر امام حسین علیه السلام قبله حقیقی 208

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام 210

برکات و فضیلت و خواص بند به بند دعای جوشن کبیر 212

مضامین بلند دعای جوشن

ص:6

کبیر 215

خواص بند به بند دعای جوشن کبیر 216

کشف قدیمی ترین نسخه قرآن در انگلیس 219

جانشین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کیست ؟ 220

اثبات وجود امام عصر) عج (توسط براهین عقلی و روایات اهل تسنن 229

اما در مورد براهین و ادله وجود امام زمان) عج (. 229

برهانی برای اهل سنّت 234

احادیث دوازده خلیفه 240

حضرت مهدی) عج (در منابع اهل سنت 249

باب اول در خروج مهدی (علیه السلام) در آخرالزمان 250

باب دوم در گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که مهدی از عترت من 251

از فرزندان فاطمه است 251

باب سوم در اینکه مهدی (علیه السلام) از سادات اهل بهشت است 251

باب پنجم در اینکه اهل مشرق مهدی (علیه السلام) را یاری می کند 252

باب هفتم در بیان نمازگزاردن عیسی (علیه السلام) با مهدی (علیه السلام) 253

باب شانزدهم در بیان فرشته ای که با مهدی (علیه السلام) خروج می کند 253

باب هفدهم در ذکر اوصاف جسمانی مهدی (علیه السلام) 253

باب نوزدهم در بیان چگونگی دندانهای مهدی (علیه السلام) 254

باب بیست وپنجم در دلایل زنده بودن مهدی (علیه السلام) 254

آیا اهل سنّت به امام مهدی عج اعتقاد دارند، چگونه ؟ و تفاوت 256

آنها با تشیّع 256

اثبات وجود امام زمان) عج (برای اهل سنّت 267

احادیث دوازده خلیفه 278

تحقیقی در باب عمرطولانی 279

حدّ عمر طبیعی انسان 282

عمر دراز سلمان فارسی 284

2 - حضرت مهدی در بعض کتب اهل سنت 286

2 - مهدی) ع (از اهل بیت 289

ظلم و ستم در حق حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام 322

جانشینی پس از پیامبر 322

دلایل وقوع حوادث پس از حمله به خانه حضرت زهرا 323

ص:7

پنهان کاری علمای اهل سنت 323

فضایل و کمالات حضرت زهرا 324

پاسخ به چند شبهه در باب عاشوراء: 326

آیا عمر بن الخطاب، به حضرت زهرا سلام الله علیها 330

جسارت کرده است ؟ 330

علت مرگ ابوبکر چه بود؟؟ ابوبکر کشته شد یا به مرگ طبیعی مرد؟؟ 333

اما درباب نقل دوم آمده است که: 337

ولایت علی ابن ابیطالب حصنی 337

اندوه پیوسته حضرت علی پس از شهادت خانم فاطمه زهرا 339

گذری بر فضایل و مکارم حضرت فاطمه معصومه (س) و شهر قم (340

فرازهایی از فضایل 345

مقام شفاعت 347

خواهران نمونه 349

فاطمه معصومه از دیدگاه مشاهیر 349

رحلت شهادت گونه 352

ناگهانی بودن ظهور امام زمان (علیه السلام) (2) 357

ماجرای خواندنی شیخ محمود یاسری 361

ختم شیخ بهائی قدس سره: 364

علائم حتمی ظهور چه می شود؟ 364

دسته: اخبار، مقالات ویژه، 14 معصوم، مهدویت، نشانه های ظهور 370

مطالب مرتبط ... 370

مراتب انتظار فرج (1) 370

مراتب قصد قربت 374

مراتب انتظار فرج (2) 380

انتظار فرجِ چه کسی ؟ 383

مراتب انتظار فرج (1) 392

متن کامل نوشته او به این شرح است: 397

آخرین مطالب بخش مهدویت 399

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (1) 399

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (1) 400

تعبیرات رسول خدا در باره مؤمنان آخر الزّمان 404

تغییرات و تفاوت های مهم زمان

ظهور 405

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (2) 416

رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه ی زمین 419

داستان بشّار اسدی یکی از دوستان امام صادق علیه السلام 422

آسیه و رعضه دو عاشق خدا زیر شکنجه دو مدعی الوهیت! 425

1 - رعضه دختر نمرود 427

2 - آسیه دختر مزاحم 427

ایمان آسیه: 431

ویژگی ها و فضائل آسیه در قرآن 432

شکنجه و شهادت آسیه: 436

قبر حضرت آسیه (س) در مصر است. 438

نتیجه: 438

بانوی کرامت 439

توصیه هایی که عمل نمی شود 441

اسلام برای هر لحظه 444

گوشه ای از بیکران پدر منجی عالم 446

ظهور حضرت مسیح در عصر حضرت مهدی (علیه السلام) 448

مطالبی در باره محتوی قرآن کریم 455

چرا نهج البلاغه را برادر قرآن و صحیفه سجّادیه را خواهر قرآن می 458

گویند؟ 458

نام زنان در قران کریم 461

تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام 466

تفاوت آخرت از نظر اسلام و مسیحیت 467

تعداد نام های پیامبران در قرآن کریم 471

دانستنی های قرآنی 479

نام کدام پیامبر بیشتر در قرآن آمده است ؟ 480

نام چند زن در قرآن کریم آمده است ؟ 480

در قرآن چند مرتبه از حضرت مریم و حضرت عیسی (علیه السلام) نام آمده 480

تنها سوره ای که به نام یک زن است! 481

تکرار نام مریم در قران 483

منابع و مدارک بیواسطه و با واسطه 483

پیشگفتار

اشاره

لطفاًپیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمائید.

1 – در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 – خاندان رسالت. 2 – اصحاب. 3 – علما. 4 – میوه های شفا بخش. 5 – متفرقات در سه جلد.

2 – بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 – اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 – بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 – در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

ص:10

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 جلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیة الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

ص:11

2 – احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 – تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 – مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع

نمایند انشاءالله.

2 – در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 – در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 – احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 – با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 – سرچشمه حیات – وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 – سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس

ص:13

من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 – از مباهله تا عاشورا – در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا 6 با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی

مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 – والدین دو فرشته جهان آفرینش – در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 – آداب ازدواج و زندگی خانوادگی – وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 – کتاب مهم اسلام فراتر از زمان – درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکة یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّة بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

ص:15

پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 – آغلار ساولان – سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 – 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف – رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 – فلسفه قیام و عدم قیام امامان – در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 – گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 – ولایت شرط قبولی أعمال در دوحلد.

12 – شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 – آیا و چرا – در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهلبیت، خاصّه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلیلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 – 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از سخنرانی های 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب

برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 – رحمت واسعه – در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 – شب – کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 – عتابات قرآن – در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 – خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من – این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 – دعای عرشیان برفرشیان – درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 – نشانه هائی از او – کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 – مرزهای زندگی – از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 – مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها – از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 – نوادر – روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

12 – شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

13 – مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 – یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله

(مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد.

15 – متفّرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 – تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 – نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 – ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 – اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخییم.

20 – صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 – مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

شفاعت و شفیع شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام)

در کجای قرآن آمده است ؟

قرآن و مسأله شفاعت:

بدون شک مجازاتهای الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانها است، بنا بر این هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرأت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند.

شفاعت در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است، و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرات بر گناه است.

کسانی که جنبه های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک نکرده اند گاه بکلی منکر مساله شفاعت شده، آن را با توصیه و پارتی بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می دانند! و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می گوید: لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ در قیامت از

کسی شفاعت پذیرفته نمی شود بدون توجه به آیات دیگر دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده اند.

به هر حال ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می توان خلاصه کرد:

1 - اعتقاد به شفاعت روح سعی و تلاش را تضعیف می کند.

2 - اعتقاد به شفاعت انعکاسی از جامعه های عقب مانده و فئودالیته است.

3 - اعتقاد به شفاعت موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیتها است.

ص:18

4 – اعتقاد به شفاعت یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است!

5 – اعتقاد به شفاعت مفهومش دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است!

ولی بطوری که خواهیم گفت همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعتهای انحرافی رائج در میان عوام مردم اشتباه کرده اند.

از آنجا که این مساله هم در جهت اثبات، و هم در جهت نفی، دارای اهمیت ویژه ای است باید بطور مشروح از مفهوم شفاعت – فلسفه شفاعت – شفاعت در عالم تکوین – شفاعت در قرآن و حدیث – شفاعت و مساله توحید و شرک.

در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد بر طرف شود.

1 – مفهوم واقعی شفاعت

کلمه شفاعت از ریشه شفع بمعنی) جفت (و ضم الشیء الی مثله گرفته شده، و نقطه مقابل آن وتر به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد ضعیف تر اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می شود:

الف – شفاعت در لسان عامه به این گفته می شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردستان خود عوض کند.

گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند. و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تاثیر قرار دادن عواطف طرف.

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، در باره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها...

بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحیات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کند، تمام تاثیرها و دگرگونیها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود) دقت کنید (.

این نوع شـفاعت در بحثهای مـذهبی مطلقا معنی ندارد، زیرا نه خداوند اشـتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، و نه از نفوذ کسـی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می زند.

مفهوم دیگر شـفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع شـفاعت شونده دور می زند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می سازد که از یک وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسـیله ارتباط با شـفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسـته و مسـتحق بخشودگی گردد، و همـانطور که خواهیم دیـد ایمان به این نوع شـفاعت در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسـیله اصـلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است.

و خواهیم دید که تمام ایرادها، خرده گیریها، و حمله ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می شود، نه مفهوم دوم که یک معنی منطقی و معقول و سازنده است.

این بود تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل تخدیری و سازنده.

2 - شفاعت در عالم تکوین:

آنچه در مورد شـفاعت به تفسـیر صـحیح و منطقی آن گفتیم در جهان تکوین و آفرینش) علاوه بر عالم تشـریع (نیز فراوان دیـده می شود، نیروهای قویتر این جهان به نیروهای ضـعیفتر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدفهای سازنده پیش می برند، آفتاب می تابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا اسـتعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر بر آورده به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند پیش بروند.

این صـحنه هـا در حقیقت یک نوع شـفاعت تکوینی در رسـتاخیز زنـدگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو نوعی از شـفاعت در صحنه تشریع قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

3 – مدارک شفاعت:

اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مساله شفاعت می پردازیم:

در قرآن در باره مساله شفاعت) به همین عنوان (در حدود 30 مورد بحث شده است) البته بحثها و اشارات دیگری به این مساله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود (.

آیاتی که در قرآن پیرامون این مساله بحث می کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود:

گروه اول – آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند:

أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ) بقره 254)

و مانند وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ (بقرة: 48).

در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالـح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مساله شفاعت نفی شده است.

در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم:

فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِينَ (مدثر: 48): شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد.

گروه دوم – آیاتی است که شفیع را منحصرا خدا معرفی می کند مانند:

ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ (سجده: 4):

غیر از خدا ولی و شفیعی نداریم

قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً (زمر: 44): همه شفاعتها مخصوص خدا است.

گروه سوم – آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ (بقره: 255) چه کسـی می تواند جز به اذن خدا شـفاعت نماید؟ و وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ (سبأ:

23): شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد.

گروه چهارم – آیاتی است که شـرائطی برای شـفاعت شونـده بیان کرده است گاهی این شـرط را رضایت و خشـنودی خدا معرفی می کند مانند:

وَ لا يَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضى (انبياء: 28).

طبق اين آيه شفاعت شفيعان منحصرا شامل حال كسانى است كه به مقام ارتضاء يعنى

پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند.

و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند مانند لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ إِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً. (مریم: 87)) منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است (.

و زمانی صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ : (غافر: 18).

و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم، جزء شرائط حتمی شفاعت است.

4 - شرائط گوناگون شفاعت.

خلاصه اینکه آیات شفاعت بخوبی نشان می دهد که مساله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی، از نظر جرمی که در باره آن شفاعت می شود از یک سو، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد.

مثلا گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید: ظالمان شفیع مطاعی ندارند! و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه - آن چنان که در بعضی از احادیث بعدا خواهد آمد - تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه) و اینکه بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد (.

از طرف دیگر طبق آیه 28 سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام ارتضاء رسیده اند و طبق آیه 87 مریم دارای عهد الهی هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده، استفاده می شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی

انعکاس یابد، و نشانه اش این است که خود را از صـفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه های خود وادارد. در آیه 64 سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می خوانیم:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً : در این آیه توبه و استغفار مجرمان مقدمه ای برای شفاعت پیامبر ص شمرده شده است.

و در آیه 98 و 99 سوره یوسف:

قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ : نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر بخوبی خوانده می شود.

در مورد شفاعت فرشتگان) در سوره غافر آیه 7) می خوانیم که استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ .

باز در اینجا این سؤال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسـیر حق، چه نیازی به شفاعت است مطرح می شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند إِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ (زخرف – 87).

و به این ترتیب شـفاعت شونـده بایـد یک نوع ارتباط و پیونـد با شـفاعت کننده بر قرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

5 – احادیث اسلامی و شفاعت

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریحتر از آن، از جمله:

1 – در تفسیر برهان از امام کاظم ع از علی ع نقل شده که می فرماید:

از پیامبر ص شنیدم (شفاعتی لاهل الکبائر من امتی...)

: شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید:

از امام کاظم ع پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

امام ع در پاسخ فرمود: هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی می شود طبعا پشیمان خواهد شد و پیامبر ص فرموده پشیمانی از گناه توبه است... و کسی که پشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او ظلم است، و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند. تفسیر برهان جلد 3 ص 57.

مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود.

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند) دقت کنید (.

2 – در کتاب کافی از امام صادق ع در نامه ای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده:

من سره ان ینفعه شفاعة الشافعین عند اللَّه فلیطلب الی اللَّه ان یرضی عنه

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصا و جمعی از مسلمانان عموما رخ داده است صادر شده، و با صراحت شفاعتهای تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند» نقل از بحار الانوار جلد 3 صفحه 304 چاپ قدیم «

3 – باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق ع ی خوانیم:

اذا کان یوم القیامه بعث اللَّه العالم و العابد، فاذا وقفا بین یدی اللَّه عز و جل قیل للعابد انطلق الی الجنة، و قیل للعالم قف تشفع للناس بحسن تادیبک لهم:

در روز رستاخیز خداوند عالم و عابد را بر می انگیزد به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می گوید برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن!

. اختصاص مفید بنقل بحار ج 3 ص 305.

در این حدیث پیوندی در میان تادیب عالم و شفاعت او نسبت به شاگردانش که مکتب او را درک کرده اند دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.

بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این جهان.

6 - تاثیر معنوی شفاعت:

آنچه در مورد روایات شفاعت آوردیم قسمت کمی از بسیار بود، که بخاطر نکات خاصی که متناسب با بحث مادر آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است.

نووی شافعی) نام او یحیی بن شرف از علمای قرن هفتم هجری است و چون در شهرک نوی نزدیک دمشق متولد شد به نووی معروف است (در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض دانشمند معروف اهل تسنن نقل می کند که می گوید شفاعت متواتر است بحار جلد 3 صفحه 307.

حتی پیروان ابن تیمیه) متوفای سال 728 هجری (و محمد بن عبد الوهاب) متوفای سال 1206) که در اینگونه مسائل سختگیری و تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده اند!

در کتاب فتح المجید تالیف شیخ عبد الرحمن بن حسن که از معروفترین کتب وهابیه است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی حجاز به عنوان یک کتاب درسی شناخته می شود، از ابن قیم چنین نقل شده: احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از پیامبر ص متواتر است، و صحابه او و اهل سنت عموما اجماع بر این موضوع دارند، و منکر آن را بدعت گذار می دانند و به او انتقاد می کنند و او را گمراه می شمرند.

اکنون پیش از آنکه به بحث در باره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و معتقدان به شفاعت می کنیم که این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنشهای اجتماعی و روانی این مساله خواهد بود

در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تاثیر معنوی شفاعت گفتگو است.

جمعی که بنام وعیدیه معروف هستند) آنها که اعتقاد به خلود مرتکبان گناهان کبیره در جهنم دارند (معتقدند که شفاعت اثری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تاثیر آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است.

در حالی که تفضیلیه) آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند (معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می باشد.

ولی محقق معروف خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقادات هر دو را حق می داند، و معتقد به هر دو اثر است.

علامه حلی در شرح عبارت او در کشف المراد نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است.

گمان نمی کنیم با توجه به آنچه سابقا در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی و هم از نظر مقایسه با شفاعت تکوینی گفته شد تردیدی باقی بماند که عقیده محقق طوسی به واقعیت نزدیکتر است.

زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق ع نقل شده می خوانیم:

ما من احد من الاولین و الاخرین الا هو محتاج الی شفاعة محمد (صلی الله علیه و آله) یوم القیامه

به نقل بحار الانوار و کتابهای دیگر.

) طبق این حدیث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند (.

و به این ترتیب حتی کسانی که از گناه توبه کرده اند و جرم آنها بخشوده شده، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبه باشد و افزایش مقام را نیز شامل شود.

و اگر در بعضی از روایات می خوانیم نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند، منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می باشد.

از سوی دیگر گفتیم: حقیقت شـفاعت ضمیمه شدن موجود قویتری به موجود ضعیفتر برای کمک به او است، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف.

همانطور که در شـفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار دارند نیز این دو جنبه مشهود است: گاهی موجودات پائین تر نیازشـان به عوامل نیرومنـدتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است) هماننـد نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات (و گاه برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می باشد.

) همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب (و همچنین یک شاگرد درس خوان هم برای اصـلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف.

بنا بر این شفاعت به دلائل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد) دقت کنید (.

با توجه به آنچه گفته شـده روشن می شود که چرا توبه کاران نیز به شـفاعت نیازمندند، با اینکه توبه طبق اعتقادات مسـلم مذهبی به تنهایی موجب آمرزش گناه می گردد.

دلیل این موضوع دو چیز است:

1 – توبه کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی و پرورش و تکامل و ارتقاء مقام، نیاز به شـفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با توبه بر آورده شده است.

2 – اشـتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تاثیر توبه رخ داده موجب اینگونه اشکالات می شود و آن اینکه تصورشان این است که توبه و ندامت و پشیمانی از گناه می تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد.

در حالی که در جای خود گفته ایم نـدامت از گذشـته و تصـمیم نسـبت به آینـده تنها مرحله نخستین توبه است، و درست همانند دارویی است که بیماری را قطع می کنـد، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن ریشه بیماری، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده، ولی هرگز به حال یک انسان عادی در نیامده است، بلکه باید مدتها به تقویت بنیه جسمی خود بپردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد.

و به تعبیر دیگر توبه مراحلی دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در

آینده تنها مرحله نخستین آن است. مرحله نهایی آن به این حاصل می شود که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می تواند اثر بخش باشد.

شاهد زنده برای این سخن همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار می بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم، استغفار پیامبر ص شرط پذیرش توبه قرار داده شده است، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف و استغفار یعقوب برای آنها، و از همه روشنتر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار و صالح و مصلحند که آیات آن در سابق گذشت) دقت کنید (.

7 – فلسفه شفاعت

مفهوم شفاعت و مدارک آن را – که روشنگر مفهوم آن بود – دانستیم، و با توجه به آن، درک فلسفه های اجتماعی و روانی آن چندان مشکل نیست.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت می تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:

مبارزه با روح یاس – کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یک سو گرفتار ناراحتی و جدان، و از سوی دیگر گرفتار یاس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می یابند عملا حاضر به هیچگونه تجدید نظر نیستند، و با توجه به تیره گی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مایوس شده و سد پرهیز را بکلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تاثیر می داند.

گاه ناراحتی و جدان که ناشی از اینگونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقام جویی از جامعه ای که او را چنین آلوده کرده است می گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه ای به سوی روشنایی به روی او می گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می کند، حس

انتقام جویی در او تحریک نمی گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می دهد.

بنا بر این اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم، لذا مشاهده می کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یاس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندانها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!.

8 – شرائط سازنده شفاعت

– با توجه به اینکه شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصلند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهانی همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می رساند بپرهیزند، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام ارتضاء و بر قرار ساختن عهد الهی) به تفسیری که گذشت (از گناه توبه کنند، و یا حد اقل در آستانه توبه قرار گیرند.

خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لا اقل تقلیل دهند و ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاهدارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند. و از طرفی برای بر قرار ساختن پیوند میان خود و شفاعت کننده از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت، هر چند ضعیف، میان خود و او بر قرار سازند، یعنی همانطور که در شفاعت تکوینی آمادگی و سنخیت، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تاثیر علل تکوینی است، در مرحله شفاعت تشریعی نیز برای رسیدن به نتیجه، اینگونه آمادگیها لازم است) دقت کنید (.

با این وضع جای تردید باقی نمی ماند که شفاعت به معنی صحیح نقش مؤثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

9 – بررسی و پاسخ اشکالات:

ص:30

همانطور که قبلا گفته شد میان شفاعت در عرف عام و شفاعت در منطق اسلام فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر شفاعت کننده و دیگری بر اساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در شفاعت شونده قرار دارد.

روشن است که شفاعت به معنی اول همه اشکالات گذشته را به خود جذب می کند، هم روح سعی و تلاش را می کشد، هم موجب تشویق به گناه است، هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیته می باشد. و هم متضمن یک نوع شرک یا انحراف از توحید است.

زیرا اگر ما معتقد باشیم که علم خدا را می توان تغییر داد و مجهولی را در باره شفاعت شونده برای او روشن ساخت، و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که می توان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند، و یا محبت او را به سوی خود جلب کرد، و یا معتقد باشیم که خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و بخاطر این نیاز، شفاعت آنها را در باره مجرمی بپذیرد، و یا معتقد باشیم که از نفوذ وسایطی ممکن است بهراسد و شفاعت آنها را بپذیرد، همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می سازد و در دره شرک و بت پرستی، پرتاب می کند.

اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است. ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط و کیفیت و خصوصیات و ویژگیهایی که در بالا به آن اشاره شد، هیچیک از این عیوب را ندارد - سهل است - نقاط مثبت ضد آن را پرورش می دهد.

این نوع شفاعت تشویق به گناه نمی کند، بلکه وسیله ای برای ترک گناه است.

دعوت به سستی و تنبلی نمی کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می نماید.

هیچگونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان و گناهکاران و متجاوزان است. نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید و توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می باشد.

باز برای روشنتر شدن این بحث نظر شما را به تحلیل زیر جلب می کنیم:

10 - شفاعت و توحید:

ص:31

تفسیرهای نادرست برای مساله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملا متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است.

دسته ای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوششها می پندارند که پاسخ آنها مشروحا گذشت.

دسته ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند وهابیها و همفکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یک نوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می کنند با اینکه طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می کشاند و از طرز تفسیر خارج می شویم ولی روی پاره ای از جهات این امر را لازم می دانیم:

نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابیها که در دو قرن اخیر به رهبری محمد بن عبد الوهاب سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمانهای اهل تسنن نیز شدیدا مخالفند. محمد بن عبد الوهاب که افکار خود را از ابن تیمیه) احمد بن عبد الحلیم دمشقی متوفی 728) که تقریبا) چهار قرن قبل از او می زیسته (گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه) ایدئولوگ وهابیه (بود.

محمد بن عبد الوهاب در خلال سالهای 1160 تا 1206 که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصبهای خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوی حجاز توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، بطور مستقیم، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خونهای زیادی از مسلمانان حجاز و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکشهای پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط حجاز نبود، بلکه در سال 1216) درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب (پیروان او از طریق بیابانهای حجاز با یک حمله غافلگیرانه به کربلا ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز عید غدیر و مسافرت بسیاری از اهالی کربلا به نجف برای مراسم غدیر، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین ع و سایر اماکن مقدس شیعه در کربلا پرداختند، و در ضمن تمام درهای گرانقیمت و تابلوها

و هدایای نفیس و وسائل تزیینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضـریح و پانصد نفر در صـحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشـتند که بعضـی عـدد مقتولین را بالغ بر پنجهزار نفر دانسـته اند، در این ماجرا خانه های فراوانی غارت شد و حتی پیر مردان و کودکان و زنان نیز از این تعرض، مصون نماندند.

در سال 1344 فقهای مـدینه که در دسـتگاه حکومت نفوذ داشـتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسـلام در حجاز دادند و در روز هشـتم شوال این حکم تنفیـذ گردیـد و همه قبور را یکی پس از دیگری بجز قـبر پیـامبر اسـلام ص ویران کردنـد که آن هم بخـاطر ترس از خشـم عمومی مسلمین مستثنی شد.

رویهمرفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و یکدنده و قشـری و متعصـبند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می کنند، شدت عمل و خشونت به خرج می دهند، و دانسـته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسـئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده، و عملا مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام مخصوصا آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادیگری و مکتبهای الحادی است دور نگه داشته اند.

به همین دلیل در محیط فکری آنها هیچگونه سـخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بیخبری وحشـتناک نسـبت به مسائل روز به سر می برند.

در هر صورت آنها در مورد مساله شفاعت چنین می گویند: هیچکس حق ندارد از پیامبر ص شفاعت بطلبد و مثلا بگوید: یا محمد اشفع لی عند اللّه زیرا خداوند می گوید:

وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً (جن - 18).

در رساله کشف الشبهات، نوشته محمد بن عبد الوهاب چنین می خوانیم:

اگر کسـی بگوید ما می دانیم خدا به پیامبر ص مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشـیده از او تقاضا کنیم ؟ در پاسخ می گوئیم درست است که خدا به او مقام شـفاعت داده ولی با این حال نهی کرده اسـت که از او شفاعت بطلبیم! و گفته است: فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً.

بعلاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر ص نیست، فرشتگان و دوستان خدا نیز این

مقام را دارنـد، آیا می توانیم از آنها نیز درخواست شـفاعت کنیم ؟ اگر کسـی چنین بگویـد، پرسـتش و عبادت بنـدگان صالـح خدا را کرده است!». کشف الشبهات بنا به نقل البراهین الجلیة صفحه 17.)

و نیز نامبرده در رساله اربع قواعد سخنی دارد که خلاصه اش این است: رهایی از شرک تنها به شناسایی چهار قاعده ممکن است:

1 – کفاری که پیامبر ص با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به اینکه:

خداونـد خالق و رازق و تـدبیر کننـده جهان هستی است چنان که قرآن می گوید: قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ ... وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللّهُ : (سوره یونس آیه 31) ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.

2 – آنها می گفتند: توجه ما به بتها و عبادت ما از آنها تنها بخاطر طلب قرب و شفاعت می باشد، وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ : (یونس – 18).

3 – پیامبر ص تمام کسانی را که عبادت غیر خـدا می کردند محکوم ساخت، اعم از آنها که عبادت فرشـتگان و انبیاء و صالحین می کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می پرستیدند و هیچگونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.

4 – مشـرکان عصـر ما در مسـیر شرک از مشرکان زمان جاهلیت بدترند!، زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بتها می کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِ ینَ لَهُ الدِّینَ : (سوره عنکبوت: 65) تنها خدا را می خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می شوند! رساله اربع قواعد صفحه 24 تا 27 بنا به نقل کشف الارتیاب صفحه 163.

عجیب اینکه این گروه وهابیان در نسـبت دادن شـرک به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه، به اندازه ای جری و جسور هسـتند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می شمرند، و قتل آنها را، خیلی آسان، مجاز می دانند، همانطور که در طول تاریخ خود، بارها عملا نیز این مطلب را نشان داده اند.

شیخ سلیمان ابن لحمان در کتاب الهدیة السنیة چنین می گوید:

کتاب و سنت گواهی بر این می دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا) مثلا (ابن عباس

و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، بخاطر اینکه آنها مقرب درگاه خدا هستند، همانطور که در نزد سلاطین شفاعت می کنند - چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه اشهد ان لا اله الا اللَّه و اشهد ان محمدا رسول اللَّه بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند.

» الهدية السنية صفحه 66 بنا به نقل البراهين الجلية صفحه 83.)

خشونت و یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می بارد بر هیچکس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی.

بررسی در زمینه منطق وهابیان در مساله شفاعت:

از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک) محمد بن عبد الوهاب (نقل کردیم چنین نتیجه گیری می توان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می کنند:

1 - مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.

2 - نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً (سوره جن آیه 18) و اینکه تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است.

در قسمت اول باید گفت که در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا:

اولا- قرآن صریحا مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیا و فرشتگان اثبات کرده است، همانطور که در بحثهای سابق گذشت. منتها آن را منوط به اذن الهی دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحک است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت، هر چند مشروط به اذن خدا نمائیم نهی کرده است.

بعلاوه قرآن مراجعه برادران یوسف را به پدر، و همچنین یاران پیامبر ص را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحا آورده است.

آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست، تقاضای شفاعت از پیامبر ص با جمله اشفع لنا عند اللَّه همان است که برادران یوسف گفتند یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا (سوره یوسف آیه 97).

چگونه چیزی را که قرآن صـریحا مجاز شـمرده شـرک می شمرند و معتقد به آن را مشرک و خون و مال او را مباح می پندارند؟! اگر این کار شرک بود چرا یعقوب فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!.

ثانیا – هیچگونه شـباهتی میان بت پرستان و خدا پرستان معتقد به شفاعت به اذن اللَّه نیست، زیرا بت پرستان، عبادت بتها می کردند و آنها را شفیع می دانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مساله عبادت شفعاء به هیچوجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشـگاه خدا از آنها می کنند و همانطور که خواهیم گفت در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مساله عبادت ندارد. بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می گفتند:

أَ جَعَلَ الآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ (سوره ص آیه 5).

بت پرستان بتها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می دانستند و می گفتند:

تَاللّهِ إِنْ کُنّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ (شعراء آیه 98).

بت پرستان همانطور که تواریخ به روشنی گواهی می دهد اعتقاد به تاثیر بتها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تاثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تاثیر را از خدا می دانند، و برای هیچ موجودی استقلال در تاثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم عبادت چیست ؟

تفسیر عبادت به هر گونه خضوع و احترام مفهومش این است که هیچکس برای هیچکس خضوع و احترامی نکند و احدی این نتیجه را نمی پـذیرد. همچنین تفسـیر آن به هر گونه درخواست و تقاضا، معنیش این است که تقاضا و در خواست از هر کس شـرک و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است.

عبادت را به تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر نیز نمی توان تفسـیر کرد، زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمانها و تشـکیلات اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است، همانطور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر

دینداری محسوب می شود.

بنابراین عبادت مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط عابد در برابر معبود انجام می گیرد.

این کلمه که با واژه) عبـد (ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم عبـد) بنده (روشن می سازد که در حقیقت عبادت کننده با عبادت خود نشان می دهد که در برابر معبود تسلیم محض است، و سرنوشت خود را در دست او می داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می شود.

آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این تفسیر مفهوم دیده می شود؟.

و اما در مورد خوانـدن غیر خدا که در آیات متعددی از آن نهی شده است شک نیست که مفهومش این نیست که مثلا صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرک.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانایی او است نیز نه گناه است و نه شرک، زیرا تعاون یکی از پـایه هـای زنـدگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشـته انـد) حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته اند (.

آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد همان است که خود ابن تیمیه در رساله زیارة القبور متعرض آن شده است:

حاجتی را که بنـده از خـدا می خواهـد اگر چیزی باشـد که جز از خداونـد صادر نمی شود هر گاه آن را از مخلوق بخواهـد مشـرک است، همانند عبادت کنندگان ملائکه و بتهای سـنگ و چوبی و کسانی که مسـیح و مادرش را به عنوان معبود برگزیده بودند، مثل اینکه به مخلوق زنده یا مرده بگوید گناه مرا ببخش، یا مرا بر دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا ده!...

و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هسـتند در این صورت مانعی ندارد که تقاضای آن را از انسانی کند، منتها شرایطی دارد، زیرا تقاضای مخلوق از

مخلوق دیگر گاه جائز است و گاه حرام... پیامبر ص به ابن عباس فرموده هنگامی که چیزی می خواهی از خـدا بخواه، و هنگامی که یاری می طلبی از خـدا یـاری بطلب، تا آنجا که پیامبر ص به گروهی از یارانش توصـیه فرمود هرگز چیزی از مردم نخواهنـد، آنها در عمل به این توصـیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می افتاد) و سوار بر مرکب بود (به کسی نمی گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضـای مکروه است، و امـا تقاضـای جـائز آن است که انسـان از برادر مؤمنش طلب دعـا کنـد! زیـارة القبور ص 152 به نقل از کشـف الارتیاب ص 268.

بنا بر این ما هم می گوئیم اگر براستی کسـی کار خـدا را از غیر خـدا بخواهـد و او را مسـتقل در انجام آن بداند مشـرک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهـد که کار خود او است و خـدا به او داده، نه تنها شـرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است، کلمه مع در آیه فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً نیز گواه بر این مدعاست که نباید کسی را در ردیف خداوند مبدء تاثیر مستقل دانست) دقت کنید (.

غرض از اصـرار و تاکید روی این بحث آنست که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه ای به دست خرده گیران بر مذهب داده است بلکه سبب تفسیرها و نتیجه گیریهای نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف گردیده است.

در حالی که تفسـیر صـحیح شـفاعت، علاوه بر اینکه موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصـلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.

ما امیدواریم همه مسـلمین با تحلیل صـحیح قرآنی و منطقی روی این مساله راه سوء اسـتفاده را به روی دشمنان ببندند و به توحید صفوف خود کمک کنند.

منبع: پرسمان دانشجویی

زنان آسمانی در مکتب قرآن

اشاره

زنان مقدس قرآنی قرآن به جز فاطمه زهرا علیهاالسلام به صراحت یا به کنایه، از

دوازده زن پاک نام می برد:

1 - حوا، 2 - آسیه همسر فرعون، 3 - سارا همسر ابراهیم، 4 - هاجر همسر ابراهیم، 5 - یوکابد مادر موسی، 6 - صفورا همسر موسی و دختر شعیب، 7 - الیزابت یا یصابات همسر زکریا، 8 - حنّه همسر عمران، 9 - همسر ایوب، 10 - بلقیس، 11 - مریم علیهاالسلام 12 - خدیجه علیهاالسلام.

قرآن برای هر یک از این زنان صفت یا صفات بارزی را به عنوان شاخصه ذکر می نماید که به ترتیب یاد شده به آن صفات اشاره می شود:

1 - حوا همسر حضرت آدم از تائبات بود:

» قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَ آ انْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا... «... پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشایی و بر ما ترحم ننمایی هر آینه از زیانکاران خواهیم بود.

2 - آسیه همسر فرعون از مؤمنات و مشتاقان خدا بود:

» وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ امَنُواامْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتًا... «

خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند) آسیه (زن فرعون را مثال می زند... آن گاه که [در مقابل تهدیدات فرعون] گفت: پروردگارا خانه ای در نزد خودت) بهشت (، برای من بنا نما....

3 - هاجر زن ابراهیم علیه السلام

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ ... «؛ و همسر او به خدمتگزاری به پا بود.... هاجر همسر ابراهیم از سائحات بود. سائحات که در قرآن به عنوان یکی از صفات کمالی برای زنان ذکر شده.

به معنای زنان مهاجر است. علامه طباطبایی می گوید سائحات کسانی هستند که با گامهای خود از مسجدی به مسجد دیگر و از معبدی به معبد دیگر هجرت نموده، با بدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند.

هاجر نمونه سائحات بود؛

زیرا به امر خداوند همراه ابراهیم از اورشلیم به مکه هجرت کرد و رنج دوری از وطن، خانه و شوهر خود را تحمل نمود و در جست وجوی آب بارها میان دو کوه صفا و مروه را پیمود.

یوکابد مادر موسی از مسلمات و توکل کنندگان بر خدا بود:»

إِذْ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّكَ ما يُوحى * أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ ...

مادر حضرت موسی نمونه زنان مسلمان بود. او به امر پروردگار و با توکل بر او عزیزترین نعمت پروردگار، فرزندش را به دریا انداخت.

صفورا دختر شعیب، همسر موسی نمونه حیا و حسن انتخاب بود:»

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اسْتِحْياءٍ... يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ . دختر شعیب در هنگام دعوت از موسی به سوی پدرش نهایت حیا، و آزرم را رعایت نمود و به رغم تهیدستی موسی ملاک گزینش را امین و توانا بودن می داند.

الیزابت همسر زکریا از صالحات و خاشعات بود:»

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ ... و ما همسر زکریا را برایش صالح گردانیدیم، آنها در کارهای خیر سبقت می گرفتند و ما را با حالت بیم و امید دعا

ص:40

می کردند و همواره در برابر ما خاضع و خاشع بودند.

حنّه همسر عمران از متصدقات و صادقات و مخلصات بود:»

إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی... حنه همسر عمران، مادر مریم علیهاالسلام با اخلاص نذر نمود فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد و به آنجا هدیه کند؛ پس چون فرزندش متولد شد صدق خود را با وفای به نذرش به اوج رساند.

همسر ایوب نمونه صبر و ایثارگری و خدمتگزاری پیامبر بود:

(وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ ...) (... وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ ...) .

همسر ایوب نمونه بزرگی از ایثار و فداکاری بود، از همین رو لیاقت یافت که خداوند در قرآن از او به کنایه به نیکی یاد کند؛ زیرا در هنگام گرفتاری حضرت ایوب و بیماری و تعفن بدن او همه حتی فرزندان از او دوری گزیدند و ترکش کردند و در حالی که ایوب به فقر و فاقه دچار بود و به دلیل بیماری جسمانی حتی کسی برای صدقه دادن نزد او نمی آمد، فقط همسرش ایثار نموده، در کنار او ماند و حتی با گدایی برای حضرت ایوب به مدت طولاتی نان و غذا تهیه می نمود و دست از آن حضرت برنمی داشت. افزون بر اینها حاضر شد برای نشکستن سوگند حضرت ایوب بعد از بهبود و تمکن او، ضربه ضغث را تحمل کند:(وَ خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً) و هرگز زبان به اعتراض نگشود که ای ایوب! بعد از آن همه صبوری و خدمتی که به پای تو ریختم آیا باید نسبت به من گمان بد ببری و عجولانه سوگند یاد کنی و هم اکنون نیز برای شکستن قسم تو، من باید ضغث را تحمل کنم ؟

بلقیس نمونه عقل، درایت و آینده نگری و حق گرایی بود:»

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ ... قالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ .

سیاق و دلالت این آیات به طور ضمنی روشن می کند که بلقیس زنی هوشمند، با درایت، عاقبت اندیش، اهل مشورت، و دارای روح حق گرایی بوده است؛ زیرا پس از مشاهده دلایل درستی نبوت حضرت سلیمان بلافاصله به خداوند ایمان آورده، مسلمان می شود و از کفر خود نادم شده، آن را ظلم به خویش) ظلمتُ نفسی (معرفی می کند.

هوش و درایت او از آنجا آشکار می شود که وقتی نامه سلیمان به دستش می رسد با تعمق در آن، از نامه به وصف کریم یاد کرده، بلافاصله اظهار نظر نمی کند، بلکه نخبگان کشوری و لشکری را گرد آورده، با آنان به مشورت می نشیند. نخبگان لشکری راه مقابله با قدرت را پیشنهاد می کنند، اما با این حال تصمیم گیری نهایی را برعهده خود بلقیس می گذارند که خود نشان از مقبولیت حزم و عقل او در میان نخبگان دارد. بلقیس بر اساس شناخت و درایت خود تصمیم به تحقیق، تأمل و مذاکره می گیرد و چون حق برایش آشکار می گردد بلافاصله تسلیم حق می شود. افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت (أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ) بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم، عزم و سطوت بود.

خدیجه نمونه ایثار و احسان بود:»...

وَ وَجَدَکَ عائِلاً... .

مفسران آیه را اشاره به حضرت خدیجه (س) دانسته اند؛ زیرا کلمه عائل را به معنای فقیر گرفته و گفته اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مالی نداشت خداوند او را به وسیله حضرت خدیجه علیهاالسلام که اموالش را پس از ازدواج به پیامبر بخشید، ثروتمند نمود. افزون بر این، روایاتی نقل شده که این نظر را تأیید می کند

با زنان قرآنی آشنا شویم!

ص:42

قرآن در ایستگاه فضایی

قرآن به صراحت یا به کنایه، از دوازده زن پاک نام می برد:

حوا، آسیه همسر فرعون، سارا همسر ابراهیم، هاجر همسر ابراهیم، یوکابد مادر موسی، صفورا همسر موسی و دختر شعیب، الیزابت یا یصابات همسر زکریا، حنّه همسر عمران، همسر ایوب، بلقیس، مریم علیهاالسلام، خدیجه علیهاالسلام.

قرآن برای هر یک از این زنان صفت یا صفات بارزی را به عنوان شاخصه ذکر می نماید که به ترتیب یاد شده به آن صفات اشاره می شود:

1 - حوا همسر حضرت آدم از تائبات بود

قالا ـ رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا... ؛... پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشایی و بر ما ترحم ننمایی هر آینه از زیانکاران خواهیم بود. (1

2 - آسیه همسر فرعون از مؤمنات و مشتاقان خدا بود

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً...؛ خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند) آسیه (زن فرعون را مثال می زند... آن گاه که [در مقابل تهدیدات فرعون] گفت: پروردگارا خانه ای در نزد خودت) بهشت (، برای من بنا نما.... (2

3 - سارا همسر ابراهیم از قائمات و خدمتگزاران پیامبر بود

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ ... ؛ و همسر او به خدمتگزاری به پا بود.... (3

4 - هاجر همسر ابراهیم از سائحات بود

سائحـات که در قرآن به عنـوان یکی از صـفات کمـالی برای زنـان ذکر شـده 4 به معنـای زنـان مهاجر است. علامه طباطبایی می گویـد: سائحات کسانی هسـتند که با گامهای خود از مسـجدی به مسـجد دیگر و از معبـدی به معبـد دیگر هجرت نموده، با بـدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند. 5

هاجر نمونه سائحات بود؛

زیرا به امر خداوند همراه ابراهیم از اورشلیم به مکه هجرت کرد و رنج دوری از وطن، خانه و شوهر خود را تحمل نمود و در جست وجوی آب بارها میان دو کوه صفا و مروه را پیمود.

5 – یوکابد مادر موسی از مسلمات و توکل کنندگان بر خدا بود

إِذْ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّكَ ما يُوحى أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ ...؛ مادر حضـرت موسـی نمونه زنان مسـلمان بود. او به امر پروردگار و با توکل بر او عزیزترین نعمت پروردگار، فرزندش را به دریا انداخت. (6

6 – صفورا دختر شعیب، همسر موسی نمونه حیا و حسن انتخاب بود

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اسْتِحْياءٍ... يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ؛ دختر شعیب در هنگام دعوت از موسی به سوی پدرش نهایت حیا، و آزرم را رعایت نمود و به رغم تهیدستی موسی ملاک گزینش را امین و توانا بودن می داند. (7

سائحات کسانی هسـتند که با گامهای خود از مسـجدی به مسـجد دیگر و از معبـدی به معبـد دیگر هجرت نموده، با بـدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند 5.

7 – الیزابت همسر زکریا از صالحات و خاشعات بود

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ ؛ ما همسر زکریا را برایش صالح گردانیدیم، آنها در کارهای خیر سبقت می گرفتند و ما را با حالت بیم و امید دعا می کردند و همواره در برابر ما خاضع و خاشع بودند. (8

8 – حنّه همسر عمران از متصدقات و صادقات و مخلصات بود

» اذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ رَبِّ انّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فی بَطْنی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنّی آ... (9

حنه همسر عمران، مادر مریم علیهاالسلام با اخلاص نذر نمود فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد و به آنجا هدیه کند؛ پس چون فرزندش متولد شد صدق خود را با وفای به نذرش به اوج رساند.

فرقه سازی های شبه عرفانی در جهان مدرن

9 – همسر ایوب نمونه صبر و ایثارگری و خدمتگزاری پیامبر بود

» وَ اتَیْنَاهُ اهْلَهُ ... (10)... وَ وَهَبْنَا أَهْلَهُ ... (11

همسر ایوب نمونه بزرگی از ایثار و فداکاری بود، از همین رو لیاقت یافت که خداوند در قرآن از او به کنایه به نیکی یاد کند؛ زیرا در هنگام گرفتاری حضرت ایوب و بیماری و تعفن بدن او همه حتی فرزندان از او دوری گزیدند و ترکش کردند و در حالی که ایوب به فقر و فاقه دچار بود و به دلیل بیماری جسمانی حتی کسی برای صدقه دادن نزد او نمی آمد، فقط همسرش ایثار نموده، در کنار او ماند و حتی با گدایی برای حضرت ایوب به مدت طولاتی نان و غذا تهیه می نمود و دست از آن حضرت برنمی داشت. افزون بر اینها حاضر شد برای نشکستن سوگند حضرت ایوب بعد از بهبود و تمکن او، ضربه ضغث را تحمل کند:

وَ خُذْ بِيَدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً (12 و هرگز زبان به اعتراض نگشود که ای ایوب! بعد از آن همه صبوری و خدمتی که به پای تو ریختم آیا باید نسبت به من گمان بد ببری و عجولانه سوگند یاد کنی و هم اکنون نیز برای شکستن قسم تو، من باید ضغث را تحمل کنم ؟! 13

10 - بلقیس نمونه عقل، درایت و آینده نگری و حق گرایی بود

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ ... قالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (14)

افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت» اوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ «بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم و عزم نیز بود

سیاق و دلالت این آیات به طور ضمنی روشن می کند که بلقیس زنی هوشمند، با درایت، عاقبت اندیش، اهل مشورت، و دارای روح حق گرایی بوده است؛ زیرا پس از مشاهده دلایل درستی نبوت حضرت سلیمان بلافاصله به خداوند ایمان آورده، مسلمان می شود و از کفر خود نادم شده، آن را ظلم به خویش) ظلمتُ نفسی (معرفی می کند.

هوش و درایت او از آنجا آشکار می شود که وقتی نامه سلیمان به دستش می رسد با تعمق در آن، از نامه به وصف کریم یاد کرده، بلافاصله اظهار نظر نمی کند، بلکه نخبگان کشوری و لشکری را گرد آورده، با آنان به مشورت می نشیند. نخبگان لشکری راه مقابله با قدرت را پیشنهاد می کنند، اما با این حال تصمیم گیری نهایی را برعهده خود بلقیس می گذارند که خود نشان از مقبولیت حزم و عقل او در میان نخبگان دارد. بلقیس بر اساس شناخت و درایت خود تصمیم به تحقیق، تأمل و مذاکره می گیرد و چون حق برایش آشکار می گردد بلافاصله تسلیم حق می شود. 15

افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت» اوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ «بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم و عزم نیز بود. 16

11 - خدیجه نمونه ایثار و احسان بود

»... وَ وَجَدَکَ عَائِلاً... (17

مفسـران آیه را اشاره به حضـرت خدیجه (س) دانسـته اند؛ زیرا کلمه عائل را به معنای فقیر گرفته و گفته اند پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بعد از آنکه مالی نداشت خداوند او را به وسـیله حضـرت خدیجه علیهاالسـلام که اموالش را پس از ازدواج به پیامبر بخشید، ثروتمند نمود 18. افزون بر این، روایاتی نقل شده که این نظر را تأیید می کند 19

تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام

قرآن از فاطمه زهرا علیهاالسـلام نیز در موارد متعـددی به کنایه یاد کرده، وی را نمونه وفا کنندگان به عهد، صائمات، متصدّقات، صابرات و ذاکرات معرفی می کند. 20

تجلی کامل تر تقدس مریم علیهاالسلام در فاطمه علیهاالسلام

مریم، مادر حضـرت عیسـی زن پاکی است که قرآن بیشتر ازسایر زنان به نیکی از او یاد نموده است. خداوند 34 بار به صراحت نام وی را در قرآن آورده و ویژگیهای متعالی آن بانو را مستقیم یا غیر مستقیم یادآور شده است؛

ماننـد، رویش نیکو) و انبتهـا نباتـا حسـنا (، صـاحب محراب) کلمـا دخـل علیها الزکریا المحراب (، قلب پر از ایمان و دارای کمال علم) صدقت بکلمات ربها و کتبه (، عصـمت، تطهیر و برگزیده خدا) و اذ قالت الملائکة یا مریم إن اللّه اصطفاک و طهرک (، پاکدامنی و عفت، مادر فرزندی پاک) مریم ابنة عمران التی احصـنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا (، واسطه الحاق نسل به انبیاء، برگزیدگی و برتری بر زنان) إن اللّه اصـطفاک و طهرک و اصـطفاک علی نسـاء العـالمین (، محـدَّثه بودن و نزول ملائـکه بر او) اذ قالت الملائکـة یا مریم إن اللّه یبشـرک بغلام... (و کرامت و دریافت غذای بهشتی، مشتاق بهشت و اشتیاق

ص:47

بهشت به او. قرآن به صراحت او را صدیقه) و امه صدیقة (و از قائنات معرفی می کند:

» وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ (21

... و مریم کلمات پروردگار خویش و کتب آسمانی او را با کمال ایمان تصدیق کرد و او از قانتین بود.

قانت از ماده قنوت به معنای مداومت بر طاعت همراه با خضوع است و از نظر مرحوم طبرسی به معنای نماز، طاعت، طول رکوع، قیام، دعا و سکوت است. 22

مریم، مادر حضرت عیسی زن پاکی است که قرآن بیشتر ازسایر زنان به نیکی از او یاد نموده است. خداوند 34 بار به صراحت نام وی را در قرآن آورده و ویژگیهای متعالی آن بانو را مستقیم یا غیر مستقیم یادآور شده است

در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نیز صفات دیگری درباره حضرت مریم ذکر شده است؛ مانند نیل به آخرین درجه کمال، پاکی از خون زنانه و... 23

1 – فاطمه علیهاالسلام؛ نمونه کامل صائمات و صادقات

... يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (24)

ائمه اطهار علیهم السلام 25 و تمام مفسران شیعه 26 و بیشتر مفسران اهل سنت 27 این آیات سوره دهر را در مورد نذری می دانند که علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام برای شفای حسن و حسین علیهماالسلام کردند، و پس از بهبود آنان به نذر خود وفا کرده، سه روز را روزه گرفتند و افطاری خود را به مسکین، یتیم و اسیر دادند و خود با آب افطار کردند.

2 – فاطمه؛ نمونه کامل متصدقات، مخلصات و مشتاقان به خدا

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً * إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً (28)

3 – فاطمه؛ نمونه کامل صابرات

» وَ جَزيهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَريرًا (29

4 – فاطمه، نمونه کامل ذاکرات، قانتات و خاشعات

إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً (30)

فرآوری: زهرا اجلال – گروه دین و اندیشه تبیان

پی نوشت ها:

1 – اعراف / 23؛ البرهان فی تفسیر القرآن / ج 1 /ص 86

2 – تحریم / 11

3 – هود / 71. تفسیر المیزان، ج 10، ص 323 / قصص انبیاء در المیزان

4 – تحریم / 5

5 – تفسیر المیزان، ج 9، ص 396

6 – طه / 39-38

7 – قصص / 26-25

8 – انبیاء / 90

9 – آل عمران / 35

10 – انبیاء / 84

11 – ص / 43. بنگرید به: قصص انبیاء در المیزان، ص 167

12 – ص / 44

13-100 شلاق را روی هم گذتشتن و یک بار زدن) ضغث (/ تفسیر قمی / ج 2 ص 239-241؛

14 – نمل / 23-43

15 – ابی الفداء / قصص الانبیاء / ج 2 /ص 273

16 – المیزان / ج 15 /ص 355

17 – ضحی / 8

18 - المیزان / ج 30 / ص 311

19 ج بحارالانوار / ج 43 / ص 49؛ البرهان فی تفسیر القرآن / ج 4 / ص 473

20 - سوره دهر و نساء / 41 - البرهان فی تفسیر القرآن / ج 3 / ص 327

21 - تحریم / 12

ص:49

22 -) جایگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام و مریم علیهاالسلام در آیات و روایات «/ مشکوة / شماره 81 / زمستان 82

23 - همان

24 - انسان / 7

25 - البرهان فی تفسیر القرآن / ج 4 / ص 412

26 ج المیزان / ج 20 / ص 132؛ تفسیر نمونه / ج 25 / ص 348

27 - تفسیر قرطبی / ج 10 / ص 690؛ سیوطی / الدرّ المنثور / ج 8 / ص 365؛ تفسیر فخر رازی / ج 30 / ص 240

28 - انسان / 9-8

29 - انسان / 12

30 - انسان/

معرفی 9 زن صالح در قرآن

اشاره

زنان برگزیده زنان بزرگ اسلام

آمار و واژگان زن در قرآن

معرفی 9 زن صالح در قرآن

جلوگیری همسر فرعون از کشتن موسی، مکمل و نتیجه بخش کارهایی بود که مادر و خواهر موسی انجام داده بودند و مثلث همکاری اعلام ناشده مادر و خواهر موسی با زن فرعون نقشی نتیجه بخش در پرورش یابی موسی ایفا کرد.

چکیده

قرآن کریم در 63 آیه، از زنان صالح یاد کرده است. این آیات شامل تعداد نه زن می شود که به جز یک نفرشان) همسر فرعون (، بقیه از خاندان پیامبران بوده اند؛ یعنی مادر بزرگ، مادر، خواهر و دختران پیامبران. از این عده، پنج زن در ارتباط با حوادث ایام حیات حضرت موسی یاد شده اند که به ترتیب نقش آفرینی شامل مادر

و خواهر موسـی، همسـر فرعون، همسـر و خواهر همسـر موسـی (دختران شـعیب) می باشـند. چهار زن دیگر یادشده عبارتند از: همسر ابراهیم پیـامبر (مـادر اسـحق)، همسـر زکریای پیامبر (مادر حضـرت یحیی)، همسـر عمران (مادر مریم و مادربزرگ حضـرت عیسـی) و حضرت مریم (مادر حضرت عیسی).

از این عده، فقط از حضرت مریم با ذکر نام یاد شده است و از دیگر زنان، با نسبت دادن آنها به مردان و بدون ذکر نامشان سخن رفته است. بررسی آیات مربوط به زنان صالح که تقریباً یک سوم کل آیات مربوط به زنان در قرآن را شامل می شود، بیانگر نقش آنها در طهارت زایش، پرورش و بالش پیامبران است. این پژوهش در صدد شـناسایی این نقش ها و چگونگی آن است. از این رو، به بررسـی آیاتی می پردازد که مشتمل بر احوال این زنان است. در تحقیق حاضر از شیوة تفسیری و تحلیل زبان شناختی بهره گرفته شده است.

مقدمه

تأثیر زن به عنوان نیمی از پیکره اجتماع بشـری امری غیرقابل انکار است، اما سطح این تأثیر و کیفیت آن از جمله مسائلی است که بستگی تـام به فرهنـگ جوامع و بنیادهای فکری آن دارد. اگر از اشاراتی مبهم که در مطالعات مردم شناسـی به گذشـتة کوتاه زن سالاری در تاریخ بشـری شـده است بگذریم، عمده تاریخ حیات انسان ها با مردسالاری عجین بوده است. قرآن کریم نیز در دورانی نازل گردیده که فرهنگ مردسالاری در گسترة جغرافیایی مخاطب پیامبر خاتم حاکم بوده است.

در این فرهنـگ، عنصـر» زن «به عنوان انسـانی فرودست نسـبت به مردان به حساب می آمـده و از این رو، تولـد دختران مورد کراهت بوده است و چون به کسـی خبر زاده شـدن دختری را می دادند چهره اش برافروخته و خشـمناک می شد.» وَ إذا بُشِّرَ أحَدُهُم بِالأُنثی ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدّ اً وَ هُوَ کَظِیمٌ «) نحـل: 58)؛) وَ اذا بُشِّرَ احَدُهُم بِمـا ضَرَب لِلرَّحمنِ مَثلاً ظَلَّ وَجهُه مُسوَدّا وَ هُوَ کَظیم. «) زخرف: 17) فرودستی منزلت زن به امری معیشتی نیز پیوند داشت؛ چراکه او را انسانی نان خور و نه نان آور می شناختند و از این رو، با

توجیه معیشت مدارانه و از ترس نداری 1 مبادرت به کشتن دختران می کردند.

قرآن در چنین فضای فرهنگی و با نگاهی مبتنی بر اعتـدال، نمونه هایی از دو دسـته زنان معرفی می نماید؛ زنانی که به تعبیر این مقاله» زنان صالـح «اند و در برابر آنها» زنان طالح «قرار دارند. مقاله در صدد معرفی دسـتة اول از این زنان است. شـیوة کار در این معرفی، برشـمردن آیـات مرتبـط با این زنان در قرآن است و نیز بهره گیری از تفاسـیر، ترجمه های قرآن، روایات، کتب قصـص قرآن و نیز فرهنگ ها و معجم های قرآنی.

در مراجعه به تفسـیرها نیز تلاش گردیده به آثار مفسّـران متقدم و معاصر رجوع شود تا تأثیر احتمالی زمان در تفسیر آیات مربوطه نیز از نظر دور نیفتاده باشـد. در مواردی نیز نیاز به مراجعه به کتب عهدین بوده، که این مهم نیز انجام گرفته است. مقاله اگرچه منحصـراً به زنان صالح می پردازد، امـا بـا ارائه آمـاری از زنان صالـح و طالـح، به ثقل توجه قرآن در امر فرهنگ سازی امعان نظر کرده است. شایان ذکر است که نمونه های یادشده زنان صالح در قرآن مربوط به زنان صالحی است که مرتبط با پیامبران است و به دیگر زنان صالح پرداخته نشده است.

آمار و واژگان زن در قرآن

قرآن مجیـد در حدود 196 آیه راجع به زنـان سـخن گفته است که شامـل موضوعاتی به شـرح ذیل است: احکام زنان، آفرینش زن، حقوق زنان، حجاب، زنان بهشتی، زنان اهل کتاب، زنان مستضعف، زنان پیامبر خاتم و دیگر پیامبران، زن و صاحبان قدرت، زن در قیاس با مرد، موارد منفی نگری به زن، دختر در نزد امم، تعدد زوجات، رابطة زن و مرد، همسـرداری، طلب معاش زنان، سـلوک با زنان، و نیز برشماری مصادیقی از زنان شایسته) صالح (و ناشایسته) طالح (.

آیاتی که به موضوع زنان می پردازد نیز ذیل واژه هایی همچون: نساء، إمرأة، ام، مؤمنات، صالحات، انثی، بنات، زوجه، اخت و... آمده اند. آیاتی که به مصادیق زنان شایسته) صالح (و ناشایسته) طالح (پرداخته اند، جمعاً شامل 74 آیه می شود که از آن میان 11 آیه مربوط به زنان طالح است و 63 آیه باقی مانده به معرفی زنان صالح

می پردازد. نقطة اشتراک این دو دسته زنان، ارتباط آنها با پیامبران است.

دو تن از چهار زن طالح که در قرآن به آنها اشاره شده، همسـران نوح و لوط هسـتند و دو تن دیگر، یکی زن عزیز مصر در داستان حضرت یوسف است و دیگری زن ابولهب در ارتبـاط با پیامبر خاتم. آیات مربوط به زنان صالـح شامل 9 زن، یعنی همسـر ابراهیم، مادر و خواهر موسـی، همسـر فرعون، دختران شـعیب همسـر عمران) مادر مریم (، مریم، همسـر زکریا) مادر یحیی و خاله مریم (است. در واقع، آیات مربوط به زنان صالح آیاتی هستند که مرتبط با 5 تن از پیامبران می باشند و بیشترین تنوع آیات در این باره مربوط به حضرت موسی) مادر و خواهر موسی، همسر فرعون و دختران شعیب (است.

در بررسـی آماری تعداد آیات، بیشترین تعداد آیات مربوط به حضرت مریم (36 آیه (و کمترین آیات مربوط به همسـر فرعون و عمران) هر کدام 2 آیه (است. دیگر آیات به ترتیب شامل مادر موسی (9 آیه (، دختران شعیب (8 آیه (، همسر ابراهیم (5 آیه (، همسر زکریا (4 آیه (و خواهر موسی (3 آیه (می باشـد. شایـان ذکر است که برخی از آیات یادشـده همپوشانی دارنـد؛ مثلاً سه آیه ای که راجع به خواهر موسـی است، ضمن مباحث مربوط به مادر موسی آمده است. همچنین یک آیه از سه آیه مذکور به دختران شعیب نیز پرداخته است.

در دو آیه مربوط به همسـر عمران نیز به مسئله مریم به عنوان فرزند او پرداخته شده است. در این میان، آیات مربوط به حضرت مریم علاوه بر فزونی کمّی، از نظر کیفیت و موضوع نیز بـا سایر آیات مربوط به زنان صالـح متفاوت است، در حالی که در آیات مربوط به زنان دیگر، از آنها به تبع مردان یاد شـده است. آیات مربوط به حضـرت مریم با محوریت خود او و معرفی فرزندش عیسـی (علیه السـلام) در قرآن آمده است. در معرفی زنان یادشده، ترتیب تاریخی و آموزه های مربوط مورد نظر بوده است.

همسر ابراهیم

آیـات مربوط به همسـر ابراهیم، شامل آیات 73-71 سورة» هود «(وَ امْرَأَتُهُ قائِمَـةٌ فَضَـحِكَتْ ... حَمِيـدٌ مَجِيـدٌ) و آیة 30 سورة» ذاریات «(فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ ...) می گردد.

لحن

ص:53

این آیات در مقایسه با آیات ماقبل آنها که خطاب به حضرت ابراهیم است از حالت عام خارج شده و به صورت خاص می شود و به همسر ابراهیم مژده زایش اسحاق را می دهد که او نیز صاحب پسری به نام یعقوب خواهد شد.

از آیات فوق دو نکته به ذهن متبادر می شود: یکی، مژدة فرزند به همسر ابراهیم در عین سابقه ناباروری و دیگر، باوریابی زن ابراهیم به این وعدة الهی علی رغم امتناع عادی زایش در سنین بالا و سابقه عقیمی. بنا به روایات، همسر ابراهیم دختر عمو یا دختر خاله آن حضرت بود) کاشانی، [بی تا 1] ج 4، ص 439 / طبرسی، 1351، ج 12، ص 91) و نام وی ساره فرزند هارون یا هاران بوده است.) رازی، 1368، ج 10، ص 304 / طبرسی، 1351، ج 12، ص 91 / کاشانی، [بی تا 2] ج 4، ص 438 / طباطبایی، 1349، ج 20، ص 205 / نجار، 1966 م، ص 110)

هر دو دسته آیات، پس از ذکر داستان مهمان شدن فرشتگان بر حضرت ابراهیم آمده است. برابر این آیات، ابراهیم گوساله ای را برای مهمانان که برای او ناشناخته بودند بریان کرد و نزد آنان گذاشت. فرشتگان از تناول غذا خودداری کردند و این مایه ترس ابراهیم شد که مبادا آنها قصد سویی دارند. از این رو، فرشتگان حضرت ابراهیم را از این خیال بر حذر داشتند و مأموریت دوگانه خود را اعلام نمودند که یکی از آن دو، خبر فرود آمدن عذاب بر قوم لوط و دیگری، بشارت فرزند به حضرت ابراهیم و همسرش بود.

تبیین شرایط بیولوژیکی ابراهیم و همسرش سازگار با این بشارت نبود؛ چراکه ساره در نهایت عجز و پیری) عجوز (و شوهرش ابراهیم نیز پیرمردی فرتوت بود» أنا عَجوزٌ وَ هَذا بَعلی شَیخاً. «شرایطی که فرزندآوری را به طور طبیعی و عادی ناممکن می کند و این امر برای ساره که پیرزنی سترون) عجوز عقیم (بود یعنی کسی که در جوانی نیز عقیم بوده است به مراتب امتناع بیشتری داشت. از این رو، عکس العمل او در برابر این بشارت نیز عکس العملی طبیعی و بازخوردی از حیا زنانگی و ناباوری بود:» إِنَّ هَذا لَشَیءٌ عَجیب. «ساره پس از شنیدن این بشارت، با فریادی شدید) صره (و به زبان آوردن سخنی از ادات تعجب) یا ویلتی؛ ای وای بر من! (و محکم به صورت خود زدن) فصَکَّت (تعجب خودش را از این خبر باز نمایاند.

مفسّران قرآن در اینکه سن ابراهیم و همسرش در این زمان چقدر بوده است اتفاق

نظر ندارنـد، ابوالفتوح رازی از قول محمـدبن اسـحاق و مجاهد، به ترتیب 92 و 93 سال را برای ساره و سن صـد سال را از قول محمـدبن اسحاق برای ابراهیم ذکر کرده است.

) رازی، 1368 ج 1، ص 306-305) تفسیر مجمع البیان سن 98 و 99 را برای ساره و 99، 100 و 120 را برای ابراهیم ذکر کرده است.

صاحب منهج الصادقین در صفحه 438 جلد چهارم، سن ساره را 90 و 99 و سن ابراهیم را 100، 112 و 120 ذکر نموده است، اما همو در صفحه 43 جلد نهم اثر مذکور اعداد عجیب 95 و 190 را برای همسـر ابراهیم و ایشان ذکر می کند که به معنای فاصله 95 ساله سنی آنهاست. طباطبایی از مفسّـران معاصـر نیز از هرگونه ورود به سن حضرت ابراهیم و همسرش خودداری ورزیده است. کمترین رقم سن آن دو را سفر پیدایش تورات ذکر کرده است: ساره 90 و همسرش صد سال.) سفر پیدایش، باب هفدهم، آیه 18)

مادر موسی

آیات مربوط به مادر حضرت موسی شامل آیات 37 تا 40 سورة» طه «(وَ لَقَدْ مَنَنّا عَلَیْکَ ... ثُمَّ جِئْتَ عَلی قَدَرٍ یا مُوسـی) و آیات 7 و 10 تا 13 سوره» قصص «(وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی ... وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی ... وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ) می باشد.

در آیات یادشده صحبت از وحی به مادر موسی (علیه السلام) است.

این وحی نه از نوع وحی ویژه پیامبران است که گفتاری و رسالی باشـد) شوری: 7) و نه از نوع وحی غریزی که شامـل غیر انسان می شود) نحل: 68)، بلکه به معنای اشاره پنهانی است که در آیة 11 سورة» مریم «آمده) فَخَرَجَ عَلَی قَومِهِ مِنَ المِحرابِ ... (یا الهام و سروش غیبی که در آیة 7 سورة» قصـص «به آن اشاره شـده است. معنای اخیر بیشتر مراد است، آن هم نه به معنای الهام عادی و ساده؛ چراکه داسـتان تولد و پرورش حضـرت موسـی نمادی از خواست الهی در غلبه مستضعفان بر مستکبران آمده است:(وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامـانَ وَ جُنُودَهُمـا مِنْهُمْ مـا کـانُوا یَحْذَرُونَ .)) قصص: 6-5)

ص:55

جبایی این وحی را نوعی القای مأموریت در خواب یاد کرده است که معبّران آن را بر مادر موسی تعبیر کرده اند.) کاشانی. [بی تا 3] ج 5، ص 482 / طبرسی، 1354، ج 18، ص 161) یعنی بر اساس این وحی الهامی، مادر موسی می بایست تا وقتی که خطری فرزندش را تهدید نمی کند او را شیر دهد و پس از احساس خطر و ترس جانی بر او، فرزندش را در صندوقی قرار دهد و به دریا) یا رود نیل (بیندازد، و او چنین کرد.

الهام یادشده ایجاب می کرد که مادر موسی با توجه به سیاست اعلام شده و در حال اجرای فرعون در کشتن فرزندان پسر) یُذَبِّحُ أبناءَهُم وَ یَستَحیی نِساءَهُم (، نه تنها امر بارداری خود را از دیگران مکتوم دارد، بلکه مدیریت این مسئله را تا بدان جا پیش ببرد که پس از تولد فرزند نیز کسی بر این امر آگاه نگردد و بستر ظهور یک انسان رهایی بخش و آزادکننده جامعه از ستم فرعون را فراهم آورد. با توجه به جامعة مردسالار آن زمان و عدم ذکری از پدر موسی در آیات قرآن، منزلت مادر موسی در نزد خداوند برای ما بیشتر آشکار می شود و تدبیر و رازداری او را در این مأموریت واگویه می کند.

در سفر خروج تورات از نقش برخی قابله ها در نجات بخشی پسران و امتناع آنها از اجرای دستور فرعون سخن رفته است و از دو تن به نام های» شفرَه «و» فوعه «یاد می کند) باب 1، آیه 16) که فرمان فرعون) به نهر انداختن هر پسر زاده شده و زنده نگه داشتن هر دختر (را اجرا نکردند، بلکه پسران را زنده نگاه داشتند.) باب 1، آیات 16 تا 22) این داده تورات بیانگر آن است که به آب اندازی پسران امر متعارفی پس از فرمان فرعون بوده است، اما تمهیدی که مادر موسی به فرمان الهی در افکندن موسی به دریا فراهم آورد، هم موجب جلب توجه به موسی و هم نجات بخشی وی گردید.

مرحلة دیگر اقدام مادر موسی پس از تمهیدات لازم برای زایش موسی و شیردهی او، اقدام وی در چگونگی افکندن او به دریا پس از احساس خطر بر وجود فرزند و مراقبت از وی و تعقیبِ سرانجام او پس از افکندن در دریا بود. از این رو، به خواهر موسی گفت که پی گیر چگونگی سرانجام موسی پس از افکندن به دریا باشد و نهایت احتیاط را به منظور جلوگیری از مطلع شدن مأموران فرعون بنماید:» وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ

فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . «) قصص: 11) روایت تورات در چگونگی به دریا افکندن موسی به گونه ای دیگر است.

بنا به نوشتة تورات، مادر موسی دختر لاوی بوده است که به عقد یکی از فامیل های خود در آمد و چون موسی را زایید و او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه پنهان داشت و چون بیش از آن نتوانست او را پنهان دارد، سبدی از نی ساخت و آن را قیراندود کرد تا آب داخل سبد نشود. سپس پسرش را در آن گذاشت و به کناره نهر در نیزار رها کرد و خواهر موسی از دور ایستاد تا بداند که او را چه می شود. دختر فرعون برای آب تنی به نهر فرود آمد و دو کنیزش به کنار نهر می گشتند. ناگهان چشم دختر فرعون به سبد افتاد.

پس یکی ازکنیزانش را فرستاد تا آن سبد را از آب بگیرد. تورات در ادامه از نقش دختر فرعون در نجات موسی یاد کرده است.) همان، باب دوم، آیات 1 تا 10؛ باب ششم، آیات 16 تا 20)

آخرین مرحله اقدام مادر موسی، اعمال تدبیری رازآلود در تکفل امر فرزند و پرورش و بالش او بود. بر این مهم در سورة» طه «با عبارت» یکفله «و در سورة» قصص « با کلمه» یکفلونه «تصریح شده است. از این رو، می بایست مادر موسی در امر شیردهی فرزند پس از برگرفته شدن او از دریا توسط مأموران فرعون و تحویل او به مادر موسی به عنوان دایه چنان عمل کند که شک اطرافیان و شخص فرعون را بر اینکه او مادر موسی است برنینگیزد.

این مرحله را نیز مادر موسی چنان به خوبی مدیریت می کند که خداوند بالیده شدن حضرت موسی را در نزد مادر و تحت تکفل او به خود نسبت می دهد) لِتُصنَعَ عَلی عَینی (؛ یعنی تکفل مادر موسی چنان است که گویی موسی زیر نظر مستقیم خداوند می بالد و رشد می کند. بنا بر آیات قرآنی، مادر موسی در مراحل بارداری، شیردهی قبل و بعد از افکندن به دریا) ارضعیه (، ساختن صندوقی که موسی را در آن قرار دهد و به دریا افکند) انِ اقْذِفِیهِ فِی التابوت (و به دریا افکندن فرزند و مراقبت در سرانجام او با نهایت درایت و رازداری عمل کرده است تا مشیت الهی در تحقق وعده غلبه مستضعفان بر مستکبران صورت انجام پذیرد.

ص:57

خواهر موسی

همان گونه که پیش تر بیان گردید، آیات مربوط به خواهر موسی با آیات راجع به مادر موسی همپوشانی دارد. این آیات شامل آیه 40 سورة» طه «(إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ ...) و آیات 11 و 12 سورة» قصص «(وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ ، وَ حَرَّمْنا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ) می باشد.

نقش خواهر موسی در ادامه مأموریت مادرش بود. پس از آنکه مادر موسی از ترس در خطر افتادن فرزندش او را در صندوقی قرار داد و به دریا افکند، به خواهر موسی گفت که پی او را بگیرد) قصیه (و او دورادور، به نحوی که مأموران حکومتی متوجه مراقبت او از موسی نشوند، صندوق حامل موسی و پی گیری سرانجام او را در دیده داشت. مأموریت دوم خواهر موسی، راهبرد تکفل شیردهی موسی از طریق مادرش بود تا دلواپسی مادر زدوده شود و از غم فراق فرزند رهایی یابد:» کَیْ تَقَرَّ عَینَها و لا تَحزَن. «) طه: 40)

همسر فرعون

از همسر فرعون در دو آیه قرآن یاد شده است: یکی آیة 9 سورة» قصص «(وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ) و دیگری آیه 11 سورة» تحریم «(وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ .)

همان گونه که ملاحظه می شود، بر نام زن فرعون تصریح نرفته است و از او با عنوان » امراة فرعون «یاد گردیده، اما مفسران قرآن با استناد به روایاتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از طریق ابن عباس و سعدبن جناده و ابوموسی، نام این زن را آسیه دختر مزاحم ذکر کرده اند) طبرسی، 1354، ج 18، ص 164؛ ج 25، ص 155 / کاشانی، [بی تا 4] ج 7، ص 74؛ ج 9، ص 346 / طباطبایی، 1357، ج 31، ص 25 / مکارم شیرازی، [بی تا

5] ج 24، ص 302) و صاحب منهج الصادقین در قولی غیرمستند، آسیه را از قوم بنی اسرائیل و عمه حضرت موسی معرفی نموده است.) کاشانی، [بی تا 6] ج 7، ص 74؛ ج 9، ص 346) ج هورویتس نام آسیه را تحریفی از اسنات) آسیناث (می داند که نام همسر یوسف است و در آیه 45 باب 41 سفر پیدایش آمده است.) خرمشاهی، 1376، ذیل آیة 11 تحریم، به نقل از: دائرة المعارف اسلام طبع دوم انگلیسی 10/710) وی بر آن است که آسیه همان نقشی را ایفا می کند که در کتاب مقدس عهدین، دختر فرعون بازی می کند.

آیه 9 سوره» قصص «نقش همسر فرعون را در باز داشتن فرعون از کشتن موسی بازگو می نماید. او موسی را موجب روشنی چشم خود و فرعون برمی شمارد و با طرح دو احتمال در حفظ موسی مانع از قتل او می شود. احتمال نخست آنکه امید می رود حفظ او سبب سودرسانی به آنها شود و احتمال دیگر آنکه ممکن است او را به فرزندی بگیرند.

در واقع، جلوگیری همسر فرعون از کشتن موسی، مکمل و نتیجه بخش کارهایی بود که مادر و خواهر موسی انجام داده بودند و مثلث همکاری اعلام ناشده مادر و خواهر موسی با زن فرعون نقشی نتیجه بخش در پرورش یابی موسی ایفا کرد. همسر فرعون با علم به اینکه ناسازوارگی نشان دادن در جامعة تک صدایی هزینه سنگینی در پی دارد و در جامعه ای که در آن همگان باید مجری فرامین و تحقق بخش ایده ها و آمال حاکم جبار و مطلق العنان باشند راه برون رفتی از آن متصور نیست، با این همه، او به رغم برخورداری از تنعم فرعونی، رهایی از آن نظام و عدم همزیستی با فرعون را طلب می کند و به جای بهره وری از تنعم فرعونی، خانه ای در بهشت و تقرب به خدا را آرزو می نماید:» رَبِّ ابنِ لی عِندَکَ بَیتاً فی الجَنَّة. «) تحریم: 11)

همین علو روحی است که او را از آفات همنشینی با فرعون و اعوان او مصون نگاه می دارد و باور به خدا او را از فریبندگی های دنیایی حفظ می کند و بنا به روایات اسلامی، در زمرة چهار زن بهشتی قرار می گیرد که افضل زنان اهل بهشت هستند.) طباطبایی، 1360، ج 38، ص 234 / مکارم شیرازی، [بی تا 7] ج 24، ص 30، به نقل از: الدر المنثور، ج 6، ص 246)

ص:59

دختران شعیب

در شناسایی دختران شعیب، از آیه 40 سورة» طه «)... فَلَبِثتَ سِ نینَ فی اهلِ مَدینَ ... (و آیات 23 تا 29 سورة» قصص «) وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدینَ ... لَعَلَّکُم تَصطَلُونَ (می توان بهره گرفت. در قرآن کریم بر نـام دختران شـعیب و حتی اینکه این دختران فرزنـد چه کسـی بوده اند تصـریح نشده است، اما منابع روایی که مأخذ مفسـران و کتب قصص بوده است، به تفاوتْ نام دختر بزرگ را» صفورا «،» صفیرا «،» صفرا «و» صـفوره «و دختر کوچک تر را» صفیرا «،» لیا «و» صفرا «ذکر کرده اند) طبرسی، 1354، ج 18، ص 186 / کاشانی، [بی تا 8] ج 7، 88-87 / مکارم شیرازی، [بی تا 9] ج 16، ص 69 / نجار، 1966 م، 168)

در ذکر نام پدر این دختران نیز اگرچه اغلب مفسـران آن دو را دختران شـعیب دانسته اند، اما از قول سعیدبن جبیر و او از وهب بن منبه، نقل شـده است که آنها برادرزادگان شـعیب یعنی فردی به نام» یثرون «یا» یثروب «بوده اند؛ چراکه در این زمان شـعیب پس از کور شدن، فوت شـده و در میـان مقام ابراهیم و زمزم به خاک سپرده شـده بود. مسـتند قول وهب بن منبه، تورات بوده است که نام شـیخ کبیری را که دختر خود را به حضـرت موسـی تزویج نمود» یثرون «ذکر کرده است. برخی نیز برای حل تعارض یادشده آورده اند که مسـمای شعیب و یثرون یکی است؛ زیرا شعیب در عربی همان یثرون در زبان سریانی است.) طبرسی، 1354، ج 18، ص 182 / کاشانی، [بی تا 01] ج 7، 87 پ (

در منابع روایی و تفسـیری امامیه و اکثریت مفسـران اهل سـنت نام» یثرون «پـذیرفته نشـده است. 2 بـه علاـوه، درست است که در قرآن تصریحی بر نام شعیب به عنوان پدر دختران مذکور نرفته است، اما با توجه به اینکه از ورود موسی به آب مدین یاد کرده و در آیاتی از قرآن، شعیب را متـوطن در مـدین معرفی نموده است) اعراف: 85 / هود: 84 / عنکبوت: 36)، قرینه ای به دست داده می شود که نـام پـدر این دختران شعیب بوده است. این نکته نیز شایان ذکر است که در روایتی که نام پدر دختران» یثرون «آمده

است، شعیب را مدفون در مکه و بیت الحرام دانسته، در حالی که می دانیم محل زندگی شعیب فلسطین امروزی بوده است.

در آیات یادشده در سورة» قصص «راجع به دختران شعیب چند نکته در صحت عمل و اتقان نظر آنها رخ نمایی می کند. اول، تلاش آن دختران در طریق معاش و کمک به اقتصاد خانواده است؛ چراکه آشکار است از نعمت برادر محروم بوده اند و پدرشان نیز پیرمردی از کار افتاده (أَبُونا شَیْخٌ کَبِیرٌ) بوده است. دوم، حفظ حریم های لازم اجتماعی در ارتباط با دیگران است. آنها نه فقط از شبانانی که گوسفندان خود را آب می دادند حریم می گرفتند و پس از آب دادن گوسفندان آنان، در صدد آب دهی گوسفندان خود بودند (لا نَسْقِی حَتّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ) ، بلکه با موسی نیز که به آنها در آب دهی گوسفندان کمک کرده بود و او را» امین «تشخیص داده بودند، با حفظ حیا و حریم ارتباط می گرفتند:» فَجَاءتهُ احدَیهُما تَمشی عَلَی استِحیَاء قَالَت انَّ ابی... «) قصص: 25) سوم، تمهیدی است که این دختران با توجه به پیری پدر و نداشتن پشتوانه قدرت خانوادگی در جلوگیری از آسیب پذیری اجتماعی و ایجاد مصونیت در این زمینه فراهم آورده بودند و آن پرهیز از اقدام فردی در طلب معاش بود و دو خواهر با یکدیگر به کار گوسفندچرانی می پرداختند.

علاوه بر این امور، سعی آنها در محیطشناسی و تشخیص درست هویت افرادی که با آنها مرتبط می شدند نیز از داوری آنها نسبت به موسی قابل تشخیص است؛ چنان که یکی از آن دو، هنگامی که موسی را دعوت به آمدن نزد پدرشان نمود تا مزد کمکی را که به آنها کرده بود دریافت دارد، به پدرش توصیه کرد که او را به واسطه توانایی و درستکار بودنش) قوی الامین (به کار بگیرد و حضرت شعیب بر اساس این پیشنهاد، موسی را به همسری با یکی از دخترانش در ازای هشت تا ده سال کار مخیر نمود.

پی نوشت:

1 – دو آیه در قرآن به موضوع کشتن فرزندان از ترس ناداری و عدم توان مالی در اداره آنها پرداخته است:(لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّاهُمْ)

2 – در متن عهد عتیق در سفر خروج، نام پدرزن حضرت موسی» یترون «ذکر شده است.) باب دوم، آیات 16 و 22؛ باب سوم، آیه 1؛ باب چهارم، آیه 18 و باب 18، آیات 1، 7، 9، 12، 14)

دکتر محمدمهدی مرادی خلج؛ استادیار دانشگاه شیراز

منبع: خبرگزاری بین المللی زنان وخانواده – به نقل از: فصلنامه علمی ج ترویجی بانوان شیعه/سال هفتم /شماره 23 بهار 1389

حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی (علیه السلام) وعاقبت صفوراء

یوشع شاگرد موسی (علیه السلام) بود که بعد از او وصی و از طرف خداوند به نبّوت رسید و بنی اسرائیل را جمع نمود و بیت المقدس و جمیع مدائن شام را فتح نمود تا به) بلقا (رسیدند.

در آنجا فرمانروایی به نام) بالق (با یوشع (علیه السلام) به جنگ پرداخت و مدتی این جنگ ادامه داشت و در هر جنگ فقط از افراد یوشع (علیه السلام) کشته می شدند و از افراد بالق کسی کشته نمی شد یوشع (علیه السلام) علت را جویا شد و فهمید در این شهر کاهنه ای است که می گویند منجمه هم هست آن زن برهنه روبروی آفتاب می نشیند و حسابی را انجام می دهد و هر کس به او مراجعه میکرد می فهمید که زنده خواهد ماند یا نه، و کسانی که اجلشان رسیده بود در جنگ شرکت نمی کردند.

یوشع (علیه السلام) از خدا خواست تا مدتی خورشید را (از دید او) پنهان کند تا حساب از دست آن زن کاهنه خارج شود و چنین شد و زن کاهنه به بالق گفت: بهتر است فعلاً با یوشع (علیه السلام) مدارا کنی و در اطاعت او باشی زیرا به علت نبود خورشید، کاری از من بر نمی آید ولی بالق گفت: هرگز با یوشع (علیه السلام) کنار نخواهم آمد و در جنگی با یوشع (علیه السلام) شکست سختی خورد و بالق تقاضای صلح نمود و یوشع (علیه السلام) نپذیرفت و گفت: در یک صورت با تو صلح می کنم و آن اینکه آن زن کاهنه را به من تحویل دهی و بالق از روی ناچاری کاهنه را تحویل داد.

کاهنه به یوشع (علیه السلام) ایمان آورد و یوشع (علیه السلام) او را آزاد کرد.

ص:62

بلعم و عاقبت او:

یوشع (علیه السلام) با بنی اسرائیل روی به شهر دیگری نهادند تا آنجا را هم فتح نمایند امیر و صاحب آن شهر چون از قصد یوشع (علیه السلام) با خبر شد فرستاد تا) بلعم (را بیاورند زیرا او اسم اعظم را می دانست و دعای او مستجاب می شد. امیر از بلعم خواست تا با اسم اعظم ، خدا را بخواند و در حق یوشع (علیه السلام) و بنی اسرائیل نفرین کند تا به مردم آن شهر دست نیابند. از قضا بلعم فریب امیر را خورد و در مقام مقابله با یوشع (علیه السلام) بر آمد و بدبخت شد و اسم اعظم را فراموش کرد و بی دین از دنیا رفت و خداوند در آیة قرآن او را مثَل به سگ زده است.

امام باقر (علیه السلام) می گوید: ببینید کسیکه اسم اعظم را می دانست و علم بسیار داشت و مستجابُ دعا بود در اثر فریب شیطان و پیروی نفس کارش به کجا کشید پس باید همیشه انسان مراقب احوال خود باشد و از خداوند» عاقبت به خیری طلبد «

صفورا:

دختر شعیب پیامبر (علیه السلام) زوجة حضرت موسی (علیه السلام) است.

بعد از وفات موسی (علیه السلام) برعلیه یوشع (علیه السلام) شورش کرد و در روز جنگ بر زرافه سوار بود که بر پشت او زین بسته بود.

صفورا و طرفدارانش در جنگ شکست خوردند و صفورا دستگیر شد و خواستند او را به قتل برسانند امّا یوشع (علیه السلام) گفت: موسی (علیه السلام) مرا از این زن خبر داد و امر کرد که چون بر او غلبه یافتم با او خوش رفتاری کنم. و دستور داد تا زنهایی که پوششی بر صورت داشته و لباس مردان را به تن داشتند. صفورا را با احترام به وطنش برسانند و چون صفورا به وطن رسید، زن و مرد اسرائیلی را جمع کرد و گفت: یوشع (علیه السلام) مرا اسیر کرد و با نامحرمان روانة صحرا کرد. در این لحظه زنهای همراه صفورا نقاب از چهره برداشتند و همه دیدند که آنها زن بودند نه مرد. و از یوشع (علیه السلام) خلاف مروت ندیدند.

ص:63

یوشع (علیه السلام) نیز به امر خدا فرزندش) فنحاس (را وصی خود قرار داد و او نیز فرزندش) بشیر (

را وصـی خود قرار داد و او نیز فرزنـدش) جبرئیل (و او نیز فرزندش) ابلث (و او نیز فرزندش) احمر (و بعد از او فرزندش) محتان بن احمر (و بعد فرزندش) عوق (و او موظف شد تا اسم اعظم و جمیع مواریث را به) طالوت (علیه السلام) (بسپارد.

مقاله ی زیر در مورد عایشه توضیح داده شده است و جواب وهابیت نیز داده شده است.

سرزنش و تهدید در قران

امتحان بزرگ پیامبر، هشدار پیامبر نسبت به عایشه و امت خود) جنگ جمل (

اهل بیت بودن حسادت

شیعه به عایشه توهین میکند یا؟

چگونگی فوت؛ عاقبت دنیوی

عایشه

عاقبت اخروی عایشه از زبان خود

سرزنش و تهدید در قران

وهابیت میگویند که شـیعیان مثال عجیبی میاورند و می گویند.) این تازگی ندارد که زن پیامبری فاسد باشد پیش از این زن حضرت لوط و زن حضرت نوح نابکاربودند

(آنها در این دلیل تراشی به همان شیوه عجیب یعنی قیاس خود متوسل میشوند درجواب باید گفت.)

این که حرف نشـد! زن حضـرت لوط و نوح فاسد بودند که بودند به زن پیامبر چه ربطی دارد با این اسـتدلال چرا زن حضـرت علی نباشد) استغفرالله خاک بر دهان کثیفت اگر در قلبت همچین نظری داشته باشی. مگر حضرت فاطمه هم بیست هزار نفر را نعوذبه

اله به کشتن داده ؟ (ما الان گفتیم که خدا آلودگی را بردامان پیامبر خویش تحمل نمی کند وبه همین دلیل است که زن نوح را غرق کرد وبرسر زن لوط باران آتش بارید اما با زن محمدصلی الله علیه وآله وسلم چه کرد؟ هیچ.

اما پاسخ به این اباطیل وهابیت: اولاً در زمان نوح و لوط تمام مشرکین و کفار مجازات شدند که همسران این دو پیامبر هم همراه آنها مجازات شدند اما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اراده الهی بر این تعلق نگرفت که مشرکان را عذاب همگانی نماید و خداوند در قرآن در این رابطه به رسولش فرمود: ای پیامبر! تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ یا (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً) .) اگر مؤمنان وکفّار از هم جدا می شدند، کافران را عذاب دردناکی می کردیم. سوره فتح آیه 25)

و نیز تا گروهی از آنها استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.(وَ ما كانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ ما كانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (انفال / 33) لذا خداوند اصلاً چنین عذاب همگانیی نداشته است تا چنین استدلالی بشود؛ بله اگر چنین عذاب همگانیی صورت گرفته بود و خداوند اینها را از این عذاب نجات داده بود آنوقت جای این استدلال بود.

ثانیاً این زنان ادعای اسلام داشتند) ولو بظاهر (برخلاف زنان حضرت لوط و نوح علیهما السلام که جزو مشرکین بودند و دعوت شوهران خود را نپذیرفته بودند.

حال سوال ما این است که آیا قیام در برابر امام و خلیفه وقت مسلمین عقوبت ندارد؟ آیا بر خلاف این آیه عمل کردن:

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى

سوره أحزاب/آیه 33

و در جنگ علیه خلیفه مسلمین قرار گرفتن، عقوبت ندارد؟ همسر پیامبر بودن، فضیلتی است در جای خودش و کارهای نادرست هم مسئله ای دیگر است در جای خودش و:

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

سوره زلزله /آیه 8

وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّ عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى

سوره أنعام/آیه 164

جالب این است که مفسـرین اهل سـنت می گوینـد همین آیه شـریفه، تعریضـی است بر عایشه و حفصه. اگر آقایان گلایه دارند، از علماء خودشان گلایه کنند. آقای ابن جوزی از علماء بزرگ اهل سنت در کتاب تفسیری زاد المسیر می گوید:

ضرب الله المثل الأول یحذر به عائشة و حفصة رضی الله عنهما.

در این آیه، خداوند، عایشه و حفصه را می ترساند که همسر پیامبر بودن، مانع ورود به جهنم نخواهد شد.

زاد المسـیر لإبن الجوزی، ج 8، ص 56 الأمثـال فی القرآن لإبن قیم الجوزیـة، ص 57 تفسـیر القرطبی، ج 18، ص 202 فتح القدیر للشوکانی، ج 5، ص 255

خداوند، همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تهدید می کند:

شکی نیست که برخی از زنـان پیـامبر؛ همچون عائشـة، سودة و... جزء» السـابقون الأولون «بوده انـد، وطبق اعتقاد اهل سـنت، بایـد این اشـخاص بـدون حساب و کتاب به بهشت برونـد و خداونـد برای همیشه از آن ها راضـی است؛ اما با مراجعه به قرآن می بینیم که خداوند تمامی زنان پیامبر را تهدید می کند که اگر کار خلافی از آن ها سربزند، چند برابر دیگران مجازاتشان خواهد کرد.

یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً . الأحزاب / 30.

ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.

و به اتفـاق مفسـرین هنگـامی که حفصه دخـتر عمر، سـرّی را که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به او گفته و از وی خواست که به دیگران نگویـد؛ اما او راز پیامبر را با عایشه در میان گذاشت و بعد هر دو تصـمیم گرفتند رسول خدا را اذیت کنند، خداوند آن دو را این گونه تهدید کرده و دستور می دهد که از کار ناپسندشان توبه کنند:

إِنْ تَتُوبا إِلَى اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ. التحريم / 4.

اگر شـما) همسـران پیامبر (از کار خود توبه کنید) به نفع شـماست؛ زیرا (دلهایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضدّ او دست به دست هم دهید،) کاری از پیش نخواهید برد (زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

بنا بر نص صریح قرآن کریم عائشه» منحرف القلب «است!!! و قلب او از حق برگشت و به باطل گروید.

خوب دوسـتان شـما فقط آیاتی که شایـد فکر کنیـد در مـدح آنان است را نبینید، این ایات نیز شدیدا تکان دهنده است. در ضـمن مومنین همیشه بین خوف و رجـا هسـتند تـا مومنین واقعی مشـخص گردنـد. خوف و رجـا یعنی اینکه انسـان از آتش جهنم بترسـد و به بهشت نیز امیدوار باشد. حال عایشه بین این دو حال قرار گرفت و باید بگویم که متاسفانه مردود شد.

قرطبی، مفسر مشهور اهل سنت در تفسیر این آیه می نویسد:

قوله تعالی:) وإن تظاهرا علیه (أی تتظاهرا وتتعاونا علی النبی صلی الله علیه وسلم بالمعصیة والایذاء.

معنی این فرمـایش خداونـد:) وإن تظـاهرا علیه (این است که اگر شـما دو نفر به کمک یکـدیگر پیامبر را با نا فرمانی واذیت وآزار مورد بی مهری قرار دهید.

تفسیر القرطبی، ج 18، ص 189، ذیل آیه.

شیعه و سنی اتفاق دارند که مراد از آن دو زن حفصه و عائشه است؛ همانگونه که بخاری نوشته است:

عمر گفته: آن دو حفصه و عائشه هستند.

صحیح البخاری، ج 6، ص 69، ح 4913، کتاب التفسیر، باب تَبْتَغِی مَرْضَاةَ أَزْوَاجِکَ .

همچنین در چند آیه بعد، سرنوشت زنان حضرت نوح و لوط را برای آن ها مثال زده که مبادا همانند آن ها کافر شده و به رسول خدا خیانت نمایند:

ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلِينَ .

التحريم / 10.

خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثَل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو) پیامبر (سودی به حالشان) در برابر عذاب الهی (نداشت، و به آنها گفته شد:» وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند! «طبق روایات اهل سنت، شأن نزول این آیه نیز در باره عائشه و حفصه است و خداوند این مثال را برای آن دو زده است و هشدار داده است که مبادا سرنوشت انها همانند زن نوح و لوط شود.

ابن قیم جوزیة) متوفای 751 ه (در دو کتاب إعلام الموقعین و الأمثال فی القرآن الکریم در این باره می نویسد:

در این مثالها اسرار عالی نهفته است که با سیاق آیه تناسب دارد؛ زیرا در باره همسران پیامبر و بر حذر داشتن آنان از نافرمانی آن حضرت نازل شده است که اگر از خدا و رسول اطاعت نکنند و در عین حال مشتاق سعادت اخروی باشند، فقط پیوند با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نفعی برای آنان نخواهد داشت؛ همانگونه که همسر نوح و لوط بودن برای آنان فایده ای نداشت و به همین جهت هم در این سوره از رابطه سببی یعنی ازدواج مثال آورد نه نسبی مثل فرزند و غیره.

یحیی بن سلام گفته است: خداوند در مثال اول عائشه و حفصه را بر حذر داشته و در مثل دوم آن دو را به پیروی و اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ترغیب فرموده است.

إعلام الموقعین عن رب العالمین، ج 1، ص 189، ناشر: دار الجیل - بیروت - 1973، تحقیق: طه عبد الرؤوف سعد و الأمثال فی القرآن الکریم، ج 1، ص 57

شوکانی در این باره می گوید: و چه نیکو سخنی گفته است آنکه گفت: یاد آوری داستان دو نفر) عائشه و حفصه (از همسران پیامبر و حرکت آن دو بر ضد رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، محکمترین پیام و ارشاد را همرا دارد، که به آن دو نفر و دیگر همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علام می دارد که همسر خاتم پیامبران بودن سبب نجات آنان نخواهد بود. ج 5، ص 256، ناشر: دار الفکر ج بیروت.

و همچنین در سوره حجرات، دو تن از زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به خاطر عیبجوئی و به کار بردن القاب زشت در باره دیگر زنان آن حضرت توبیخ کرده است

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ . الحجرات / 11.

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند ، شاید آن ها از این ها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند ، ظالم و ستمگرند.

قرطبی در شان نزول آیه می نویسد: مفسران گفته اند: این آیه در شان دو تن از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که ام السلمه را مسخره کرده بودند نازل شده است؛ چون او لباسی سفید پوشیده و دو طرف آن را پشت سرش رها کرده بود که هنگام راه رفتن کشیده می شد، عائشه به حفصه گفت: ببین چیزی همانند زبان سگ بر پشتش آویزان است.

انس و ابن زید گفته اند: در باره همسران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که ام السلمه را به جهت کوتاهی قدش سرزنش کرده اند نازل شده است، و گفته شده است در باره عائشه است که با دستش به ام السلمه اشاره کرد و گفت: ای فرستاده خدا ببین چقدر کوتاه قد است.

عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که گفت: صفیه دختر حی ابن اخطب محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زن ها مرا سرزنش می کنند و می گویند: ای یهودی! وای کسی که پدر و مادرش یهودی هستند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون و عمویم موسی و شوهرم محمد است، سپس این آیه بر رسول خدا نازل شد. تفسیر القرطبی - ج 16 ص 326 و تفسیر الثعلبی - ج 9 ص 81 و أسباب نزول الآیات، الواحدی النیسابوری، ص 264 و...

و خود عایشه می گوید:

به عنوان شکایت، به رسول خدا گفتم که صَفیّه چنین و چنان است و از او به بدی یاد

کردم.

پیامبر در پاسخم فرمود:

درباره صَفیّه سخنی گفتی که پلیدی اش، دریایی را آلوده می کند.) سُنَن تِرْمِذی به موجب روایات زَرْکِشی در الإجابه 73).

امتحان بزرگ پیامبر، هشدار پیامبر نسبت به عایشه و امت خود) جنگ جمل (

خداوند هر کسی را به نوبه خود آزمایش می کند و برای آزمایش رسول خدا از ایشان خواست که با عایشه ازدواج کند و با این دستور، در خانه وی کسی را قرار داد که می توانست مایه آزمایش ایشان باشد؛ زیرا امتحان مردان بزرگ باید به بزرگی خود ایشان باشد.

و چون این آزمایش می توانست سبب اشتباه برخی، در مورد شخصیت واقعی همسران رسول گرامی اسلام باشد، خداوند هم در قرآن با بیان برخی اشکالات و اشتباهات همسران رسول خدا و همسران پیغمبران گذشته، راه هدایت را برای مردم باز گذاشته است.

به عنوان مثال در سوره تحریم آیه ده همسر حضرت نوح و همسر حضرت لوط را به عنوان دو نمونه برای کفار معرفی می نماید که با وجود حضور در خانه پیغمبران الهی ، باز گمراه شدند.

و در همین سوره در آیه 4 در مورد دو تن از همسران رسول خدا می فرماید:

إِنْ تَتُوبا إِلَی اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ سوره تحریم آیه 4

اگر) شما دو همسر رسول خدا (به درگاه خدا توبه کنید، دل های شما به سوی او میل پیدا کرده است، اما اگر علیه او بر یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مومنان) نیز یاور اویند (و گذشته از این فرشتگان نیز پشتیبان او خواهند بود.

و نیز در می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در در مورد آینده ی

برخی از همسـران خویش سـخنانی فرموده انـد که می توانـد ملاک تشـخیص حق از باطل در موارد نیاز باشد. مثلا چندین بار رسول خدا امتش را نسـبت به فتنه عایشه هشدار داد و بخاری در صـحیحش در باب خانه های همسران پیامبر از نافع و نافع از عبد الله نقل می کند که گفت: رسول خـدا خطبه می خوانـد، پس به خانه عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود: این جایگاه فتنه است و از اینجا شاخ شـیطان بیرون می آید. رجوع به صحیح بخاری ج 4 ص 46. و مسـلم نیز در صحیحش از عکرمة بن عمار از سالم از ابن عمر نقل کرده که گفت: رسول خدا از خانه عایشه بیرون آمد و فرمود: سـر کفر در اینجا است، در اینجا است که شاخ شـیطان ظاهر می شود. رجوع به صحیح مسلم ج 8 ص 181.

یا از ابوبکره نقل شده است که به راستی خداوند به من سود رساند، زمانی که می خواستم به یاران جمل بپیوندم و به همراه آن ها بجنگم، به یاد کلامی از رسول خدا صـلی الله علیه وآله افتادم. وقتی به آن حضـرت خبر رسـید که مردم فارس دختر کسری را به عنوان پادشاه انتخاب کرده اند، فرمود: هیچ گاه سـعادت مند نمی شود قومی که فرمانده آن ها یک زن باشد.) منظورش عایشه در جمل است (صحیح البخاری ج 4، ص 1610، ح 4163، کتاب بدأ الخلق، بَاب كِتَابِ النبی e إلی كِسْرَی وَقَيْصَرَ.

و منظور پیـامبر ار فتنه و سـعادتمند نشـدن جنـگ جمل است که شـما را گول نزننـد که با مادرتان به جهاد برویـد. متاسـفانه جنگ جمل مصیبت های زیادی از طرف ام المومنین برای مسلمانان به وجود آورد. مثلا آقای ذهبی از سدی نقل می کند و می گوید:

شهد مع علی یوم الجمل مائة و ثلاثون بدریا و سـبعمائة من أصـحاب النبی صـلی الله علیه و سـلم و قتل بینهما ثلاثون ألفا، لم تکن مقتلة أعظم منها.

در جنگ جمل، 130 نفر از صـحابه ای که در جنگ بدر بودند و 700 نفر از دیگر أصـحاب رسول الله (صلی الله علیه و سلم) در رکاب علی بودند و 30 هزار نفر یاران علی و عایشه کشته شدند. تاریخ الإسلام للذهبی، ج 3، ص 484 تاریخ خلیفه بن خیاط ، ص 138

این 30 هزار نفر به چه جرمی کشـته شدند؟ فردای قیامت، مسئول این خون ها کیست ؟ اگر آقایان آمده بودند و خون خواهی عثمان را می کردند، مگر عثمان را در بصـره کشته بودند؟ مگر بصریون کشته بودند؟ عثمان در مدینه کشته شد. اگر تعداد 200 نفر از بصره آمده بودند، از مصر حدود 800 نفر آمده بودند و از کوفه هم تعداد

زیادی آمده بودند. اگر بنا بود کسی بخواهد خون خواهی عثمان را بکند، باید به مدینه می رفتند و این کار را می کردند. اصلا چه ربطی به عایشه داشته است ؟ چرا طلحه و زبیر کینه و حسادت عایشه را نسبت به حضرت علی تحریک کردند. آیا انها بیماری عایشه نسبت به حضرت علی میدانستند و در پوشش سفسطه ای مثل آشتی و صلح بین مسلمین و اجتهاد مادر مومنین بقیه مسلمانان را گول زدند؟ به راستی آیا دلیل این کار انتقام عایشه از حضرت علی نبوده و ایا طلحه و زبیر قصدشان حکومت نبوده ؟

خود آقایان أهل سنت که عامل حضور عایشه در نبرد جمل که بیش از 30 هزار کشته داد، را عبد الله بن زبیر معرفی میکنند. وقتی أم المؤمنین عایشه آمد در نزدیکی روستای حوأب که آبی جریان داشت و سگ ها در آنجا عوعو کردند، یک دفعه حال عایشه تغییر کرد و سؤال کرد:» اینجا کجاست ؟ «گفتند:» حوأب «. عایشه هم به یاد روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افتاد که به زنانش فرمود:

کدامیک از شما بر شتر پر مو مینشیند و خروج میکند و سگان حوأب بر او پارس میکنند و مردم بسیاری از جانب راست و چپ او کشته میشوند و او سرانجام رهائی پیدا میکند؟

و بعد از نقل حدیث می گوید: وهذا رواه البزار ورجاله ثقات. فتح الباری - ابن حجر - ج 13 - ص 45 ج 46.

حتی در حدیثی میگوید ای حمیراء) عائشه (مبادا تو آن زن باشی. کتاب الفتن، ج 1، ص 84، ح 189

این روایت صراحتا رسول خدا صلی الله علیه وآله عائشه را مخاطب قرار داده و او را از رفتن به جنگی که در مسیر راه سگ های منطقه حوأب بر او پارس کردند، بازداشته است.

در صحت این روایت و روایاتی که با این مضمون نقل شده است، هیچ تردیدی نیست؛ چنانچه شمس الدین ذهبی در سیر أعلام النبلاء بعد از نقل روایتی با همین مضمون می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجوه. این روایت سندش صحیح است؛ ولی صاحبان صحاح نقل نکرده اند. سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص 178

و ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد:

وهذا إسناد علی شرط الصحیحین ولم یخرجوه. سند این روایت، شرایط بخاری و مسلم را دارد؛ ولی آن ها نقل نکرده اند. البدایة والنهایة، ج 6، ص 212، ناشر: مکتبة المعارف ج بیروت.

با وجود این روایات، آیا بازهم بهانه ای باقی می ماند که کسی ادعا کند او اجتهاد کرده و هدف عائشه خیرخواهی و اصلاح بین امت بوده است ؟

سپس وقتی عایشه این هشدار پیامبر یادش می اید إصرار داشت که او را برگردانند اما :

فأبی علیها إبن الزبیر. إبن زبیر مانع از برگشتن عایشه شد. المصنف لعبد الرزاق الصنعانی، ج 11، ص 365، ح 20753

جالب این است که آقای بلاذری در أنساب الأشراف، صفحه 224 می گوید:

عایشه گفت: مرا برگردانید، مرا برگردانید.» من از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) شنیدم که در حضور زنانش فرمود: سگان حوأب برای یکی از شما عوعو می کنند «.

ایشان تصمیم بر بازگشت گرفت. عبد الله بن زبیر آمد و گفت: کسانی که گفته اند اینجا حوأب است، دروغ گفته اند. سپس 50 نفر از بنی عامر را آورد و شهادت دادند و قسم خوردند که عبد الله بن زبیر راست می گوید. سند این روایت هم صحیح است.

یعنی اگر عبد الله بن زبیر نبود، عایشه هم برگشته بود و دیگر خبری از جنگ جمل نبود و این همه اختلاف و کشتار نبود و حدود 30 هزار انسان بی گناه هم در این وسط کشته نمی شدند. الآن هم آقایان أهل سنت بر سر دو راهی مانده اند که چه کنند؟ در هر دو طرف جنگ جمل، صحابه حضور داشتند. اگر بگویند حضرت علی (علیه السلام) حق است، باید عایشه و طلحه و زبیر باطل باشند و اگر بگویند اینها حق هستند، باید معتقد باشند که نستجیر بالله حضرت علی (علیه السلام) باطل بوده است. لذا آمدند شعرهایی را بافتند که حضرت علی (علیه السلام) حق بود، ولی آنها هم اجتهاد کردند و خطا کردند و به خاطر کشتن 30 هزار انسان بی گناه، ثواب هم می برند.

و ریشه جنگ جمل هم این بود که آتش این جنگ توسط 3 نفر روشن شد؛ عایشه و طلحه و زبیر. طلحه و زبیر در زمان ابوبکر و عمر، مطرح نبودند. ولی وقتی جناب عمر

در شورای 6 نفره، نام اینها را آورد، اینها موقعیت ویژه ای پیدا کردند. در تاریخ هم ثبت است که خود طلحه هم باور نمی کرد بعد از قتل عثمان، کس دیگری غیر از او خلیفه باشد. محرک این قضایا هم عمدتا طلحه بود. حتی وقتی طلحه را در جنگ جمل کشتند، به پسر عثمان تبریک گفتند که قاتل پدرت را کشتیم. پس این قضیه هم برمی گردد به شورای 6 نفره که روحیه ریاست طلبی و رسیدن به خلافت داشتند.

إبن أبی الحدید معتزلی هم تحلیل مفصلی از محمد بن سلیمان بن حاجب یکی از بزرگان اهل سنت دارد و می گوید: او هیچ گونه تعصب مذهبی نداشت و کاملا این قضیه را واضح و روشن بیان می کند و می گوید بعد از قتل عثمان، همه تلاش ها این بود که طلحه خلیفه شود.

فلولا الأشتر و قوم معه من شجعان العرب جعلوها فی علی لم تصل إلیه أبدا، فلما فاتت طلحة و الزبیر، فتقا ذلک الفتق العظیم علی علی و أخرجا أم المؤمنین معهما و قصدا العراق و أثارا الفتنة. اگر تلاش مالک اشتر و برخی از شجاعانی که در کنار او بودند نبود، طلحه و زبیر و عایشه نمی گذاشتند هیچ وقت خلافت به علی برسد. آنها هم وقتی دیدند دست شان به خلافت نرسید، به طرف مکه رفتند و از آنجا عازم بصره شدند و فتنه جمل را به وجود آوردند. شرح نهج البلاغه لإبن أبی الحدید، ج 9، ص 29

هم چنین نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) از مقابله زبیر با امیر المؤمنین (علیه السلام) خبر داد و او را بر حذر داشته بود. مثلاـ حاکم نیشابوری با حدیثی صحیح در المستدرک علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 366 نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به زبیر می گوید:

زبیر! آیا علی را دوست داری یا نه ؟ گفت: بله. حضرت فرمود:

إنک ستخرج علیه و تقاتله و أنت ظالم.

زبیر روزی تو در برابر علی می ایستی و قیام می کنی و با او می جنگی، در حالی که تو ظالم و ستمگر هستی.

هم چنین آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) صراحتاً فرمود:

جنگ با علی، جنگ با من است و من با کسانی که با علی می جنگند، در جنگ

هستم؛ هر کس با علی در صلح است، من هم با او در صلح هستم

زید بن أرقم نقل می کند:

پیامبر به علی، فاطمه، حسن و حسین اشاره کرد و فرمود:» أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ :

من با کسی که با شما بجنگد در جنگ هستم «. یعنی جنگ با شما، جنگ با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. سنن الترمذی، ج 5، ص 360 المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیشابوری، جلد 3، ص 149

و حتی زنان پیامبر هم شدیدا عایشه را از جنگ با حضرت علی نهی میکردند، مثلا:

ام سلمه برای انجام حج مشرف شده بود. چون شنید که عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته وعازم بصره است، بسیار متاثر شد و در مجالس به بیان فضایل امام علی (علیه السلام) می پرداخت. عایشه به ملاقات او شتافت تا او را فریب داده و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می دادی و او را پیر خرفت می نامیدی و قتلش را واجب می شمردی. حالا خونش را بهانه کرده ای و در مقابل علی می ایستی!! بیادت می آورم روزی را که من و پیامبر خدا به خانه تو آمدیم، در آن میان علی (علیه السلام) نیز وارد شد و با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نجوی نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجوم بری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز یک روز نوبت من می شود، آن هم تو آمده ای و پیغمبر را مشغول نموده ای. پیغمبر غضبناک و صورت مبارکش سرخ گون شد و به تو گفت:» کنار برو، به خدا سوگند که احدی از اهل بیت من با علی دشمنی ننماید، مگر آن که از ایمان بیرون رفته باشد) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 217؛ العمدة، ص 220؛ المعیار والموازنه، ص 28) سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد:» روزی تو مشغول شستشوی سر مبارک پیامبر بودی، من غذای حیس تهیه می کردم. آن حضرت فرمود:

کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستید که سگ های حوأب بر او پارس نمایند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم یا رسول الله! به خدا و رسولش پناه می برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود:» بپرهیز از این که آن شخص تو باشی. «سپس عایشه تأیید کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت:» در یکی از سفرها من و تو

همراه پیغمبر بودیم و امـام علی کفش هـای ایشـان را می دوخت، و ما در سایه درختی نشسـته بودیم. پـدرت ابوبکر و عمر آمدنـد، وقتی اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتیم. پس از مدتی گفتگو با رسول الله پرسیدند: یا رسول الله! ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم پس ما را تعلیم ده، و بفرمایید چه کسـی خلیفه و جانشـین شـما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می شناسم ولی اگر او را معرفی کنم، همانطور که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهید گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سـکوت اختیار کرده و بیرون رفتنـد. پس از آن ما از پشت پرده بیرون آمدیم. من از ایشان سؤال کردم یا رسول الله! چه کسـی بر آن ها خلیفه می باشد؟ ایشان فرمود: همان کسی که کفش های پاره مرا می دوزد. گفتم یا رسول الله! به جز علی کسی کفش شما را نمی دوزد. رسول الله فرمود:» همان علی خلیفه است. «عایشه مجدداً آن را نیز تأیید کرد. سپس ام سلمه به عایشه گفت: با وجود این که همه این احادیث را می دانی، پس عازم کجا هستی ؟ ولی او گفت برای اصلاح بین مردم می روم!!

ام سلمه در نهایت چون عایشه را به راه ندید جنگیدن با عائشه را مشروع می دانست.

مثلا

[4550]- [3: 117) حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ أَحْمَدُ بْنُ یَعْقُوبَ الثَّقَفِیُّ مِنْ أَصْلِ کِتَابِهِ ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ شَبِیبٍ الْمَعْمَرِیُّ ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ الأَزْدِیُّ ، حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سُلَیْمَانَ بْنِ الأَصْبَهَانِیُّ ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْمَکِّیِّ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، قَالَتْ : لَمَّا سَارَ عَلِیٌّ إِلَی الْبَصْرَةِ دَخَلَ عَلَی أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِیِّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یُوَدِّعُهَا، فَقَالَتْ : "سِرْ فِی حِفْظِ اللَّهِ وَفِی کَنَفِهِ ، فَوَاللَّهِ إِنَّکَ لِعَلَی الْحَقِّ ، وَالْحَقُّ مَعَکَ ، وَلَوْلا أَنِّی أَکْرَهُ أَنْ أَعْصَی اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، فَإِنَّهُ أَمَرَنَا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَقَرَّ فِی بُیُوتِنَا لَسِرْتُ مَعَکَ ، وَلَکِنْ وَاللَّهِ لأُرْسِلَنَّ مَعَکَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدِی وَأَعَزُّ عَلَیَّ مِنْ نَفْسِی ابْنِی عُمَرَ" .از عمره دختر عبـد الرحمن نقل شـده است که وقتی علی بن أبی طالب علیه السـلام قصد حرکت به سوی بصـره را داشت، پیش ام سـلمه همسـر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد تا با او وداع نماید، ام سلمه فرمود: برو که خداوند حافظ و پشتیبان تو است، به خدا سوگند که تو با حق هستی و حق با تو است، اگر نبود این که من دوست نداشـتم از دستور خدا و

پیامبرش سرپیچی کنم؛ چرا که خداوند به ما دستور داده است که در خانه های خودمان بمانیم، با تو می آمدم؛ ولی به خدا سوگند که برترین شخص در نزد من و عزیزتر از جانم؛ یعنی فرزندم عمر را با تو همراه می کنم.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هَذِهِ الأَحَادِيثُ الثَّلاثَةُ كُلُّهَا صَحِيحَةٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ

تمام این احادیث سه گانه، بر طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح هستند؛ ولی آن دو نقل نکرده اند.

ذهبی نیز در تعلیق این روایت، نظر حاکم را تأیید کرده و می نویسد» خ م «که مخف » علی شرط البخاری و مسلم «است.

این روایت مطالب متعددی را ثابت می کند؛ از جمله این که امهات المؤمنین حق نداشتند از خانه خود خارج شوند؛ حتی برای اصلاح.

همچنین ثابت می کند که ام سلمه، جنگ با عائشه و لشکریان او را مشروع و حق را با امیرمؤمنان علیه السلام می دانسته است؛ تا جائی که فرزند عزیزش را در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام به جنگ با عائشه می فرستد.

بعد از جنگ جمل هم ام سلمه قسم یاد کرده بود که هرگز با عائشه سخن نگوید و تا آخر عمر با او قهر بود:

روی عن عائشة، رضی الله عنه، أنها دخلت علی أم سلمة بعد رجوعها من وقعة الجمل وقد کانت أم سلمة حلفت أن لا تکلمها أبداً من أجل مسیرها إلی محاربة علیّ بن أبی طالب، فقالت عائشة: السلام علیک یا أم المؤمنین فقالت: یا حائط ألم أنهک ؟ ألم أقل لک ؟ قالت عائشة: فإنی أستغفر الله وأتوب إلیه. کلمینی یا أم المؤمنین، قالت: یا حائط ألم أقل لک ؟ ألم أنهک ؟ فلم تکلمها حتی ماتت، وقامت عائشة وهی تبکی وتقول: وا أسفاه علی ما فرط منی. روایت شده است که عائشه بعد از جنگ جمل بر ام سلمه وارد شد، ام سلمه سوگند یاد کرده بود که هرگز با عائشه حرف زند؛ چرا که عائشه به جنگ علی بن أبی طالب علیه السلام رفته بود. عائشه گفت: سلام بر تو ای مادر مؤمنان! ام سلمه در جواب گفت: ای دیوار! مگر تو را نهی نکردم، مگر به تو نگفتم ؟ عائشه گفت: من از خداوند طلب بخشش و توبه می کنم، با من سخن بگو ای مادر مؤمنان. ام سلمه گفت: ای

دیوار، مگر به تو نگفتم، مگر تو را نهی نکردم ؟ پس ام سلمه تا زنده بود با عائشه سخن نگفت. عائشه بلند شد، در حالی که گریه می کرد می گفت: ای تأسف بر آن چه که از دست دادم!. البیهقی، إبراهیم بن محمد) متوفای بعد 320 ه (، المحاسن والمساوئ، ج 1، ص 222، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی وهو شرح مختصر المزنی، ج 15، ص 447

اگر عائشه برای اصلاح امت رفته بود، چرا ام المؤمنین ام سلمه با او قهر کرد و تا آخر عمر با او سخن نگفت ؟

حتی پیامبر نیز چون آخر کار عایشه را میدانست آرزوی مرگش را داشته است، دوستان گرامی بدون تعصب بنگرید که این زن چه بر سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورده است که ایشان آرزوی مرگش راداشتند پیامبری که حتی در جنگ احد بعد از اینکه اصحاب فرار نموده وتنها اقا امیر المومنین (علیه السلام) وسه نفر دیگر از جان ایشان محافظت نمودند تا به غار پناه بردند، نفرین وآرزوی مرگ دشمنانشان را نکردند وفقط فرمودند خداوندا بنگر که چه بر سر رسولت آوردند. این مطلب جای تامل دارد که چرا اقا رسول الله (صلی الله علیه و آله) باید آرزوی مرگ این زن را داشته باشند؟ البته در مباحث قبل تا حدود بسیار زیادی علت این آرزوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشخص می گردد.

ازقول عایشه آمده است که روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر من وارد شد ومن می گفتم وای سرم ورسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من آروز دارم که زنده باشم وتورا دفن کنم.

عن عائشة قالت: دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الیوم الذی بدئ فیه فقلت وارأساه فقال وددت ان ذلک کان وأنا حی فهیأتک ودفنتک مسند احمد ج 6 ص 144، مسند جامع ج 20 ص 314، فتح الباری شرح صحیح بخاری ج 10 ص 125، فیض القدیر ج 7 ص 5، تاریخ اسلام ج 1 ص 380، سنن نسائی ج 4 ص 253 و.....

یا بیهقی با سند صحیح از عایشه میگوید:

دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الیوم الذی بدیء فیه فقلت وارأساه قال لوددت أن ذلک کان وأنا حی فأصلی علیک وأدفنک سنن البیهقی الکبری ج 8 ص 153

یا عایشه میگوید: رسول خدا آرزومند مرگ من بود و میگفت: دوست داشتم تا زنده هستم پیش بیاید که بر تو نماز بخوانم و تو را دفن کنم.) الطبقات ابن سعد ج 2 ص 206 (

یا عایشه گفت: وای سرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کاش این امر) یعنی

مردن عایشه (وقتی واقع شود که من زنـده باشم و برای تو طلب آمرزش نموده و ترا دعا کنم. عایشه گفت: ای داد؛ به خـدا قسم تو دوسـت داری کـه مـن بمیرم؛ در آن صـورت تـو نزد بعضـی دیگر از زنهـایت می روی (صـحیح بخـاری، ج 9، ص 100، کتـاب الاحکام، باب الاستخلاف (

این روایات که با سـند صـحیح نقل شده است به خوبی بر می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت عایشه زودتر بمیرد. آیا اگر آن حضـرت به او علاقه داشت نمی توانست به جای آرزوی مردن او، برایش دعا کند تا سـر درد او خوب شود؟ اگر کسـی همسـرش را دوست داشـته باشد آیا هنگام مریضـی او به جای دلداری دادن، درباره مردن و غسل و کفن و دفن او سـخن می گوید؟ از اینها گذشـته چه سعادتی از این بالاتر که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله یکی را غسل بدهد. و کفن و دفن او را به عهده بگیرد و بر او نماز بخواند و برایش دعا کند. آیا این امر باید باعث ناراحتی شود و فریاد واویلا بلند کند؟ چرا عایشه به جای اسـتقبال از آن و شادی از این مژده بزرگ ناراحت شده؛ آن هم علت آن را چنین ذکر کند که تو بعد از من با زنی دیگر خواهی بود! آیا بدتر از این، حالتی یا صـفتی می توان برای کسی تصور کرد؟ حسادت تا چه حد! آیا به قیمت از دست دادن سـعادتی که برتر از آن یافت نمی شود؟ آیا این آرزوی رسول خدا صـلی الله علیه و آله به آینده عایشه برنمی گردد که حضرتش می دانست او بعدها سوار شتر شده و به جنگ وصی او و امام زمانش می رود؟ آری اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست عـایشه قبـل از او بمیرد برای این بود که خون فریب خوردگان زیادی پای شترش ریخته نشود و خود، او را از این مسیر نهی کرده بود ولی او گوش نداد.

حال وهابیت میگوید که عایشه بر باطل نبوده است چون اگر بر باطل بود حضرت علی ایشان را مجازات میکرد یا چرا خداوند از آسمان بر سر او سـنگ نبارید؟ اما جواب: آیا اگر به او آسـیبی می زد و یا در معرکه کشـته می شد، خدا وکیلی معاویه و امثال طلحه و ربیر چادر او را پیراهن عثمان نمی کرد؟

در ضـمن این گفته پیامبر است که» ای ابو الحسن اگر کاری از امور او را عهـده دار شـدی با او مدارا کن «.) دلائل النبوة، ج 6، ص 411، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 129، ح 4610)

ص:79

یا پیامبر فرمود او را به منزلش برگردان) مسند أحمد بن حنبل، ج 6، ص 393، ح 27242، الطبرانی المعجم الکبیر، ج 1، ص 332، ح 995)

یا اقتدای حضرت علی به پیامبران گذشته: عبدالله بن مسعود گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از دنیا رحلت کردی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود: هر پیغمبر را وصی او غسل می دهد. عرض کردم یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم وصی شما کیست ؟ فرمود: علی بن ابیطالب. عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از شما چه مدت زندگی می کند؟ فرمود: سی سال همانند یوشع بن نون که وصی حضرت موسی بود او بعد از موسی نیز سی سال زندگی کرد و صفورا همسر حضرت موسی دختر شعیب پیامبر بر یوشع بن نون خروج کرد و گفت من از تو به امر پیشوایی و رهبری سزاوارترم. پس یوشع با وی جنگید و به خوبی با وی کارزار کرد و اسیرش نمود و در حال اسیری به نیکی با وی رفتار کرد.

علی نیز با عایشه می جنگد و به خوبی با او می جنگد و اسیرش می کند و با وی به نیکی رفتار می کند، و خدا درباره او نازل فرموده که: و قرن فی بیوتکن و لا ـ تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی یعنی در خانه هایتان قرار بگیرید و همچون جاهلیت پیشین، خودآرایی و جلوه گری نکنید و مقصود پروردگار از جاهلیت قدیم در این آیه صفورا دختر شعیب است) کمال الدین، ج 1، ص 27)

اهل بیت بودن

ما به عایشه به احترام رسول خدا دشنام نمی دهیم بلکه سعی میکنیم اعمال و رفتار او را برای شما بازگو کنیم و خدا خود می داندکه چگونه با او رفتار نماید. و هیچگاه نه عایشه و نه حفصه ادعائی در مورد اینکه جزو اهل بیت می باشند نکرده اند. و اما اگر زندگی عایشه را در زمان حیات همسرش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مورد بررسی قرار دهیم، گناهان زیادی به چشممان می خورد. که به هیچ وجه نمی توان او را با این اعمال جزو افرادی که رجس و پلیدی از آنها دور شده قرار داد.

در کتاب صحیح مسلم که آقایان أهل سنت این کتاب را قبول دارند و صحیح ترین کتاب بعد از قرآن می دانند، در جلد 7، صفحه 130، حدیث 6414 روایتی از أم المؤمنین عایشه نقل شده که می گوید:

خرج النبی صلی الله علیه و سلم غداة و علیه مرط مرحل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علی فادخله، ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علی فادخله، ثم قال: إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) احزاب / 33» پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در یک صبحگاهی از خانه بیرون آمد و یک عبایی از موی بز بر تن داشت. حسن بن علی آمد و پیامبر (صلی الله علیه و سلم) او را داخل عبا قرار داد و حسین بن علی آمد و حضرت او را داخل عبا قرار داد و فاطمه آمد و حضرت او را داخل عبا قرار داد و علی آمد و حضرت او را داخل عبا قرار داد و سپس فرمود:» خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد «.

در این روایت، اسامی حضرت فاطمه زهراء) سلام الله علیها (، حضرت علی (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) آمده است. این خیلی واضح و روشن است. و خود عایشه میگوید که من جز اهل بیت نیستم و شما را گول نزنند که این ایه چون بین بقیه آیات مربوط به زنان پیامبر آمده پس مربوط به من و بقیه زنان پیامبر میباشد.

و وقتی آیه مباهله نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و سلم)، علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا کرد و گفت: خدایا! اینها اهل بیت من هستند. صحیح مسلم، ج 7، ص 120، حدیث 6373 مسند احمد، ج 1، ص 185 مستدرک الصحیحین للحاکم النیشابوری، ج 3، ص 150

و خود ابن تیمیه در منهاج السنة می گوید:

وقتی آیه مباهله نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و سلم) با این که تعدادی از صحابه مانند عمر و ابوبکر و عثمان و طلحه بودند، ولی از میان صحابه، علی را برای مباهله بود.

فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در قید حیات بودند، ولی حسن و حسین را برد.

دیگر زنان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) مانند عایشه و حفصه بودند، ولی فاطمه را برد.

چون اینها اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هستند.

یا جالب این که در مسند احمد، جلد 6، صفحه 323 أم سلمه می گوید:

فرفعت الکساء لأدخل معهم، فجذبه من یدی و قال: إنک علی خیر.

من با توجه به فضیلتی که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) برای أهل بیت گفت، آمدم عبا را گرفتم تا من هم زیر عبا بروم. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) عبا را از من گرفت کشید و فرمود: تو ? دم خوبی هستی) ولی جزء أهل بیت نیستی (. یا در صحیح مسلم، جلد 7، صفحه 123، حدیث 6122 از زید بن أرقم سؤال می کنند:

من أهل بیته نساؤه ؟ قال: لا ـ و أیم الله! ان المرأة تکون مع الرجل العصر من الدهر، ثم یطلقها فترجع إلی أبیها و قومها. آیا زنان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هم جزء أهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هستند؟ گفت: قسم به خدا! نه. چون زن یک عمر با شوهرش زندگی می کند و وقتی شوهرش او را طلاق داد، به طرف خانه پدرش و قومش برمی گردد.

حسادت

یکی از ویژگیهای مومنین حسادت نداشتن است حال سوالی که پیش می اید این است که آیا صفتی مثل حسادت، در شان و مقام کسی که ام المومنین نامیده می شود، هست ؟

نمونه ای از حسادتها

نمونه 1 – در میان همسران پیامبر تنها عایشه بود که نسبت به این زنها حسادت ورزیده و از عمل آنها ناراحت بود و می گفت: آیا زن حیا نمی کند که خود را به مردی هبه می کند؟!» أما تستحی المرأة أن تهب نفسها للرجل «!

عایشه می گوید: من نسبت به زنهائی که خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هبه می کردند) یعنی می گفتند که من خود را به تو بخشیدم (حسادت می ورزیدم و می گفتم:

آیا زن خود را می بخشد؟!) و در روایتی دیگر: آیا زن حیا نمی کند که خود را به مردی

می بخشد؟! (و چون آیه» هر که را نخواهی نمی پذیری و آنکه را بخواهی قبول می کنی و آنکه را هم که نپذیرفتی می توانی مجددا بپذیری و اشکالی ندارد «) آیه 51 از سوره احزاب (نازل شد گفتم: یا رسول اللّه! من خدای ترا نمی بینم مگر آنکه در راه هوای) نفس (تو می شتابد.) الف – صحیح بخاری، ج 6، ص 147، تفسیر سوره احزاب، وج 7 ص 16، کتاب النکاح، باب هل للمرأة أن تهب نفسها لأحد. ب – صحیح مسلم، ج 2، ص 1085، کتاب الرضاع، باب 14، ح 49 و 50)

حال چند سؤال:

1 – آیا آیه قبل از آن خداوند نفرمود زنانی که خود را ببخشند بر پیامبر حلال است ؟ چرا عایشه آن را نفهمید تا آنکه آیه فوق نازل شد؟

2 – مگر ما نباید پیرو سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشیم ؟ آیا یکی از مصادیق آن تسلیم بودن در مقابل آن وجود مقدس و ایراد نگرفتن به آنچه که انجام می دهد نمی باشد؟ چه آنکه می دانیم آن حضرت هرگز کاری که خلاف رضای خدا باشد انجام نمی هد. پس چرا عایشه از عمل پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت بود؟

3 – مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از هوای نفس خود پیروی می کند که عایشه آن جمله را به حضرتش گفت ؟

4 – مگر خداوند از خواسته های بندگانش پیروی می کند که عایشه می گوید: خدا پیرو خواسته تو است ؟

5 – چرا اینان صریحا ننوشتند که عایشه حسود بود آنهم بسیار شدید؟ چرا اسم آن را » غیرت «گذاشتند؟ اگر به جای آنکه» غیرت «به خرج بدهد می خواست» حسادت «نماید چه می کرد؟ آیا غیر از آن چه که انجام داد کار دیگری می کرد؟

نمونه دوم: حسادت به خدیجه

عایشه نقل می کند و می گوید:

ما غرت علی إمرأة ما غرت علی خدیجة. صحیح مسلم، جلد 7، صفحه 134، حدیث

ص:83

بر هیچ زنی غیرت به خرج ندادم و حسادت نورزیدم، همانند غیرت و حسادتی که نسبت به خدیجه ورزیدم.

و لقد هلکت قبل أن یتزوجنی بثلاث سنین، لما کنت أسمعه یذکرها و لقد أمره ربه عز وجل ان یبشرها ببیت من قصب فی الجنة و إن کان لیذبح الشاة ثم یهدیها إلی خلائلها. خدیجه هلاک شد 3 سال قبل از این که من ازدواج کنم. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) همواره از خدیجه ذکر خیر می کرد و خداوند به او بشارت داده که خدیجه در بهشت، دارای قصری از طلاست و پیامبر (صلی الله علیه و سلم) گوسفندی را قربانی می کرد و به بستگان خدیجه هدیه می داد.

کلمه هلکت تعبیر زشت و توهین آمیزی است.

در صحیح مسلم از قول عایشه آمده است:

خدیجه غیر از این که پیرزنی بود که دندان نداشت و جای دندان هایش سفید شده بود، چیز دیگری نبود.

و در کتاب الإستیعاب فی معرفة الأصحاب إبن عبد البر که از کتاب های معتبر أهل سنت است و شرح حال صحابه را دارد، عایشه نقل می کند و می گوید:

کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکاد یخرج من البیت حتی یذکر خدیجة فیحسن الثناء علیها. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) به خدیجه علاقه شدیدی داشت و در هر فرصت مناسبی از او تعریف می کرد.

روزی از خدیجه سخن گفت و من به او حسادت ورزیدم و گفتم: آیا خدیجه، غیر از این که پیرزنی باشد، چیز دیگری بود؟ خداوند من را که بهتر از او هستم، به جای او به تو داده است. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) غضبناک شد، به طوری که موهای جلوی سرش از شدت غضب سیخ شد و سپس فرمود: به خدا قسم! خداوند هرگز همسری بهتر از او را نصیب من نکرده است. روزی که مردم به من کفر می ورزیدند، او به من ایمان آورد و روزی که مردم مرا تکذیب می کردند، او مرا تصدیق می کرد و وقتی مردم مرا از همه حقوقم محروم کردند، او تمام اموالش را در اختیار من قرار داد و خداوند از میان زنانم، تنها خدیجه را انتخاب کرد که اولادی نصیب من کند. الإستیعاب فی معرفة الأصحاب لإبن

ص:84

عبـد البر، ج 4، ص 1823 أسـد الغابـة فی معرفـة الصـحابة لإبن الأثیر الجزری، ج 5، ص 438 الإصابـة فی تمییز الصـحابة لإبن حجر العسقلانی، ج 8، ص 103 مسند احمد للإمام احمد بن حنبل، ج 6، ص 117 البدایة و النهایة لإبن کثیر، ج 3، ص 158

تحلیل حسادت های عائشه نسبت به حضرت خدیجه:

طبق این روایات که سـند برخی از آن ها نیز تصـحیح شد، حسادت های عائشه نسبت به حضرت خدیجه سلام الله علیها، خشم و غضب شدیـد رسول خـدا صـلی الله علیه وآله را برانگیخته است؛ در برخی از موارد آن قـدر خشـمگین می شود که به گفته عـائشه تـا کنون چنین خشـمی از آن حضـرت سابقه نداشـته است. در برخی از موارد از شدت خشم موهای جلوی سـر حضرت به لرزه درمی آید و در مواردی مادر عائشه وساطت می کنـد که آن حضـرت کمی از خشم و غضب خود بکاهـد؛ اما خشم رسول خـدا به حدی است که وساطتت مادر عائشه نیز نمی تواند آن حضرت را آرام کند و رسول خدا با عائشه برخورد تندی می کند.

حال با توجه به این روایات، سؤالی که باید دانشـمندان اهل سنت به آن پاسخ دهند این است که حکم به خشم آوردن رسول خدا صلی الله علیه وآله چیست ؟

آیا خشم رسول خـدا صـلی الله علیه وآله خشم خداونـد را به دنبال نـدارد؟ قران میفرمایـد: بی گمان کسانی که خـدا و پیامبر او را آزار می رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است) احزاب / 57)

جـالب این است که خود عائشه، کسانی را که رسول خـدا را به غضب آورد، مسـتحق آتش جهنم دانسـته است. در قضـیه تمرد صـحابه از دستور رسول خدا در حجة الوداع، عائشه می گوید:

فَدَخَلَ عَلَیَّ وهو غَضْبَانُ فقلت من أَغْضَبَکَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَدْخَلَهُ الله النَّارَ.

رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) بر من وارد؛ در حالی که غضبناک بود، گفتم: چه کسی تو را خشمگین کرده است، خدا او را داخل آتش کند. صـحیح مسلم، ج 2 ص 879، ح 1211، کِتَاب الْحَـجِّ ، بَاب بَیَانِ وُجُوهِ الْإِحْرَامِ ، تحقیق: محمـد فؤاد عبد الباقی، ناشـر: دار إحیاء التراث العربی

ص:85

- بیروت.

و در روایت دیگر از نقل شده است که:

فَغَضِبَ ثُمَّ انْطَلَقَ حتی دخل علی عَائِشَةَ غَضْبَانَ فَرَأَتِ الْغَضَبَ فی وَجْهِهِ فقالت من أَغْضَبَکَ أَغْضَبَهُ الله. رسول خدا ناراحت شد، سپس از آن جا خارج و بر عائشه وارد شد، وقتی عائشه خشم و غضب را در چهره رسول خدا مشاهده کرد، گفت: چه کسی تو را خشمگین کرده است، خدا بر او غضب کند.

حال اگر کسی سؤال کند که آیا این دعای عائشه شامل خود نیز خواهد شد یا نه، علما و دانشمندان اهل سنت چه پاسخ خواهند داد؟

همچنین این روایت ثابت می کند که ادعای اهل سنت مبنی بر این که عائشه محبوب ترین همسر رسول خدا بوده، افسانه ای بیش نیست؛ بلکه حضرت خدیجه سلام الله علیها محبوب ترین همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. و این ادعای برخی از دانشمندان اهل سنت را که می گویند: عائشه برترین همسر آن حضرت است، باطل می کند؛ چرا که طبق این روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می کند که خداوند بهتر از او را نصیب من نکرده است.

حال وهابیت میگویند که: خدیجه تحمل غم هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در راه دعوت برداشت می کرد را برایش آسان می کرد. اما پس از خدیجه کسی نبود که این خلأ را پر کند و تنهایی و سکوتی که پس از خدیجه به وجود آمده بود را بزداید.

تمام اشیایی که در اطراف پیامبر مشاهده می شد، یاد و خاطره خدیجه و جهاد و عشق او را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تازه می نمود. در چنین وضعیتی کسی جرأت نمی کرد با آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مورد ازدواج صحبت کند، تا اینکه خوله دختر حکیم، همسر حضرت عثمان بن مظعون این طلسم را شکست و مسأله ازدواج آن حضرت صلی الله علیه و سلم با حضرت عایشه رضی الله عنها را به ایشان پیشنهاد کرد. و بعد از مدت کوتاهی، ازدواج مبارک صورت گرفت و چنان سعادتی نصیب حضرت عایشه شد که مانند آن هرگز نصیب هیچ زنی تا قیامت نخواهد شد. به راستی که این عقد و نکاح، فیصل ? خداوندی بود.

در صورتی که فضائل حضرت خدیجه انقدر زیاد است که دشمنی و حسادت عایشه

بـا حضـرت خـديجه جای تامل بسـيار دارد. مثلا از أبو هريره نقل می كننـد كه جبرئيل امين نزد پيامبر اكرم (صـلی الله عليه و آله) آمـد و فرمود:

يا رسول الله! هذه خديجة قد أتتک معها إناء فيه إدام أو طعام أو شراب.

يا رسول الله! اينک خديجه نزد تو می آيد و با خود غذايی و طعامی برای تو می آورد. صـحيح مسـلم لمسلم النيسابوری، ج 7،، ص 133، ح 6167 صحيح البخاری لمحمد بن إسماعيل البخاری، ج 4،، ص 231

طبق نقل صحيح مسلم، روزی نبی مكرم (صلی الله عليه و آله) با جبرئيل امين مشغول صحبت كردن و دريافت وحی بود كه جبرئيل امين فرمود:

يا رسول الله! خديجه برای تو طعام می آورد. وقتی آمد، از طرف پروردگارش به او سلام و درود برسان و از طرف منِ جبرئيل هم به او سلام برسان و به او بشارت بده كه خداوند خانه ای در بهشت برای او مهيا كرده است از تارهای طلايی كه نه سـر و صدايی و نه مشكلاتی وجود دارد. صحيح مسلم لمسلم النيسابوری، ج 7،، ص 133، ح 6167 صحيح البخاری لمحمد بن إسماعيل البخاری، ج 4،، ص 231

روايت جالبی هست كه آقا رسول اكرم (صلی الله عليه و آله) نقل می كند:

قال آدم عليه السلام: مما فضل الله به إبنی علیّ أن زوجته خديجة كانت عونا له علی تبليغ أمر الله عز وجل و أن زوجتی كانت عونا لی علی المعصـية. روزی حضـرت آدم (عليه السـلام) فرمود: يكی از فضـيلت هايی كه فرزندم محمد دارد و برتری او را بر من نشان می دهد، اين است كه همسـر او در تبليغ أمر إلهی ياور او بود و همسـر من هم ياور من بود در خطا و معصـيت. عمـدة القاری شـرح صـحيح البخاری للعينی، ج 1، ص 63 الـدر المنثور لجلال الدين السـيوطی، ج 1، ص 54 كنز العمـال للمتقی الهنـدی، ج 11، ص 413 تاريخ بغداد للخطيب البغدادی، ج 4، ص 101 تاريخ مدينة دمشق لإبن عساكر، ج 69، ص 108 ميزان الإعتدال للذهبی، ج 4، ص 60 لسان الميزان لإبن حجر العسقلانی، ج 5، ص 418

دوسـتان عزيز دقت كنند كه خود گذشتن از مال، كار كوچكی نيست به طوری كه مورخين نوشته اند كه حضرت خديجه كبری) سلام الله عليها (در هنگام رحلتش، حتی كفن هم برای خودش نداشت! سيرة إبن هشام، ج 1، ص 426

اين خيلی عجيب و دردآور است! واقعاً اين قدر ايثار و اين همه از خودگذشتگی ؟!

مضافاً که حضـرت خـدیجه کبری) سـلام الله علیها (با قدرت و نفوذ و محبوبیتی که در میان مردم داشت، یک یاور صادق و باوفای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و با رحلت حضرت خدیجه کبری) سلام الله علیها (، اگر جسارت نباشد، کمر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خم شد. رحلت حضـرت خدیجه کبری) سـلام الله علیها (و حضـرت أبو طالب (علیه السـلام)، واقعاً دو مصیبت جانکاه برای نبی مکرم (صـلی الله علیه و آله) بود. حتی در بعضـی از کتاب ها آمـده است و علامه سـید جعفر مرتضـی) ره (این تعبیر را نقل می کنـد در الصحیح فی سیرة النبی الأعظم، جلد 3، صفحه 198 و می گوید:

إن الإسلام قد قام بسیف علی و بأموال خدیجة. پرچم اسلام به وسیله 2 چیز برافراشته شد: شمشیر علی و اموال خدیجه.

و آقای إبن حجر عسقلانی در کتاب الإصابة فی تمییز الصحابة، جلد 8، صفحه 103 می گوید:

و قد أثنی النبی صلی الله علیه و سلم علی خدیجة ما لم یثن علی غیرها.

پیامبر (صلی الله علیه و سلم) ثنائی که در حق خدیجه کرده است، در حق أحدی نکرده است.

نمونه سوم: حسادت و تهمت عایشه به ماریه

اهل سـنت میگوینـد در برائت و پاکدامنی حضـرت عایشه رضـی الله عنها به وسـیله وحی ازبالای هفت آسـمان نازل شد و مسـلمانان تا قیامت این آیات را در نماز و غیر نماز تلاوت می کنند و با هر بار تلاوت، در مقابل هر حرفی، ده ثواب به تلاوت کننده داده می شود.

اگر واقعـا این روایـات از جناب عایشه رسـیده باشـد علت نسـبت آیه افک به خود چیزی جز حسادت عایشه به ماریه نیست چرا که کنیزی مورد توجه رسول خـدا قرار می گیرد و فرزندی از او متولد می شود و این درحالی است که عایشه پس از سالها زندگی با پیامبر همچنان بی فرزند است! در روایات زیر خود عایشه به حسادت خود تصریح می کند:

عـایشه می گویـد: حسـادتم به مـاریه بیش از حسادتم به تمامی زنان بود به خاطر اینکه او زن زیبایی بود از قبیله جعـده و رسول خـدا از او خیلی خوشـش می آمـد و پیامبر ماریه را در ابتـدای اسـیر شدنش در منزل حارثه بن نعمان جای داد و ماریه کنیز ما بود رسول خدا نیز اکثر روزها و شبها نزد او بود... سپس خدا به او فرزند روزی کرد و ما را از فرزند محروم کرد. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج 8، ص 212 ج 213

در اینجا بد نیست جمله ای را که ابو داود در سنن از رسول خدا نقل کرده است متذکر شویم که خود یکی از دلایل حسادت عایشه است:

مردی نزد رسول خـدا آمد و گفت: من با زنی که دارای اصل و نسب و زیبایی است آشـنا شده ام اما او بچه دار نمی شود) عقیم است (آیا با او ازدواج کنم حضرت فرمودند:

نه، آن مرد برای دوم آمـد حضـرت او را نهی کرد، برای بـار سـوم آمـد بازحضـرت او را نهی کرد پس حضـرت فرمود: بـا زن بـا محبت که فرزنددار می شود ازدواج کنید که من به زیادی شما به امتهای دیگر افتخار می کنم. سنن ابی داوود ج 1 ص 455 کتاب النکاح.

همچنین نقل می کند که عمر گفت:

حصـیری که در منزل است بهتر است از زنی که نازا باشد. سـنن ابی داوود ج 2 ص 232 کتاب الطب باب فی الطیرة.) احتمالا منظورش عایشه و دخترش است! (

حال آیات افک اصلا در مورد عایشه نیست بلکه در مورد ماریه است. به روایات زیر دقت فرمائید:

خبر رسول خدا از برائت ماریه

إن جبریـل أتانی فأخبرنی أن الله قـد برأ ماریـة وقریبها مما وقع فی نفسـی، وبشـرنی أن فی بطنها منی غلاما وأنه أشـبه الخلق بی، وأمرنی أن أسمیه إبراهیم وکنانی بأبی إبراهیم... تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 3، ص 46؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج 11، ص 471.

جبرئیل بر من نازل شـد و به من خبر داد که خـدا ماریه و خویشاوند) پسـر عموی (او را تبرئه کرد و به من بشارت داد که از من در شـکم او فرزندی است که شبیه ترین مردم به من است و مرا امر کرد که نام او را ابراهیم بگذارم و کنیه مرا ابو ابراهیم گذارد...

ادامه شایعات تا هنگام مرگ ابراهیم

فلما توفی إبراهیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان إبراهیم ابنی وانه مات فی الثدی وان له لظئرین تکملان رضاعه فی الجنة صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، ج 7، ص 76، 77، البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج 5، ص 331

پس زمانی که ابراهیم از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا ابراهیم فرزند من است و او در شیرخوارگی از دنیا رفته است

حاکم نیشابوری در مستدرک از عایشه روایتی نقل می کند که به خوبی می رساند اهل افک تهمت را بر چه کسی وارد کردند. البته او اسامی کسانی راکه عنوان» عصبة «یا حد بر آنان صادق باشد نمی آورد ولی معلوم است که آنان باید کسانی باشند که اهل سنت نخواستند با معرفی آنها آبروی کسانی که باید حفظ شود ریخته گردد.

عایشه می گوید:» ماریة «به همراه پسر عمویش به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اهداء گردیده بود. او) بعد از مدتی که به عنوان همسر پیامبر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود (حامله شد. حضرت او را نزد پسر عموی او) و در مشربه أمّ ابراهیم (نهاد. اهل افک گفتند که چون او) یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم (به فرزند نیاز داشت، فرزند غیر را به خود نسبت داد. چون شیر مادر ابراهیم فرزند زسول خدا) یعنی ماریه (کم بود، ابراهیم را با شیر گوسفند تغذیه می کردند لذا فربه شد.

روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را نزد من آورد و گفت: او را چگونه می بینی ؟ گفتم: هر کس از شیر گوسفند استفاده کند فربه می شود. پیامبر فرمود: آیا ابراهیم شبیه من نیست ؟ عایشه می گوید: من از روی حسادت گفتم: شباهتی ندارد. و بعد تهمت های ناروای مردم) نسبت به ماریه (به گوش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید، حضرت نیز علی (علیه السلام) را فرستاد...) دنباله آن را از حدیث مسلم نقل می کنیم (. المستدرک ج 4 ص 39 انفاق ابی بکر و عمر علی ماریه، إمتاع الأسماع، المقریزی ج 5 ص 336

در نقل حاکم نیشابوری عایشه به چند نکته اشاره می نماید:

1، اهل افک تهمت زنا به ماریه زدند.

2، عایشه از روی حسادت حاضر نشد بگوید که او) یعنی ابراهیم (شبیه رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم می باشد.

3، به علی علیه السلام مأموریت تحقیق داده شد....

مسلم نیشابوری که در ضمن 10 صفحه حدیث افک را از عایشه نقل کرده است در آخر آن حدیثی در ضمن سه سطر از انس اینگونه می آورد:

انس بن مالک می گوید:) در میان مردم شایعه های پخش شده بود و (به مردی تهمت می زدند که فرزند رسول خدا از آن اوست وقتی تهمت مذکور به گوش پیامبر رسید علی را فرستاد که گردن متهم را بزند. حضرتش رفت و چون او را مجبوب کسی که آلت مردان نداشته باشد یافت دست از او برداشت. صحیح مسلم ج 8 ص 119 کتاب صفات المنافقین و احکامه

شما را به خدا آیا این داستان ها با مقام پیامبری که خداوند در مورد او می فرماید:

و ما ینطق عن الهوی/ إن هو إلا وحی یوحی. النجم / 3 و 4.

سازگاری دارد؟!!!

آری، اگر قرار باشد آیاتی در تبرئه کسی نازل شود حق این است که درباره ماریه نازل گردد که برگشت آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می باشد که ابراهیم را پسر غیر دانسته اند.

شیعه به عایشه توهین میکند یا؟

مثلا یک نمونه آن بدین شرح است که میگویند بعضی از صحابه پیامبر اکرم به دلیل اتهام فحشا به عایشه حد خوردند.

ترمذی می گوید که بعد از نزول آیات افک، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر 3 نفر یعنی حسان و حمنة و مسطح، حد قذف جاری کرد. سنن ترمذی، ج 5، ص 17، سوره فرقان، سنن ابی داوود ج 2 ص 358 باب حد القذف، سنن ابن ما جه ج 2 ص 857

عایشه می گوید زمانی که آیه در برائت من نازل شد رسول خدا منبر رفت و ماجرا را یاد کرد و آیه را خواند پس زمانی که از منبر پایین آمد امر کرد آن دو مرد و یک زن را آوردند و بر آنها حد جاری کرد.

ص:91

یکی از مطالبی که در روایت بدان تصریح شده این است که افرادی جزء تهمت زنندگان بودند که باور کردن آن بسیار سخت است.

و چگونه می توان پذیرفت که مسطح بن اثاثة، ربیب نعمت ابوبکر، به دختر ولی نعمتش آن هم به پیروی از یک منافق، نسبتی ناروا بدهد؟ یا چگونه می توان پذیرفت که حسان بن ثابت، شاعر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به همسر ممدوحش چنان تهمتی بزند؟ مگر می توان قبول کرد که حمنة، همسر طلحة بن عبید اللّه، درباره دختر عموی شوهرش مطلب ناروائی بگوید و شوهرش نیز ساکت باشد؟ پس عدالت ساختگی صحابه کجا رفت ؟

یا نمونه دیگر: مشکوک بودن پیامبر

در روایت بخاری از همین ماجرا اینگونه آمده است:

می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر منبر از مردم علیه عبدالله ابن أبیّ کمک خواست و در آن همسرش، و نیز صفوان را تبرئه کرد که به جدال لفظی بین عده ای انجامید ولی وقتی نزد عایشه آمد به او گفت:

یا عایشه بلغنی عنک کذا و کذا فان کنت بریئة فسیبرئک الله وان کنت الممت فاستغفری الله وتوبی الیه فان العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب الله علیه...

صحیح البخاری ج 5 ص 58، کتاب المغازی باب غزوة بنی المصطلق من خزاعة وهی غزوة المریسیع، باب حدیث الافک؛ مسند احمد ج 6 ص 196، المستدرک ج 4 ص 243، مجمع الزوائد ج 10 ص 198، المصنف عبدالرزاق ج 5 ص 417، سنن کبری نسائی ج 5 ص 298.

ای عایشه! از تو به من چنین و چنان رسیده) خبر رسیده که مرتکب چنین گناهی شدی (پس اگر بی گناه باشی خدا تو را تبرئه خواهد کرد و اگر گناه کردی استغفار کن و به درگاه او توبه کن پس اگر عبد به درگاه خدا توبه کند خدا او را می بخشد...

حال ما کدام را باور کنیم: اعتماد آن حضرت به همسرش و یا تردید درباره او را؟ آیا این حدیث نشانه مشکوک بودن پیامبر به همسر خود نیست ؟! آیا نقل این حدیث در معتبر ترین کتب اهل سنت یعنی صحیح بخاری توهین به رسول خدا و تهمت زدن به همسر او نیست!؟

و آلوسی از مفسرین معروف اهل سنت در اعترافی جالب میگوید:

به شیعه نسبت می دهند که به عایشه تهمت فحشا می زنند در حالی که شیعیان این امر را شدیدا انکارمی کنند و چنین نسبتی را قبول ندارند و کوچکترین اثری از چنین تهمتهـایی) نسـبت به عـایشه و... (در کتب معتبر و مورد قبول شـیعه یافت نمی شود. تفسـیر الروح و المعانی آلوسی ج 18 ص 122 ذیل تفسیر آیه 16 سوره نور.

حال چرا این تهمت را به دروغ به شیعه نسبت می دهند! راستی انگیزه این دروغگوئی و تهمت ناروا چیست ؟

چگونگی فوت؛ عاقبت دنیوی

معاویه روی منبر نشسـته بود و می خواست برای پسـرش یزید بیعت بگیرد ولی عایشه گفت: آیا سه خلیفه بیش از تو برای پسـرانشان بیعت گرفتند؟

گفت: نه.

عایشه گفت: پس تو به کدام یک از آنها اقتدا می کنی ؟ معاویه از این سـخن شرمسار شد و چاهی بر سر راه عایشه حفر کرد و عایشه در آن افتاد و مرد.) الصراط المستقیم، ج 3 / باب 12/45)

عبدالله بن زبیر در اعتراض به معاویه گفت:

می دانیم که خر، ام عمرو را برد ولی نه ام عمرو برگشت و نه خرش!) همان، ص 46)

و از طرفی قبر عایشه هم معلوم نیست که کجاست و این احتمال را تقویت می کند.

و معاویه مردم را از گریستن بر عایشه بازداشت.

ابن خلکـان می نویسـد: عایشه در زمان پادشاهی معاویه، در سال 58 هجری و در سـنّ 67 سـالگی مرد و در بقیع دفن شـد. پس از مرگ عایشه، پسر عمر بر او گریست و این خبر به معاویه که هنوز در مدینه بود رسید و به عبدالله بن عمر گفت: آیا برای مردن یک پیرزن گریه می کنی ؟ عبـدالله گفت: تمام فرزنـدانِ ام المؤمنین بر او می گریند؛ البته کسـی که فرزند او نباشد) یعنی مؤمن نباشد (نمی گرید.) وفیات ابن خلکان، ج 3، ص 16)

با ملاحظه این حدیث در می یابیم که معاویه گریستن فرزند عمر بر عایشه را به مسخره گرفت ولی عبدالله پاسخی دندان شکن به او داد.

از طرفی این جوابِ عبدالله بن عمر، معاویه را به دلیل کشتن عایشه که او را ام المؤمنین می خواندند بی دین و مرتدّ معرفی کرد.

و عایشه بدون هیچ گونه مراسم تشییع جنازه و گردهمایی اسلامی، شبانه هم چون پدرش ابوبکر به خاک سپردند!) الطبقات الکبری، ابن سعد، بیروت، چاپ دار صادر، ج 8، ص 77) این، یک فاجعه برای خاندان ابوبکر بود که بزرگانش را بدون تشییع جنازه و بدون گردهمایی اسلامی بلکه شبانه به خاک سپردند؛ زیرا ابابکر و عایشه را شبانه دفن کردند و عبدالرحمان بن ابی بکر را زنده بگور کردند) المستدرک الحاکم، ج 3، ص 207.) و معاویه لعنت اله علیه بدن مطهّر محمد بن ابی ابکر را در شکم الاغ مرده ای گذاشته و به آتش کشید) مختصر تاریخ دمشق، شرح حال محمد بن ابی بکر (

عاقبت اخروی عایشه

ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

عن قیس، قال: قالت عائشة... إنی أحدثت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثا، ادفنونی مع أزواجه. فدفنت بالبقیع رضی الله عنها از قیس نقل شده است که عایشه می گفت: من بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدعت های زیادی انجام داده ام، مرا با همسران رسول خدا دفن کنید، پس او را در بقیع دفن کردند.

سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج 2، ص 193 و الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج 8، ص 74

حاکم نیشابوری نیز این روایت را نقل و بعد از آن می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم، ج 4، ص 6.

و ذهبی نیز در تلخیص المستدرک نظر او را تأیید می کند.

به نظر شما عایشه چه کارهای اشتباهی انجام داده بود که شرم میکرد در جوار رسول خدا دفن شود؟؟؟

در ثانی خود عایشه جهنمی بودن خود را به طور ضمنی قبول میکند: ابن عبد ربه از علمای اهل سنت به نقل ماجرایی در این زمینه پرداخته و می نویسد: بعد از ماجرای جنگ جمل ام اوفی نزد عایشه رفت و از وی پرسید:

ای مادر مومنین اگر مادری فرزند کوچک خود را به قتل برساند حکمش چیست ؟

و چه مجازاتی در انتظار این مادر است ؟

عایشه که هنوز از نیت و هدف اصلی آن زن بی خبر بود در پاسخ وی گفت:

چنین مادری به خاطر قتل فرزندش مستحق آتش جهنم است و جایگاهش دوزخ است

ام اوفی پس از گرفتن اقرار از عایشه از او پرسید

اگر مادری 20.000 فرزند) کنایه از تعداد مسلمانانی که در جنگ جمل کشته شدند (خود را بکشد حکمش چیست ؟

عایشه پس از سوال دوم آن زن از هدف و نیت اصلی وی از سوال کردن مطلع شده و با ناراحتی گفت:

این زن دشمن خداست او را دستگیر کنید. العقد الفرید ج 4 ص 331 کتاب العسجده الثانیه فی الخلفاء و تواریخهم و اخبارهم...

حال چند سوال:

آیا آن زن واقعا دشمن خدا بود؟

آن زن چه حقیقتی را اشکار کرد که عایشه او را دشمن خدا نامید؟

آیا جنگ جمل با فریب خوردن عایشه و فتنه او به راه نیافتاد؟

آیا وی در جلوی سپاهی، سوار بر شتری سرخ موی نشد و به جنگ حضرت علی ع نرفت ؟

آیا وی مسبب اصلی قتل عام 20.000 مسلمان نبود؟

آیا در این صورت وی را می توان عادل دانست ؟ و آیا قران نفرموده هر کس مومنی را از روی عمد بکشد جایگاه ابدیش دوزخ است و لعنت و غضب خدا بر او باد) نساء / 93)؟

جالب است برخی از هواداران عایشه عذر می آورند که او اجتهاد کرده؛ یعنی در مقابل آیه قرآن نظر داده است و یک ثواب میبرد و داخل بهشت میشود! حال کسانی که با موازین اسلام آشنا هستند، می دانند که این کار به هیچ وجه جایز نیست و هیچ

مسلمانی حق ندارد بر خلاف دستور صریح خدا و رسول، اجتهاد کند.) منظور آیه 33 همان سوره) وقرن فی بیوتکن) در خانه خود بمانید) میباشد (و وقتی حضـرت علی دستور می دهد طلحه و زبیر و معاویه و عمروعاص را بکشند، معتقد است که آنها اهل جهنم اند. حضرت علی (علیه السلام) نیامده است آنجا که یاران معاویه را بکشد و وارد بهشت کند. در جنگ جمل، اگر عایشه، مردم را تحریک می کند برای کشـتن حضـرت علی (علیه السـلام) و یاران حضرت علی (علیه السلام)، نمی خواهد یاران حضرت علی (علیه السلام) را با این کشتن به بهشت بفرسـتد، بلکه معتقـد است که اینها اهل جهنم انـد و قتل شان واجب است و با کشـتن شان، اینها وارد آتش می شوند. اینها با این نیت، این جنگ ها را شروع کردند.

وقتی که ما این بحث ها را مطرح می کنیم، می گوید که این بحث ها را مطرح نکنید و به صلاح نیست.

ابن حجر مکی می گوید:

و ممـا یوجب الإمسـاک عمـا شـجر بینهم من الإختلاـف. واجب است که تمـام اختلافات میان صـحابه را چشم پوشـی کنیم. الصواعق المحرقة، ج 2، ص 622، چاپ جدید دو جلدی موسسه رسالت بیروت

خود آقای احمد بن حنبل همچنین تعبیری را در طبقات الحنابلة دارد و می گوید:

واجب است که ما تمام کارهای خلاف صـحابه را توجیه کنیم و محمل شـرعی برای آنها درست کنیم و عقیده مان این باشد که همه اینها، اهل بهشت هستند.

طبقات الحنابلة، ج 1، ص 30

این آقایانی که این محمل ها را درست می کننـد، ما نمی دانیم به آنچه که در صـحاح شان نسـبت به امیرالمؤمنین (علیه السـلام) آمـده که نزدیک به 80 مـاه بر بالای 70 هزار منبر، به دسـتور معاویه، امیرالمؤمنین (علیه السـلام) را سبّ می کردنـد) ربیع الأبرار، جلد 2، صفحه 186)، آیا در آنجا هم برایش محمل و توجیهی آورده اند یا خیر؟) جانم فدای اولین مظلوم عالم حضرت علی (در خود صحیح بخاری، ج 5، ص 6 در ذیل آیه شریفه «هذان خصمان اختصموا فی ربهم» از قول امیرالمومنین (علیه السلام) نقل می کند: من اولین مظلومی هستم که فردای قیامت در محکمه عدل الهی، درباره کسانی که

در مورد من ظلم کردند، مورد محاکمه قرار خواهد گرفت.

قال انا أول من یجثو بین یـدی الرحمن للخصومـة یوم القیامة و قال قیس بن عباد و فیهم أنزلت» هذان خصـمان اختصـموا فی ربهم «و این توجیهات در مورد عایشه در حالی است که در خود صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است:

من خرج عن طاعة امام فمات، مات میتة جاهلیة.

هر کس در برابر خلیفه و امام بر حق قیام کند و بمیرد، مرگش به مرگ جاهلی است.

صحیح البخاری، ج 8، ص 87 صحیح مسلم، ج 6، ص 21 و 22

آقایان أهل سنت و وهابیت این را برای ما توضیح بدهند و این که چرا کسانی که در برابر أبو بکر قیام کردند، در حدّی که زکات شان را به أبو بکر نمی دادنـد، اصـحاب ردّه شدنـد و مسـتحق آتش جهنم، ولی افرادی که در برابر حضـرت علی (علیه السـلام) قیام کردنـد، مجتهـد و مجتهـده بودنـد و خطا کردند و پاداش هم دارند؟ در حالی که کشـته شدن 30 هزار انسان، نتیجه کشـته شدن در جنگ جمل بود و کشـته شدن 110 هزار انسان هم نتیجه کشته شدن در جنگ صفین بود. این همه انسان بی گناه از طرفین جنگ کشته شدند، ولی افرادی که عامل و باعث این جنگ بودنـد، اجتهاد کردنـد؟ اگر این گونه باشـد، باید گفت تمام شورش هایی که در سراسـر جهان انجام می گیرد، بر اساس اجتهادشان است و أجر واحدی هم دارند.

در آخر کار هم وقتی وهابیت درمانـده میشونـد و جوابی ندارند میگویند که أصـحاب جمل اهل دوزخند غیر از عایشه و طلحه و زبیر، زیرا اینان توبه کردند! و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است. حال سوال ما از آنها: طلحه که در جنگ جمل کشته شد. زبیر هم فقط از معرکه خود را کنار کشـید. از عایشه نیز توبه ی سـراغ نـداریم. اگر توبه کرده بود پس چرا گفت من را به خاطر بدعتهایم در کنار پیامبر دفن نکنید؟ حالا لابد بعد از مرگ توبه کرده!

+ نوشته شده در یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت 1393 ساعت 19:38 توسط م

ص:97

آسیه زن فرعون

اشاره

آسیه از ماده ی "اسی" است که در لغت به معنی حزن است؛ و اگر لفظ آسیه درباره ی یک بنا و ساختمان به کار رود، به معنی محکم بودن اساس و پایه ی آن می باشد؛ [1]

اما در اصطلاح قرآنی نام زنی است که همسر فرعون و دختر مزاحم بوده، [2]

و برخی وی را عمه ی حضرت موسی نیز دانسته اند. [3]

قرآن در دو آیه، از این بانوی بزرگوار با عنوان "امْرَأَتَ فِرْعَوْن" یاد کرده است. [4]

بنابراین در قرآن به نام این بانوی بزرگوار تصریح نشده و اساساً نام هیچ زنی غیر از نام حضرت مریم سلام الله علیها - در قرآن نیامده؛ بلکه به طور کلی اعداد، اسامی، خصوصیات و حالات جزیی و روزمره ای که نکته ی دینی و ابدی در آن نباشد، جایگاهی در بیانات قرآنی نداشته و قرآن با سماجت عجیبی از ذکر آنها خودداری کرده است. [5]

آسیه از منظر قرآن

آسیه همسر شخص طغیان گر و سرکشی بود به نام فرعون، که در رأس گروهی به نام قبطیان، صاحب قدرت و شوکت بوده و در سرزمین مصر حکومت می کرد؛ اما خودش فردی مؤمن به رسالت حضرت موسی (علیه السلام) بود؛ پیامبری که مأمور شد به سراغ فرعون برود و وی را به دین توحید دعوت نماید و از ظلم و جنایت به مردم بی گناه بازدارد؛ [6]

پس آسیه در اولین اعلان رسالت و اعجاز حضرت موسی پیامبر الوالعزم الهی برای فرعون، [7]

به او ایمان آورد؛ یعنی هنگامی که عصای حضرت به مار عظیمی تبدیل شد و سحر ساحران فرعون را بلعید، به پیامبری ایشان یقین پیدا کرده و ایمانش را نسبت به حضرت موسی آشکار نمود. [8]

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله - می خوانیم:» أَفْضَلُ نِسَاءِالْجَنَّةِ أَرْبَعٌ :

خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ ، إمْرَأَةُ فِرْعَوْن « [9] » برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: "خدیجه" دختر خویلد و

"فاطمه" دختر محمد (صلی الله علیه و آله) و "مریم" دختر عمران و "آسیه" دختر مزاحم، همسر فرعون. «

ویژگی ها و فضائل آسیه در قرآن

1. الگو برای مؤمنـان: اخلاص و ایمـان آسـیه به حـدی بود که خـدای تبارک در قرآن کریم ایشان را به عنوان الگو و اسوه ای برای همه ی مؤمنان از زن و مرد معرفی نموده و وی را در اسوه بودن هم سنگ حضرت مریم، مادر حضرت عیسای مسیح قرار داده است: وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ ... [10] و خداونـد برای مؤمنان، به همسـر فرعون مثل زده است... و همچنین به مریم دختر عمران... «خداونـد برای مؤمنان مثل زنی را زده به نام آسـیه که وصـلت با کافران ضـرری به حال ایشان نرساند، و منزلتی که در پیشگاه الهی داشت، خللی وارد نشد، با اینکه زیر سلطه ی یکی از دشمنان خدا بود. [11]

مقصود این است که پیوند مؤمنان با کافران به حالشان زیانی ندارد و چیزی از ثواب و تقرّبشان به خدا نمی کاهد. [12]

در آیه ی شریفه دو فضیلت و ویژگی خاص برای حضرت آسیه بیان شده که در ذیل دو عنوان مطرح می کنیم:

الف. اعتقاد محکم و خلل ناپذیر آسیه

پس از شـنیدن جریان معجزه ی عصای حضـرت موسـی (علیه السلام)، به وی ایمان آورد؛ اما همسرش فرعون وی را شدیداً مورد شکنجه قرار می داد تا دست از آیین موسی بردارد؛ ولی آسیه در برابر این فشارها و تهدیدها با استقامت تمام ایستاد و هرگز تسلیم خواسته ی فرعون نشـد؛ چراکه او تقرب به درگاه خدا را بر نزدیکی به فرعون و دسـتگاهش ترجیح می داد و در برابر این تهدیدها، با کلمات توحیدی حقیقت خویش را هویدا ساخت: رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ ... [13]

» پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن... «این کلمات گهربار بیان گر اینست که سـلطه ی کافر بر مؤمن، ضرری به ایمان مومن وارد نمی کند؛ همچنان که شخصیتی مثل آسیه با اینکه تحت اختیار فرعون بود، اما در بهشت الهی

جایگاه ویژه ای بر خود اختصاص داد. [14]

آسیه در دعای خویش از خداوند خانه ای درخواست کرده که هم نزد او باشد و هم در بهشت؛ یعنی هر دو را جمع کرده، و این بدان جهت است که بهشت دار قرب خدا و جوار رب العالمین است؛ علاوه بر این حضور در نزد خدای تبارک و قرب او کرامتی است معنوی، و استقرار در بهشت، کرامتی است صوری؛ لذا ارزشمند است که بنده از خدا هر دو را بخواهد. [15]

از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمودند:» إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبَرِالْحَدِيدِ إِنَّ الْحَدِيدَ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ وَ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يتَغَيرْ قَلْبُه « [16] » مؤمن سخت تر از پاره آهن است، بدرستی که پاره آهن وقتی داخل آتش شود، تغییر می کند؛ ولی مؤمن اگر کشته شود و زنده شود، بعد کشته شود، قلب او از حق تغییر نکند.»

ب. بیزاری از ظالمان و فرعونیان: آسیه از تمام لذتهایی که در دربار فرعون وجود داشت، با تمام وجود چشم پوشید و در برابر فرعون ظالم سر تسلیم فرود نیاورد؛ بلکه توجه خویش را به کرامات و رضایت الهی سوق داد و با اتصال به قرب الهی، در ایمان خود استقامت ورزید تا اینکه از دنیا رخت بربست: [17]

»... وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نجَ نِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِين « [18]

»... و مرا از فرعون و کار او نجات ده! و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش! «بیزاری از ناحیه ی خود آسیه بود که از خداوند نجات خویش را از شخص فرعون و عمل وی طلبید؛ مقصود همان عملی بود که موجب مصاحبت و معاشرت آسیه با فرعون در زندگی زناشویی می شد؛ و منظور از قوم ظالم، همان قوم فرعون بود که از خدای تعالی در حقیقت بیزاری و نجات از جامعه ی ستمکار را درخواست نمود. [19]

خداوند نیز دعای این زن نمونه، مؤمن و فداکار را اجابت فرمود و او را در ردیف یکی از بهترین زنان عالم) حضرت مریم (قرار داد. [20]

2. دفاع از مظلومان و بی گناهان

قرآن جهت ترسیم نمونه ی زنده ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران به تشریح

داستان موسی و فرعون پرداخته [21]

که بخشی از این قصه، مربوط به دوران کودکی موسی و نجات اعجازآمیز او از چنگال خشم فرعونیان است. فرعون به شدت بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، و دستور داده بود که پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند؛ چون از قدرت و شورش احتمالی بنی اسرائیل می ترسید و بنابه گفته ی برخی مورخان، پیش بینی کرده بودند که فرزندی از بنی اسرائیل برمی خیزد و دستگاه فرعون را درهم می کوبد. لذا با این جنایاتی که فرعون راه انداخته بود، مادر موسی هنگام حمل و تولد فرزندش که پنهانی صورت گرفت، احساس خطر می کرد و نگران بود؛ اما خدای تبارک وعده و چگونگی حفظ و بازگرداندن موسی را به قلب مادرش الهام نمود. [22]

در نتیجه مادر موسی به دستور خداوند نوزاد را در صندوقی گذاشت و به دریا انداخت، و دریا مأمور شد تا صندوق را به ساحل ببرد؛ مأموران فرعون که جهت نگهبانی رود نیل گماشته شده بودند، روزی صندوقی را از روی آب گرفته و نزد فرعون بردند؛ همین که در صندوق را باز کردند، نوزاد پسر را در آن مشاهده کردند. [23]

گروهی از حامیان فرعون که در کاخ فرعون حاضر بودند، فرعون را تحریک نموده و گفتند: ظاهراً این طفل همان پسر بنی اسرائیلی است که تو دنبالش هستی و باید او را به قتل برسانی! فرعون هم تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و مصمم شد تا موسی را بکشد! ولی آسیه میانجی گری نموده و مانع از این عمل شنیع شد: [24]

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ [25] » همسر فرعون) چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند (گفت: نور چشم من و توست! او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم! و آنها نمی فهمیدند) که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند (! «"قرة عین" به معنای خنکی چشم، کنایه از سرور و شادی است و این کنایه، در حقیقت ناشی از ضد آن بوده و آن "سخنة العین" به معنای حرارت چشم است که در اثر گریه ای به انسان دست می دهد؛ البته گریه ای که به خاطر حزن و اندوه باشد. پس حکایت قرآن از زبان همسر فرعون بر مسرت بخشی چشمان آنها حاصل از رؤیت

جمال حضرت موسی (علیه السلام) بود و این همان القاء محبت الهی بود که خداوند وعده ی آن را داده بود. [26]

جمع آوردن خطاب "لاتقتلوه" اشاره به عاملان قتل است که افراد زیادی به عنوان مباشر و مسبب این امر قتل بوده ی "قرّت عین لی و لک" در حقیقت شفاعت آسیه نسبت به حضرت موسی بود که با این جملات احساسی و عاطفی، دل فرعون را نرم کرد و مانع از کشتن این نوزاد شد؛ بخصوص این کلام عاطفی را به منفعت بخشی وی در کاخ و حکومت فرعونی و فرزندخواندگی این نوزاد مقید نمود؛ در حالیکه فرعون و فرعونیان نمی فهمیدند که این نوزاد یافت شده از دریا، کیست ؟ و چه کسی را در دامان خود پرورش می ع دهند؟! [27]

فرعون نیز در برابر شفاعت همسرش نسبت به این طفل، خواسته ی او را اجابت نمود و طفل را به همسرش بخشید. [28]

پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: از برکت این گفتار، خداوند آسیه را هدایت کرد، ولی عناد فرعون که مایه ی شقاوتش بود، مانع از آن شد که موجبات هدایتش را فراهم سازد؛ در نتیجه آنچه سبب لطف بر او بود، اختیار نکرد. [29]

لذا حضرت آسیه وقتی آثار جلالت و جذبه ی الهی را در سیمای حضرت موسی مشاهده کرد، به منفعت بخشی و فرزندخواندگی ایشان اشاره نمود؛ چون فرعون و همسرش پسری نداشتند؛ در نتیجه بلای قتل را از موسی (علیه السلام) برگردانید؛ درحالی که فرعون و طرفدارانش حقیقت و سرانجام امر را نمی دانستند و نمی فهمیدند که دشمن خود را در دامانشان پرورش می دهند و عاقبت امر به دست همین موسی هلاک خواهند شد. [30]

منابع

.[1] فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین، قم، هجرت، 1410 ق، چاپ دوم، ج 7، ص 333 و الزبیدی الحنفی، محب الدین؛ تاج العروس من جواهرالقاموس، بیروت، دارالفکر، 1414 ق، ج 19، ص 159.

.[2] طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه

قم، 1377 ش، چاپ اول، ج 4، ص 324 و مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیة، 1374 ش، چاپ اول، ج 24، ص/ 303.

.[3] کاشانی ملافتح الله، زبدة التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، 1423 ق، چاپ اول، ج 7، ص 119.

.[4] قصص/ 9 و تحریم/ 11.

.[5] نقی پورفر، ولی ع الله؛ پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، قم، اسوه، 1374 ش، چاپ دوم، ص 283.

.[6] ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بی ع تا، ج 28، ص 337.

.[7] طباطبایی) علامه (، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، 1417 ق، چاپ پنجم، ج 14، ص 145.

.[8] ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، 1408 ق، چاپ اول، ج 19، ص 306.

.[9] سیوطی، جلال ع الدین؛ الدرالمنثور فی تفسیرالمأثور، قم، کتابخانه آیة ع الله مرعشی نجفی، 1404 ق، ج 6، ص 246 و مغنیه، محمدجواد؛ التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی ع تا، ص 508.

.[10] تحریم/ 11 و . [12. [11 فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی، تهران، صدر، 1415 ق، چاپ دوم، ج 5، ص 198.

.[12] تفسیر جوامع الجامع، ج 4، ص 322.

.[13] تحریم/ 11.

.[14] زحیلی، وهبة بن مصطفی؛ التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، بیروت دمشق، دارالفکر المعاصر، 1418 ق، چاپ دوم، ج 28، ص 326، طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، بی ع تا، ج 10، ص 54 و تفسیر نمونه، ج 24، ص 303.

.[15] المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 344 و 345.

.[16] مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار فی درر الاخبار، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1404 ق، جلد 67، صفحه 178.

.[17] المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 344.

.[18] تحریم/ 11.

. [19] المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 345.

.[20] تفسیر نمونه، ج 24، ص 303.

.[21] همان، ج 16، ص 23.

.[22] همان، ج 13، ص 199.

.[23] بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوارالتنزیل و أسرارالتأویل، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، 1418 ق، چاپ اول، ج 4، ص 173.

.[24] بروجردی، سیدمحمد ابراهیم؛ تفسیر جامع، تهران، صدر، 1366 ش، چاپ ششم، ج 5، ص 158.

.[25] قصص/ 9.

.[26] ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، ج 20، ص 20.

.[27] الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، ج 22، ص 301.

.[28] تفسیر جامع، ج 5، ص 159.

.[29] گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی، 1408 ق، چاپ دوم، ج 3، ص 184.

.[30] المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 16، ص 12-10.

نقل دو:

آسیه: همسر با ایمان فرعون مصر در زمان موسی (علیه السلام) و از زنان نمونه تاریخ

در قرآن به نام آسیه تصریح نشده؛ امّا با عنوان همسر فرعون * دو بار از او یاد شده است:

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ ...

و همسر فرعون گفت: [این کودک] نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید... «) قصص/ 28، 9)

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ...

و خدا برای کسانی که ایمان آورده اند، همسر فرعون را مَثَل آورده... «.

) تحریم/ 66، 11)

در تورات دختر فرعون، نجات دهنده موسی و کسی که او را به فرزندی پذیرفت، دانسته شده است. [1]

نام و نسب آسیه:

همسر فرعون، به اتّفاق مفسّران، آسیه نام داشته است و روایات فراوانی نیز همین نظر را تأیید می کند؛ [2]

ولی در این که وی از نژاد بنی اسـرائیل * یا از قبطیان بوده، اختلاف است. به گفته طبری، آسـیه دختر مزاحم بن عبیدبن ریّان بن ولید قبطی، فرعون زمان یوسف بوده است .[3]

مقاتل نیز گفته: از قبطیان فقط سه نفر به موسی ایمان آوردند که یکی از آنان آسیه بود. [4]

گروهی دیگر برآنند که وی از بهترین زنان بنی اسرائیل، پیامبرزاده و مادر و مددکار مؤمنان بوده است [5]

و برخی او را عمّه موسی دانسته اند؛ [6]

ولی آلوسی این نسبت را بعید شمرده. [7]

جمع بین دو نظر این است که آسـیه از سوی پدر، قبطی، واز سوی مادر، از بنی اسـرائیل یا به عکس بوده است. به نوشـته طبری، آسیه ابتدا همسـر قابوس بن مصـعب بن معاویه بود. هنگامی که موسی * به پیامبری رسید، قابوس) فرعون زمان کودکی موسی (مُرد و برادرش ولید) فرعون غرق شده در نیل (به جای وی نشست و با آسیه، همسر برادرش ازدواج کرد؛ [8]

ولی از آیه 18 شعراء/ 26 برمی آید که فرعونِ غرق شده در نیل، همان فرعونِ زمانِ کودکی موسی است و گفته طبری تضعیف می شود. از سوی دیگر، نام های نامتناسب با فرهنگ و زبان قبطی، خودمی تواند دلیلی بر نادرستی گزارش های مذکورباشد. نقش

آسـیه در حفظ جان موسـی: درباره گرفتن موسـی از رود نیل و رفتار فرعون با وی، آرای گوناگونی وجود دارد: به گفته برخی، آسـیه به بَرَص دچار شده بود و پزشـکان از درمان آن ناتوان بودند. کاهنان به فرعون گفتند: در فلان زمان، کودکی را در رود نیل، در صـندوق می یابید که آب دهان او شـفای این بیماری است. فرعون کسانی را بر کنار رود نیل * بگماشت. هنگامی که صـندوق را یافتند، آسیه آب دهان وی را بر برص مالید و بی درنگ شفا یافت.

اطرافیان فرعون گفتند: این همان طفلی است که باید کشـته شود؛ ولی آسـیه مانع شد و به فرعون گفت: قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسـی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً او نورچشـمی برای من و تو است. او را نکشـید؛ امید است نفعی به ما برساند یا او را فرزند خود بگیریم «) قصص/ 28، 9) و موسی این گونه از مرگ رهایی یافت. آسیه، نام کودک را موسی) برگرفته از میان آب و درخت [9]

یا فرزند آب ([10] نهاد. [11]

این وجه تسمیه از عهد عتیق برگرفته شده است. [12]

نیز گفته اند: آسـیه برای انکار انتساب موسـی به بنی اسرائیل، دردفاع از وی گفت: زنان بنی اسرائیل علاقه شدیدی به فرزندانشان دارند و آن ها را پنهان می کنند؛ پس چگونه ممکن است آن ها را به دریا بیندازند؟ [13]

به گفته ثعلبی، کنیزانی که برای شـست و شو و بردن آب به کنار نیل آمده بودند، صـندوق حامل موسی را یافته، نزد آسیه آوردند. چون آسیه درِ آن را گشود، خداوند محبّت او را در دلش افکند. از فرعون خواست آن کودک را که مایه روشـنی چشـمانشان شده، به او ببخشد. فرعون گفت: می ترسم این همان کسی باشد که نابودی ما به دست او است؛ ولی با اصرار آسیه، موسی را به او بخشید. [14]

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که آسیه و فرعون برای تفریح در ایام بهار، در خیمه ای) قصری ([15]

کنار رود نیل به سر می بردند که موسی را یافتند [16]

و فرعون با دیدن موسی گفت: چگونه است که این کودک کشته نشده ؟ آسیه گفت:

تو فرمان کشتن کودکانی را صادر کرده ای که امسال به دنیا آمده اند و این کودک، بیش

از یک سال دارد. [17]

به گفته بیش تر مفسّران، فرعون ابتدا قصد کشتن موسی را داشت و در مقابل سخن آسیه که این کودک، نور چشم من و تو است، گفت: نور چشم من نیست .[18]

از جمله «لاتَقتُلُوه» نیز برمی آید که آن ها قصد کشتن موسی را داشتند؛ هم چنین آسیه واسطه می شود تا مادر موسی در مقام دایه پذیرفته شود. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرعون، ابتدا نمی پذیرفت مادر موسی که از بنی اسرائیل بود، به وی شیر دهد؛ ولی با اصرار آسیه پذیرفت. [19]

بار دیگر که فرعون تصمیم گرفت موسی را به قتل برساند، آسیه با زیرکی مانع شد. به گفته علی بن ابراهیم، این بار هنگامی بود که موسی با چنگ زدن به ریش فرعون چند مو از آن را کَند. فرعون به شدّت ناراحت شد و تصمیم گرفت او را بکشد. آسیه گفت: این کودکی است که نمی داند چه می کند. فرعون گفت: خوب می داند. آسیه گفت: دانه ای خرما) یاقوت ([20]

و حبّه ای آتش در برابرش بگذار؛ اگر آن دو را تشخیص داد، تو راست می گویی. او چنین کرد و به موسی گفت: بخور. موسی دست به طرف خرما برد؛ ولی جبرئیل، دستش را به طرف آتش گرداند. موسی آتش را گرفت و در دهان گذاشت [21]

) و همین سوختن زبان، سبب لکنت زبان او شد ([22]

و بدین وسیله رهایی یافت.

ایمان آسیه:

آسیه، با مشاهده معجزه عصای موسی و غلبه وی بر ساحران به او ایمان آورد؛ [23]

ولی ایمان خود را اظهار نمی کرد تا زمانی که همسر حزقیل) خزانه دار فرعون و آرایش گر دخترش (به سبب ایمانش به دست فرعون کشته شد؛ آن گاه، با اعتراض به فرعون و سرزنش وی، ایمان خود را آشکار ساخت. [24]

براساس روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اگر فرعون هم می گفت: موسی نور چشم من است، خدا او را چون آسیه هدایت می کرد. [25]

از این حدیث استفاده می شود که زمینه ایمان آسیه، پیش تر فراهم بوده است. در

روایتی، آسیه، پیش از ایمان به موسی زنی نیکوکار شمرده شده است. [26]

جابر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که سه نفر) مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و آسیه همسر فرعون (حتّی یک لحظه به وحی کافر نشدند.

[27]

شکنجه و شهادت آسیه:

پس از آن که آسیه ایمانش را آشکار کرد، فرعون او را دیوانه خواند. آسیه گفت:

من دیوانه نیستم. خدای من و تو و همه جهانیان کسی است که آسمان، زمین، کوه و دریا را آفرید. فرعون بر او خشم گرفت و او را از خود راند. آسیه در پاسخِ نصیحت پدر و مادرش که از وی می خواستند با فرعون که به عقیده آنان خدای آسمان و زمین بود، مخالفت نکند، گفت: اگر او خدای آسمان و زمین است، بگویید برای من تاجی بسازد که آفتاب در پیش، ماه در پشت و ستارگان بر گرد آن باشند. گفتند: او نمی تواند. آسیه گفت:

خداوند بر این کار توانا است. [28]

نیشابوری می گوید: هنگامی که آسیه، خبر قتل آرایش گر را شنید، به فرعون گفت:

وای بر تو! چه چیز تو را این قدر در مقابل خداوند بزرگ گستاخ کرده است ؟ فرعون گفت: شاید تو نیز دیوانه شده ای! آسیه گفت: دیوانه نشده ام؛ بلکه به پروردگار خود و تو و همه جهانیان ایمان آورده ام. [29]

به روایت ابوالعالیه، هنگامی که فرعون از ایمانِ آسیه آگاه شد، از سران دربارش درباره آسیه نظر خواست و همگی او را ستودند. فرعون گفت: او پروردگاری جز مرا عبادت می کند. آن ها قتل آسیه را پیشنهاد کردند. [30]

فرعون دستور داد آسیه را به زمین میخ کوب کرده، سنگی بزرگ را بالای سرش بیاویزند؛ اگر از ایمانش دست برداشت، به قصر فرعون باز گردد و هم چنان همسر وی باشد و گرنه سنگ را بر او بیفکنند. [31]

آسیه از ایمان خود دست برنداشت و از خداوند خواست که به جای قصر فرعون، خانه ای در جوار رحمت خویش در بهشت برایش بنا کند و او را از فرعون و کفر و ستم او و نیز از عُمّال ستم کارش رهایی بخشد:

رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ .) تحریم/ 66، 11)

بیش تر مفسّران، عمل فرعون را به کفر و گمراهی یا به ستم و شکنجه او تفسیر کرده اند و در روایتی از ابن عبّاس، به آمیزش تفسیر شده؛ [32]

ولی ابن عطیه این نظر را ضعیف دانسته است. [33]

خداوند، دعای آسیه را اجابت کرد و خانه اش را در بهشت که از درّ و مروارید ساخته شده بود، به او نشان داد و آسیه با مشاهده آن خندید. فرعون که نظاره گر بود گفت: از دیوانگی این زن تعجب نمی کنید؟ در حالی که او را شکنجه می دهم، می خندد؛ [34]

آن گاه سنگ را رها کردند؛ امّا پیش از فرود آمدن سنگ، روح از بدنش جدا شده بود. [35]

از سلمان فارسی نقل شده که همسر فرعون را زیر آفتاب سوزان شکنجه می دادند و هنگامی که حرارت خورشید او را آزار می داد، فرشتگان با بال های خود بر او سایه می افکندند. [36]

به گفته ابن عبّاس، هنگام شکنجه آسیه، موسی بر وی گذشت. آسیه با اشاره از شکنجه اش به موسی شکایت کرد. موسی او را دعا، وخداوند، شکنجه را بر وی آسان کرد و آسیه بر اثر شکنجه از دنیا رفت. [37]

دیگر فضایل آسیه: در آیه 11 تحریم/ 66 خداوند آسیه را در کنار مریم و مقدّم بر او، الگوی مؤمنان معرّفی می کند: وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ...

.) تحریم/ 66، 11)

سبب الگو بودن آسیه آن است که ایمان خود را در کنار فرعون حفظ کرد [38]

و از همه جاذبه های زندگی دنیا گذشت و جوار رحمت خداوند را بر زندگی در قصر فرعون ترجیح داد و در دعای خود، کرامت معنوی) قرب خداوند (و صوری) بهشت (را طلبید. [39]

در روایات نیز از آسیه به نیکی یاد شده است. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله)، آسیه را در کنار مریم، خدیجه و فاطمه (علیها السلام) یکی از چهار زن کامل و برتر عالم و نیز از بهترین زنان اهل بهشت شمرده است. [40]

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نقل ابوموسی، آسیه را به همراه مریم و خدیجه و فاطمه (علیها السلام) از زنانی می شمرد که به نهایت مراتب کمال رسیدند. [41]

نقل شده که آسیه، به همراه حوّا، مریم و مادر موسی برای کمک به وضع حمل فاطمه بنت اسد داخل کعبه شد و آسیه، علی (علیه السلام) را پس از تولّد در پارچه ای پیچید [42]

و هنگام تولّد فاطمه) دختر پیامبر (آسیه به همراه ساره، مریم و خواهر موسی، برای کمک به خدیجه نزد وی آمدند. [43]

آسیه، همدم خدیجه در بهشت [44]

و از همسران بهشتی پیامبر دانسته شده است. [45]

نقل شده که هنگام وفات خدیجه، پیامبر به وی گفت: هنگامی که بر هووهای خود، مریم، کلثوم خواهر موسی و آسیه، همسرفرعون واردشدی، سلام مرا برسان. [46]

امام حسین (علیه السلام) هنگام دفن امیرمؤمنان، آسیه را به همراه فاطمه و حوّا و مریم در حال ندبه بر ایشان مشاهده کرد. [47]

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شد که حوا در روز قیامت، درحالی که آسیه بااو است، در میان هفتاد هزار حوریه به استقبال فاطمه می آید. [48]

منابع:

بحارالأنوار؛ تاریخ الامم و الملوک، طبری؛ التّبیان فی تفسیر القرآن؛ تفسیر القمی؛ تفسیر نورالثقلین؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن؛ الجامع لأحکام القرآن، قرطبی؛ الجواهر فی تفسیر القرآن؛ الدرّالمنثور فی التفسیر بالمأثور؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ روض الجنان و روح الجنان؛ صحیح البخاری؛ عرائس المجالس فی قصص الانبیاء، ثعلبی؛ کتاب الخصال؛ الکتاب المقدس؛ الکشّاف؛ کشف الأسرار و عُدّة الأبرار؛ لسان العرب؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ المحرّرالوجیز؛ المیزان فی تفسیر القرآن. سید محمود دشتی

[1] کتاب مقدّس سفر خروج، 102:1.

[2] بحارالانوار، ج 6، ص 247 و ج 13، ص 51.

[3] تاریخ طبری، ج 1، ص 231.

[4] بحارالانوار، ج 13، ص 51.

[5] مجمع البیان، ج 7، ص 378.

[6] قرطبی، ج 18، ص 132.

[7] روح المعانی، مج 11، ج 20، ص 71.

[8] تاریخ طبری، ج 1، ص 231.

[9] لسان العرب، ج 13، ص 222.

[10] الجواهر، مج 7، ج 14، ص 21.

[11] روض الجنان، ج 15، ص 101.

[12] کتاب مقدّس سفر خروج، 2:10.

[13] کشف الأسرار، ج 7، ص 277.

[14] قصص الانبیا، ص 149.

[15] نورالثقلین، ج 4، ص 115.

[16] همان، ص 114.

[17] مجمع البیان، ج 7، ص 378.

[18] روض الجنان، ج 15، ص 101؛ عرائس المجالس، ثعلبی، ص 149.

[19] نورالثقلین، ج 4، ص 115.

[20] کشف الأسرار، ج 6، ص 118؛ تاریخ طبری، ج 1، ص 233.

[21] قمی، ج 2، ص 137.

[22] تاریخ طبری، ج 1، ص 233؛ کشف الأسرار، ج 6، ص 119.

[23] مجمع البیان، ج 10، ص 479.

[24] کشف الأسرار، ج 10، ص 486؛ روض الجنان، ج 20، ص 268.

[25] مجمع البیان، ج 7، ص 378؛ الکشّاف، ج 3، ص [.394

[26 نورالثقلین، ج 4، ص [114. [27 الخصال، ص [174. [28 روض الجنان، ج 20، ص 268.

[29] عرائس المجالس، ثعلبی، ص 166.

ص:111

[30] قرطبی، ج 18، ص 132.

[31] جامع البیان، ج 12، ص 110؛ التبیان، ج 10، ص 55.

[32] مجمع البیان، ج 10، ص 479.

[33] المحررالوجیز، ج 16، ص 57.

[34] قرطبی، ج 18، ص 132.

[35] التبیان، ج 10، ص 55.

[36] جامع البیان، مج 14، ج 28، ص 218؛ قرطبی، ج 18، ص 132.

[37] عرائس المجالس، ثعلبی، ص 167.

[38] التبیان، ج 10، ص 54.

[39] المیزان، ج 19، ص 344 و 345.

[40] التبیان، ج 10، ص 55؛ بحارالانوار، ج 16، ص 2.

[41] صحیح بخاری، ج 4، ص 264؛ الکشّاف، ج 4، ص 573؛ مجمع البیان، ج 10، ص 480.

[42] بحارالانوار، ج 35، ص 15.

[43] همان، ج 43، ص 3.

[44] الدّرالمنثور، ج 8، ص 299.

[45] الدرّالمنثور، ج 8، ص 229؛ بحارالانوار، ج 19، ص 24.

[46] بحارالانوار، ج 19، ص 20 و 24.

[47] بحارالانوار، ج 42، ص 301.

[48] همان، ج 43، ص 37.

نقل سوّم: شناسنامه حضرت آسیه (س)

آسـیه دختر» مزاحم بن عبید بن ریان بن ولید «از فرزندان و نسل پیامبران و از قوم بنی اسـرائیل است. سال ولادت و عمر او را مورخین ذکر نکرده اند، رامسیس فرعون

ص:112

مصـر او را به عقـد خود درآورد و دختری به نام» انیسا «از آنها به دنیا آمـد. این دختر علیل و بیمار غیرقابل علاج بود که با مالیدن آب دهان موسـی (علیه السلام) به وی در همان دوران کودکی، او را بهبود بخشیدند.) در اخبار آمده که فرعون به کاهنان متوسل شد. آنها گفتند: ای فرعون! ما پیش بینی می کنیم که از درون آب نیل انسانی به این کاخ گام می نهـد که اگر از آب دهانش به بـدن این بیمار بمالند بهبودی می یابد. پس از اینکه موسـی را از آب گرفتند آسـیه (س) همسـر فرعون آب دهان آن کودک را به بدن مریض دختر مالید و شـفا یافت (. آسـیه (س) زن کسـی بود که ادعای خدایی داشت و تمام زرق و برق های مصـر پهناور و مردم آن سامان در اختیار او بود ولی آسیه (س) خود را در برابر آن همه عوامل مادی نباخت و با اخلاص تمام در نهان به بنـدگی خـدا می پرداخت و از زنان ممتاز جهان به شـمار می آمد. رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) وی را در ردیف» خدیجه، فاطمه، مریم «بهترین زنان اهل بهشت خوانده است. وی هنگامی که معجزه موسی (علیه السلام) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد و او پیوسـته عقیده و ایمان خود را مکتوم می داشت. در کاخ فرعون همسر حزقیل بنام» صیانه «بعنوان آرایشگر دختر فرعون مشغول خدمت بود.) از حزقیـل بعنوان مؤمن آل فرعون یـاد می شود. او مردی از فرعونیـان بود که به موسـی ایمـان آورده بود، اما ایمان خود را مکتوم می داشت، در دل به موسـی عشق می ورزیـد و خود را موظف به دفاع از او می دیـد. برخی دیگر او را یکی از پیامبران الهی می دانند و جمعی معتقدنـد که وی خزانه دار مخصوص فرعون بود. بنابر روایتی حزقیل به شـغل نجاری اشـتغال داشت و همان بود که صـندوق را برای مادر موسـی ساخت تا موسی را در آن نهاده و به رود نیل بیندازند. گویند حزقیل 600 سال ایمانش را از طاغوتها پوشیده داشت. او که به مرض جـذام مبتلا بود با دسـتانِ فلـج خود به طرف قومش اشاره کرده و مردم را به خدا دعوت می نمود. سـرانجام فرعون دسـتور داد تا او را قطعه قطعه کننـد، اما با این وصف نتوانسـتند در ایمانش رخنه ای ایجاد کننـد. (روزی وی مشـغول شانه زدن به زلفهای انیسا دختر فرعون بود که شـانه از دسـتش افتـاد و هنگام برداشـتن آن» بسم الله « گفت! دختر فرعون با تعجب گفت: منظورت از گفتن» الله «پـدرم فرعون است ؟ صیانه گفت: نه، منظورم خدای موسی و هارون (علیه السلام) است که زمین و زمان و پدرت فرعون را

آفریده است! این خبر به گوش فرعون رسید. صیانه و فرزندانش را به حضور طلبید و پرسید: پروردگارت کیست ؟ صیانه گفت: خدای من و تو، الله است که پروردگار جهانیان است. فرعون با شنیدن این سخن بیدرنگ دستور داد تنوری را که از مس ساخته بودند، آتش کنند، سپس به ترتیب تمام فرزندان صیانه را در میان تنور آتشین افکندو سوزاند، تا نوبت به آخرین بچه او رسید که طفلی شیرخواره بود. صیانه منقلب شده و صبر و قرارش تمام و با عاطفه سوزناک شروع به اعتراض و گریه نمود، ولی آن بچه شیرخواره به امداد غیبی چون عیسی (علیه السلام) به سخن آمد و گفت: ای مادر صبر کن! که این بلاها در راه حق است. سپس خودِ صیانه را به میان تنور انداخت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: از سوختن آن زن و فرزندانش بوی خوشی پدیدار شد که در آسمان به مشام ملائکه رسید و من هنگام رفتن به معراج آن بوی خوش را استشمام کردم. آسیه (س) وقتی کشته شدن صیانه همسر حزقیل و فرزندانش را با این وضع فجیع و دردناک مشاهده نمود، دید که ملائکه روح صیانه را به آسمان بالا می برند، یقین او زیاده شد، لذا ایمان خود را ظاهر کرده و شدیداً به فرعون اعتراض کرد و گفت: وای بر تو ای فرعون! تا کی جنایت خواهی کرد؟ چقدر به خدایت و خدای عالمیان جرأت و جسارت پیدا کرده ای ؟ این زن و فرزندان او چه گناهی کرده بودند که آنان را به آتش کشیدی ؟ فرعون گفت: مگر تو هم مثل صیانه دیوانه شده ای که اینگونه سخن می گویی ؟ آسیه گفت: دیوانه نشده ام ولیکن به خدای موسی (علیه السلام) که خدای عالمیان است ایمان آورده ام! فرعون که انتظار نداشت چنین سخن اعتراض آمیزی از همسرش بشنود و هرگز فکر نمی کرد که موسی (علیه السلام) پایگاه نیرومندی در دربار فرعون داشته باشد و آسیه (س) را به آیین خود جذب کند، به شدت تکان خورد و احساس خطر کرد و دنیا در نظر او تار گردید. چون آسیه (س) را بسیار دوست میداشت، چیزی نگفت، بلکه به سراغ مادر آسیه رفت و به او گفت: دخترت دیوانه شده! سخن از موسی (علیه السلام) و خدای او بر زبان جاری می کند. سپس مادر آسیه و فرعون به نزد آسیه (س) آمده و بزعم خود او را نصیحت کردند که دست از این آیین بردار و گرنه همچون همسر حزقیل به سزایش خواهد رسید! ولی آسیه (س) هرگز تسلیم خواست فرعون نشد. سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته و در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی

بر سینه او بگذارند. هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذراند، دعایش این بود:» پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از دست فرعون ظالم نجات ده «) سوره تحریم، آیه 11). خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرموده و او را در کنار بهترین زنان عالم مانند مریم (س) قرار داد .

منبع:

مجموعه کامل قصه های قرآن، نوشته: محمدجواد مهری کرمانشاهی، انتشارات مشرقین قم

نقل چهارم: حضرت آسیه (س) همسر فرعون

یکی از زنان نیک و صالحه ای که خداوند از او تمجید کرده است حضرت آسیه (س) است، آسیه از ماده ی» اسی «است که در لغت به معنی شدت حزن است، [1]

و اگر لفظ آسیه درباره ی یک بنا و ساختمان به کار رود، به معنی محکم بودن اساس و پایه ی آن می باشد 11[2] اما در اصطلاح قرآنی نام زنی است که همسر فرعون و دختر مزاحم بوده 21[3]

و برخی وی را عمه ی حضرت موسی نیز دانسته اند 31[4]

و قرآن در دو آیه، از این بانوی بزرگوار به عنوان» امْرَأَتَ فِرْعَوْن «یاد کرده است، از آن جا که می فرماید:

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ . [5]

و همسر فرعون گفت:») این کودک (نور چشم من و تو خواهد بود.

و در آیه دیگر می فرماید:

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ . [6]

و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده.

ص:115

بنابر این در قرآن کریم به نام این بانوی بزرگوار تصـریح نشـده و اساساً نام هیـچ زنی غیر از نام حضـرت مریم (س) در قرآن نیامده، بلکه به طور کلی اعداد، اسامی، خصوصیات و حالات جزیی و روزمره ای که نکته ی دینی و ابدی در آن نباشد، جایگاهی در بیانات قرآنی نداشته و قرآن با سماجت عجیبی از ذکر آنها خودداری کرده است.

و در روایات معصومین (علیه السلام) او یکی از برترین زنان اهل بهشت شمرده شده است، چنانچه نبی مکرم اسلام می فرمایند:

أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ . [7] بهترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه بنت محمّد (صلی الله علیه و آله)، مریم بنت عمران، و آسیه دختر مزاحم هستند.

در روایت دیگری آمده است بهشت مشتاق حضرت آسیه است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرمایند:

اشْتَاقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ وَ آسِيَةَ بِنْتِ مُزَاحِمٍ زَوْجَةِ فِرْعَوْنَ وَ هِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ ص فِي الْجَنَّةِ وَ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةِ النَّبِيِّ ص فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص. [8]

بهشت بچهار نفر از زنان اشتیاق دارد: مریم بنت عمران، آسـیه بنت مزاحم زن فرعون که در بهشت زوجه پیامبر اسلام خواهد بود، خدیجه دختر خویلد که در دنیا و آخرت زوجه پیغمبر اسلام است و فاطمه زهراء دختر حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله).

و او زنی بود که در طول زندگی خود حتی برای یک محظه هم کفر نورزید، چنانچه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِالْوَحْيِ طَرْفَةَ عَيْنٍ مُؤْمِنُ آلِ يس وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ . [9] سه نفر حتی یک چشم بهم زدن بوحی الهی کافر نشدند مؤمن آل یسن و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون.

حضرت آسیه از منظر قرآن

ص:116

خداوند برای بیان بزرگی این زن مومن از او در سوره تحریم سحن گفته و حتی سخن او را هم بیان کرده است، می فرماید:

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ . [10]

و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده، آن گاه که گفت:» پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر بِرَهان.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه می نویسد:

چون خـدای تعـالی در خلال تمثیل حال این بانو، و اشاره به منزلت خاصه ای که در عبودیت داشت، دعایی را نقل می کنـد که او به زبان رانـده، همین خود دلالـت می کنـد بر اینکه دعـای او عنوان جـامعی برای عبودیت او است، و در طول زنـدگی هم همان آرزو را دنبال می کرده، و درخواستش این بوده که خدای تعالی برایش در بهشت خانه ای بنا کند، و از فرعون و عمل او و از همه ستمکاران نجاتش دهد.

پس همسـر فرعون جوار رحمت پروردگارش را خواسـته، خواسـته است تا با خدا نزدیک باشد، و این نزدیکی با خدا را بر نزدیکی با فرعون ترجیـح داده، با اینکه نزدیکی با فرعون همه لذات را در پی داشـته، در دربار او آنچه را که دل آرزو می کرده یافت می شده، و حتی آنچه که آرزوی یک انسان بـدان نمی رسـیده، در آنجا یافت می شـده، پس معلوم می شود همسـر فرعون چشم از تمامی لـذات زندگی دنیا دوخته بوده، آن هم نه به خاطر اینکه دستش به آنها نمی رسیده، بلکه در عین اینکه همه آن لذات برایش فراهم بوده، مع ذلک از آنها چشم پوشیده، و به کراماتی که نزد خـدا است، و به قرب خدا دل بسـته بوده، و به غیب ایمان آورده، و در برابر ایمان خود اسـتقامت ورزیده، تا از دنیا رفته است، و این قدمی که همسر فرعون در راه بندگی خدا برداشته، قدمی است که می تواند برای همه پویندگان این راه، مثل باشد. [11]

ویژگی های حضرت آسیه در قرآن کریم

ص:117

1. الگو و نمونه برای مؤمنان

اخلاص و ایمان حضـرت آسیه به حدی بود که خدای تبارک در قرآن کریم ایشان را به عنوان الگو و اسوه ای برای همة مؤمنان از زن و مرد معرفی نموده و او را در اسوه بودن هم سنگ حضرت مریم (س)، قرار داده است، در این باره می فرماید:

برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده... و مریم دختِ عمران را. [12]

مسـلما زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دسـتگاه فرعونی وجود نـداشت همانطور که فشار و شـکنجه ای فراتر از شـکنجه های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق، و نه این فشار و شـکنجه، آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد و هم چنان به راه خود در مسـیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد. [13]

2. دفاع از مظلومان و بی گناهان

وقتی فرعون به شدت بنی اسـرائیل را تحت فشار قرار داده بود، و دسـتور داده بود که پسـران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خـدمتگزاری زنده نگهدارند، چون از قدرت و شورش احتمالی بنی اسـرائیل می ترسـید، و خواب دیده بود که آتش از طرف بیت المقدس آمـد و تمام قبطیان را سوزانیـد و بنی اسـرائیل محفوظ ماندند و معبرین و منجمین و کهنه گفتند که یک نفر از بنی اسـرائیل بوجود می آید و دسـتگاه سـلطنتی فرعون را درهم میکوبد یا بواسـطه خبری که از حضرت ابراهیم برای فرعون نقل کرده بودند یا بواسطه پیش بینی هایی که منجمین و کهنه برای فرعون نموده بودند، در هر صورت فرعونیان کوشـش میکردند که چنین کسـی بوجود نیاید و همین که فرزند پسری در بنی اسـرائیل پیدا می شد او را سـر میبریدند و از این جهت خداوند حمل مادر موسی را مخفی نمود و موقعی که متولد شد مأمور شد او را در صندوقی نهاده و در رود نیل بیندازد. [14]

در نتیجه مادر موسـی به دسـتور خداونـد نوزاد را در صـندوقی گـذاشت و به دریا انـداخت، و دریا مأمور شد تا صـندوق را به ساحل ببرد، مأموران فرعون که جهت

نگهبانی رود نیل گماشته شده بودند، روزی صندوقی را از روی آب گرفته و نزد فرعون بردند، همین که در صندوق را باز کردند، نوزاد پسر را در آن مشاهده کردند.

گروهی از حامیان فرعون که در کاخ فرعون حاضر بودند، فرعون را تحریک نموده و گفتند: ظاهراً این طفل همان پسر بنی اسرائیلی است که تو دنبالش هستی و باید او را به قتل برسانی! فرعون هم تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و مصمم شد تا موسی را بکشد! ولی آسیه میانجی گری نموده و مانع از این عمل شنیع شد، خداوند دربارة این جریان می فرماید:

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ . [15]

و همسر فرعون گفت:) این کودک (نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکُشید.

شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم، ولی آنها خبر نداشتند.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند به آن کسی که به او سوگند میخورند که اگر فرعون نیز موسی را همچون آسیه قرة العین خود شناخته بود، خداوند او را هدایت می کرد. هم چنان که زنش را هدایت کرد. لکن فرعون از جهت شقاوتش امتناع کرد که موسی را قرة العین خود بداند. [16]

سر انجام حضرت آسیه (س)

هنگامی که حضرت آسیه معجزه حضرت موسی) ع (را در مقابل ساحران مشاهده کرد اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد، و از همان لحظه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد، هنگامی که فرعون از ایمان او با خبر شد بارها او را نهی کرد، و اصرار داشت که دست از دامن آئین موسی (علیه السلام) بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد، دست و پاهایش را با میخها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند، و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود» پروردگارا! برای من خانه ای در

بهشت در جوار خودت بنـا کن و مرا از فرعون و اعمـالش رهـایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده «! خداونـد نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم (س) قرار داد. [17]

نتیجه:

حضـرت آسیه نمونه ای از یک زن صالحه که با جدیت و پشتکار زیاد و با قلبی پر از ایمان به خدای یکتا توانست یکی از بانوان برجسته ای شود که نـامش در کتاب جاودانی و کامل و مانـدنی قران امـده و همیشه محفوظ می مانـد بانوی که در امتحانات الهی در این دنیای دنی و زودگذر را ه راست و راه بهشت را انتخاب کرد از غیر خدا نترسید و از سرزنش ادمهای ظاهر بین و کوتاه فکر نهراسید.

زندگی حضـرت آسـیه ان هم در کاخ رویایی و پر از تجمل فرعون واقعا عبرت اموز و سرمشق هر انسانی است که گمان می کند راه خدا را بدون موانع باید طی کرد.

راه خدا و دست یابی به راه بهشت در این دنیای پر از فراز و نشیب بدون پیمودن سختی ها میسر نیست راهی که آغازش با تعهدی است که با انتخاب و اختیار خودمان شروع می شود و اگر برای خدا با صداقت و راستی حرکت کنیم به بهشت ابدی دست پیدا می کنیم.

حضـرت آسـیه الگویی است از صبر و اسـتقامت در راه هدف برای رسیدن به هدف برای خدا زیستن و برای خدا نفس کشیدن ان هم نه در مسـجد و یا در کنار ولی خـدایی بلکه در کاخ فرعون در کنار کافری که ادعای خدایی می کرد و انسانهای زیادی را برای رسـیدن به هدفش ظالمانه می کشت، در کنار او بود ولی با او نبود، در کنارش می نشست اما قلب و روح وفکرش را با خدای یکتا مانوس می کرد.

حضرت آسیه زنی که در نهایت ثروت مادی و متمول بودن اما تقاضای ثروت دائمی و بهشت آخرت همان جانی را که داشت فدای خدای عزیزش کرد و خدا هم او را عزیز و ماندگار کرد، اگر هر خانمی که در شـرایط خاص خود برای رسیدن به رضایت خدای مهربان خودش را خالص کند یقینا خدا نیز از او در دنیا و آخرت پذیرایی می

کند.

منابع

.[1] صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحیط فی اللغة، ناشر: عالم الکتب، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول، ج 8 ص: 419.

.[2] فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ناشر: نشر هجرت، مکان چاپ: قم، نوبت چاپ: دوم، ج 7 ص: 332.

.[3] مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ:

1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 302.

.[4] کاشانی ملا فتح الله، زبدة التفاسیر، ناشر: بنیاد معارف اسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ:

1423 ق، نوبت چاپ: اول، ج 7 ص: 119.

.[5] قصص / 9.

.[6] تحریم / 11.

.[7] طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، اسلامیه - تهران، چاپ: سوم، 1390 ق، ص: 150.

.[8] اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، بنی هاشمی - تبریز، چاپ: اول، 1381 ق، ج 1 ص: 466.

.[9] ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، جامعه مدرسین - قم، چاپ: اول، 1362 ش، ج 1 ص: 174.

.[10] تحریم / 11.

.[11] طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1417 ق، نوبت چاپ: پنجم، ج 19 ص: 344.

.[12] تحریم/ 11 ج 12.

.[13] مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 304.

.[14] طیب سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات اسلام، مکان چاپ:

تهران، سال چاپ: 1378 ش، نوبت چاپ: دوم، ج 2 ص: 28.

.[15] قصص/ 9.

.[16] طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1372 ش، نوبت چاپ: سوم، ج 7 ص: 378.

.[17] مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 302.

قبر حضرت آسیه (س) در مصر است.

+ نوشته شده توسط دارابکلایی

«تاریخچه بنای مسجد جمکران»

اشاره

تاریخچه تفصیلی

مهمترین پایگاه شیعیان شیفته و عاشقان دل سوخته حضرت بقیة الله، ارواحنا فداه، مسجد مقدس جمکران، در شش کیلومتری شهر مذهبی قم است. مطابق آمار، همه ساله، بیش از پانزده میلیون عاشق دل باخته، از سر تا سر میهن اسلامی و جهان، در این پایگاه معنوی، گرد می آیند، نماز تحیّت مسجد و نماز حضرت صاحب الزمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، را در این مکان مقدس به جای می آورند، با امام غایب از ابصار و حاضر در امصار و ناظر بر کردار، رازِ دل می گویند، استغاثه می کنند، ندای» یا بن الحسن! «سر می دهند، از مشکلات مادّی و معنوی خود سخن می گویند، با دلی خونبار، از طولانی شدن دوران غیبت، شکوهها می کنند.

آنان که از شناخت عمیقتری برخوردارند، به هنگام تشرف به این پایگاه ملکوتی، همه حوائج شخصی خود را فراموش می کنند و همه مشکلات دست و پاگیر زندگی را به فراموشی می سپارند و تنها» ظهور سراسر سرور منجی بشر، امام ثانی عشر، حضرت ولی عصر، روحی و ارواح العالمین فداه «را مسئلت می کنند؛ زیرا، اگر این حاجت برآورده شود، دیگر مشکلی نخواهد ماند، و اگر این حاجت روا نشود، حلّ دیگر مشکلات، مشکل اساسی را حل نخواهد کرد.

تاریخچه مسجد مقدس جمکران

آن چه مسلم است، این است که این مسجد، بیش از یک هزار سال پیش به فرمان حضرت بقیة الله، ارواحنا فداه، در بیداری، نه در خواب تأسیس گردید و در طول قرون و اعصار، پناهگاه شیعیان و پایگاه منتظران و تجلّیگاه حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) بوده است.

علامه بزرگوار، میرزا حسین نوری،) متوفای 1320 هجری (در کتاب ارزشمند نجم الثاقب که به فرمان میرزای بزرگ، آن را تألیف کرد و میرزای شیرازی، در تقریظ خود، از آن ستایش فراوان کرد و نوشت: «برای تصحیح عقیده خود، به این کتاب مراجعه کنند تا از لمعانِ انوار هدایتاش، به سر منزل یقین و ایمان برسند».

تاریخچه تأسیس مسجد مقدس جمکران را به شرح زیر آورده است:

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، در کتاب تاریخ قم از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین از تألیفات شیخ صدوق بنای مسجد جمکران را به این عبارت نقل کرده است:

شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می گوید:

شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان 373 هجری، در سرای خود خفته بودم که جماعتی به درِ سرای من آمدند. نصفی از شب گذشته بود. مرا بیدار کردند و گفتند:

«برخیز و امر امام محمد مهدی صاحب الزمان، صلوات الله علیه را اجابت کن که ترا میخواند».

حسن بن مثله می گوید: «من، برخاستم و آماده شدم» چون به در سرای رسیدم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و خوش آمد گفتند و مرا به آن جایگاه که اکنون مسجد (مقدس جمکران) است، آوردند.

چون نیک نگاه کردم، دیدم تختی نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالشهای نیکو نهاده و جوانی سی ساله، بر روی تخت، بر چهار بالش، تکیه کرده، پیر

مردی در مقابل او نشسته، کتابی در دست گرفته، بر آن جوان می خواند.

بیش از شصت مرد که برخی جامه سفید و برخی جامه سبز بر تن داشتند، برگرد او روی زمین نماز می خواندند.

آن پیر مرد که حضرت خضر (علی نبینا و آله و علیه السلام) بود، مرا نشاند و حضرت امام (علیه السلام) مرا به اسم خواند و فرمود: «برو به حسن بن مسلم بگو:» تو، چند سال است که این زمین را عمارت میکنی و ما خراب میکنیم. پنج سال زراعت کردی و امسال دیگر باره شروع کردی، عمارت میکنی، رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی، باید هرچه از این زمین منفعت برده ای، برگردانی تا در این موضع مسجد بنا کنند».

به حسن بن مسلم بگو: «این جا، زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده و شریف کرده است، تو آن را گرفته به زمین خود ملحق کرده ای! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز هم متنبّه نشده ای! اگراز این کار بر حذر نشوی، نقمت خداوند، از ناحیه ای که گمان نمیبری بر تو فرو میریزد».

حسن بن مثله عرض کرد: «سیّد و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است؛ زیرا مردم سخن مرا بدون نشانه و دلیل نمیپذیرند».

امام (علیه السلام) فرمود: «تو برو رسالت خود را انجام بده، ما در این جا علامتی می گذاریم که گواه گفتار تو باشد. برو به نزد سیّد ابوالحسن، و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از رهق به ناحیة اردهال که ملک ما است، بیاورد، و مسجد را تمام کند، و نصفِ رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند.

مردم را بگو تا به این موضع رغبت کنند و عزیز بدارند و چهار رکعت نماز در این جا بگذارند: دو رکعت تحیّت مسجد، در هر رکعتی، یک بار» سورة حمد «و هفت بار سورة» قل هو الله احد «) بخوانند (و تسبیح رکوع و سجود را، هفت بار بگویند.

و دو رکعت نماز صاحب الزمان بگذارند، بر این نسق که در) هنگام خواندن سورة (حمد چون به» ایّاک نعبد و ایّاک نستعین «برسند، آن را صد بار بگویند، و بعد از

آن، فاتحه را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را نیز به همین طریق انجام دهند. تسبیح رکوع و سجود را نیز هفت بار بگویند. هنگامی که نماز تمام شد، تهلیل) یعنی، لا إله الاّ الله (بگویند و تسبیح فاطمة زهرا (علیها السلام) را بگویند. آن گاه سر بر سجده نهاده، صد بار صلوات بر پیغمبر و آلاش، صلوات الله علیهم، بفرستند «.

و این نقل، از لفظ مبارک امام (علیه السلام) است که فرمود:

» فَمَنْ صلاّهما، فکأنّما صلّی فی البیت العتیق «.

هرکس، این دو رکعت) یا این دو نماز (را بخواند، گویی در خانة کعبه آن را خوانده است.

حسن بن مثله میگوید:» در دل خود گفتم که تو این جا را یک زمین عادی خیال میکنی، این جا مسجد حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) است «.

پس آن حضرت به من اشاره کردند که برو!

چون مقداری راه پیمودم، بار دیگر مرا صدا کردند و فرمودند:» در گلّة جعفر کاشانی چوپان بُزی است، باید آن بز را بخری. اگر مردم پولش را دادند، با پول آن خریداری کن، و گرنه پولش را خودت پرداخت کن. فردا شب آن بُز را بیاور و در این موضع ذبح کن. آن گاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بُز را بر بیماران و کسانی که مرض صعب العلاج دارند، انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد.

آن بُز، ابلق است. موهای بسیار دارد. هفت نشان سفید و سیاه، هر یکی به اندازة یک درهم، در دو طرف آن است که سه نشان در یک طرف و چهار نشان در طرف دیگر آن است «.

آن گاه به راه افتادم. یک بار دیگر مرا فرا خواند و فرمود:» هفت روز یا هفتاد روز ما در اینجاییم.

حسن بن مثله میگوید:» من، به خانه رفتم و همة شب را در اندیشه بودم تا صبح طلوع کرد. نماز صبح خواندم و به نزد علی منذر رفتم و آن داستان را با او در میان نهادم.

همراه علی منذر، به جایگاه دیشب رفتیم. پس او گفت:» به خدا سوگند که نشان و علامتی که امام (علیه السلام) فرموده بود، این جا نهاده است و آن، این که حدود مسجد، با میخها و زنجیرها مشخص شده است «.

آن گاه به نزد سیّد ابوالحسن الرضا رفتیم. چون به سرای وی رسیدیم غلامان و خادمان ایشان گفتند:

» شما از جمکران هستید؟ «گفتیم:» آری «. پس گفتند:» از اول بامداد، سید ابوالحسن در انتظار شما است «.

پس وارد شدم و سلام گفتم. جواب نیکو داد و بسیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشانید. پیش از آن که من سخن بگویم، او سخن آغاز کرد و گفت:» ای حسن بن مثله! من خوابیده بودم. شخصی در عالم رؤیا به من گفت:

» شخصی به نام حسن بن مثله، بامدادان از جمکران پیش تو خواهد آمد، آن چه بگوید اعتماد کن وگفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما است. هرگز، سخن او را ردّ نکن «. از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم.

حسن بن مثله، داستان را مشروحاً برای او نقل کرد. سید ابوالحسن، دستور داد بر اسبها زین نهادند. سوار شدند. به سوی دِه) جمکران (رهسپار گردیدند.

چون به نزدیک دِه رسیدند، جعفر شبان را دیدند که گله هاش را در کنار راه به چرا آورده بود. حسن بن مثله، به میان گله رفت آن بز که از پشت سر گله من آمد، به سویش دوید. حسن بن مثله، آن بُز را گرفت و خواست پولش را پرداخت کند که جعفر گفت:

» به خدا سوگند! تا به امروز، من این بز را ندیده بودم و هرگز در گلة من نبود، جز امروز که در میان گله، آن را دیدم و هرچند خواستم که آن رابگیرم، میسّر نشد «.

پس آن بُز را به جایگاه آوردند و در آن جا سر بریدند.

سید ابوالحسن الرضا به آن محل معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت.

آن گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آن جا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشانیدند.

سید ابوالحسن الرضا، زنجیرها و میخها را به قم آورد و در خانة خود نگهداری کرد.

هر بیماری صعب العلاجی که خود را به این زنجیرها میمالید، در حال، شفا مییافت.

ابوالحسن الرضا وفات کرد و در محلة موسویان) خیابان آذر فعلی (مدفون شد، یکی از فرزندانش بیمار گردید. داخل اطاق شده سر صندوق را برداشت زنجیرها و میخها را

نیافت «.

منبع شناسی مسجد جمکران

منابع تأسیس مسجد مقدس جمکران به فرمان حضرت صاحب الزمان، ارواحنا فداه بر اساس تسلسل زمانی، به شرح زیر است:

1. نخستین کسی که این مطالب را در کتاب خود آورده، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه، مشهور به شیخ صدوق) متوفای 381 هجری (است. ایشان، مشروح آن را در کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین درج کرده است.

باتوجه به این که تأسیس این مسجد در عصر شیخ صدوق؛ واقع شده، و ایشان در قم زندگی میکرد، طبعاً همة جزئیات آن را بدون واسطه از حسن بن مثله، و سیّد ابوالحسن الرضا و دیگر شاهدان عینی، شنیده و نقل کرده است.

کتاب مونس الحزین، همانند دهها اثر گران بهای دیگر شیخ صدوق، در طول زمان، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

2. حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، صاحب کتاب گران سنگ تاریخ قم، شرح آن واقعه را از کتاب شیخ صدوق نقل کرده است.

کتاب تاریخ قم در عصر شیخ صدوق، به سال 378 هجری، در بیست باب به رشتة تحریر درآمده است.

3. حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به سال 865 هجری آن را به فارسی ترجمه کرده است.

4. متن عربی کتاب، به دست مولی محمد باقر مجلسی،) متوفای 1110 هجری (نرسیده، ولی ترجمة فارسی آن به دست ایشان رسیده و احادیث مربوط به قم را در جلد» السماء و العالم «از آن روایت کرده است.

5. سید نعمت الله جزائری، صاحب انوار نعمانیه) متوفای 1112 هجری (ترجمة فارسی آن را دیده و داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را با خط خود، از آن استنساخ کرده است.

ص:127

6. شاگرد فرزانـة علامه مجلسـی، میرزا عبدالله افندی،) متوفای 1130 هجری (نسـخه ای از ترجمـة فارسـی آن را در بیست باب، در قم مشاهـده کرده و گزارش آن را در تـألیف گران بهـای خـود آورده و تصـریح کرده کـه ایـن ترجمه، به سـال 865 هجری، به دسـتور خواجه فخرالدین ابراهیم، انجام یافته است.

7. سـید امیر محمد اشرف، معاصر و شاگرد علامه مجلسی، صاحب کتاب فضائل السادات) متوفای 1145 هجری (متن عربی آن را دیده و از آن نقل کرده است.

8. سـید محمـد بن محمد هاشم رضوی قمی، به سال 1179 هجری، بنا به خواهش محمـد صالـح معلم قمی، کتابی در این رابطه تألیف کرده و آن را خلاصـة البلدان نام نهاده است. این کتاب، احادیث مربوط به شـرافت قم و تاریخچة تأسـیس مسـجد مقدس جمکران رادر بر دارد.

9. شایسـتة تأمل است که آقا محمـد علی کرمانشاهی، فرزند وحید بهبهانی،) متوفای 1216 هجری (به متن عربی تاریخ قم دست رسـی داشته و در حاشیة خود بر کتاب نقد الرجال تفرشی، شرح حال» حسن بن مثله «و خلاصة داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را به نقل از متن عربی آن آورده است.

10. محقق و متتبع بینظیر، میرزا حسـین نوری، متوفـای 1320 هجری، پس از جست و جوی فراوان، به هشت بـاب از ترجمـة تاریـخ قم دست یافته) جنة المأوی، ص 47 و بحار، ج 53، ص 234) و مشـروح داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را از ترجمة تاریخ قم، از روی دست خط سید نعمت الله جزائری، در آثار ارزشمند خود آورده است:

1. جنة المأوی، چاپ بیروت، دار المحجة البیضاء، 1412 هجری، ص 42 46.

2. همان، به پیوست، بحار الانوار، چاپ بیروت، مؤسسة الوفاء، 1403 هجری، ج 53، ص 230 234.

3. نجم ثاقب، چاپ تهران، علمیة اسلامیه، بیتا، ص 212 215.

4. کلمة طیبه، چاپ سنگی، بمبئی، 1303 هجری، ص 337.

5. مستدرک الوسائل، چاپ قم، مؤسسة آل البیت:، 1407 هجری، ج 3، ص 432 و 447.

11. شیخ محمد علی کچویی قمی) متوفای 1335 هجری (مشروح آن را از کتابهای خلاصة البلدان، نجم ثاقب، کلمة طیّبه، در کتاب ارزشمند أنوار المشعشعین، چاپ قم، کتابخانة آیة الله مرعشی، 1423 هجری، ج اول، ص 441 449) چاپ سنگی 1327 هجری، جلد اول، ص 184 189)، نقل کرده است.

12. حاج شیخ علی یزدی حائری) متوفای 1333 هجری (مشروح آن را در کتاب الزام الناصب، چاپ بیروت، مؤسسة اعلمی، 1397 هجری، جلد دوم، ص 58 62، به نقل از محدث نوری، از ترجمه تاریخ قم آورده است.

13. همة کسانی که بعد از محدث نوری دربارة تاریخ قم کتاب نوشتهاند، مشروح داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را از ایشان نقل کردهاند. شیخ محمد حسن ناصر الشریعه، متوفای 1380 هجری، در تاریخ قم، چاپ قم، مؤسسة مطبوعاتی دار العلم 1342 شمسی، ص 147 156، یکی از آن افراد است.

14. همة علمای معاصر که در این رابطه کتاب نوشتهاند، همانند علامة معاصر آیة الله حاج شیخ محمد غروی، در کتاب گران سنگ المختار من کلمات الامام المهدی 7، چاپ قم، 1414 هجری، جلد یکم، ص 440 448، نیز به این واقعه اشاره کرده است.

15. در این اواخر، در کتابهای مستقل و مستندی مانند موارد زیر به شرح و بسط داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران پرداخته شده است:

1. تاریخ بنای مسجد جمکران

2. تاریخ مسجد مقدس جمکران

3. تاریخچة بنای مسجد جمکران

4. توجه امام زمان به مسجد جمکران

5. توشة مسجد جمکران

6. در بارگاه منتظر

7. در حریم جمکران

8. سیمای مسجد جمکران

9. فیض حضور برای گمشدگان

10. مباحثی چند دربارة مسجد جمکران

11. مسجد مقدس جمکران

12. مسجد جمکران المقدس

13. مسجد صاحب الزمان

14. معجزهای مسجد جمکران

برای کسب معلومات وسیعتر در مورد آثار یاد شده، به کتابنامه حضرت مهدی) عج (تحت عناوین فوق، مراجعه فرمایید.

پیشگویی امیرمؤمنان (علیه السلام) از مسجد مقدس جمکران

مطابق نقل خلاصة البلدان از کتاب مونس الحزین شیخ صدوق، امیرمؤمنان (علیه السلام) از مسجد مقدس جمکران سخن گفته است.

محمد بن محمد بن هاشم حسینی رضوی قمی، به تقاضای مولی محمد صالح قمّی، به سال 1179 هجری، دربارة فضیلت شهر قم و تاریخچه تأسیس مسجد مقدس جمکران، کتاب ارزشمندی تألیف و آن را خلاصة البلدان نام نهاده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، این کتاب را مشاهده کرده و گزارش آن را در الذریعه آورده است.

مرحوم کاتوزیان، این کتاب را در اختیار داشته که فرازهایی از آن را در کتاب أنوار المشعشعین آورده است.

وی در این رابطه، حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آورده که فرازهایی از آن را در این جا می آوریم) علاقه مندان به تفصیل بیشتر می توانند به کتاب انوار المشعشعین مراجعه نمایند (او میگوید:

در کتاب خلاصة البلدان از کتاب مونس الحزین از تصنیفات شیخ صدوق با سند صحیح و معتبر، از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت کرده که خطاب به حذیفه فرمود:

» ای پسر یمانی! در اول ظهور، خروج نماید قائم آل محمد (علیه السلام) از شهری که آن را قم گویند و مردم را دعوت به حق می کند، همة خلائق از شرق و غرب، به آن

شهر روی آورند و اسلام، تازه شود...

ای پسر یمانی! این زمین مقدس است، از همة لوثها، پاک است...

عمارت آن، هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد. رایت وی بر این کوه سفید بزنند، به نزد دهی کهن، که در جنب مسجد است، و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را» جمکران «خوانند. از زیر یک منارة آن مسجد بیرون آید، نزدیک آن جا که آتش خانة گبران بوده... «.

از این حدیث شریف، استفاده میشود به طوری که مسجد سهله در دوران ظهور حضرت بقیة الله، اروحنا فداه، پایگاه آن حضرت خواهد بود، مسجد مقدس جمکران نیز در عصر ظهور، جایگاه خاصّی دارد و پایگاه دیگری برای آن حضرت است.

مرحوم کاتوزیان، پس از نقل متن کامل حدیث، به شرح و تفسیر آن پرداخته، دربارة کوه سفید و قصر مجوس و دیگر تعبیرهایی که در حدیث شریف آمده و ما به جهت اختصار نیاوردیم، به تفصیل سخن گفته است.

خوانندگان گرامی، توجه دارند که احادیث ملاحم، چندان نیازی به تحقیق در سند ندارند؛ زیرا معصومان: که با سرچشمة وحی مربوط بودند، شخص دیگری نمیتوانست خبری بگوید که صدها سال بعد تحقق پیدا کند.

روزی که امیرمؤمنان (علیه السلام) به حذیفه از مسجد جمکران خبر میداد، در سرزمین حجاز، عراق، کمتر کسی نام قم را شنیده بود، لذا میبینیم که در احادیث فراوانی، به هنگام بحث از قم، به» در نزدیکی ری «تعبیر شده تا به این وسیله، موقعیت جغرافیایی شهر قم، برای اصحاب ائمه: روشن گردد.

از این رهگذر، احتمال نمیرود که احدی از مردم حجاز، نام جمکران را به عنوان یکی دهات قم شنیده باشد.

نکات ریزی که در مورد قصر مجوس و آتش خانة گبران آمده، مطلبی نبود که در حجاز و عراق، کسی از آن آگاه باشد.

به هنگام صدور این حدیث از مولای متقیان (علیه السلام)، کسی نمیتوانست پیش بینی کند که کنار ده جمکران، در آینده، مسجدی ساخته خواهد شد و با حضرت بقیة الله (علیه السلام) که روز متولد نشده بود، ارتباط خواهد داشت.

هنگامی که شیخ صدوق، این حدیث را در کتاب مونس الحزین درج میکرد، بدون دید، این مسجد، مناره نداشت.

هنگامی که صاحب خلاصـة البلـدان، در قرن دوازدهم، این حدیث را از مونس الحزین نقل میکرد باز هم مسـجد مقدس جمکران، مناره ای نداشت؛ زیرا، برای نخستین بار، در سال 1318 هجری، یک مناره در زاویة جنوب شرقی مسجد ساخته شد.

هنگامی که مرحوم کاتوزیان، این حـدیث را در کتاب انوار المشعشـعین مینوشت، مسـجد جمکران، فقط یک مناره داشت و تا چنـد سال پیش نیز به همین منوال بود، ولی در حدیث آمده است که» از زیر یک منارة آن، مسجد بیرون آید «.

این تعبیر، صـریح است در این که به هنگام ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، مسجد مقدس جمکران، بیش از یک مناره خواهد داشت، در حالی که به هنگام چاپ کتاب 1327 هجری (مسجد، فقط یک مناره داشت.

اطلاعاتی در باره ی مسجد جمکران ارائه نمایید

پرسش

لطفا در مورد مسجد جمکران و علت ساخت آن توضیح دهید.

پاسخ اجمالی

یکی از مکان های مقدس و منتسب به امام زمان) عج (مسـجد مقدس جمکران است که در شش کیلومتری شهر مذهبی قم قرار دارد. این مسـجد بیش از یـک هزار سـال پیش به فرمان آن حضـرت (علیه السـلام) در بیـداری) نه درخواب (تأسـیس گردیـد که جلوه گاه عنایات و کرامات امام زمان) عج (و میعادگاه منتظران و شیفتگان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

مرحوم میرزا حسـین نوری درباره ی تاریخچه ی تأسیس مسجد جمکران از قول شیخ فاضل حسن بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق) ره (، در کتاب تاریخ قم [1] از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین [2] نقل کرده است :[3]

شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من شب سه شـنبه 17 ماه مبارک سال 393 ه. ق در خانه ی خود خوابیـده بودم که ناگاه جماعتی از مردم به در

خانه من آمدنـد و مرا از خواب بیـدار کردنـد و گفتنـد برخیز و خواسـته ی امام زمانت) عج (را اجابت کن که تو را می خواند. آن ها مرا به محلی که اکنون مسجد) جمکران (است آوردند.

حضـرت مهـدی) عـج (مرا به نام خواندنـد و فرمودند: برو به حسن بن مسـلم بگو: این جا زمین شـریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین های دیگر برگزیده و شریف کرده است، تو آن را گرفته به زمین خود ملحق کرده ای... و آنگاه فرمود:» به مردم بگو به این مکان رغبت کنند و آن را عزیز بدارند «. [4]

آیت الله العظمی مرعشی نجفی نیز در تأیید مسجد جمکران می فرماید: این مسجد شریف مورد احترام کافه ی شیعه بوده است، از غیبت صغری تا به امروز که حـدود یک هزار و دویست و دو سال می گـذرد و همینطور که شـیخ بزرگوار مرحوم صدوق علیه الرحمة کتابی به نام مونس الحزین دارنـد که حقیر آن نسـخه را ندیـده ام ولی مرحوم آقای حاج میرزا حسـین نوری اسـتاد حقیر از آن کتاب نقل می فرمایـد، و بالجمله این مسـجد مقدس مورد احترام علمای اعلام و محدثین کرام شـیعه بوده و کرامات متعددی از مسـجد جمکران دیده شده است. [5]

اما در بیان علت ساخت به موارد زیر می توان اشاره نمود:

اولا؛ در فرهنگ اسـلامی مسـجد جایگاه ویژه ای دارد، اعتبار و اهمیتی که اسـلام به مسجد به عنوان پایگاه معنوی و توحیدی داده به هیچ نهادی نداده است. اقدام مهم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، ساخت مسجد بود. با توجه به اهمیت و حساسیت و موقعیت جهانی شـهر مقدس قم و توصـیه هایی که در لسان روایات نسبت به آن وارد شده است. اقدام امام عصر) عج (در ایجاد و تأسیس این پایگاه معنوی و باعظمت، در راسـتای رشد و تعالی مؤمنان و ظرفیت بخشی به منتظران در دوران غیبت کبری بوده است، و این عنایت نیز می تواند در ادامه ی توصـیه ی ائمه علیهم السـلام و تأکیدی بر مرکزیت شـهر مقدس قم بعنوان اول پایگاه جهان تشیع در عصر غیبت باشد.

ثانیاً؛ تأسیس مسجد جمکران بر این اساس صورت گرفته است، که جلوه گاه عنایات

و کرامات امام عصـر) عـج (و میعادگاه منتظران و شـیفتگان قائم آل محمـد) عج (در عصـر پرفتنه و سراسـر آشوب غیبت باشد. تا مردم با مراجعه ی به این مکان نورانی و مشاهـده ی عنایات و کرامات آن حضـرت) عـج (بر ایمانشان افزوده گردد، و از گزند توطئه های شـیاطین جنی و انسی و شبهه افکنی دشمنان و شبهه افکنان اعتقادات دینی در امان باشند.

ثالثا؛ از جمله دلائلی ساخت این مسـجد می توان به این نکته اشاره کرد که مردم از برکات معنوی مسجد بهره جسته، خود را در برابر دیده گان حضرت) عج (حاضر ببینند، عقده های خویش بر آن حضرت) عج (عرضه نمایند و برای ظهور یگانه منجی عالم بشریت دعا کنند.

اصولا در یک جامعه ی سراسـر شـیعی و در راسـتای سامان بخشـیدن به تفکر ناب مهـدویت، تقویت روح انتظار و نیز در جهت انسـجام بخشی به دیدگاه های مختلف ادیان و مذاهب نسبت به جریان ظهور و شناخت ابعاد گسترده ی شخصیت الهی و انسانی منجی، ضرورت وجود پایگاهی عظیم نظیر مسجد مقدس جمکران انکار ناپذیر است.

[1] این کتاب از تألیفات میرزا حسین نوری می باشد.

[2] از تألیفات شیخ صدوق» علیه الرحمه «است.

[3] میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب، ج نهم، ص 5.

[4] برای مطالعه جریان کامل بنای مسـجد جمکران به نجم الثاقب، ص 383 - 392 و سایت تخصصی مسجد مقدس جمکران، رجوع کنید.

[5] همان، ص 46.

ویژه نامه میلاد حضرت ولی عصر) عج (

آشنایی با تاریخچه مسجد مقدس جمکران و برکات آن

پیشگویی امیر مؤمنان (علیه السلام) از بنای مسجد جمکران

مسجد مقدس جمکران، بیش از یکهزار سال پیش به فرمان حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، در بیداری، - نه در خواب - تأسیس گردید و در طول قرون و اعصار، پناهگاه

شیعیان و پایگاه منتظران و تجلّی گاه حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بوده است.

علی اکبر مهدی پور

اشاره: یکی از وظایف شیعیان نسبت به حضرت بقیة الله علیه السلام تکریم و بزرگداشت ایشان است. این بزرگداشت، نمودهای گوناگونی دارد. یکی از آن نمودها، تکریم مکان هایی است که به آن حضرت، منتسب است.

این نوشتار، عهده دار نام بردن از این مکان ها و آداب مربوط به آن ها است.

این قسمت مسجد مقدّس جمکران را معرفی کرده است.

یکی از وظایف شیعیان تجلیل و تکریم اماکن منسوب به وجود مقدّس حضرت بقیة اللَّه، أرواحنا فداه، است.

آیة اللَّه سید محمّد تقی موسوی اصفهانی) متوفّای 1348 هجری (در کتاب گران سنگ مکیال المکارم به هنگام شمارش تکالیف مردم در عصر غیبت می نویسند:

شصت و هشتم - بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت زینت یافته اند، مانند مسجد سهله، مسجد اعظم کوفه، سرداب مقدّس، مسجد جمکران و غیر این ها از مواضعی که بعضی از صلحا آن حضرت را در آن جاها دیده اند یا در روایات آمده است که آن جناب در آن جا توقف دارد، مانند مسجد الحرام... (1)

از این رهگذر، بر منتظران ظهور و عاشقان مَقْدَمِ آن امام نور، لازم است که این اماکن را بشناسند و شیوه تعظیم و تکریم آن ها را بیاموزند. (2) لذا در صدد برآمدیم که به فضل الهی، یکی از این اماکن مقدّس و مشاهد مشرّفِ متعلّق به آن حضرت یعنی مسجد مقدّس جمکران را معرفی کنیم.

1 - مسجد مقدس جمکران

مهم ترین پایگاه شیعیان شیفته و عاشقان دل سوخته حضرت بقیّة اللَّه، أرواحنا فداه، مسجد مقدّس جمکران، در شش کیلومتری شهر مذهبی قم است. مطابق آمار، همه ساله، بیش از دوازده میلیون عاشق دل باخته، از سرتاسر میهن اسلامی و جهان، در این پایگاه

معنوی، گرد می آیند، نماز تحیّت مسجد و نماز حضرت صاحب الزّمان، عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف، را در این مکان مقدّس به جای می آورند، با امام غایب از ابصار و حاضر در امصار و ناظر بر کردار، رازِ دل می گویند، استغاثه می کنند، ندای» یابن الحسن! «سر می دهند، از مشکلات مادّی و معنوی خود سخن می گویند، با دلی خون بار، از طولانی شدن دوران غیبت، شکوه ها می کنند.

آنان که از شناخت عمیق تری برخوردارند، به هنگام تشرف به این پایگاه ملکوتی، همه ی حوائج شخصی خود را فراموش می کنند و همه مشکلات دست و پاگیر زندگی را به فراموشی می سپارند و تنها» ظهور سراسر سرور منجی بشر، امام ثانی عشر، حضرت ولیّ عصر، روحی و أرواح العالمین فداه، را مسئلت می کنند؛ زیرا، اگر این حاجت برآورده شود، دیگر مشکلی نخواهد ماند، و اگر این حاجت روا نشود، حلّ دیگر مشکلات، مشکل اساسی را حل نخواهد کرد.

* * *

مسجد مقدّس جمکران، روز هفدهم رمضان 373 هجری به فرمان حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، در کنار روستای جمکران تأسیس شد. تاریخچه آن – به طوری که در این نوشتار به تفصیل آمده – به دست شیخ صدوق) متوفّای 381 هجری (در کتاب مونس الحزین بیان گردیده و کیفیّت نماز تحیّت مسجد و نماز استغاثه به حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، در ضمن آن آمده است.

تاریخچه ی مسجد جمکران

آن چه مسلّم است، این است که این مسجد، بیش از یکهزار سال پیش به فرمان حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، در بیداری، – نه در خواب – تأسیس گردید و در طول قرون و اعصار، پناهگاه شیعیان و پایگاه منتظران و تجلّی گاه حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بوده است.

علاّمه ی بزرگوار، میرزا حسین نوری،) متوفّای 1320 هجری (در کتاب ارزش مند نجم ثاقب – که به فرمان میرزای بزرگ، آن را تألیف کرد و میرزای شیرازی، در تقریظ

خود، از آن ستایش فراوان کرد و نوشت:» برای تصحیح عقیده خود، به این کتاب مراجعه کنند تا از لمعانِ انوار هدایت اش، به سر منزل یقین و ایمان برسند «– (3) تاریخچه ی تأسیس مسجد مقدّس جمکران را به شرح زیر آورده است:

شیخ فاضل، حسن بن محمّد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، در کتاب تاریخ قم از کتابِ مونس الحزین فی معرفة الحقّ و الیقین – از تألیفات شیخ صدوق – بنای مسجد جمکران را به این عبارت نقل کرده است:

شیخ عفیف صالح حسن بن مُثله جمکرانی می گوید:

شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان 393 هجری، (4) در سرایِ خود خفته بودم که جماعتی به درِ سرای من آمدند. نصفی از شب گذشته بود. مرا بیدار کردند و گفتند:» برخیز و امر امام محمّد مهدی صاحب الزّمان (5)، صلوات اللّه علیه، را اجابت کن که ترا می خواند «.

حسن بن مثله می گوید:» من، برخاستم و آماده شدم «. چون به درِ سرای رسیدم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و خوشامد گفتند و مرا به آن جایگاه که اکنون مسجدِ) جمکران (است، آوردند. «.

چون نیک نگاه کردم، دیدم تختی نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالش های نیکو نهاده و جوانی سی ساله، بر روی تخت، بر چهار بالش، تکیه کرده، پیرمردی در مقابل او نشسته، کتابی در دست گرفته، بر آن جوان می خواند.

بیش از شصت مرد که برخی جامه سفید و برخی جامه سبز بر تن داشتند، بر گرد او روی زمین نماز می خواندند.

آن پیرمرد که حضرت خضر علیه السلام بود، مرا نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و فرمود:» برو به حسن بن مسلم (6) بگو:» تو، چند سال است که این زمین را عمارت می کنی و ما خراب می کنیم. پنج سال زراعت کردی و امسال دیگرباره شروع کردی، عمارت می کنی. رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی، باید هر چه از این زمین منفعت برده ای، برگردانی تا در این موضع مسجد بنا کنند. «

به حسن بن مسلم بگو:» این جا، زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین های دیگر برگزیده و شریف کرده است، تو آن را گرفته به زمین خود ملحق

کرده ای! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز هم متنبّه نشده ای! اگر از این کار بر حذر نشوی، نقمت خداوند، از ناحیه ای که گمان نمی بری بر تو فرو می ریزد. «

حسن بن مثله عرض کرد:» سیّد و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است؛ زیرا، مردم، سخن مرا بدون نشانه و دلیل نمی پذیرند. «.

امام علیه السلام فرمود:» تو برو رسالت خود را انجام بده. ما، در این جا، علامتی می گذاریم که گواه گفتار تو باشد. برو به نزد سیّد ابوالحسن، و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از رهق (7) به ناحیه اردهال که ملک ما است، بیاورد، و مسجد را تمام کند، و نصفِ رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند.

مردم را بگو تا به این موضع رغبت کنند و عزیز بدارند و چهار رکعت نماز در این جا بگذارند: دو رکعت تحیّت مسجد، در هر رکعتی، یک بار» سوره ی حمد «و هفت بار سوره» قل هو اللَّه احد « [بخوانند] و تسبیح رکوع و سجود را، هفت بار بگویند.

و دو رکعت نماز صاحب الزّمان بگذارند، بر این نسق که در [هنگام خواندن سوره] حمد چون به» إیّاک نعبد و إیّاک نستعین «برسند، آن را صد بار بگویند، و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را نیز به همین طریق انجام دهند. تسبیح رکوع و سجود را نیز هفت بار بگویند. هنگامی که نماز تمام شد، تهلیل) یعنی، لا إله إلاّ الله «8) بگویند و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بگویند. آن گاه سر بر سجده نهاده، صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش، صلوات اللَّه علیهم، بفرستند. «.

و این نقل، از لفظ مبارک امام علیه السلام است که فرمود:

فَمَنْ صَلاَّهُما، فَكَأَنَّما صَلّى فِى الْبَيْتِ الْعَتيقِ ؛

هر کس، این دو رکعت [یا این دو نماز] را بخواند، گویی در خانه ی کعبه آن را خوانده است..

حسن بن مثله می گوید:» در دل خود گفتم که تو این جا را یک زمین عادی خیال می کنی، این جا مسجد حضرت صاحب الزّمان علیه السلام است. «.

پس آن حضرت به من اشاره کردند که برو!

چون مقـداری راه پیمودم، بار دیگر مرا صـدا کردند و فرمودند:» در گلّه جعفر کاشانی – چوپان – بُزی است، باید آن بز را بخری. اگر مردم پولش را دادنـد، با پول آنان خریـداری کن، وگرنه پولش را خودت پرداخت کن. فردا شب آن بز را بیاور و در این موضع ذبح کن. آن گاه روز چهارشنبه (9) هجـدهم مـاه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسانی که مرض صـعب العلاج دارنـد، انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد.

آن بز، ابلق است. موهای بسـیار دارد. هفت نشان سـفید و سـیاه، هر یکی به اندازه ی یک درهم، در دو طرف آن است که سه نشان در یک طرف و چهار نشان در طرف دیگر آن است. «.

آن گاه به راه افتادم. یک بار دیگر مرا فرا خواند و فرمود:» هفت روز یا هفتاد روز در این محلّ اقامت کن «. (10)

حسن بن مثله می گوید:» من، به خانه رفتم و همه شب را در اندیشه بودم تا صـبح طلوع کرد. نماز صـبح خواندم و به نزد علی منذر رفتم و آن داستان را با او در میان نهادم.

همراه علی منـذر، به جایگاه دیشب رفتیم. پس او گفت:» به خـدا سوگنـد که نشان و علامتی که امام علیه السـلام فرموده بود، این جا نهاده است و آن، این که حدود مسجد، با میخ ها و زنجیرها مشخصّ شده است. «.

آن گاه به نزد سیّد ابوالحسن الرّضا رفتیم. چون به سرای وی رسیدیم، غلامان و خادمان ایشان گفتند:

» شما از جمکران هستید؟ «. گفتیم:» آری. «. پس گفتند:» از اوّل بامداد، سیّد ابوالحسن در انتظار شما است. «.

پس وارد شدم و سـلام گفتم. جواب نیکو داد و بسـیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشانید. پیش از آن که من سخن بگویم، او سخن آغاز کرد و گفت:» ای حسن بن مثله! من خوابیده بودم. شخصی در عالم رؤیا به من گفت:

» شخصـی به نام حسن بن مثله، بامدادان، از جمکران پیش تو خواهد آمد. آن چه بگوید، اعتماد کن و گفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما است. هرگز، سخن او را ردّ نکن. «. از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم.

حسن بن مثله، داستان را مشروحاً برای او نقل کرد. سیّد ابوالحسن، دستور داد بر اسب ها زین نهادند. سوار شدند. به سوی دِه) جمکران (رهسپار گردیدند.

چون به نزدیک دِه رسیدند، جعفر شبان را دیدند که گلّه اش را در کنار راه به چرا آورده بود. حسن بن مثله، به میان گلّه رفت. آن بز که از پشت سرِ گلّه می آمد، به سویش دوید. حسن بن مثله، آن بز را گرفت و خواست پولش را پرداخت کند که جعفر گفت:» به خدا سوگند! تا به امروز، من این بز را ندیده بودم و هرگز در گلّه من نبود، جز امروز که در میان گلّه، آن را دیدم و هر چند خواستم که آن را بگیرم، میسّر نشد. «.

پس آن بز را به جایگاه آوردند و در آن جا سر بریدند.

سید ابوالحسن الرّضا به آن محلّ معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت.

آن گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آن جا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشانیدند.

سیّد ابوالحسن الرّضا، زنجیرها و میخ ها را به قم آورد و در خانه ی خود نگهداری کرد. هر بیمار صعب العلاجی که خود را به این زنجیرها می مالید، در حال، شفا می یافت.

ابوالحسن محمّد بن حیدر گفت:» به طور مستفیض شنیدم، پس از آن که سیّد ابوالحسن الرّضا وفات کرد و در محلّه ی موسویان) خیابان آذر فعلی (مدفون شد، یکی از فرزندان اش بیمار گردید. داخل اطاق شده سرِ صندوق را برداشت زنجیرها و میخ ها را نیافت. «.

منبع شناسی مسجد جمکران

منابع تأسیس مسجد مقدّس جمکران به فرمان حضرت صاحب الزّمان، أرواحنا فداه، بر اساس تسلسل زمانی، به شرح زیر است:

1 – نخستین کسی که این داستان را در کتاب خود آورده، ابوجعفر محمّد بن علی بن بابویه، مشهور به شیخ صدوق) متوفّای 381 هجری (است. ایشان، مشروح آن را در کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین درج کرده است.

با توجّه به این که تأسیس این مسجد در عصر شیخ صدوق رحمهم الله واقع شده، و ایشان در قم زندگی می کرد، طبعاً، همه جزئیات آن را بدون واسطه از حسن بن مثله، و سیّد ابوالحسن الرّضا و دیگر شاهدان عینی، شنیده و نقل کرده است.

کتاب مونس الحزین، همانند ده ها اثر گران بهای دیگر شیخ صدوق، در طول زمان، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

2 - حسن بن محمّد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، صاحب کتاب گران سنگ تاریخ قم، شرح آن واقعه را از کتاب شیخ صدوق نقل کرده است.

کتاب تاریخ قم در عصر شیخ صدوق، به سال 378 هجری، در بیست باب به رشته تحریر در آمده است.

3 - حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به سال 865 هجری آن را به فارسی ترجمه کرده است.) الذریعه، ج 3، ص 276).

4 - متن عربی کتاب، به دست مولی محمّد باقر مجلسی،) متوفّای 1110 هجری (نرسیده، ولی ترجمهفارسی آن به دست ایشان رسیده [بحار، ج 1، ص [42 و احادیث مربوط به قم را در جلد» السّماء و العالم «از آن روایت کرده است.) بحار، ج 60، ص 221-208).

5 - سید نعمت اللَّه جزائری، صاحب أنوار نعمانیّه) متوفّای 1112 هجری (ترجمه فارسی آن را دیده و داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را با خط خود، از آن استنساخ کرده است) بحار، 53، ص 254).

6 - شاگرد فرزانه علاّمه مجلسی، میرزا عبداللَّه افندی،) متوفای 1130 هجری (نسخه ای از ترجمه ی فارسی آن را در بیست باب، در قم مشاهده کرده و گزارش آن را در تألیف گران بهای خود آورده و تصریح کرده که این ترجمه، به سال 865 هجری، به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم، انجام یافته است.) ریاض العلماء، ج 1، ص 319).

7 - سیّد امیر محمّد اشرف، معاصر و شاگرد علاّمه مجلسی، صاحب کتاب فضائل السّادات) متوفّای 1145 هجری (متن عربی آن را دیده و از آن نقل کرده است.) جنة المأوی، ص 47).

8 - سیّد محمّد بن محمّد بن هاشم رضوی قمی، به سال 1179 هجری، بنا به

خواهش محمّد صالح معلّم قمی، کتابی در این رابطه تألیف کرده و آن را خلاصة البلدان نام نهاده است. این کتاب، احادیث مربوط به شرافت قم و تاریخچه تأسیس مسجد مقدس جمکران را دربر دارد.) الذّریعه، ج 7، ص 216).

9 - شایسته ی تأمّل است که آقا محمّد علی کرمانشاهی، فرزند وحید بهبهانی،) متوفّای 1216 هجری (به متن عربی تاریخ قم دسترسی داشته و در حاشیه خود بر کتاب نقد الرجّال تفرشی، شرح حال» حسن بن مثله «و خلاصه داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را به نقل از متن عربی آن آورده است.) بحار، ج 53، ص 234).

10 - محقّق و متتبّع بی نظیر، میرزا حسین نوری، متوفّای 1320 هجری، پس از جستجوی فراوان، به هشت باب از ترجمه تاریخ قم دست یافته) جنة المأوی، ص 47 و بحار، ج 53، ص 234) و مشروح داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را از ترجمه تاریخ قم، از روی دستخط سیّد نعمت اللّه جزائری، در آثار ارزشمند خود آورده است:

1 - جنة المأوی، چاپ بیروت، دارالمحجّة البیضاء، 1412 هجری، ص 46-42.

2 - همان، به پیوستِ ، بحار الأنوار، چاپ بیروت، مؤسسة الوفاء، 1403 هجری، ج 53، ص 234-230.

3 - نجم ثاقب، چاپ تهران، علمیه اسلامیّه، بی تا، ص 215-212.

4 - کلمه طیّبه، چاپ سنگی، بمبئی، 1303 هجری، ص 337.

5 - مستدرک الوسائل، چاپ قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، 1407 هجری، ج 3، ص 432 و 447.

11 - شیخ محمّد علی کچویی قمی) متوفّای 1335 هجری (مشروح آن را از کتاب های خلاصة البلدان، نجم ثاقب، کلمه طیّبه، در کتاب ارزشمند أنوار المشعشعین، چاپ قم، کتابخانه آیة اللّه مرعشی، 1423 هجری، ج اوّل، ص 449-441) چاپ سنگی 1327 هجری، جلد اوّل، ص 189-184)، نقل کرده است.

12 - حاج شیخ علی یزدی حائری) متوفّای 1333 هجری (مشروح آن را در کتاب إلزام الناصب، چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی، 1397 هجری، جلد دوم، ص 62-58، به نقل از محدّث نوری، از ترجمه تاریخ قم آورده است.

13 - همه کسانی که بعد از محدّث نوری درباره تاریخ قم کتاب نوشته اند، مشروح

داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را از ایشان نقل کرده اند. شیخ محمّد حسن ناصر الشریعه، متوفّای 1380 هجری، در تاریخ قم، چاپ قم، مؤسسه ی مطبوعاتی دارالعلم، 1342 شمسی، ص 156-147، یکی از آن افراد است.

14 - همه علمای معاصر که در این رابطه کتاب نوشته اند، همانند علاّمه معاصر آیة اللَّه حاج شیخ محمّد غروی، در کتاب گران سنگ المختار من کلمات الإمام المهدی علیه السلام، چاپ قم، 1414 هجری، جلد یکم، ص 448-440، نیز به این واقعه اشاره کرده است.

15 - در این اواخر، در کتاب های مستقل و مستندی - مانند موارد زیر - به شرح و بسط داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران پرداخته شده است:

1 - تاریخ بنای مسجد جمکران؛

2 - تاریخ مسجد مقدّس جمکران؛

3 - تاریخچه بنای مسجد جمکران؛

4 - توجّه امام زمان به مسجد جمکران؛

5 - توشه مسجد جمکران؛

6 - در بارگاه منتظر؛

7 - در حریم جمکران؛

8 - سیمای مسجد جمکران؛

9 - فیض حضور برای گمشدگان؛

10 - مباحثی چند درباره مسجد جمکران؛

11 - مسجد مقدس جمکران؛

12 - مسجد جمکران المقدس؛

13 - مسجد صاحب الزمان؛

14 - معجزه مسجد جمکران.

برای کسب معلومات وسیع تر در مورد آثار یاد شده، به کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام تحت عناوین فوق، مراجعه فرمایید.

نظر مرحوم آیة اللّه حائری در باره مسجد جمکران

در آخرین فراز از این مطلب، متذکّر می شویم که اگر بخواهیم نظر مراجع گذشته و معاصر را در مورد مسجد مقدّس جمکران یاد آور شویم، به تألیف کتاب مستقلّی در این رابطه ناگزیر خواهیم بود. لذا این موضوع را به فرصت دیگری موکول می کنیم. این بخش را با بیان نظر مرحوم آیة اللَّه حاج شیخ مرتضی حائری) متوفّای 24 جُمادی الثّانیه 1406 هجری (که همگان با مقام رفیع علمی و تقوایی ایشان، آشنا هستند، حسن ختام می بخشیم.

مرحوم آیة الله حائری، کتاب ارزش ندی دارند که این نویسنده، آن کتاب را از محضر معظّم له امانت گرفتم و با اجازه ایشان زیراکس کردم.

هنگامی که دست نویس های ایشان را به محضر مقدّس ایشان بردم، از خدمت شان پرسیدم:» آیا برای نقل مطالب این کتاب، مجاز هستم ؟ «. ایشان، ضمن این که اجازه دادند، فرمودند:» من، در این کتاب، فقط مطالبی را آوردم که بر صحّت آن ها اعتقاد دارم و می توانم بر صحّت آن ها قسم حضرت عبّاس بخورم. «.

مرحوم آیة اللَّه حائری، در این کتاب می فرمایند:

مسجد جمکران، یکی از آیات باهرات آن حضرت است. توضیح این مطلب، در ضمن چند جهت – که شاید خیلی ها از آن غافل باشند – مذکور می شود:

1 – داستان مسجد جمکران که در بیداری واقع شده، در کتاب تاریخ قم که کتاب معتبری است، از صدوق، علیه الرّحمه، نقل شده است.

مرحوم آقای بروجردی که مرد دقیق و ملاّیی بود، می فرمود:» این داستان، در زمان صدوق، علیه الرّحمه، واقع شده و این که او نقل کرده است، دلالت بر کمال صحّت آن دارد.

2 – داستان، مشتمل بر جریانی است که مربوط به یک نفر نیست، برای این که صبح که مردم بیدار می شوند، می بینند با زنجیر، علامت گذاشته شده است که مردم باور کنند.

و این زنجیر، مدّتی در منزل سیّد محترمی، ظاهراً به نام سیّد ابوالحسن الرّضا، بوده است و مردم به آن استشفاء می کرده اند و بعداً، بدون هیچ جهت طبیعی، مفقود می شود.

3 – جای دور از شهر و در وسط بیابان، جایی نیست که مورد جعل یک فرد جمکرانی بشود، آن هم دست تنها، در یک شب ماه رمضان.

4 – نوعاً، مردم عادی، به واسطه خواب، یک امامزاده را معیّن می کنند و مسجد، از تصوّر مردم عادی، دور است.

5 – اگر پیدایش این مسجد روی احساسات مذهبی و علاقه مفرط به حضرت صاحب الامر علیه السلام بود، می بایست سراسر، توسّل به آن بزرگوار باشد، چنان که در این عصر، مردم، بیش تر، زیارت حضرت اش را در آن مسجد می خوانند و متوسّل به آن حضرت می شوند، در صورتی که در این دستور معنوی، اصلاً، اسمی از آن حضرت نیست، حتّی تا به حال هم بیشتر معروف به مسجد جمکران است، نه مسجد صاحب الزّمان.

6 – متن دستور، موافق با ادّله دیگر است؛ برای این که هم نماز تحیّت مسجد وارد شده است و هم نماز امام زمان علیه السلام با صد بار» إیّاک نعبد و إیّاک نستعین «و هم تهلیل و تسبیح فاطمه زهرا، سلام اللّه علیها.

7 – این دو داستان که نقل شد، مشهود و یا مثل مشهود خودم بود (11) و داستان های دیگری هست که فعلاً تمام خصوصیّات آن را در نظر ندارم. بعداً، ان شاءالله، تحقیق کرده، در این دفتر، بإذنه تعالی، ذکر می کنم.

8 – در آن موقع که زمین، این قدر بی ارزش بوده است، فقط یک مساحت کوچکی را مورد این دستور قرار داده اند، که ظاهراً حدود سه چشمه از مسجد فعلی است که در زمان ما خیلی بزرگ شده است: ظاهراً، آن چشمه ای که در آن، محراب هست، و دو چشمه ی طرفین باشد.

نگارنده که خالی از وسوسه نیستم و خیلی به نقلیّات مردم خوش بین نیستم، از این امارات، به صحّت این مسجد مبارک قطع دارم. والحمدللّه علی ذالک و علی غیره من النّعم الّتی لاتحصی. (12)

پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام از مسجد جمکران

ص:145

مطابق نقل خلاصة البلدان از کتاب مونس الحزین شیخ صدوق، امیر مؤمنان علیه السلام از مسجد مقدّس جمکران سخن گفته است.

محمّد بن محمّد بن هاشم حسینی رضوی قمی، به تقاضای مولی محمّد صالح قمّی، به سال 1179 هجری، در باره فضیلت شهر قم و تاریخچه تأسیس مسجد مقدّس جمکران، کتاب ارزش مندی تألیف و آن را خلاصة البلدان نام نهاده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، این کتاب را مشاهده کرده و گزارش آن را در الذریعه آورده است. (13)

مرحوم کاتوزیان، این کتاب را در اختیار داشته، فرازهایی از این کتاب را در کتاب أنوار المشعشعین آورده است.

وی، در این رابطه، حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آورده، که فرازهایی از آن را در این جا می آوریم و علاقه مندان به تفصیل بیش تر را به کتاب انوار المشعشعین رهنمون می شویم. او می گوید:

در کتاب خلاصة البدان از کتاب مونس الحزین - از تصنیفات شیخ صدوق - با سند صحیح و معتبر، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که خطاب به حذیفه فرمود:» ای پسر یمانی! در اوّل ظهور، خروج نماید قائم آل محمّد علیه السلام از شهری که آن را قم گویند (14) و مردم را دعوت به حق می کند، همه خلائق از شرق و غرب، به آن شهر روی آورند و اسلام، تازه شود... ای پسر یمانی! این زمین، مقدّس است، از همه ی لوث ها، پاک است... عمارت آن، هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد. رایت وی بر این کوه سفید بزنند، به نزد دهی کهن، که در جنب مسجد است، و قصری کهن - که قصر مجوس است - و آن را» جمکران «خوانند. از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید، نزدیک آن جا که آتش خانه گبران بوده... «. (15)

از این حدیث شریف، استفاده می شود به طوری که مسجد سهله در دوران ظهور حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، پایگاه آن حضرت خواهد بود، مسجد مقدّس جمکران نیز در عصر ظهور، جایگاه خاصّی دارد و پایگاه دیگری برای آن حضرت است.

مرحوم کاتوزیان، پس از نقل متن کامل حدیث، به شرح و تفسیر آن پرداخته، در باره کوه سفید و قصر مجوس و دیگر تعبیرهایی که در حدیث شریف آمده و ما به

جهت اختصار نیاوردیم، به تفصیل، سخن گفته است. (16)

خوانندگان گرامی، توجّه دارند که احادیث ملاحم، چندان نیازی به تحقیق در سند ندارند؛ زیرا، جز معصومان علیهم السلام که با سرچشمه وحی مربوط بودند، شخص دیگری نمی توانست خبری بگوید که صدها سال بعد تحقّق پیدا کند.

روزی که امیرمؤمنان علیه السلام به حذیفه از مسجد جمکران خبر می داد، در سرزمین حجاز و عراق، کمتر کسی نام قم را شنیده بود، لذا می بینیم که در احادیث فراوانی، به هنگام بحث از قم، به» در نزدیکی ری «تعبیر شده تا به این وسیله، موقعیّت جغرافیایی شهر قم، برای اصحاب ائمّه علیهم السلام روشن گردد.

از این رهگذر، احتمال نمی رود که احدی از مردم حجاز، نام جمکران را به عنوان یکی از دهات قم شنیده باشد.

نکات ریزی که در مورد قصر مجوس و آتش خانه گبران آمده، مطلبی نبود که در حجاز و عراق، کسی از آن آگاه باشد.

به هنگام صدور این حدیث از مولای متّقیان علیه السلام، کسی نمی توانست پیش بینی کند که در کنار دهِ جمکران، در آینده، مسجدی ساخته خواهد شد و با حضرت بقیّة اللّه) عج (- که آن روز متولّد نشده بود - ارتباط خواهد داشت.

هنگامی که شیخ صدوق، این حدیث را در کتاب مونس الحزین درج می کرد، بدون تردید، این مسجد، مناره نداشت.

هنگامی که صاحب خلاصة البلدان، در قرن دوازدهم، این حدیث را از مونس الحزین نقل می کرد، باز هم مسجد مقدّس جمکران، مناره ای نداشت؛ زیرا، برای نخستین بار، در سال 1318 هجری، یک مناره در زاویه جنوب شرقی مسجد ساخته شد. (17)

هنگامی که مرحوم کاتوزیان، این حدیث را در کتاب أنوار المشعشعین می نوشت، مسجد جمکران، فقط یک مناره داشت و تا چند سال پیش نیز به همین منوال بود، ولی در این حدیث آمده است که» از زیر یک مناره آن، مسجد، بیرون آید «. (18)

این تعبیر، صریح است در این که به هنگام ظهور حضرت بقیّة اللّه، ارواحنا فداه، مسجد مقدّس جمکران، بیش از یک مناره خواهد داشت، در حالی که به هنگام چاپ

کتاب (1327 هجری (مسجد، فقط یک مناره داشت.

معجزات حضرت بقیّة اللّه علیه السلام در مسجد مقدّس جمکران

کرامات و معجزات و عنایاتی که از ائمّه اطهار علیهم السلام صادر گشته و از سوی راویان مورد اعتماد روایت شده، و در کتاب های مورد استناد ثبت گردیده، منحصر به صدر اسلام و قرون اوّلیه ی اسلام نیست، بلکه هر روز در گوشه و کنار جهان، بویژه در حرم ائمّه هدی علیهم السلام معجزات و کرامات تازه ای تحقّق می یابد که دلیل حقّانیّت پیشوایان شیعه، و مایه دل گرمی شیعیان است.

هر یک از شما، یک یا چند معجزه در حرم مطهّر ثامن الحجج امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام دیده و یا شنیده اید.

اکنون که دوران فرمانروایی حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، است، همه روزه، ده ها نفر در اقطار و اکناف جهان، با توسّل به ذیل عنایت آن حضرت علیه السلام، از امراض صعب العلاج و دیگر گرفتاری های خانمان سوز، به طور معجزآسا، رهایی می یابند و برای همیشه، خود را رهین عنایت آن حضرت می دانند.

در این جا، یکی از این کرامت ها را که در شب دوازدهم جمادی الاولی 1414 هجری، در مسجد مقدّس جمکران، برای یک کودک سیزده ساله زاهدانی روی داد، برای نورانیّت قلب خوانندگان گرامی می آوریم.

این کودک، سعید چندانی، دانش آموز کلاس پنجم ابتدایی است که در دبستان محمّد علی فائق، در زاهدان، مشغول تحصیل است.

سعید، در یک خانواده مذهبی، در زاهدان متولّد شده و بر شیوه عقاید اهل تسنّن تربیت یافته است.

مادر سعید، اگر چه از لحاظ نسب، به خاندان عصمت و طهارت منسوب است، ولی او نیز سنّی حنفی است.

سعید، یک سال و هشت ماه پیش از تاریخ یاد شده، در یک تعمیرگاه ماشین، پایش می لغزد و به چاهی که روغن و فاضلاب تعمیرگاه در آن می ریخته می افتد، و

جراحت های مختلفی بر بـدن اش وارد می شود. این جراحت ها، بهبود می یابـد، ولی غـدّه ای در ناحیه ی شـکم پدید می آید. نخست، خیال می کننـد که فتق است، ولی با گـذشت چند ماه، پزشـکان معالج، اظهار می کنند که غدّه سـرطانی است و باید او را برای معالجه به تهران ببرند.

او را به تهران می آورنـد و در» بیمارسـتان هزار تختخوابی «بستری می کننـد. پس از نمونه برداری و احراز غـدّه بـدخیم سـرطانی، او را به» بیمارسـتان الونـد «منتقل می کننـد و غدّه ای به وزن یک کیلو و نیم از شـکم او بیرون می آورند، ولی در مدّت کوتاهی، جای غدّه، پر می شود. پزشکان، اظهار می کنند که با این رشد سریع غدّه، دیگر کاری از ما ساخته نیست.

مادر سعید، شبی در خواب می بیند که به او می گویند:» سعید را به مسجد جمکران ببرید. «.

طبعـاً، یـک زن سـنّی، نمی دانـد که مسـجد جمکران کجا است، ولی هنگامی که خواب اش را برای دیگران نقل می کنـد، او را به مسـجد جمکران قم راهنمایی می کنند.

وی، سعید را با دیگر فرزندش، محمّد نعیم، به قم می آورد و بلافاصله به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شوند.

سعیـد، روز سه شـنبه یازدهم جمادی الاولی 1414 هجری ساعت یک و نیم بعـدازظهر، وارد مسـجد جمکران می شود. خدّام مسـجد، وضع او را که به این منوال می بینند، او را در اتاق شماره هشت زایرسرای مسجد، اسکان می دهند.

مادر سعید، اعمال مسجد را فرا می گیرد، با پسرش، محمّد نعیم، اعمال مسجد را انجام می دهد، آن گاه عریضه ای تهیّه می کند و آن را در چاه می اندازد، و با دلی سرشار از امید، به ذیل عنایت حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، متوسّل می شود.

شب، فرا می رسد و عاشقان حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، طبق رسم سنواتی که شب های چهارشنبه، از راه های دور و نزدیک، به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شوند، دسته دسته می آیند، در مسجد، به عبادت و نیایش می پردازند.

مشاهده این شور و هیجان مردم، در دل مادر سعید، طوفانی ایجاد می کند. او نیز همراه ده ها هزار زایر به عبادت و دعا و تضرّع می پردازد و شفای فرزندش را از حضرت

بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، با اصرار و الحاح مسئلت می کند.

هنگامی که به اتاق مسکونی اش در زایر سرای مسجد می آید، دو نفر از خادمان، با اخلاص، به اطاق او می آیند و در آن جا عزاداری می کنند و برای شفای سعید، به طور دسته جمعی، دست به دعا بر می دارند.

سعید می گوید:

درست، ساعت سه بعد از نیمه شب بود که در عالم رؤیا دیدم نوری از پشت دیوار ساطع شد و به طرف من به راه افتاد.

او، یک انسان بود، ولی من، از او، فقط نور خیره کننده ای می دیدم که آهسته آهسته به من نزدیک می شد.

من، ابتدا، مضطرب شدم، ولی سعی کردم که بر خودم مسلّط شوم. هنگامی که نور به من رسید، به ناحیه سینه و شکم من اصابت کرد و برگشت.

من، از خواب بیدار شدم و چیزی متوجّه نشدم و باز هم خوابیدم. صبح که از خواب برخاستم، سعی کردم که خودم را به عصایم نزدیک کنم و عصا را بردارم، ناگاه متوجّه شدم که بدن ام سبک شده و آن حالت درد شدید، به کلّی، از من رفع شده است.

در آن وقت، متوجّه شدم که شفا یافته ام و آن نور، وجود مقدّس حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بوده است. «.

این معجزه ی باهر و کرامت ظاهر، در شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الأولی 1414 هجری برابر با پنجم آبان 1372 خورشیدی رخ داد.

سعید، با مادر و برادر خود، سه شب، در زائرسرای مسجد اقامت کردند. شب سوم که شب جمعه بود، عنایت دیگری شد که این بار، در بیداری انجام پذیرفت. اینک، متن آن واقعه را از زبان سعید بشنوید:

شب جمعه، در اتاق شماره هشت نشسته بودم و مادرم مشغول تلاوت قرآن بود.

احساس کردم که شخصی در کنار من نشست و برای من، رهنمودها و دستورالعمل هایی را بیان فرمود.

چون سخنان اش تمام شد، برگشتم و کسی را ندیدم. از مادرم پرسیدم که:» مادر! با من بودی ؟ «. گفت:» من، قرآن می خواندم، با تو نیستم. «. پرسیدم:» پس این کی بود که با من

سخن می گفت ؟ «. مادرم گفت:» کسی در این جا نیست. «.

در آن موقع، پتو را بر سرم کشیدم و هر چه به مغزم فشار آوردم که مطالب آن شخص را به خاطر بیاورم، چیزی به یادم نیامد. «.

روز جمعه، سعید و مادرش، به تهران باز می گردند و به بیمارستان الوند مراجعه می کنند. پس از عکس برداری، معلوم می شود که سعید، صحیح و سالم است و از غدّه بدخیم سرطانی، هیچ خبری نیست.

بدین گونه، این کودک سعادتمند – که به حق،» سعید «نامگذاری شده – از معجزات باهر حضرت ولیّ عصر، أرواحنا فداه، بهبودی کامل خود را در می یابد.

دو هفته بعد) شب چهارشنبه بیست و پنجم جُمادی الأُولی برابر با 19/8/72) سعید، با مادرش و برادرش محمّد نعیم، به جمکران آمده بود تا پیشانی ادب بر آستان مسجد حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بساید و از محضر مولا و مقتدایش تشکّر کند.

خوش بختانه، حقیر هم در مسجد بودم و از داستان شفا یافتن او آگاه بودم. با او به دفتر مسجد رفتم و در حضور ده ها نفر از دوستان، مطالب بالا را از زبان سعید بدون واسطه شنیدم.

مادرش، از خوشحالی، در پوست خود نمی گنجید و بر حضرت بقیّة اللّه، أرواحنا فداه، پیوسته درود می فرستاد و سخنانی می گفت که از یک فرد سنّی مذهب بسیار جالب بود. مثلاً می گفت:» من نمی دانم الآن امام زمان علیه السلام کجا است: آیا در دریاها، کشتی ها را نجات می دهد و یا در آسمان ها، هواپیماها را نجات می دهد؟ «.

سعید، در این سفر، با کوله باری از پرونده های پزشکی و عکس ها و آزمایش ها آمده بود، که آنان را به مشتاقان ارائه دهد. از اسناد پزشکی او، مسئولان مسجد، فیلم برداری کردند. از خود سعید و مادرش نیز فیلمبرداری شد، و سخنان شان ضبط گردید. بی گمان، خانواده» چندانی «در میان خانواده های معتقد اهل سنّت، مبلّغ صمیمی و بی قرار حضرت بقیّة اللّه، عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف، خواهند بود.

جمکران، میعادگاه عاشقان

در طول سال، شب های چهارشنبه، مسجد مقدّس جمکران، پذیرای قریب یکصد هزار عاشق دل باخته است که از شهرهای دور و نزدیک، به شهر مقدّس قم روی می آورند و در حرم مطهّر حضرت معصومه علیها السلام پیشانی ادب بر آستان می سایند و آن گاه راهی مسجد مقدّس جمکران می شوند و با امام رؤوف، به راز و نیاز می پردازند.

از چهره های برجسته ای که ارادت خاصّی به مسجد مقدّس جمکران داشتند و خوانندگان گرامی با شخصیّت علمی و تقوایی آنان آشنایی دارند، آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، حاج سیّد محمّد تقی خوانساری، حاج سیّد محمّد حجّت کوهکمری، حاج آقا حسین بروجردی، حاج سیّد حسین قاضی، حاج شیخ محمّد تقی بافقی، حاج آقا مرتضی حائری را می توان نام برد.

برای مرحوم آیة اللَّه حائری، هر وقت مشکلی پیش می آمد، مرحوم آیة اللَّه بافقی را به مسجد جمکران می فرستاد و رفع مشکل می شد.

هر وقت شهریّه حوزه تأمین نمی شد، مرحوم آیة اللَّه حجّت، به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شد و همان روز، شهریّه تأمین می گردید.

برای مرحوم آیة اللَّه بروجردی، هر وقت مشکلی پیش می آمد، گوسفندی می فرستاد تا در کنار مسجد جمکران قربانی کنند.

برای مرحوم آیة اللَّه گلپایگانی، هر وقت مشکلی پیش می آمد، عریضه ای می نوشت و با گروهی از اصحاب و فرزندان خود، به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شد و توسّل می کرد و رفع مشکل می شد.

مرحوم آیة اللَّه مرعشی، چهل شب چهارشنبه، در مسجد جمکران بیتوته کرد.

آیة اللَّه صافی، در مورد پدر بزرگوارشان، مرحوم آیة اللَّه حاج ملاّ جواد صافی گلپایگانی، نقل فرمودند که ملتزم بود حتّی الامکان، پیاده به مسجد جمکران مشرّف شود.

آیة اللَّه حاج سیّد محمّد تقی خوانساری نیز غالباً، پیاده مشرّف می شدند.

ختم زیارت عاشورا در مسجد جمکران

ص:152

در عصـر زعامت مرحوم آیـة اللَّه حاج سـیّد محمّـد حجّت، قحطی و گرانی سـختی پدید آمد، به طوری که نان سـنگک دانه ای یک تومان رسید، در حالی که شهریّه طلاّب در ماه، فقط ده تومان بود.

مرحوم آیة اللَّه حجّت، چهل تن از طلاّب مهذّب و متدیّن را دسـتور داد که به مسـجد مقدّس جمکران مشرّف شوند و در پشت بام مسجد، به صورت دسـته جمعی، زیارت عاشورا را با صد سلام و لعن و دعای صفوان بخوانند و به حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و حضرت علی اصغر علیه السلام متوسّل شوند و رفع گرانی و نزول باران را از خداوند متعال بخواهند.

چهل تَن طلبه مهـذّب و متـدیّن، طبق فرمان مرجعیّت اعلای تشـیّع، به میعادگاه عاشـقان شـرفیاب شدند. بعد از ادای نماز تحیّت و نماز حضـرت بقیّـة اللَّه، أرواحنا فـداه، و توسّل به ذیل عنایت فرمانروای جهان هستی، به پشت بام مسـجد رفتنـد، ختم زیارت عاشورا را، طبق دسـتور آن مرجع وارسـته، انجام دادند و حوائج خود را با شـفیع قرار دادن سه تَنْ باب الحوائج، به درگاه حضـرت احدیّت، عرضه داشتند و مسجد را به قصد قم ترک کردند.

راه قدیمی مسـجد جمکران، از طرف روسـتای جمکران بود. گروه چهل نفری طلاّب، هنوز به دهِ جمکران نرسیده بودند که درهای رحمت گشوده شـد و باران رحمت، سـیل آسا فرو ریخت و طلاّب، ناچار شدند که لباس های خود را درآورند، حتّی کفش های خود را به دسـت گرفتند، از میان سیلاب ها عبور کردند.

این حادثه ی تاریخی را نخستین بار، از دانشمند معظّم حجّة الاسلام والمسلمین استاد محمّد امین رضوی صاحب کتاب ارزشمند تجسّم اعمال - که خود جزء چهل تن بود - شنیدم.

بسـیاری از آن چهل تَن، به رحمت ایزدی پیوسته اند، ولی الحمدللَّه، برخی از آنان در قید حیات هستند که خوانندگان گرامی، می توانند از آنان تحقیق کنند.

اخیراً، این داسـتان از زبان حضـرت آیة اللَّه حاج سـیّد مهدی اخوان مرعشـی و حجّة الاسلام والمسلمین آقای گل محمّدی ابهری، منتشر شده است. (19)

بسیار مناسب است که مراجع بزرگوار عصر ما نیز در مشکلات مادّی و معنوی، مردم را به مسجد مقدّس جمکران و ختم زیارت عاشورا به صورت دسته جمعی در آن میعادگاه عاشقان، فرا خوانند.

خصوصیّت شب چهارشنبه

مکرّراً، با این سؤال مواجه شده ایم که» آیا شب چهارشنبه، خصوصیّتی دارد؟ «.

در پاسخ، باید عرض کنیم که شب چهارشنبه، خصوصیّت دارد. لذا می بینیم که حضرت بقیّة اللَّه، ارواحنا فداه، در همان فرمانی که برای تأسیس مسجد جمکران صادر کردند، فرمودند:» فردا شب که شب چهارشنبه است، آن بز را به همین جایگاه بیاور و ذبح کن و روز چهارشنبه که هجدهم ماه رمضان است، گوشت آن را به بیماران صعب العلاج انفاق کن که خداوند، همه شان را شفا عنایت می کند. «. (20)

دعایِ عَظُمَ الْبَلاء

در این جا یاد آوری این نکته لازم است که در مسجد مقدّس جمکران، از دعاهای مربوط به حضرت بقیّة اللَّه، أرواحنا فداه، مانند» دعای ندبه «،» دعای سلام اللَّه الکامل «، » زیارت آل یاسین «،» دعای عهد «،... بویژه از دعای» اللّهم عظم البلاء... «که بعد از نماز حضرت صاحب الزّمان علیه السلام به آن امر شده است، غفلت نشود. (21)

پی نوشت ها:

1) مکیال المکارم، ج 2، ص 314.

2) صاحب مکیال، کیفیّت تعظیم و تکریم آن اماکن را در کتاب مکیال المکارم، ج 2 ص 330-327 شرح داده است.

3) این تقریظ ، در آغاز نجم ثاقب چاپ شده است. دست خطّ میرزای بزرگ، در کتابخانه ی آستان قدس، در یکی از نسخ خطّی کتاب، به شماره ی 9361 موجود است.

4) میرزای نوری، استظهار کرده اند که رقم «393 هجری «تصحیف شده و صحیح آن «373 هجری « است.) جنّة المأوی، ص 47؛ نجم ثاقب، ص 215؛ مستدرک: ج 3، ص 447).

5) هرچند راوی این خبر شیخ صدوق، معتقد است که در زمان غیبت، نباید نام اصلی حضرت بقیّة اللَّه تلفّظ شود، ولی در این جا، برای رعایت امانت در نقل، به طور صریح آورده است.

6) به جای» حسن بن مسلم «، در نجم ثاقب و جنّة المأوی،» حسن مسلم «آمده، ولی در مستدرک ج 3، ص 432،» حسن بن مسلم «تعبیر شده است. البته، نتیجه، مساوی است، و حذف واژه ی» بن «در نام ها، شایع است.

7) رهق، نام روستایی است در دَه فرسخی قم در مسیر کاشان، که تا زمان ما، آباد است. [مستدرک ج 3، ص .[432

8) مرحوم نوری، معتقد است که باید:» لااله الاّاللَّه وحده وحده «گفته شود. [بحار، ج 53، ص .[231

9) کلمه ی» چهارشنبه «در نجم ثاقب افتاده، ولی در جنة المأوی و انوار المشعشعین آمده است. و اگر در متن هم نیامده بود، از بررسی متن استفاده می شد؛ زیرا، به طوری که در متن داستان تصریح شده، دیدار، در شب سه شنبه، شب هفدهم رمضان بوده است، پس شب هجدهم، شب چهارشنبه، و روز هجدهم روز چهارشنبه خواهد بود.

10) ما، این تعبیر را از جنّة المأوی نقل کردیم، ولی در نجم ثاقب چنین آمده است:» هفتاد روز یا هفت روز، ما این جاییم «) نجم ثاقب، ص 214).

با توجّه به این که این ملاقات در شب هفدهم رمضان بود، اگر آن را بر هفت حمل کنی، بر شب بیست و سوّم رمضان منطبق می شود که شب قدر است، و اگر بر هفتاد روز حمل کنی بر بیست و پنجم ذوالقعده منطبق می شود که آن نیز روز مبارکی است.

11) اشاره به دو داستان از عنایات حضرت بقیّة اللَّه، أرواحنا فداه، در مسجد مقدّس جمکران است، که مرحوم آیة اللَّه حائری آن ها را در کتاب خود آورده است.

12) کریمه ی اهل بیت، ص 484؛ سرّدلبران، ص 250-248.

13) الذّریعة، ج 7، ص 216.

14) تردیدی نیست که قیام نخستین حضرت بقیة اللَّه، أرواحنا فداه، از مکّه ی معظّمه و کنار خانه ی خدا است. این حدیث و احادیث مشابه، به حرکت های بعدی آن کعبه ی مقصود، نظر دارد.

15) انوار المشعشعین، ج 1، ص 453.

16) انوار المشعشعین، ج 1، ص 458-454.

17) گنجینه ی آثار قم، ج 2، ص 672.

18) أنوار المشعشعین، ج 1، ص 454.

19) مسجد مقدّس جمکران، ص 40؛ زیارت عاشورا و آثار شگفت، ص 55.

20) جنّة المأوی، ص 45؛ بحار، ص 53، ص 232.

21) جمال الاسبوع، ص 280.

پیشگویی امام علی (علیه السلام) از مسجد جمکران

محمـد بن محمد بن هاشم حسـینی رضوی قمی به تقاضای مولی محمد صالح قمی به سال 1179 ه د در پیرامون فضـیلت شهر قم و بیان تاریخچه تاسـیس مسـجد مقدس جمکران به فرمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - کتاب ارزشمندی تالیف کرده و آن را) خلاصه البلدان (نام نهاده است.

امیرمؤ منان علی علیه السلام از مسجد مقدس جمکران خبر می دهد

مسجد جمکران

شیخ آقا بزرگ تهرانی این کتاب را مشاهده کرده و انگیزه نگارش آن را بیان فرموده است.

صاحب کتاب) انوار المشعشعین (فرازهائی از این کتاب را در کتاب خود آورده است.

وی در نور مشـعشع سوم حـدیثی را از وجود مقـدس امیرمؤ منان علیه السـلام در رابطه با مسـجد مقدس جمکران خطاب به فرزند یمانی آورده است که متن کامل آن حدیث شریف را در اینجا می آوریم:

در خلاصه البلدان این حدیث مذکور است از کتاب مونس الحزین از تالیفات شیخ

صدوق، با اسناد صحیح و معتبر از امیرالمؤ منین علیه السلام که فرمود:

ای پسر یمانی در اول ظهور خروج نماید قائم آل محمد از شهری که آن را قم می گویند و مردم را دعوت کند به حق و همه خلایق از شرق و غرب به آن شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از خوف اعداء پوشیده و مخفی باشد بیرون آید و حوش و طیور در مساکن و اوطان خود ایمن بخوابد و چشمه آب حیات از آن شهر ظاهر شود و آبی که هر کس بخورد نمیرد و از آب چشمه ها منفجر شود و از آن موضع رایت حق ظاهر شود و میراث جمله انبیاء بر پشت زمین به آن باشد، ای پسر یمانی این زمین مقدسه است که پاک است از تمام لوثها و از خدای تعالی درخواسته که بهترین خلق خود را ساکن او گرداند و دعایش مستجاب شده و حشر و نشر مردم در این زمین باشد و بر این زمین اساس و بنیاد قصری عظیم نمایند، بعد از اینکه بنای قصر مجوس بوده باشد و آن قصر از صاحب شهرت ملک روم باشد و از این زمین گوسفند ابراهیم خلیل را آورند و قربان کنند.

بر این زمین هزار صنم و بت از اصنام اهل روم بشکنند و بر این زمین اثر نور حق ساطع شود و از این زمین رائحه و بوی مشک شنوند، حق تعالی بیت العتیق را به این شهر فرستد و بناها و آسیابها بر این زمین شود و منازل و مواضع زمینهای اینجا عالی و گرانبها گردد که چندان زمین که پوست گاوی باشد و رایت وی بر این کوه سفید بزنند، به نزد دهی کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید نزدیک آنجا که آتشخانه گبران بوده و حضرت امام سفطی از زر بسته باشد و بر براق سوار شده و با ملائکه مقرب و حاملان عرش گردش نماید و منطق آدم با او باشد و حلم خلیل الله و حکمت حضرت داود و عصای موسی و خاتم حضرت سلیمان و تاج طالوت و بر سر آن نوشته است نام هر پیغمبری و وصی و نام هر مومنی و موحدی.

مسجد جمکران

توضیح و بیان: حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید در این حدیث شریف که چشمه آب

حیات در شـهر قم ظاهر می شود که هر کس بنوشـد نمیرد شایـد مراد آن باشد که دلش نمیرد و همیشه منور باشد به نور ایمان یا آنکه کنایه باشد از طول عمر که روایت است که در زمان ظهور حضـرت حجت در زمان رجعت ائمه مردم زیاد عمر می کنند و احتمال اولی انسـب است.

و ایضـا حضـرت امیر علیه السـلام خبر از این مسـجد جمکران داده و فرموده که کوه سـفید به نزدیک دهی کهن در جنب مسـجد است و الحـال همین طریق است که جمکران نزدیـک مسـجد است و قصـری کهن که قصـر مجوس د است که در زمان صاحب تاریـخ قم قصـر موجود بوده، همین بس است که در فضـیلت این مسـجد که حضرت امیر (علیه السلام) خبر داده از او و حال آنکه در آن زمان آثار مسجد نبوده.

و ایضا حضـرت امیر (علیه السـلام) در اول این حدیث فرمودند: ای پسـر یمانی اول ظهور خروج نماید از شـهری که آن را قم گویند و در آخر همین حـدیث تعیین می کند حضـرت امیر (علیه السـلام) که از کدام قطعه زمین قم بیرون آید قائم آل محمد) ص (می فرماید از زیر یک مناره آن مسجد که مراد مسجد جمکران باشد.

الحاصـل آنکه از این حـدیث چنین مسـتفاد می شود که حضـرت حجه از قم ظهور نمایـد یا از زیر یک مناره آن مسـجد یا آنکه بگوئیم از نزدیک مناره آن مسـجد بیرون آید، هر سه را احتمال می رود لکن روایتی وارد شده از حضرت رسول) ص (که ابتدای ظهورش از کرعه می باشـد هم چنانی که در نجم الثاقب مذکور است و در روایات معتبره وارد شده که از مکه ظهور خواهد نمود، لکن جمع مابین این روایات سهل و آسان است بعـد از اینکه ابتدا بر سه قسم می باشد ابتدای حقیقی و اضافی و عرفی می توان گفت حضـرت این شـهر را بقدوم خود منور می سازد.

همچنانی که کلام فرزنـدش حضـرت حجت دال بر همین مطلب است که فرمودند: به حسن بن مثله که به حسن بن مسـلم بگو این زمین شریفی است و خدای تعالی این زمین را برگزیده از زمینهای دیگر و شـریفش نموده پس د آنچه مسـتفاد می شود از کلام حضرت آن است که این زمین را خدا محترما خلق نموده و برگزیده از سایر زمینها که جایز نیست تصرف و حیازت او به خلاف و خداوند عالم زمین را خلق نمود از برای نبی نوع انسانی

که جایز است تصرف و حیازت نماید یا که تصرف مالکانه نماید بلکه او را محترما و شریفش خلق کرد و خانه خود را بر روی او قرار داد که بندگانش بروند در آن موضع شریف عبادت کنند او را و اگر مثل سایر زمینها بود هر آینه حضرت حجت نمی فرمود که چرا حسن بن مسلم این زمین را تصرف گرفته و زراعت می کنند پس معلوم می شود که این قطعه زمین به مثل کعبه و بیت الله الحرام می باشد که شریک است با موضع کعبه و مسجد الحرام در این شرافت و فضیلت که ابتداء خلقتشان مسجد و محترما خلق نموده که این از برای احدی جایز نبوده و نخواهد بود حیازت و تصرف مالکانه نمودن هم چنانی که موضع کعبه و مسجد الحرام امتیاز دارد بر سایر مساجدی که مخلوق آن را مسجد می نامند، این مسجد جمکران هم امتیاز دارد از سایر مساجد به جهت آنکه این موضع را خدا مسجد خلقش کرده پس امتیاز دارد از مساجدی که آن را مخلوق مسجد نمایند.

اگر چه کعبه حریم خدای لم یزلی است بناء مسجد صاحب زمان به قم ازلی

است

بناء کعبه حریم خدای سبحان است نگر که مژده مسجد روایتش ز علی است

منظور از اصحاب رَس در قرآن چه کسانی هستند؟

اشاره

به گزارش سرویس دینی جام نیوز، اصحاب رس دو گونه اند. اصحاب رسی که در قرآن آمده و اصحاب رسی که در قرآن نیامده است) بحارالانوار، ج 14، ص 153، ح 4 به نقل از قصص الانبیاء و از حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام).

اصحاب رسی که در قرآن آمده و نیز اصحاب رسی که در قرآن نیامده، هر دو گرفتار عذاب الهی شدند و نابود گشتند) همان، ص 153، ح 4 - ص 148، ح 1).

در این که اصحاب رسی که در قرآن آمده چه کسانی هستند، دیدگاه های فراوانی ارائه شده است که برای آگاهی شما می آوریم:

1 - اصحاب رس، طایفه ای در یمامه بودند و پیامبری به نام حنظله داشتند. آنان پیامبرشان را در چاه افکندند و او را به این طریق کشتند.

2 – اصحاب رس عبارتنداز مردم زمان حضرت شعیب پیامبر که گرفتار عذاب شدند.

3 – اصحاب رس، بقایای قوم ثمود بودند که در یمامه می زیستند.

4 – اصحاب رس، عرب قدیمی ساکن بین شام و حجاز بودند.

5 – اصحاب رس، مردم انطاکیه شام بودندو پیامبرشان حبیب نجار بود.

6 – اصحاب رس، مردمی بودند که در اطراف رود ارس زندگی می کردند و گرفتار عذاب الهی سختی شدند) تفسیر نمونه، ج 15، ص 92، چاپ اول – بحارالانوار، ج 14، ص 155 پس از حدیث 6).

به نظر می رسد که دیدگاه درست، دیدگاه ششم است و همین دیدگاه را توضیح می دهیم.

اگر به آذربایجان شرقی سفر کنید و به جلفا بروید، محل سکونت اصحاب رس را به چشم خود می بینید. جلفای ایران شهر کوچکی در کنار رود ارس است.

شما به همراه رود ارس بروید و اطراف آن را مشاهده کنید. روستاها و شهرهای کوچکی را خواهید دید. این روستاها و شهرها یادگار شهرهای اصحاب رس است.

اصحاب رس در کناره های این رود دوازده شهر داشتند به نام های فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند. همین الان در کنار این رودخانه، شهرکی است به نام اردوباد که یادگار شهر اردیبهشت است.

شهرکی است به نام دسته که یادگار شهر دی است. شهرکی است به نام آزا که یادگار شهر آذر است. این دوازده شهر، آباد و حاصل خیز بودند.

شهر اسفند از همه بزرگتر و پایتخت بود و پادشاه اصحاب رس در این شهر زندگی می کرد. مردم این شهر که اصحاب رس نامیده می شدند، درخت صنوبر را می پرستیدند و آن را» شاه درخت «می نامیدند. شاه درخت در کنار چشمه آب قرار داشت و در شهر اسفند بود. در هر کدام از یازده شهر دیگر از تخم این صنوبر کاشته بودند واین درختها را محترم می شمردند. از آب چشمه ای که شاه درخت در کنار آن بود، صنوبرهای دیگر را آبیاری می کردند. در هر کدام از این شهرهای دوزاده گانه،

در هر ماه یک روز را به عنوان عید داشتند و مردم آن شهر در آن روز شادی می کردند و برای درخت مقدس صنوبر عبادت می کردند. وقتی که نوبت عید اسفند می

رسـید، مردم یازده شـهر به اسـفند می آمدند و شاه درخت را عبادت می کردند و جشن می گرفتند. دوازده روز در این شهر جشن و شادی بود و آن چه که می توانسـتند شادی می کردند. شـراب می خوردند، مست می شدند، می رقصـیدند و پس از پایان جشن به شهرها و خانه های خود می رفتند.

خداوند برای هدایت آنان پیامبری فرسـتاد. پیامبر خدا سال های طولانی آنان را به سوی خدا دعوت کرد ولی گوش به سخنان پیامبر نکردند تا این که پیامبر خدا به خدا عرضه داشت: خدایا همه درختان صنوبر را خشک بکن و قدرت خودت را به آنان نشان بده.

اصـحاب رس فردای آن روز دیدند همه صـنوبرها خشک شده اند. آنان فهمیدند که علت خشکی درختان مقدس همین پیامبر است. آنان تصـمیم گرفتند او را بکشـند. برای همین آن پیامبر را گرفتند و در چاه انداختند و در حالی که پیامبر خدا زنده بود، چاه را با خاک پر کردند. خداوند بر آنان خشم گرفت و در آن روز که همه در شـهر اسفند بودند و در جشن و شادی به سر می بردند در همان روز دوازدهم که پایان جشن بود باد بسیار شدیدی آمد و زمین زیر پان آنان همچون آهن گداخته شد. حرارت آنچنان زیاد شد که بدن آنان مانند سرب، آب شد و به این ترتیب مردمی که در کنار رود ارس با ناز و نعمت زنـدگی می کردنـد همه به کام مرگ رفتند) عیون اخبار الرضا (علیه السـلام)، جزء اول، ص 205، باب 16، چاپ آخوندی - بحارالانوار، ج 14، ص 148 به نقل از عیون و علل الشرایع (.

کلمه رس به» معنای دفن کردن است «و چون آنان پیامبرشان را در چاه دفن کردنـد، آنان را اصـحاب رس گفتنـد و آن رود را هم با توجه به کار آنان، رود رس نامیدند و اکنون آن رود، رود ارس نامیده می شود.

برای آگاهی کامل می توانید به جلد 14 بحارالانوار مراجعه کنید.

درباره نویسنده

سید احمد سجادی

ص:161

با سلام خدمت برادران و خواهران ارمنی جلفای اصفهان و دیگر ارامنه ی ایران و جهان. بنده) سید احمد سجادی (یک مسلمان و شیعه دوازده امامی هستم؛ ولی دستور دین و مذهب ما این است که به انسانهای پاک و درستکار، احترام بگذاریم و از ستمدیدگان) از هر قوم و ملت که باشند (پشتیبانی و از ستمگران) حتی اگر مانند عثمانی ها ادعای مسلمانی داشته باشند (اظهار نفرت و بیزاری و برائت کنیم. چندی پیش، یکی از دوستان ارمنی اینجانب در اصفهان، وقتی شنید که مرحوم علامه محمد باقر مجلسی) که مزار وی در سبزه میدان، زیارتگاه اهل اصفهان است و حتی ارمنی های عزیز از او حاجت می گیرند (در برخی کتاب های خود) از جمله جلد 14 جدید بحارالانوار، و نیز در حیات القلوب و برخی کتب و رسالات دیگر (چه احادیث زیبایی در وصف حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) و مادر گرامی ایشان حضرت مریم مقدس) سلام الله علیها (روایت کرده و چه داستان های زیبایی از ایشان نقل کرده، که برخی در کتب خود مسیحیان نیست، بسیار شگفت زده شد و با حسرت گفت:» کاش عربی می دانستم، تا بتوانم از آثار این مرد استفاده ببرم و ببینم در مورد عیسی مسیح (علیه السلام) و مریم مقدس (علیه السلام) و اصحاب کهف و... چه چیزهایی در بحارالانوار گفته و نوشته است! «. لذا اینجانب، با وجود کثرت مشغله و گرفتاری، ناچار شدم برای آنکه قلب این دوست گرامی و امثال وی را شاد کنم، دست بکار ترجمه فشرده و برگزیده ای از این بخشهای بحارالانوار و سایر کتب و رسالات علامه مجلسی) رضوان الله علیه (بشوم، تا هم دعای اهل بیت پیامبر بزرگوار اسلام) چهارده معصوم علیهم الصّلاة و السلام (پشت بنده باشد و هم دعای حضرت مریم و حضرت مسیح و اصحاب کهف (علیهم السلام). و سعی کردم از ترجمه های ناقص و پر از غلطی که از بحارالانوار و برخی دیگر از آثار عربی علامه مجلسی به عمل آمده اجتناب کنم. نیز متن آثار فارسی آن عالم بزرگوار را در حدّ امکان، ساده تر بسازم تا برای خوانندگان ارمنی، ایجاد ابهام و اشکال نکند. همچنین، سعی بنده بر مختصر نویسی و بسنده کردن به موضع مورد نظر ارمنیان و مسیحیان، از آن احادیث شریفه است؛ و کسی که جویای متن کامل آن احادیث باشد، می تواند به خود بحارالانوار یا ترجمه های موجود آن یا دیگر آثار فارسی علامه مجلسی مراجعه کند...

که: جوینده، یابنده است... از جمله مطالب ارزشمند و حائز اهمیت که علام ? مجلسی

ص:162

در "رساله اعتقادات شـیعه" گفته است، این مضمون است که: "اگر مسلمانی، حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) یا حضرت موسی (علیه السـلام) و یا دیگر پیامبران معروف و مسـلّم الهی و نیز اوصـیاء و اولیاء معروف و مسـلّم، همچون حضـرت مریم (علیه السلام) را خدای ناکرده مورد توهین قرار دهد، و یا به طنز و شوخی و اسـتهزاء، مورد تمسـخر) و جوک گفتن (واقع سازد، یا آنکه یکی از ایشان را انکار کند، مثلاً بگوید: من او را قبول ندارم! یا مقام معنوی ایشان نزد خدا را انکار کند، چنین مسلمانی، بلافاصله کافر و مرتدّ است و نجس می شود و قتل او بر حاکم شرع، واجب است...".

---------- تشـکر از ارامنه در برپایی عزای حضرت امام حسین (علیه السـلام) و همدردی با آنها در نسل کشـی ارمنی ها توسط دولت پلید و ظالم عثمانی: السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین... باز این چه شورش است که در خلق عالم است ؟! باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ؟! ما شـیعیان اصـفهان و ایران و جهان، بدین وسیله تشـکر و سپاسگزاری ویژه ی خود را نثار برادران و خواهران ارامنه جلفا و دیگر ارمنی های عزیزی می کنیم که در اصفهان و دیگر شهرها، بـا نهـایت اخلاص، در دهه محرّم و عاشورای 1434 هجری قمری، این گونه وسـیع و باشـکوه، در برگزاری مراسم عزاداری سـیّد الشهداء (علیه السـلام) – آقا و الگوی شـهیدان جهان – حضرت امام حسین (علیه السلام) و خاندان مظلوم و یاران با وفایش، با ما شیعیان، شانه به شـانه همراهی و اظهـار مـاتم و سوگواری کردنـد. ما نیز به نوبه خود، فاجعه کشـتار و قتل عامّ بی رحمانه ی ارمنی های بی گناه و بی دفاع، توسط دولت پلید عثمانی) ترکیه (در سال های 1915 تا 1923 میلادی) مقارن با دوران جنگ جهانی اول (را محکوم می کنیم. آری؛ ما شیعیان و شـما برادران و خواهران ارمنی، در یک تراژدی بزرگ تاریخی، شـریک هستیم؛ ما محرّم و عاشورا داریم؛ قتل عامّ سادات و امام زاده های بزرگوار و بی گناه از نسل اهل بیت پیامبر (صـلی الله علیه و آله) در زنـدانهای امَویان و عبّاسـیان و یا شـهید شدن ایشان در دیار غربت را داریم؛ و شـما ارمنیان گرامی نیز،» نسل کشـی ارامنه «یا» جنایت بزرگ «را داریـد. خیلی از مغرضان و انسانهای پست و فرومایه تلاش کرده و می کننـد تا واقعه ی تاریخی فاجعه کربلا و نیز واقعه ی تاریخی نسل کشـی ارامنه را زیر سؤال ببرند و بلکه انکار کنند!! اما ما دو ملت مظلوم، چون دردی مشترک و

مشابه هم داریم، در سوگواری های یکدیگر نیز شریک و همدرد هم هستیم. و هردوی ما ملّت، بر یزید و آل یزید، و بر ترکان عثمانی و آل عثمان لعنت می فرستیم که مسبّب این دو فاجعه ی تلخ و رقت بار بودند، که تاریخ نشان نداده کسی با بدترین انسانها چنین رفتارهای وحشیانه ای کرده باشد! چه رسد به انسان های مظلوم و بی دفاع! آن هم: زنان و کودکان خردسال و پیران و سالخوردگان! ما مسلمانان شرعاً وظیفه داریم که از جنایات ترکان عثمانی علیه ارمنی های بی گناه، اظهار نفرت کنیم و بر ترکان عثمانی همواره لعنت بفرستیم زیرا خداوند در قرآن کریم می فرماید: مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً! » هر کس شخصی را بدون حقّ قِصاص و یا بی آنکه فساد و فتنه ای در زمین کرده باشد، بکشد، مثل آن است که همه مردم را کشته باشد! «) مائده 32 و باز، ما شیعیان، شرعاً وظیفه داریم که پس از اظهار انزجار و بیزاری از عملکرد ترکان عثمانی، با ارمنی های ستمدیده و داغ دیده، همدردی کنیم، زیرا ما شیعه ی علی (علیه السلام) هستیم وامیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هنگامی که پس از ضربت ابن ملجم لعین در بستر افتاده بودند، در وصیّت خود به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) فرمود: کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا!» همواره دشمن ستمگر و یاور شخص ستمدیده باشید! «) بحارالانوار، علامه مجلسی، جلد 42، ص 256 - نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام، نامه 47، ص 977). به امید روزی که با ظهور منجی بشریّت) که ما دو ملت مظلوم، هر دو منتظر آمدن او و انتقام گرفتن وی از ستمکاران بر گذشتگان خود هستیم (عدل و داد و آرامش و عدالت، جهانی و فراگیر شود و ظالمان را به محکمه ی عدل الهی بکشانند و محاکمه و مجازات کنند... که این همه زن و کودک بی گناه، چرا و به چه جرمی و به چه گناهی چنین بیرحمانه کشته یا اسیر و آواره شدند؟... برادر و خواهر ارمنی! نسل کشی ارامنه نیز برای ما شیعیان، بس اندوه بار و تأسف آور است... ما را همدرد خود بدان... برادران شیعه مذهب شما... سید احمد سجادی. اصفهان. شب شام غریبان محرّم 1434 ق.

---------- و در خاتمه، قلم خود را متبرّک می کنیم به تعریفی که خود خداوند در قرآن کریم، از شما برادران ارمنی یا مسیحی، فرموده؛ هرچند سزاوار است که آیات قرآن را در آغاز

نوشـتار بیاورند، لیکن حُسن خاتمه و پایان دادن نامه به چنین بیان گهربار و دلنشین آسمانی، اقتضا کرد که آن را در اینجا تقدیم شما برادران و خواهران ارمنی عزیز بنماییم.

خداونـد، در قرآن مـا، در مورد شـما مسـیحیان چنین فرموده است:»... وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارى ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ 82 وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ؛... (83) (سورة المائدة).»... و با محبت تر از همه کس به مسـلمانان، آنان را می یابی که می گویند: "ما مسـیحی هستیم!" ؛این) دوستی مسـیحیان نسـبت به مسلمین (بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند و پارسا هستند و تکبر و گردن کشی) بر حکم خدا (نمی کنند!) ?? (و چون آنچه را که به رسول فرسـتاده شده بشـنوند می بینی که اشک از دیده آنها جاری شود، به سـبب آنچه که شناخته اند از حقیقت؛... «) سوره مائده/ 82 سید احمد سجادی

ادب ارمنی ها و پاداش آن از حضرت ابوالفضل عبّاس (علیه السلام)

اربعین و پیاده روی مسلمان و مسیحی در عزای حسین

ارمنستان در دو قدمی تشیّع

ازدواج آسان در اسلام و مسیحیت

ازدواج با اهل کتاب و فتوای علامه مجلسی در جواز آن

اسم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و دوازده امام (علیه السلام) در تورات عبری

اظهار تشکر از ارامنه در برپایی عزای امام حسین (علیه السلام)

اظهار همدردی با ارامنه در نسل کشی ایشان

اعتراض به صدا وسیمای ایران

امام حسین (علیه السلام) شخصیت جهانی (2)

پاک بودن) طهارت (مسیحی و یهودی

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در تورات و انجیل – عبری و یونانی

تحمیل الإمام علی صوت العدالة الإنسانیة، جورج جورداق

تصاویر زیبای ایروان

جاستیس ا د راسل در سوگ امام حسین (علیه السلام)

جنایت بزرگ عثمانی علیه ارامنه

چارلز دیکنز و مدح امام حسین (علیه السلام)

چهره حضرت ابوالفضل عباس – حسینیه ارامنه جلفا – اصفهان

چهره زیبای پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) – نقاشی راهب مسیحی (2)

حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) در قرآن کریم

دانلود امام علی صدای عدالت انسانی، جرج جرداق مسیحی

درخشش دوم گریگور لوساووریچ همزمان با شهابسنگ روسیه

راز بانگ ناقوس

سابقه تاریخی عزاداری ارمنی ها برای امام حسین ع

شاعر بزرگ ایروان – حاج میرزا آقاسی یا حاجی آغاسی

شاه عباس صفوی و آزادسازی ایروان و دفاع از ارامنه

شباهت های جالب کریسمس برادران ارامنه با نیمه شعبان

شعر انگلیسی در عزای امام حسین (علیه السلام)

شفای بیمار ارمنی توسط حضرت ابوالفضل علیه السّلام

طلسم شیخ بهایی برای آزادسازی ایروان از چنگ عثمانی

طهارت اهل کتاب) مسیحیان و یهودیان (و ازدواج دائم

عشق ارامنه و دیگر مسیحیان به حضرت علی (علیه السلام) و شیعیان

علامه مجلسی و شرح تولد عیسی مسیح (علیه السلام) و معنای نامش

فاتیما) فاطیما (amitaf ظهور حضرت فاطمه (علیه السلام) در 13 می

فاتیما) فاطیما

قتل عام سی هزار ارمنی شیعه گرا، به امر متوکل عباسی

گریگور لوساووریچ (2)

گریگور لوساووریچ شاید در کوه سبلان مدفون باشد

گریگور، همان جرجیس یا حنظله پیامبر بوده و شهید شده (2)

ماهاتما گاندی و مدح امام حسین (علیه السلام)

ص:166

مقبره علامه مجلسی، زیارتگاه مسلمانان و ارامنه

ناقوس ?(

نسل کشی ارامنه توسط ترکیه (

نمونه ای از اشعار شعرای ارمنستان در مدح اهل بیت ع (2)

وارتانوش hsunatrav وشفای سرطان سینه مادر (2)

ولنتاین مبارک

یا فاطمه

ارمنستان، موزه ای بدون سقف – کلیسای هریپسیمه مقدس شهید

به تورات موسی به انجیل عیسی... صوت زیبای علی فانی

پایگاه خبری ارمنی های ایران

چگونگی ورود مسیحیت به ارمنستان – حکایت گریگور لوساووریچ و هریپسیمه شهید

سقوط هواپیمای ایران – ارمنستان، در سال 1388 ش، حادثه ای رقت بار و تأسف آور

فصلنامه فرهنگی ارمنیان – پیمان

گارنی –INRAG کلیسای هریپسیمه مقدس شهید نام ? سرگشاد ? رئیس انجمن نویسندگان ارمنستان، به یک نویسند ? ترک متعصّب و نژاد پرست

از هیئت ثارالله مسیحی ها و عزاداری ارمنی ها چه می دانید – شفا گرفتن یانیس از امام حسین ع

وبلاگ کتاب مقدّس – آقای ابراهیم شفیعی

فقه برای غرب نشینان – ویرایش جدید سید احمد سجادی

نامه جالب یک دختر ارمنی به امام رضا علیه السّلام) کریستینا ماناسیانس (

تشرف یک بانوی ارمنی به مذهب تشیع در حرم حضرت عبدالعظیم

نامه ای از جوردانو برونو به پاپ کِلِمنت هشتم onurB onadroiG IIIV etnemelC apaP

enuJ 91 5102

ص:167

برادران و خواهران ارامنه و حضرت مسیح (علیه السلام) و مریم مقدس (علیه السلام) به روایت مرحوم علامه مجلسی

چرا شیعیان و ارامنه یکدیگر را دوست دارند و در عزاها و عیدها باهم شریکند؟

15 - سبلان، مکان احتمالی دیگر، در مورد محلّ شهادت و دفن جناب گریگور لوساوریچ

نویسنده: سید احمد سجادی - ?? 92/9/6

سبلان، مکان احتمالی دیگر، در مورد محلّ شهادت و دفن جناب گریگور لوساووریچ:

در تکمیل تحقیقی که سابق، در همین وبلاگ، پیرامون اثبات یکی بودن شخصیت این بزرگوار با دو پیامبر در مدارک شیعی و اسلامی، به عمل آوردم، اکنون تحقیق تکمیلی جدیدی را به برادران و خواهران ارامنه و مسلمان اهدا میکنم تا برایم دعا بفرمایند.

به مناسبت 23 نوامبر) در گرجستان: یادبود پیامبر شهید، حنظلة بن صفوان، یا:

جرجیس اسلامی < گریگور ارمنی < گیورگوبا ج گرجی egroeG-tniaS < جورج مقدس - انگلیس (.

سبلان، در اصل، ساوالان بوده است؛ "ساو" در ترکی یعنی "صحبت/ وحی" ؛و "آلان" یعنی "گیرنده" .سبلان یعنی "گیرند ? وحی/ مطیع امرخدا".

"این کوه در تاریخ، مظهر خشم خدا و نزول بلا بر آذربایجان بوده و چهر ? آدمی را دارد که سر به بالا نگاه می کند" .دوعکس عجیب آن:

چهره یا قیافه یک آدم در قله کوه سبلان نمایان است

چهره یا قیافه یک انسان در قله کوه سبلان نمایان است

برخی پیرمردان نواحی سبلان) به ارتفاع 4811 متر/ غرب اردبیل (هنوز با ترس به این آتشفشان آرام، ولی ترسناک، می نگرند و معتقدند: وقتی آتش پرستان آذربایجان) اصحاب رس < ارس (آن پیامبر را شکنجه و شهید کردند، سبلان مأمور شد تا گدازه بر سر ایشان ببارد. نیز آب شدن برف قل ? همیشه برفی آن را علامت بلا و خشم خدا، و یا علامت آخرالزمان یا قیامت می دانند...

ص:168

استاد دهخدا چنین می نویسد:

» سبلان، کوهی است عظیم و به شرافت مشهور... بسیاری از اهل الله) اولیاء خدا (در آن، عبادت) و خلوت و سکونت (گزیده اند... از 50 فرسنگی) حدود 300 کیلومتری (دیده می شود!... در عجایب المخلوقات) تألیف: زکریا قزوینی - قرن 7) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مروی است که... پرسیدند: سبلان چیست ؟!

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

"...سبلان کوهیست بین ارمنیه) ارمنستان قدیم (و آذربایجان؛ بر آن چشمه ایست از چشمه های بهشت و در آن) کوه یا در زیر آب آن چشمه (قبری است از قبور انبیاء"...«) لغتنامه دهخدا، 9/13419).

) شاید: همان قبر حضرت جرجیس) گریگور ارمنی (باشد که برای تبلیغ دین حقّ آن زمان، آنجا رفته باشد و آنگاه گبران، آنجا او را حبس، شکنجه و شهید کرده اند (.

چشمه قله کوه سبلان

متن عربی این حدیث شریف را علامه مجلسی) رضوان الله علیه (چنین روایت کرده است:

»... قِيلَ : وَ مَا السَّبَلَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟!

قَالَ (صلی الله علیه و آله):

جَبَلٌ بِأَرْمَنِيَّةَ وَ آذَرْبِيجَانَ ؛ عَلَيْهِ عَيْنٌ مِنْ عُيُونِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ قَبْرٌ مِنْ قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ «.

) بحارالأنوار، ج 57، ص 122)

دقت نظر پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) را در نقشه قدیم ارمنستان و آذربایجان بنگرید:

نقشه ارمنستان قدیم و آذربایجان و اردبیل و سبلان

در نقش ? فوق، اردبیل را با مربع قرمز و کوه سبلان را با مثلث قرمز نشان داده ایم.

پس دور نیست که قبر پیامبر شهید مظلوم، حضرت جرجیس یا گریگور لوساووریچ یا حنظلة بن صفوان (علیه السلام) در همین کوه پر رمز و راز سبلان باشد.

آخرین خشم سبلان:

برخی پیرمردان اردبیل نقل می کنند:

» حدود سال 1330 ش، که به "سال فاجعه طوفان" شـهرت یافت، چون عشایر نواحی سـبلان، سگهای گله شان را به جان چند فقیر غریبه انداختند، خشم سبلان یا "اولدورِن یل " ?ld ی ren yel (طوفان مرگبار (هزاران قربانی گرفت... «.

برخی چون اسـتاد میثاق امیرفجر) رمان" اشراق "،صفحات 287-281) اشـاراتی به این فاجعه بزرگ و عواقب آن کرده انـد؛ البته، ایشان، جلوتر) ص 263)، بنقل از برخی اهالی آن سامان، و به خطا، اولین خشم سـبلان را به عهـد حضـرت لوط (علیه السـلام) رسانـده اند؛ و سبب این اشتباه، تشابه برخی اعمال زشت و نیز سرنوشت اصحاب رَسّ) ارس (و قوم لوط ، به هم است.

نتیجه:

از مجموع این نقل قول های محلّی، که ریشه در تاریخ دارند، به قرینه آنکه طبق مدارک تاریخی فراوان، می دانیم که یقیناً سرزمین قوم لوط ، در اردبیل و نواحی سـبلان نبوده است؛ و نیز به قرینه اینکه از جمله مواردی که در این نواحی) اطراف رود ارس، و در حـدّ فاصل سـرزمین ارمنسـتان قدیم و آذربایجان (مشابه با قوم لوط بوده، مساحقه کردن زنان و دختران اصـحاب رس) همجنس بازی زنانه (بوده که در قوم لوط نیز شـیوع داشـته است؛ می توانیم به این نتیجه برسـیم که شاید کوه آتشـفشانی سبلان، مأمور شده باشد تا آتش و گدازه خود را بر سر گبران آذربایجان) اصحاب رس (بباراند، پس از آنکه) شاید (حضرت حنظلة بن صفوان یا گریگور لوساووریچ یا حضرت جرجیس (علیه السلام) را در چشمه بزرگ آبی که در قله سبلان و در دهانه این آتشفشان واقع

ص:170

است، با شکنجه شهید کرده باشند. و استبعادی ندارد که کوه سبلان، آتشفشانی کند، و خداوند تعالی جسد مبارک این پیامبر مظلوم را در همان چشمه از آسیب مصون بدارد؛ به نحوی که هنوز) و طبق حدیث مذکور از پیامبر گرامی اسلام ص (قبر این پیامبر شهید، در آنجا ج و زیر آن آبها – منشأ تبرّک برای مؤمنان و مظهر بلا و غضب بر گنهکاران و ستمگران آن نواحی بوده باشد.

و در خاتمه این گفتار، هیچ توقع یا چشمداشتی از روح این پیامبر شهید ندارم؛ جز اینکه میگویم:

» ای بزرگوار، آیا میشد جایی در آن کوهستان سرد و آرام، برای این بنده حقیر) سید احمد سجادی (که سیّدی از دودمان پیامبر بزرگوار آخرالزمان (صلی الله علیه و آله) هستم، نیز پیدا میکردی، تا در آنجا، بتوانم چهر ? " هم وطنان "این زمان را نبینم و آرام پنهان بشوم و بخوابم ؟! روحت شاد ای گریگور لوساووریچ، ای حنظلة بن صفوان، ای جرجیس شهید! «.

تصویری از سبلان و طبیعت رؤیائی، زیبا و آرام اطراف آن

و در این مقام، انشاد یک شعر زیبا درباره سبلان،

سبب تزیین این مقال، چون نگینی درخشان است:

کودکی گفت ز درد دل خود با سبلان: زچه رو، خشم گرفتی تو بأهل ایران ؟

کوهِ خاموش، بناله زِدرون سرزد وگفت چون خدا کرد مرا مظهر مهر پدران؛

" چشمه گرم "بجوشاند ز من از دل برف " عسلم "ساخت شِفای یرقان و سرطان

میفشاندم بشما برکت و خیر و نعمت تا بکردید شما جور و جفا بر دگران

سنگ باریدم بشما از دل خود، با آتش چون بکشتید چو جرجیس، نبیّ

رحمان

چو خود آزار بکردید، یکی بر دگری آن همه خلق بکشتم به" بلای طوفان "!

www.shahab-hedayat.persianblog.ir

سید احمد سجادی – اصفهان

13 – گزارش یک معجزه – درخشش دوم گریگور لوساوریچ همزمان با درخشش شهابسنگ روسیه

ص:171

نویسنده: سید احمد سجادی

گزارش یک معجزه، از زبان یک پیرزن ارمنی:

عزاداری برادران ارامنه برای شـهادت امام حسـین (علیه السـلام) نوه مظلوم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، سبب دوّمین درخشش تاریخی گریگور لوساووریچ) گریگور درخشان یا روشنگر یا منوّر (و آشکار شدن اسراری ناگفته از زندگانی دردناک وی و پیامبر بودن او، و شهید شدن وی به دست آتش پرسـتان آذربایجان) اصـحاب رَسّ (با استناد به روایات موجود در کتب علاّمه مجلسی شیعه مذهب شد. و این درخشـش دوّم همزمان شد با علامت آسـمانی درخشش شگفت انگیز شهابسنگ منفجر شده در روسیّه، که به گفته این پیرزن ارمنی، سبب ترس و وحشت کافران) کمونیستها (و شادی دینداران جهان شده است...

ابتـدا تحقیقات علمی و تاریخی و کاملاً مسـتند این مقاله را بخوانیـد، که با اسـتفاده از تواریخ اسـلامی و کتب حدیث شـیعه امامیه، و نیز تواریـخ و روایـات برادران ارامنه، ثـابت میکنـد که جنـاب گریگور لوساووریـچ، پیامبری الهی بوده که او را گبرهای آذربایجان شـهید کرده اند...؛ سـپس پیشـگویی آن پیرزن ارمنی، در اواخر مقاله را بخوانید، که پس از تصویر شـهاب سنگ درخشان) با نوشته عنوان زردرنگ (، توأم با شرح و توضیح کامل این جانب آمده است...

الف – شواهدی بر یکی بودن شخصیت گریگور لوساووریچ و حنظلة بن صفوان پیامبر:

ابتدا، وقتی به نام مبارک ایشان نظر می کنیم، متوجه شـباهتی جالب می شویم میان معنای لقب" لوساووریچ به معنای "منوّر" یا "روشـنگر" ،و کُنیَ ? "ابن صَفوان" به مثل همین معنی؛ زیرا در فرهنگ عربی "لسان العرب" ابن منظور (14/462) آمده است:

"یومٌ صَـفْوانُ : إذا کان صَافِیَ الشَّمْسِ لا غَیْمَ فیهِ و لا کَدَرَ... < روز صفوان: روزی است که خورشید در آن صاف و روشن بتابد و ابر و غبار و تیرگی در آن نباشد...".

ص:172

و اما از جهت تاریخی:

- بنا به گفته لسان المُلک سپهر، در ناسخ التواریخ:

"حنظلـة بن صـّفوان علیه السّـلام... مأمور شد که اصـحاب رَسّ را به دین عیسـی علیه السـلام دعوت کند؛ و آنان مردمی بودند که در کنار رودخانه ارس آذربایجان سـکونت داشـتند و درختان صـنوبر را پرستش می کردند و برای درختان، قربانی می کردند. زنانشان به مساحقه و مردانشان به لِواط عادت داشـتند. و چون حنظله علیه السّـلام را شـهید کردند، به خشم الهی دچار شده، به بادی تند و آتشـی که از آسمان بارید نابود شدند".

) حُجّة التفاسیر، سید عبدالحجّة بلاغی، انتشارات حکمت - قم: 1386، ج 2، مقدمه، ص 891).

البته، تاریخ و نسَبی که مرحوم سـپهر برای حنظله (علیه السـلام) نقل کرده، با آنچه ارامنه در مورد گریگور لوساووریچ مقدّس نقل میکنند، تفاوت دارد؛ ولی چنانکه مشاهده میشود، اصل روایت و جریان تاریخی، یکی است.

- ابوالفتوح رازی) مفسـر شـیعه در قرن 6 ق، که قبر وی در نزدیکی ابن بـابوَیه شـهرری است (نیز در تفسـیر خود، پیرامون اصـحاب رَسّ گوید:

"...ایشان را رودی بود که آن را رسّ) ارس (می خواندند، و در میان ایشان پیامبران بسـیاری بودند، و هیچ پیغامبر در میان ایشان برنخاست الاّ اینکه او را کشـتند. و این رود، میان آذربایجان و ارمینیه) ارمنسـتان (بود، مردم آن جانب که سـمت آذربایجان بود آتش پرست بودند... خدای تعالی در یک ماه سی پیامبر به ایشان فرستاد، هر روز یکی، اما ایشان همه را کشتند!...".

) رَوضُ الجِنان و رَوحُ الجَنان فی تفسیرالقرآن، یا تفسیر ابوالفتوح رازی، ناشر: آستان قدس رضوی، مشهد: 1408 ق، ج 14، ص 227).

- باید توجه داشت: حبس اوّل حضـرت حنظلة بن صـفوان (علیه السـلام) پیش از حبس آخر آن بزرگوار است) که منجرّ به شهادت او شد (و شباهت بسیار وجود دارد میان روایات مورّخین اسلامی و مورّخین ارمنی در اینکه، درجریان حبس اوّل، "حنظلة بن صفوان" و "گریگور لوساووریچ بمعنی: گریگور منوّر (هردو پس از مدّتی حبس، آزاد می شوند؛

و نیز، یک غلام) در روایت اسلامی (و یک پیرزن) در روایت ارمنی (به ایشان مخفیانه از روزنه ای به" سیاهچال "،غذا می رسانده تا زنده بمانند.

غیاث الدین خواند میر) فوت: 942 ق (در تاریخ" حبیب السِّیَر "چاپ خیام، تهران: 1380 ش (در فصل مربوط به ذکر احوال اصحاب رَسّ (1/39) می نویسد:

» خدای تعالی پیغمبری را که نامش حنظله بود و بروایتی یس)؟ (نام داشت بهدایت ایشان مبعوث گردانید و آنگروه بیعاقبت تکذیب پیغمبر خود کرده او را در چاه) یا سیاهچالی (حبس نمودند و بسنگی عظیم که جمعی از برداشتن آن عاجز بوده سر آن چاه را استوار ساختند و غلامی سیاه فام – که ب آن پیغمبر عالیمقام ایمان آورده بود – به پشت خود هیزم کشیده و فروخته، از بهای آن طعام میخرید و از شکاف آن حجره در چاه می انداخت تا موجب سدّ رمق) نیرو یافتن و رفع گرسنگی (حنظله میشد و چون مدت دو سال) و بنابر روایات ارامنه: 13 یا 15 سال (حال برین منوال بگذشت، منتقم جبار) خداوند (آن کفار را هلاک گردانید و فرشته ارسال داشت تا سنگ را از سر چاه برگرفته حنظله را بیرون آورد و باو وحی فرستاد که آنغلام سیاه رفیق تو در بهشت خواهد بود... «.

توضیح: هلاکت این گروه که آن پیامبر بزرگوار را در سیاهچال حبس کردند، تناقض یا منافاتی ندارد با آنچه که در روایات متواتره و معتبره شیعه آمده که هلاکت اصحاب رَسّ پس از شهید کردن آن بزرگمرد در سیاهچال بود. زیرا، دانستیم که از جمع میان روایات – چه در تواریخ اسلام و چه در تواریخ ارامنه – چنین حاصل می شود که حبس این بزرگوار، دو یا چند مرتبه بوده، و چه بسا خداوند در نوبت اوّل حبس، گروهی از اصحاب رَسّ) گبرهای آذربایجان (را هلاک فرموده باشد؛ چنانکه پس از حبس آخر که منجرّ به شهادت این پیامبر مظلوم شده نیز، مابقی آن قوم جنایتکار لعین را هلاک فرموده باشد.

علامه محمد باقر مجلسی أعلی الله مقامَه در" حیاة القلوب "می نویسد:

" به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: شخصی از اشراف قبیله بنی تمیم که او را عمرو می گفتند به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد) سه روز پیش از شهادت آن حضرت (و گفت: یا امیرَ المؤمنین! مرا خبر ده از قصه

اصـحاب رس که در کـدام عصـر بوده اند؟ و منزل های ایشان کجا بوده و پادشاه ایشان چه کسـی بوده است ؟ و آیا خدا پیغمبری بر ایشان مبعوث گردانیـده بود یا نه ؟ و به چه چیز هلاک شدند؟ زیرا که من در کتاب خدا ذکر ایشان را می بینم) سوره قاف، آیه 12؛ و سوره فرقان، آیه 38) و خبر ایشان را نمی بینم!

... پس حضرت اشاره به سینه مبارک خود نمود و فرمود که:

» در اینجا علم بی پایان هست و لیکن طالبانش کمند! و در این زودی پشیمان خواهند شد در وقتی که مرا نیابند! «

... ایشان را به اعتبار آن نهر) ارس (، اصـحاب رس می گفتند، و در آن زمان، در زمین نهری از آن پرآبتر و شـیرینتر نبود، و شهری بزرگتر و معمورتر از شـهرهای ایشان نبود، و نام شـهرهای ایشان اینها بود) دوازده ماه شمسی (: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندارمَذ.

بزرگترین شـهرهای ایشان اسـفندارمَذ بود که پایتخت پادشاهشان بود؛ و پادشاه ایشان "ترکوذ")همان تیرداد سوم اشـکانی معاصر گریگور لوساووریچ (بود...

و در هر ماهی از ماههای سال در یک شـهر از آن شهرها یک روز را عید می گرفتند؛ به این نحو که اهل آن شهر همگی نزد آن صنوبری که در آن شـهر بود حاضـر می شدند، و بر روی آن صـنوبر پرده هایی از حریر می کشیدند، که انواع صورتها در آن پرده بود، پس گوسفندها و گاوهایی می آوردنـد و برای آن درخت قربانی کرده و هیزم جمع می کردند و آتش در آن قربانیها می انداختند، چون دود و بخار آن قربانیها در هوا بلنـد می شد و میان ایشان و آسـمان حایل می گشت همه از برای درخت به سـجده می افتادند و می گریسـتند و بسوی آن درخت تضـرع می کردند تا از ایشان خشـنود گردد!! پس شـیطان می آمد و شاخه های آن درخت را به حرکت در می آورد و از ساق درخت مانند صدای طفلی فریاد می کرد که:

"ای بندگان من! از شما راضی شدم، پس خاطرهای شما شاد و دیده های شما روشن باد!"

پس در آن وقت سر از سجده بر می داشتند و شراب می خوردند و دَف و سنج و انواع سازها) و آلات موسیقی (را به نغمه در می آوردند، و در آن روز و شب پیوسته

مشغول عیش و طرب بودند، و روز دیگر به جاهای خود بر می گشتند.

به این سبب، و به اعتبار نام آن شهرها، عجم) < مجوس، گبرها، زرتشتیان (ماههای خود را به این نامها مسمّا گردانیدند، چنانچه آبان ماه و آذر ماه می گویند، و چون هر ماهی که عید شهری بود، میگفتند: این عید ماه فلان شهر است، پس این ماهها به نام آن شهرها مشهور شد.

چون عید شهر بزرگ ایشان) اسفندارمَذ (می شد، صغیر و کبیر ایشان به آن شهر آمده و نزد صنوبر بزرگ و چشمه اصلی حاضر میشدند، و سراپرد ? رفیعی از دیبا که به انواع صورتها آن را زینت داده بودند بر سر آن درخت می زدند و از برای آن سراپرده دوازده درگاه مقرّر کرده بودند که هر درگاهی مخصوص اهل یکی از آن شهرها بود، پس از بیرون آن سراپرده برای آن صنوبر سجده می کردند، و برای آن درخت چندین برابر قربانی هایی که از برای درختان دیگر می آوردند، قربانی می کردند.

پس باز ابلیس لعین می آمد و آن درخت را حرکت شدیدی میداد و از میان آن درخت به آواز بلندی با ایشان سخن می گفت و ایشان را وعده ها و امیدواری ها میداد به چندین برابر آنچه شیاطین دیگر، از درختان دیگر، ایشانرا امیدوار میکردند. پس سرها از سجده بر میداشتند، و چندان به پرخوری و شراب خواری و طرب و شادی و ساز) و آواز و موسیقی (و لهو و لعب مشغول میشدند که مدهوش) از خود بیخود (می گشتند.

آنها در این عید بزرگ، دوازده شبانه روز به عدد تمام عیدهای) ماههای دوازدهگانه (سال، مشغول این حالت بودند) و این برابر با همان "عید نوروز" است که در اصل، در اسفندماه بوده و دوازده روز از اسفندارمَذ را جشن گرفته و سیزده را نحس می دانستند (. آنگاه پس از انجام مراسم جشن، به جاهای خود بر می گشتند.

چون کفر و پرستش غیر خدا توسط ایشان بسیار به طول انجامید، حق تعالی پیغمبری بر ایشان مبعوث گردانید) که به قرینه دیگر روایات، همان حنظلة بن صفوان یا گریگور لوساووریچ معروف است (؛ پس این پیامبر، مدت مدیدی در میان ایشان ماند و آنها را به سوی معرفت خدا و عبادت او و شناختن پروردگاری او دعوت نمود، اما ایشان پیروی او نکردند. پس آن پیامبر دید که آنها بسیار در گمراهی و ضلالت فرو رفته اند و به

نصایـح او از خواب گران غفلت بیـدار نمیشونـد و به جانب رشـد و صـلاح خود ملتفت نمی گردنـد؛ هنگام عید شـهر بزرگشان) نوروز ج اسفندارمَذ (شد؛ پیامبر مذکور با خداوند تعالی مناجات کرد و گفت:

» پروردگارا! این بندگانت بغیر از تکذیب من و کافر شدن به تو، امری را اختیار نمی کنند و درختی را می پرسـتند که از آن نفعی و ضـرری نمی یابند! پس همه درختان ایشان را که میپرستند خشک کن و قدرت و سلطنت خود را به ایشان بنما! «.

پس صبح روز بعد دیدند که جمیع درختان ایشان خشکیده است، در این حالت متعجب و ترسان شدند و دو فرقه گردیدند:

گروهی از ایشـان گفتنـد: این مرد که دعوی پیغمبری خـدای آسـمان و زمین میکنـد برای خـدایان شـما) یعنی همـان ایزدهای آیین مهر و زرتشت و امثال آن (جادو کرده، تا روی شما را از جانب خداهای شما بسوی خدای خود بگرداند!

و گروهی دیگر گفتنـد: نه، بلکه خدایان شـما غضب و خشم کرده اند بر شـما برای آنکه این مرد عیب ایشان را می گوید و مَذَمّت ایشان را می کند و شـما او را منع نمی کنید! پس به این سـبب، خدایان، حسن و طراوت خود را از شـما پنهان کرده اند تا شما از برای ایشان غضب کنید و انتقام از این مرد بکشید!

پس همه اتفاق کردنـد بر قتل آن حضـرت، و چند انبوبه) یعنی لوله (گشاده و طولانی از سـرب ساختند و آنها را به یکدیگر پیوند دادند تا به قدر عمق آن چشـمه بزرگ که نزد درخت بزرگ ایشان بود، شد. پس آنرا در میان چشـمه گذاشـتند و متصل به کف چشـمه کردند و دهانه اش را از آب بیرون گذاشـتند. سـپس آب میـان آن را خـالی کرده، در میان آن انبوبه رفتنـد و چاه عمیقی در میان آن چشـمه کندنـد) مانند سیاهچال (و پیغمبر خود را در میان آن چاه انداختند و سنگ بزرگی بر دهان آن چاه افکندند و بیرون آمدند.

آنگاه، آن انبوبه ها را از میان آب بیرون آوردند تا آب روی آن چاه را پوشانید، پس گفتند: الحال امید داریم که خداهای ما از ما راضی شوند که دیدند ما کشتیم آن کس را که ناسزا به ایشان می گفت و او را در زیر بزرگ ایشان دفن کردیم، شاید که طراوت آنها برای ما برگردد!

پس در تمام آن روز صدای ناله پیغمبر خود را میشنیدند که با پروردگار خود

مناجات میکرد و میگفت:

» ای سیّد من! می بینی تنگی جا و شدت غم و اندوه مرا! پس رحم کن بر بی کسی و بیچارگی من! و زود من را قبض روح کن! و تأخیر مکن اجابت دعای مرا! تا آنکه به رحمت الهی واصل شد، صَلواتُ اللّهِ عَلَیه.

پس حق تعالی به جبرئیل وحی نمود که:

» ای جبرئیل! این بندگان من که مغرور گشته اند به حِلم) بردباری (من و ایمن گردیده اند از عذاب من، و غیر مرا می پرستند و پیغمبر مرا میکشند، آیا گمان میکنند که با غضب من مقابله میتوانند کرد؟! یا از مُلک و پادشاهی من بیرون میتوانند رفت ؟! و حال آنکه من انتقام گیرنده ام از هرکس که معصیت من کند و از عِقاب من نترسد! به عزت خود سوگند میخورم که ایشان را عبرتی و پندی گردانم برای عالَمیان! .«

پس ایشان مشغول عید خود بودند که ناگاه باد تند سرخی بر ایشان وزید که حیران شدند و ترسیدند و به یکدیگر چسبیدند، پس زمین زیر ایشان را خدا چون گوگردی افروخته کرد، و ابری سیاه بر بالای سر ایشان آمد و آتش بر ایشان بارید تا آنکه بدن های ایشان گداخت و ذوب شد چنانچه سرب در آتش ذوب می شود! پس پناه می بریم به خدا از غضب او؛» لا حَولَ و لا قوّةَ الاّ باللّهِ العلیِّ العظیم «...

) شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، باب 16، و نیز: علل الشرایع، باب 38، این روایت را از امام رضا (علیه السلام)، از پدران گرامی اش، از حضرت امام حسین (علیه السلام) نقل کرده است (.

و امام موسی کاظم علیه السّلام فرموده اند:

اصحاب رَسّ ، که حق تعالی در قرآن ایشان را یاد فرموده، گروهی بودند که نهری داشتند که آن را رَسّ) ارس (میگفتند... و کم روزی بود که در میان ایشان پیغمبری به دعوت الهی قیام نماید و او را نکشند! و آن نهر در مُنتهای آذربایجان بود، ما بین آذربایجان و ارمنیه...

پس حق تعالی در یک ماه، سی پیغمبر بر ایشان مبعوث گردانید، همه را کشتند، پس خدا پیغمبر دیگر بر ایشان مبعوث گردانید و او را به نصرت خود مُؤیَّد گردانید و با او

ولیّی نیز مبعوث گردانید که یاور او باشد.

پس آن ولیّ ، جهاد کرد با ایشان در راه خـدا چنانکه حقّ جهاد است، و چون با او در مقام مـدافعه برآمدند، حق تعالی میکائیل را در وقت بذر افشاندن ایشان فرسـتاد، که از همه وقت بیشتر احتیاج به آب داشـتند، و نهر ایشان را به دریا متصل کرد که آب نهر ایشان به دریا رفت و چشمه های آن نهر همه را سدّ کرد و پانصد هزار مَلَک) در روایت دیگر: پانصد ملک (با میکائیل آمدند و آبهایی که در نهر مانده بود خالی کردنـد، پس حق تعالی جبرئیل را فرسـتاد که هر چشـمه و نهری که در مُلک ایشان بود خشک کرد و مَلَک المَوت) عزرائیل (را فرسـتاد که جمیع حیوانـات ایشـان را کشت، و بادهای شَمال و جَنوب و صـبا) باد مشـرق (و دَبور) باد مغرب (را امر فرمود که جمیع جامه ها و متاع های ایشان را پراکنده کرده، به سر کوهها و دریاها افکند، و زمین را امر فرمود که طلا و نقره و زیورها و ظروف ایشان را فرو بَرَد. و آن گنجها در زیر زمین خواهند بود تا قائم آل محمد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم) حضـرت مهدی) عج (همراه با حضـرت عیسی مسیح – ع (ظاهر گردد، و برای او از زمین بیرون خواهند آمد.

چون صـبح بیدار شدند دیدند که نه آب دارند و نه طعام و نه گوسـفند و نه گاو و نه لباس و نه فرش و نه ظرف و نه مال، پس قلیلی از ایشان به خدا ایمان آوردند و خدا ایشان را هدایت کرد به غاری که در کوهی بود که راهی بسوی ایشان داشت؛ و به آن غار پناه بردند و نجات یافتند، و ایشان بیست و یک مرد بودند و چهار زن و دو پسـر؛ و آنها که بر کفر خود ماندند ششـصد هزار کس بودند و همه از تشـنگی و گرسنگی مردنـد و احـدی از ایشان باقی نمانـد. پس آن جمع قلیلی که ایمان آورده بودند به خانه های خود برگشـته، دیدند که همه ویران و سـرنگون شده است و اهلش همه مرده اند.

پس از روی اخلاص به درگاه خدای بخشـنده تضـرّع و اسـتغاثه کردند که حق تعالی زراعت و آب و چارپایان به ایشان کرامت فرماید – به قـدر حاجت ایشان – و زیاده ندهـد که باعث طغیان ایشان گردد، و سوگنـد یاد کردند که اگر پیغمبری بسوی ایشان مبعوث گردد او را یاری کننـد و به او ایمان بیاورند. پس چون حق تعالی صدق نیّت ایشان را می دانست بر ایشان ترحم فرمود و نهر ایشان را جاری گردانید و زیاده از آنچه سؤال کردند به ایشان عطا فرمود، و آنها پیوسته به ظاهر و باطن در مقام اطاعت و بندگی بودند

تا آنکه منقرض شدنـد و از نسل ایشان گروهی بهم رسـیدند که به ظاهر اطاعت می کردند و در باطن منافق بودند، پس خدا ایشان را مهلت داد تا آنکه معصیت خدا بسیار کردند و مخالفت دوستان الهی کردند، پس حق تعالی دشمن ایشان را بر ایشان مسلط گردانید که بسیاری از آنهـا را کشت، و بر آن قلیلی که ماندنـد طـاعون فرسـتاد که احـدی از ایشـان بـاقی نمانـد؛ و نهرها و منازل آنها در عرض دویست سال بی صاحب و خراب افتاده بود.

پس حق تعالی گروه دیگر را برانگیخت که در منازل ایشان ساکن شدنـد و سالها به صـلاح و سَداد) درستی (بودند. ولی بعد از آن مرتکب فواحش شدند و دختران و خواهران و زنان خود را به عنوان صله و هدیه به همسایه و یار و دوست خود می دادند که با آنان زنا کنند، و این را صله و احسـان میشـمردند) هماننـد آیین مزدک مجوسـی و کمونیست های امروزی (؛ تا آنکه عملی از این بـدتر مرتکب شدنـد: مردان با مردان مشـغول لِواط شده، زنان را ترک کردند! و چون شهوت بر زنان غالب شد، "دِلهاث")به معنی: پُررو، چابک و تند و تیز (دختر ابلیس، که با خواهر خود "شیصار")احتمالاً:

شِیصاء یا صِیصاء، به معنی: زن یا درخت خرمایی که لقاح نپذیرد و نطفه یا هسته در خود نپرورد! - تاج العروس، ج 1، ص 190)، از یک تخم بیرون آمده بود، به صورت زنی به نزد زنان ایشان آمد و به ایشان تعلیم کرد که شـما نیز با یکدیگر) مانند ما دو خواهر (مساحقه کنید، چنانچه مردان شـما با یکـدیگر لواط می کننـد! و به ایشان آموخت که چگونه این عمل قبیـح را انجام دهند! پس اصل این عمل) مساحق ? زنان یا دختران (از "دِلهاث" بهم رسـید، پس حق تعالی بر ایشان مسـلط گردانید صاعقه را در اول شب، به زمین فرو رفتن را در آخر شب، و صدای عظیم و مهیبی را در وقت طلوع آفتاب، که احدی از ایشان باقی نماندند... «.

پایان گفتار علامه مجلسـی در "حیات القلوب"، چاپ انتشارات سرور - قم، ج 2، ص 1027-1017، باب 24: در بیان قصه حنظله علیه السّلام و اصحاب رسّ .

در تاریخ گزیده حکایت اصحاب رس و حنظله علیه السلام

بدین طریق مسطور است که: ایشان) گبران آذربایجان (را پادشاهی بود موسوم به

" رَسّ "،و او در اوایـل حـال به پرسـتش معبود حقیقی قیام می نمود و چون زمان سـلطنتش به طول انجامیـد عُجب و غرور به خود راه داده دعوی خـدایی کرد. و مردان آن قوم لِواط می کردنـد و با چهارپایان نزدیکی می نمودنـد؛ و زنان ایشان نیز با هم مساحقه Lesbianism < میکردنـد...) چنانکه متأسـفانه اکنون نیز، ترکهای ترکیه و آذربایجان، یکی از بزرگترین گروه ها یا احزاب همجنس بازان زن: Sevicilik یا همان عنوان بین المللی Lezbiyenlik را در آسیا دارند و به عمل غیر انسانی، ضدّ دینی وضدّ اخلاقی همجنس بازی، تحت عنوان" آزادی "افتخار هم می کنند!! (... و چون جرایم و گناهان ایشان از حدّ تجاوز کرد، خدای متعال حنظلة بن صَفوان) یا همان گریگور لوساووریچ (علیه السّلام را به دعوت ایشان مبعوث گردانید و حنظله مدتی به هدایت آن گمراهان پرداخته، فایده ای بر آن مترتب نشد؛ پس هلاکت آن قوم را از خـدا مسا ? لت نمود و تیر دعای او به هدف اجابت رسـیده، باریتعالی آب باران را از ایشان بازگرفت و رسّ) پادشاه (و اتباع او از قحطی به تنگ آمده و این گرفتاری را از جانب خود حنظله) گریگور (دانسته، او را تیرباران کردند؛ اما بر حَسَب تقدیر، تیر، بازگشته بر خود تیرانداز فرود می آمد و این گونه اکثر لشکرش کشته شد. پادشاه به قلعه رفت و قابض ارواح) عزرائیل (به تعقیب او، به آنجا شتافت، ولی او یک سال امان طلبید تا ایمان بیاوَرَد. پس مَلَک المَوت) عزرائیل (به اذن الهی، پادشاه را ایمن گردانیده) و مهلت داد (؛ پس او در آن اوقات به مرتفع سازی) تشیید (بروج مُشیَّده) بلند، استوار و برافراشته (از جنس آهن و روی و ارزیز قیام نمود؛ لیکن بر طبق این آیه کریمه:

» اینَما تَکُونوا یُدرِککُمُ المَوتُ وَلو کُنتُم فی بُرُوجٍ مُشیَّدَةٍ «

» هرکجا باشید، مرگ شما را دریابد؛ اگرچه در برج ها و قلعه های مرتفع و استوار باشید! «

) سوره نساء، آیه 78)

نتیجه ای بر آن مترتّب نشد و بعد از انقضای مدت مذکور) مهلت یک سال (، آن پادشاه بدعاقبت، بجانب جهنم شتافت...".

) نقل توأم با ویرایش و تصـرّف، از: تاریخ حبیب السِّیَر، غیاث الدین خواند میر) فوت 942 ق (، نشر خیام - تهران: 1380 ش، ج 1، ص 39؛ نیز رجوع شود به: تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی) فوت

ص:181

750 ق (، تحقیق و تصحیح: عبد الحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر - تهران: 1364 ش، صص 28-27).

گریگور لوساووریچ < منوّر، روشنگر Illuminator Saint Gregory the

» گریگور لوساووریچ) منوّر، روشنگر («

"Saint Gregory the Illuminator

گریگور لوساووریچ مقدس، طبق روایات ارامنه؛ و تطبیق او با حضرت حنظلة بن صفوان:

این مبلّغ بزرگ، به سبب ارادتی که به دین مسیح داشت، از تیرداد سوم اشکانی رنج و آزار بسیار دید و به فرمان او سیزده یا پانزده سال در سیاهچالی هراسناک، زندانی شد.

) تاریخ ارمنیان، آگاتانگقوس، ترجمه ? گارون سارکسیان، نشر نائیری، تهران: 1380 ش، بندهای 122 و 124؛ تاریخ تارون، هوُهان مامیکونیان، تصحیح وارتان وارتانیان، ایروان: 1989 م، ص 34:

پانزده سال؛ تاریخ سرزمین آغوانک، مُوسِس کاقانکاتواتسی، تصحیح: واراگ آراکلیان، ایروان، ص 24؛ تاریخ ارمنیان، هوهانس دراسخاناگردتسی، به کوشش: گ. توسونیان، ایروان: 1996 م، ص 43: پانزده سال (.

آنچه که موجب خشم تیرداد سوم اشکانی بر گریگور شد مراسمی بود که در معبد الهه آناهیتا) الهه یا مادر مهرپرستی (بر پا شد و تیرداد در آنجا از گریگور خواست تا به این الهه ادای احترام کند؛ ولی گریگور به علت اعتقادش به مسیحیت) که مانند دین ما اسلام، فقط خدای یگانه را مستحقّ تعظیم و سجده می دانست (از این کار سر باز زد...

مردم این نواحی، قبل از گرایش به مسیحیت، به تبعیّت از گبرها، بت پرست بوده و بتهای بیشماری را می پرستیدند که مهمترین آنها آرامازد، آناهید) آناهیتا (، آستقیک و واهاگن بودند.

پس از چند سال که از زندانی شدن گریگور می گذشت دادن غذا و آب را به او قطع کردند و به گمان همگان، او دیگر مرده بود؛ ولی از عجایب روزگار، پیرزنی هر روز قرصی نان و مقداری آب از سوراخ آن دخمه) سیاهچال (به درون می فرستاد و بدون آنکه از زنده یا مرده بودن گریگور آگاهی داشته باشد این کار را تا زمان آزادی وی از

زندان ادامه داد.

دقت شود: این پیرزن در روایت ارمنی) که به گریگور لوساووریچ غذا می رسانده (، تطبیق می کند با آن غلام در روایت اسلامی فوق) که به حنظلة بن صفوان، غذا می رساند (.

) جهت مطالعه بیشتر در رابطه با این مسائل و جریان سیاهچال "خور ویراب" رجوع شود به: ارمنستان، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، انتشارات وزارت خارجه، چاپ اول 1388؛ تاریخ کلیسای ارمنی، ادیک باغداساریان، ناشر: مؤلّف – تهران (.

خور ویراب و دشت و کوه آرارات

» دخمه یا سیاهچال» خور ویراب «در ارمنستان، محلّ احتمالی حبس حنظلة بن صفوان و نزد ارامنه: گریگور لوساووریچ. دشت و کوه آرارات در زمین ? عکس های این بنای تاریخی قابل مشاهده است.

گبرهای آذربایجان، خداپرستان را دراینجا حبس و شکنجه میکردند؛

که پس از شکست آنها از ارامنه، تبدیل به کلیسا شد «.

) خور ویراپ در زبان ارمنی،

به معنی گودال یا چاه یا سیاهچال عمیق است (

خور ویراپ

پس از آزادی گریگور مقدس، پادشاه) تیرداد سوم اشکانی (و بزرگان از وی به عجز خواستند تا از گناه ایشان درگذرد، و ازخدایی که وی باورش دارد، بهر ایشان طلب بخشایش کند. آنگاه گریگور مقدس، موعظه آغاز کرد و از رحمت پروردگار سخن راند و مردم را به شناخت خداوند خواند و گفت:

<

) تاریخ ارمنیان، آگاتانگقوس، ترجمه گارون سارکسیان، انتشارات نائیری، تهران: 1380 ش،

ص:183

بندهای 221، 225 و 232؛ تاریخ سرزمین آغوانک، مُوسِس کاقانکاتواتسی، تصحیح واراگ آراکلیان، ایروان، ص 25).

گریگور مقدس مردمان را این گونه به قبول خدای یکتا فرا خواند و ایشان را دیانت آموخت.

>) آگاتانگقوس، بند 771).

بخش فوق از تاریخ ارامنه، تا حدّ زیادی قابل تطبیق با حدیث شریف مفصّل ذکر شده در حیات القلوب علامه مجلسی، از امام موسی کاظم (علیه السلام) است، که توبه گروهی از اصحاب رَسّ) گبرهای آذربایجان (را در مراحلی از بعثت پیامبر الهی به سوی ایشان، پس از آزار دادن آن پیامبر بازگو میکند؛ که شاید بتوان آن را با توبه کردن تیرداد سوم اشکانی) که مسلّماً گبر و پیرو آیین مهر بوده، که نوعی آتش پرستی توأم با بت پرستی بود (و پذیرش دین حقّ آن زمان) مسیحیت (تطبیق داد.

مردمان پاکدل ارامنه خود را از گبرهای) اصحاب رَسّ (آذربایجان جدا نمودند و به خدای یکتا ایمان آوردند و در نتیجه سرزمین ارمنستان در راه مسیحیت) که دین حقّ خداوند در آن زمان بود (گام نهاد و در سال 301 م آن را بعنوان تنها دین رسمی خود پذیرفت.) دانشنامه بزرگ ارمنی، جلد 13، ص 102).

در رابطه با "مقام پیامبری" گریگور لوساووریچ – که مؤیّد یکی بودن او با پیامبر شهید، حنظلة بن صفوان است ج در تواریخ ارامنه نیز شواهدی بچشم می خورد؛ از آن جمله نقل می کنند که فرشته ? خداوند به خواب گریگور آمد و او را گفت که این فرمان الهی) وحی (است و او باید آن را بپذیرد. گریگور چون این را شنید، پذیرفت و گفت:

>) آگاتانگقوس، بندهای 794792؛ کاقانکاتواتسی، ص 26؛ تاریخ تارون، هوُهان مامیکونیان، تصحیح وارتان وارتانیان، ایروان: 1989 م، ص 34).

در احادیث یاد شده در کتب علامه مجلسی و دیگر بزرگان شیعه، مبارزات حنظلة بن

صفوان با بت پرستی و آتش پرستی اصحاب رَسّ ، مکرّر گزارش شده است؛ چنانکه در تواریخ ارامنه نیز آمده که: گریگور کاتولیکوس) جاثلیق (به هر جا که می رسید، پرستشگاه ها و بتخانه ها را ویران می کرد. او پرستشگاه بت های کهن آن دیار، از جمله پرستشگاه واهاگن و آستغیک را به یاری سپاه ارمنستان که به او ایمان آورده بودند، تخریب کرد.) آگاتانگقوس، بند 809؛ مامیکونیان، ص 37).

ب – شواهدی بر یکی بودن شخصیت گریگور و جرجیس پیامبر:

علامه مجلسی در باب 33 "حیات القلوب" ،در بیان قصه حضرت جرجیس (علیه السلام)، می نویسد:

» ابن بابَوَیه و قطب راوندی رَحِمَهُمَا اللّه به سند خود روایت کرده اند از ابن عباس که:

حق تعالی حضرت جرجیس علیه السّلام را پیغمبر گردانید و فرستاد او را بسوی پادشاهی که در شام بود که او را» داذانه «میگفتند و بت میپرستید) همان "تیرداد" سوّم اشکانی، که برخی به اشتباه، بخاطر تشابه اسمی، در اینجا او را "دقیانوس" پنداشته اند (. پس به او گفت:

ای پادشاه! قبول کن نصیحت مرا، سزاوار نیست خلق را که عبادت کنند غیر خدا را و رغبت نمایند در حاجات خود بسوی غیر او!

پس پادشاه به آن حضرت گفت: از اهل کدام سرزمینی ؟

فرمود: من از اهل روم هستم و اهل فلسطین می باشم. پس امر کرد که آن حضرت را حبس کردند و بدن مبارکش را به شانه های آهنین مجروح کردند تا گوشتهای او ریخت و سرکه بر بدنش میریختند و پلاسهای درشت) جامه های زبر و خشن (بر آن بدن مجروح میمالیدند، پس امر کرد که سیخهای آهن را سرخ کنند و بدنش را به آنها داغ کنند.

چون دید که به اینها کشته نشد، امر کرد میخ های آهن بر رانها و زانوها و کف پاهای او کوبیدند. باز، چون دید به اینها نیز کشته نشد، امر کرد میخهای بلند از آهن ساختند و بر سرش فرو بردند که مغز سرش روان شد، و فرمود سرب را آب کردند و بر بدنش ریختند و ستونی از آهن در زندان بود – که کمتر از هیجده نفر آنرا نقل نمی توانستند نمود – حکم کرد که آن را بر روی شکم او بگذارند! چون شب تاریک شد، مردم از او پراکنده

شدند، اهل زندان دیدند مَلَکی) فرشته ای (به نزد آن حضرت آمد و گفت:

"ای جرجیس! حق تعالی می فرمایـد: صبر کن و شاد باش و مترس، که خـدا با تو است و تو را از ایشان خلاصـی خواهـد داد و ایشان تو را چهار مرتبه خواهند کشت و من الَم) درد (و آزار را از تو دفع میکنم!"

چون صـبح شد آن پادشاه گمراه، آن مقرّب درگاه اله را طلبید و حکم نمود که تازیانه ای بسیار بر پشت و شکم آن حضرت زدند و باز گفت که او را به زنـدان برگردانیدند و به اهل مملکت خود فرمانها نوشت که هر ساحر و جادوگری که در مملکت او باشد به نزد او بفرسـتند. پس فرسـتادند ساحری را که از همه ساحران ماهرتر بود؛ او هر جادوئی که توانست کرد ولی در آن حضرت تأثیر نکرد، پس زهر کشنده ای آورد و به آن حضرت خورانید... پس هیچ ضرر به آن حضرت نرسانید، پس آن ساحر گفت:

"اگر من این زهر را بجمیع اهل زمین میخوراندم... احشای ایشان را می ریخت...

دیـده های ایشان را کور می کرد! پس ای جرجیس! توئی» نور و روشـنی بخش راه هـدایت و چراغ ظلمات اهل ضـلالت «) که این معادل همان لقب لوساووریچ روشنگر، منوّر ارمنی است (و تو بر حق هستی، و شهادت می دهم که خداوند تو بر حقّ است و هر چه غیر اوست باطل است، به او ایمان آوردم و تصدیق کردم به پیغمبران او و توبه می کنم بسوی او از آنچه مرتکب شدم!"

پس پادشاه آن ساحر تائب را کشت، و باز آن حضـرت را به زندان فرسـتاد و او را به انواع عذاب) شـکنجه (معذّب گردانید و دستور داد او را پـاره پـاره کرده در چـاهی افکندنـد و مجلسـی آراست و مشـغول شـد به شـراب و طعـام. پس حق تعـالی امر فرمود باد را که ابر سـیاهی برانگیخت و صاعقه های عظیم حادث شد) که نظیر همین قضیه در روایت مربوط به شهادت حنظلة بن صفوان و نزول بلا بر اصحاب رَسّ آمـده است (، و زمین و کوهها بلرزیدنـد و مردم همه ترسـیدند که هلاک خواهنـد شد. پس خدا میکائیل را امر فرمود تا بر سـر چاه آمد و گفت:

» برخیز ای جرجیس! بقوّت خداوندی که تو را آفرید و مُستوِی الخلقه) متناسب (گردانید! «

پس آن حضرت زنده و صحیح برخاست، و میکائیل او را از چاه بیرون آورد و

گفت:

» صبر کن و بشارت باد تو را به ثواب های الهی! «

) که نظیر همین زنده شدن آن بزرگوار، در "حبیب السِّیَر" درباره حضرت حنظله آمده است (.

پس جرجیس علیه السّلام باز رفت به نزد پادشاه و فرمود:

» حق تعالی مرا بسوی تو فرستاده است که به من، حجت بر تو تمام کند! «

پس سپهسالار لشکر او گفت: "ایمان آوردم به خدای تو که تو را بعد از مردن زنده گردانید و گواهی می دهم که او حقّ است و هر خدائی غیر او هست همه باطلند!" و چهار هزار کس مُتابَعت او کردند و ایمان آوردند و تصدیق آن حضرت نمودند؛ پس پادشاه همه را به شمشیر قهر هلاک کرد و امر نمود لوحی از مس ساختند و آتش بر روی آن افروختند تا سرخ شد و آن حضرت را بروی آن خوابانیدند و سرب گداخته در گلوی او ریختند و میخهای آهن بر دیده ها و سر مبارکش دوختند، پس میخها را کشیدند و سرب گداخته به جای آنها ریختند! پس چون دید که باز به اینها کشته نشد امر کرد آتش بر آن حضرت افروختند تا سوخت و خاکستر شد و امر کرد تا خاکسترش را به باد دادند.

پس خدا امر فرمود حضرت میکائیل علیه السّلام را که حضرت جرجیس علیه السّلام را ندا کرد و زنده شد و ایستاد به امر خدا و رفت به نزد پادشاه در وقتی که در مجلس عام نشسته بود و باز تبلیغ رسالت الهی به او نمود، پس شخصی از اصحاب آن پادشاه گمراه برخاست و گفت:

"در زیر ما چهارده منبر هست ودرپیش ما خوانی هست و چوبهای اینها از درختهای متفرّقند که بعضی میوه دهنده و بعضی غیر میوه؛ اگر سؤال کنی از پروردگار خود که هر یک از اینها را درختی گرداند و پوست و برگ بهم رسانند و میوه بدهند من تصدیق تو میکنم!"

پس آنحضرت به دو زانو درآمد و دعا کرد، درهمان ساعت همه درخت شدند و برگ و میوه بهم رسانیدند، پس پادشاه امر کرد آن حضرت را در میان دو چوب گذاشتند و آن چوبها را با آن حضرت با ارّه به دو نیم کردند؛ پس دیگ بزرگی حاضر کردند، زِفت) قیر (و گوگرد و سرب درآن دیگ ریختند وجسد شریف آن حضرت را

در آن دیـگ گذاشـتند وآتش افروختنـد در زیر آن دیگ، تا جسـد آن حضـرت با آنها بهم آمیخته شـد! پس زمین تاریک شـد، و حق تعالی حضرت اسرافیل) از فرشتگان چهارگانه مقرّب (را فرستاد، نعره ای بر ایشان زد که همه برو در افتادند و دیگ را سرنگون کرده گفت:

» برخیز ای جرجیس به اذن خدا! «

پس به قدرت حقتعالی آنحضرت صحیح و سالم ایستاد و رفت به نزد آن پادشاه ملعون گمراه، و باز تبلیغ رسالت نمود.

چون مردم او را دیدند تعجب کردند، پس زنی آمد و به آن حضرت عرض کرد:

"ای بنده شایسته خدا! ما گاوی داشتیم که به شیر آن تعیّش) زندگانی (میکردیم و اکنون مرده است. از تو میخواهیم که آن را زنده گردانی!"

آن حضرت فرمود:

» عصای مرا بگیر، ببر و بر سر گاو خود بگذار و بگو:

جرجیس میگوید:

برخیز به اذن خدا! «

چون چنین کرد گاو زنده شد، و آن زن ایمان آورد.

پس پادشاه گفت: "اگر من این ساحر را بگذارم، قوم مرا هلاک خواهد کرد!"

پس همه اجتماع کردند بر قتل آن حضـرت، پس امر کرد که آن حضـرت را بیرون برند و گردن بزنند، پس چون آن حضـرت را بیرون بردند عرض کرد:

» خداونـدا! اگر بت پرسـتان) یعنی گبرهـای آتش پرست یـا مهرپرست (را هلاـک خواهی کرد، از تو سؤال می کنم که مرا و یـاد مرا سـبب شکیبائی گردانی برای هر که تقرّب جوید بسوی تو به صبر کردن در نزد هر هولی و بلائی! «

پس باز آن حضرت را گردن زدند و برگشتند، همه به یک دفعه به عذاب الهی هلاک شدند.

) حیاة القلوب، علامه مجلسی، انتشارات سرور - قم، ج 2، ص 1296-1291).

چنانکه در روایت مربوط به حضـرت حنظله (علیه السلام) نیز آمده که پس از شهادت آن بزرگوار، بلائی نازل شد که اصحاب رَسّ را نابود ساخت.

شهادت حضرت جرجیس یا همان جورج قدّیس گرجی؛ و همان حنظلة بن صفوان عربی، یا گریگور لوساووریچ ارمنی

شهادت حضرت جرجیس

یا همان جورج قدّیس گرجی؛

و همان حنظلة بن صفوان عربی،

یا گریگور لوساووریچ ارمنی

اگر کسـی اشکال کند که: ولیکن، در آن روایت، چنین آمده که حضرت حنظله در سیاهچال یا چاهی در وسط رود ارس) یا یکی از شاخه های پر آب آن (، حبس و شهید شد؛ در جواب اشکال وی گوئیم:

اوّلاً، اصل شهادت این پیامبر برای ما بشر بهانه جو و گناهکار مهمّ است، که پند و عبرت بگیریم و از خشم و بلای الهی در امان نباشیم!

ثانیاً، یک روایت و داسـتان حقیقی، در نقل و بازگو کردن راویان و مورّخین بسیار از ملل و اقوام مختلف، با زبانهای گوناگون، ممکن است دچار تغییر و دگرگونی شود؛ ولی اصل واقعه را نباید زیر سؤال برد.

ثالثـاً، جمع بین این روایات، پس از اندیشـیدن، همگی به نحوی امکان پـذیر است؛ مثلاً در این مورد، چنین جمع می توان کرد که: شاید حبس حضـرت حنظله یا همان حضـرت جرجیس) و همان گریگور لوساووریچ ارمنی، و جورج مقدّس گرجی و اروپایی (در سیاهچال یا چاه رود ارس) یا یکی از شاخه های پر آب آن (، در مرحل ?

آخر و پایانی ج که قضای الهی بر شـهادت وی تعلق گرفت ج به تنهایی سبب شهادت آن بزرگوار نبوده، بلکه گبرها) اصحاب رَسّ (پس از شنیدن صدای نال ? آن پیامبر مظلوم در چاه یا سـیاهچال، دوباره وارد آنجا شده و گردن آن حضـرت را در همان محبس زده باشند و سپس آن بلای فراگیر آمده و اصحاب رَسّ را نابود ساخته باشد...

تعمید ارامنه توسط گریگور در فرات، شاهدی دیگر بر اتحاد گریگور و جرجیس:

شیخ فخرالدّین طُرَیحی، در لغتنامه "مجمع البحرین")چاپ مرتضوی ج تهران، ج 4

ص:189

ص 57) میگویـد: "جرجیس" اسم پیامبری بود که پس از حضـرت مسـیح (علیه السـلام) خدا وی را به سوی پادشاه موصل) شـمال عراق (فرستاد.

در تواریخ ارمنی نیز شواهدی بر این یافت میشود که گریگور لوساووریچ مقدس در سـرزمین عراق نیز تبلیغ مسـیحیت می نموده است. از آن جمله می خوانیم:

» او پس از بازگشت به ارمنسـتان بر مسـند رهبری کلیسا نشست و بهر آموزش و گسترش مسیحیت کار و کوشش را آغاز کرد. وی نخست، پادشاه، شـهبانو، و بزرگان و دیگر مردم را در کنار "رود فرات" ،غسل تعمید داد «.) تاریخ ارمنیان، آگاتانگقوس، ترجمه گارون سارکسـیان، نشر نائیری، تهران: 1380 ش، بند 832).

و میدانیم که مرزهای جغرافیائی قدیم ارمنسـتان، خیلی وسیعتر از امروز بوده) از سرچشمه های فرات در مرکز ترکیه، و زمانی نیز از لبنان و معظم سوریه و شـمال فلسطین و شمال عراق، تا دریاچه ارومیه در ایران، تا دریای خزر (و با موصل عراق نیز تداخل داشته است؛ و یا آنکه محدوده و قلمرو تبلیغ مذهبی آن پیامبر بزرگوار، تا آنجا نیز پیشروی داشته است.

نقشه جامع تغییرات تاریخی و جغرافیایی قلمرو ارمنستان قدیم تا ارمنستان جدید

» نقشه جامع تغییرات تاریخی و جغرافیایی

قلمرو ارمنستان قدیم تا ارمنستان جدید «

و در تواریخ ارمنی نیز آمده که تیرداد، دستور داد تا گریگور لوساووریچ مقدّس را شکنجه کنند. او را به سخت ترین شکل شکنجه کردند، به این شـکل که هفت روز از بام کاخ آویختند و سپس وی را نزد پادشاه آوردند. پادشاه از اینکه او توانسته بود این همه شکنجه را تحمل کند، متعجب شـده و از وی خواست از دین خویش دست بردارد؛ اما دوباره جواب گذشـته را از گریگور باز شـنید. پس دوباره گریگور را برده و این بار وی را به مدت هفت روز از یک پا و به صورت واژگون آویختند و به سـختی شکنجه اش کردند؛ اما او در طول این مدت به مناجات با خدا می پرداخت.) تاریخ ارمنیان، آگاتانگغوس، ترجمه گارون سارکسیان، انتشارات نائیری: 1380 ش، ص 41 ج 58).

این داستان، ادامه یافت و چندین بار دیگر گریگور بزرگوار را آزار و اذیت کردند و

شکنجه هایی طاقت فرسا بر وی روا داشـتند. یکبار میخ های بلند آهنین بر کف پای وی زده و به اجبار او را به گام زدن واداشتند. بار دیگر، سرش را در کیسه ای پر از خاکستر کرده و شـش روز در این حالت وا گذاردنـد. دیگربار با پتک بر زانوان او کوبیدنـد که زانوانش خرد شد. همچنین شکنجه های مختلف دیگری نیز بر این بزرگوار روا داشتند...

در آخربار نیز سـرب را گـداخته و بر تن مطهّر گریگور ریختند و سراسـر بدنش را سوزاندند؛ اما او نمرد! پادشاه که از زنده ماندن وی پس از این همه شـکنجه) که گبرها در حقّ وی به عمل آوردند (متعجب شده بود، دستور داد تا او را در سیاهچالی مخوف و عمیق، زندانی سازند؛ سیاهچالی که بیرون آمدن از آن، غیر ممکن بود.) همان منبع، ص 35 ج 38).

مشاهـده می شود، که جز اختلافات انـدک و ناچیز، داسـتان شـکنجه و زندان گریگور، همان داسـتان شـکنجه و زندان جرجیس و حنظله است.

روایت شهادت گریگور لوساووریچ مقدس، در لغتنامه دهخدا:

در لغتنامه دهخدا) چاپ دانشـگاه تهران: 1377 ش، ج 12 ص 19129؛ ج 15 ص 23050 ذیل دو مـدخل "وادنه آ " V?dn ق a و" گریگوار ")گرگوار ایلومیناتور < Gr ق goire l'illuminateur < گریگور درخشان (چنین آمده است:

" مبلّغ دین مسـیح (علیه السـلام) در ارمنسـتان... مرگ او بـدین شـکل بود که) در زمـان سان سان، پادشاه گبر اشـکانی، که گریگور برای هدایت وی و قومش، به اردوی او رفته بود (گریگوار را به دُم یک اسب وحشـی بسته، آن را در کنار دریای شمالی) ماوراء قفقاز (، در جلگه ای موسـوم به "وادنه آ " V?dn ق a رها کردند، تا [شـهید] شد... ج رجوع شود به:" ایران باسـتان "،حسن پیرنیا، ج 3، صفحات 2615 و 2619 و 2622".

که این گزارش یا نقل نیز شـباهت بسـیار با طرز شـکنجه یا شـهید کردن حضـرت جرجیس دارد. وچنانکه گـذشت، ممکنست همگی این وقایع در شکنجه و شهادت گریگور لوساووریچ بزرگوار، رخ داده باشند؛ پس تناقض یا تعارضی با روایت حبس و شهادت حضرت حنظله در سـیاهچال، و روایات دیگر در کیفیّت شـهادت حضرت جرجیس یا همان جورج قدّیس، ندارد؛ و هر چهار تن، یک نفر بیش نبوده اند، که درود خدا بر روح این پیامبر مظلوم باد...

ص:191

یکی بودن دوران حیات و وفات، شاهدی دیگر:

مورّخان تقریباً اتفاق نظر دارند که دوران رسالت جورج مقدّس و نیز گریگور لوساووریچ، در نیمه دوم قرن سوم میلادی بوده و وفات ایشان در نیمه اول قرن چهارم میلادی رخ داده است. و این هم ج اضافه بر سایر شواهد - خود شاهدی دیگر بر یک نفر بودن آنها میباشد.

ذُکران یا یادبود تاریخی:

روز 30 سپتامبر، ذُکران) یادبود (گریگور لوساووریچ، نزد برادران ارامنه است. و نیز روز 23 نوامبر، در گرجستان، بعنوان روز جُرج مقدس Saint George (به زبان گرجی (:

tsminda giorgis

و گیورگوبا:

Giorgoba

و 23 آوریل در انگلستان) با عنوان "قدّیس شهید حامی سربازان فداکار" (روز تجلیل از این پیامبر بزرگ است.) رجوع شود به: دایرة المعارف مُصاحَب، ج 1، ص 771؛ ج 2، ص 2384).

نتیجه علمی مباحث گذشته، در یک کلام:

از تحقیق مشکل و پیچیده فوق، چنین نتیجه میگیریم که: این چهار شخص) حنظلة بن صفوان، گریگور لوساووریچ، جرجیس، و جورج مقدّس (، در حقیقت، یک نفر بوده اند، با نقل های متفاوت، توسط راویان و مورّخین مختلف. ولی او یقیناً پیامبر الهی بوده و شهید شده است.

ستمگری دوباره گبرهای آتش پرست در حقّ ارامنه بی گناه و بی پناه:

در اواسط قرن پنجم میلادی، یزدگرد دوم ساسانی تصمیم گرفت تا مسیحیت را در ارمنستان براندازد و آیین زرتشتی را به زور جایگزین مسیحیت گرداند. وی در سال 450 میلادی جنگ با ارمنستان را آغاز کرد. گبرهای ایران با کمک زرتشتیان

ارمنستان، بسیاری از رهبران و بزرگان بی گناه مسیحی را به قتل رساندند. در نهایت و پس از گذشت کمتر از دو قرن از استقرار مسیحیت در این کشور) که یگانه دین حقّ آن زمان بود (، مسیحیت به دین اقلیتی ناچیز تقلیل یافت و اکثر مسیحیان از ترس جان خود، به آیین زرتشتی گرویدند. با این حال، این وضعیت) چون خلاف خواست باطنی ارمنیان بود (دوام نیافت و چندین سال بعد، در سال 481 میلادی، مسیحیان قیام کردند و نهایتاً طی مصالحه ای که با گبرهای مجوسی ایران کردند، قرار گردید که تمامی آتشکده های زرتشتیان خراب گشته و ارامنه در گرویدن به مسیحیت آزاد باشند

) تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ویلیام میلر، ترجمه علی نخستین، انتشارات اساطیر: 1382 ش، ص 297).

چنین شد که دوباره مسیحیت به عنوان دین اول و رسمی ارمنستان شناخته شد و کلیساها بازگشایی گردید. اشخاصی هم که از مسیحیت به جبر و زور گبرها، یا از ترس تهدید و آزار و اذیت آنها، بازگشته بودند، توبه کرده و دوباره مسیحیت را پذیرفتند) همان منبع، ص 298)؛ و این گونه، با شکست گبران از ارامنه) که دین حقّ زمان نزد ایشان بود (پس از شهدای بسیاری که ارامنه در راه دفاع از دین خدا دادند، وعد ? الهی ج در یاری کردن دین حقّ در هر زمان – تحقق یافت، که به قول علامه مجلسی رضوان الله علیه:

» بسند معتبر از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت است که: خالی نبوده است زمین از روزی که آفریده شده، از حجت عالِمی که زنده گرداند آنچه را ایشان بمیرانند از حق؛ پس حضرت این آیه را خواندند:

یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ !) سور ?

صفّ ، آیه 8)

» کافران می خواهند که خاموش کنند و فرونشانند نور خدا را با دهانهای خود! ولی خدا تمام کنند ? نور خود است هر چند خوش ندارند کافران!"...«) حیاة القلوب، ج 5، ص 46).

انفجار شهاب سنگ درخشان در مسکو، یادآور لوساووریچ

اشاره

انفجار شهابسنگ درخشده 2013 در روسیه، معجزه درخشش دوم گریگور

ص:193

لوساووریچ مقدس، به سبب عزاداری ارامنه برای امام حسین ع

انفجار شهابسنگ درخشده 2013 در روسیه، معجزه درخشش دوم گریگور لوساووریچ مقدس، به سبب عزاداری ارامنه برای امام حسین (علیه السلام):

تجربه اینجانب، و ظهور معجزه ای عجیب، از سوی این پیامبر بزرگوار و اهل بیت پیامبر اکرم) صلوات الله علیهم اجمعین (در حال نگارش این تحقیق بی سابقه:

تردید داشتم که در خاتمه این تحقیق سخت و پیچیده علمی، رخدادی شگفت را بنویسم؛ از بیم آنکه ممکن است برخی سنگدلان، بنده را مسخره کنند و تمام تحقیقات علمی و تاریخی و روائی فوق را نیز به استهزاء بگیرند؛ ولی با توکّل به خدا می نویسم و تصریح می کنم که این مطلب، جدا از تحقیق علمی فوق است؛ لطفاً آن را خلط نکنید! و آن اینکه: هرچند در دین مبین اسلام و شرع مقدّس، نهی شده از رفتن نزد فالگیران و از اعتماد به گفتار ایشان، ولی در برخی روایات نقل شده که خداوند، حقیقتی را از زبان یک فالگیر یا کاهن ویا حتی ساحر، بیرون فرستاده، تا آیت و نشانه ای باشد برای مردمانی که پند نمی گیرند.

روزی، در جلفای اصفهان، پس از قرار ملاقاتی با برخی برادران و خواهران ارامنه، یک پیرزن فالگیر که بساط خود را کنار پارکی پهن کرده بود، بنده را به اسم صدا زد! تعجب کردم و ناچار ایستادم. گفت:" من فالگیری ارمنی هستم ".گفتم:" بنده اعتقاد به فال ندارم، جز آنچه که از طریق معتبر توسط بزرگانی چون شیخ بهائی نقل و تجربه شده باشد ".ولی شکستگی و خمیدگی کمر و آثار پیری در چهره این پیرزن ارمنی، بنده را شرمنده خدا ساخته و مرا به مهربانی در حقّ وی واداشت و مبلغی بعنوان صدقه به او دادم. نگاهی به من کرد و گفت:" الهی خیر ببینی جوان! اکنون که این کار نیک را در حق من کردی، بگذار من هم بگویم: فال شیخ بهائی را من هم می دانم! عدد ابجدی اسم کامل تو برابر است با عدد اسم مقدس "گریگور" و پس از ظهور شهابی در آسمان که افق را درخشان می کند و کافران را می ترساند، زندگی تو نیز مثل "گریگور" ،درخشان و پرنور میشود! چون کاری می کنی که روح گریگور، شادمان شده و برای تو دعا می کند!".

بنده دیگر نایستادم و با خوشرویی از آن پیرزن ارمنی خداحافظی کردم، تا اینکه

چنـد روز پیش، هنگام اوّلین تحقیقات خود در رابطه با جناب گریگور لوساووریچ و یکی بودن وی با جورج قدّیس و جرجیس و حنظلة بن صفوان، خبر ظهور و انفجار شهابسنگ سوزان و نورانی عجیبی در روسیه) به تاریخ جمعه ?? بهمن 1391 ش/ ??

فوریه 2013 م (و ترس و هراس کمونیست های بی دین از این واقعه، بنده را به تأمّل و اندیشه در مورد پیشـگویی آن پیرزن ارمنی واداشت. پس عـدد اسم کامل خود را) به اضافه اسم مسـتعار" امیر "که در منزل، به آن خوانده میشدم (به ابجد حساب کردم: س ی د، ا م ی ر، ا ح م د، س ج ا د ی < 456 و دقیقاً برابر با عـدد" گ ر ی گ و ر "شـد، و متوجه شدم که آن پیرزن درست گفته بود. ولی بسـیار تعجب کردم که اسم کامل و بلکه اسم مستعار من را از کجا میدانسته و با چه سرعتی بدون ماشین حساب، آن را در ذهن خود حساب کرده است ؟!

تذکر می دهم که نقل این واقعه عجیب، دلیل بر مشروعیّت فالگیری و یا درست بودن چنین اعمالی نزد حقیر نیست. شرع مقدّس، مراجعه به فالگیران را تحریم فرموده، هرچند درست و دقیق پیشگویی کنند. زیرا چه بسا خداوند، صلاح بندگانش را در ندانستن اسراری می داند...

شواهدی از علم جَفر:

هرچند، علم جفر و دیگر علوم غریبه مشـروعه، نزد علماء و فقهاء بزرگوار شیعه، شرعاً حجّت نیستند و از نظر مورّخین و محققین نیز، دلیل و برهان محسوب نمیشوند؛ لیکن میتوانند لااقل، شاهدی و یا قرینه ای بر صدق یک واقعه و مدّعا باشـند. سخنی که آن پیرزن فالگیر ارمنی به بنـده گفت، مرا به این واداشت که از راه علوم غریبه مشـروعه، نظری در این مدّعا بیافکنم. نتیجه، بسـیار جالب بود: عدد ابجدی عبارت» گریگور – لوساووریچ – ارمنسـتان «(1580) برابر است با عـدد ابجـدی عبارت» حنظلة بن صـفوان ج بأرمنیّة «) توضـیح: ب، در عربی، بمعنی" در "است؛ بأرمنیّة، یا: بإرمینیّة، هردو یعنی: در ارمنستان ((1580):

گ (20) ر (200) ی (10) گ (20) و (6) ر (456 (200

ص:195

ل (30) و (6) س (60) ا (1) و (6) و (6) ر (200) ی (10) چ (322 (3

ا (1) ر (200) م (40) ن (50) س (60) ت (400) ا (1) ن (802 (50

456 + 322 + 802 1580

ح (8) ن (50) ظ (900) ل (30) ة (993 (5

ب (2) ن (52 (50

ص (90) ف (80) و (6) ا (1) ن (227 (50

ب < 2

أ (1) ر (200) م (40) ن (50) ی (10) ة (306 (5

993 + 52 + 227 + 2 + 306 1580

که شاهدی است از علوم غریبه، بر یکی بودن گریگور لوساووریچ با حنظلة بن صفوان.

چند شب قبل نیز، خوابی عجیب در همین رابطه دیدم، که ابتدا صلاح نمیدیدم آنرا اینجا بازگو کنم. ولی چون اهمیت فراوانی دارد و ان شاء الله از رؤیاهای صادقه و راستین است، نقل آن نیکو به نظر حقیر عاصی رسید:

شب 14 فوریه) روز ولنتاین یا والنتینوس شهید ج روز ازدواج آسان (که مقال ?

کوتاه قبلی را در رابطه با تبلیغ سنت حسن ? » ازدواج آسان «در اسلام و مسیحیت، به یادبود کشیش والنتاین شهید، طرّاحی و تنظیم کردم، همزمان مشغول تحقیق حاضر) دربار ? شخصیت گریگور لوساووریچ مقدس (بودم و به ارواح پیامبر اکرم و ائمه اطهار) صلوات الله علیهم (برای حلّ این معمّای تاریخی بزرگ که قرنها است کسی از آن آگاه نبوده – متوسّل شده بودم.

نزدیک اذان صبح در خواب دیدم که تپه ای بزرگ و پوشیده از برف، در مکانی متروکه و ساکت، پیش چشمانم نمایان شد. کلیسایی کهن و قدیمی در آنجا مشاهده کردم که بانگ ناقوس قدیمی آن در فضای آرام آن منطقه، طنین می افکند و مرا بیاد فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در تفسیر صدای ناقوس می انداخت) که در همین وبلاگ، در یک پست جداگانه به توضیح آن حدیث شریف، پرداخته ام (.

در حالی که به سمت آنجا می رفتم، کشیشی را در آستانه درب ورودی دیدم؛ از

وی سؤال کردم که آیا می توان داخل این مکان را دید؟ گفت: آری! و چون برگشت به من نگاه کند، دیدم گریبان و سینه او پر از خون جاری و تازه زخمی عمیق است – که نیمی از گلو و گردن او را بریده بودند و من سخت از دیدن این صحنه ترسیدم؛ اما وقتی دست مرا گرفت که به داخل ببرد، آرام گرفتم؛ چون داخل حیاط شدیم، شادروان آقای "شیرام عیسائی")پدر آقای "آوریل عیسایی" سابق الذکر از برادران ارامنه، که 24 سال است برای امام حسین (علیه السلام) عزاداری میکند (را مشاهده کردم که شاداب و در سنین میانسالی بود و حیاط را آب و جارو میزد؛ سلام کردم و ایشان هم جواب داد. به کشیش خون آلود گفتم: من این آقا را می شناسم! ایشان آقای "شیرام عیسائی" نیست ؟! گفت:

» چرا؛ خودشان هستند و ایشان اکنون سردسته و رئیس خادمان اینجا هستند و اینجا "مقام گریگور مقدّس" است! «. با خود گفتم: وقتی بیرون آمدم، نزد ایشان میروم و احوالپرسی می کنم و اگر خبری یا حرفی برای پسرشان آقای آوریل عیسائی داشتند، بعداً به ایشان خبر میدهم) ولی متأسفانه آقای شیرام عیسائی دیگر از نظرم محو شد و هرچه دنبالشان گشتم، کسی را ندیدم! (.

کشیش خون آلود، من را به کتابخانه ای کهن و قدیمی برد که بسیار متروکه، مخوف و ترسناک بنظر می آمد و انبوهی خاک و غبار روی کتب قدیمی و نسخه های کهن خطّی آن کتابخانه نشسته بود. بنده چون سابق، کتابدار و مسؤول فهرست نویسی کتب خطی مدارس تابعه مدرسه مرحوم خان مروی) در تهران (بودم، با وجود ترس، اشتیاق داشتم آنجا را ببینم. کشیش خون آلود بنده را به مخزن کتابخانه برد. چند کتاب نشان من داد و غبار ضخیم روی آنها را تکاند و گفت: "اینها به خطّ خود گریگور لوساووریچ است که برای هدایت گبرهای آذربایجان نوشته بود ولی نپذیرفتند و آنها را سوزاندند و خودش را هم شهید کردند!" ؛من از کشیش خون آلود پرسیدم: "مگر گریگور مقدس، به مرگ طبیعی نمرده اند؟!" ؛گفت: "نه! گفتم که او را شهید کرده اند و بد جور هم شهیدش کردند! آیا قبرش را نمی بینی که کف آن رودخانه است ؟!" .از پنجره کتابخانه کلیسا به بیرون نگاه کردم؛ پایین عمارت، رودی با آب زلال جاری بود) کسی به من فهماند که آن رودخانه، همان رود ارس است (و سنگ قبری کهن و قدیمی با نوشته های ارمنی کهن در بستر رود دیدم و درخواب همه را خواندم و فهمیدم! کشیش گفت: "این کتابها

را هم نگاهی بیاندازید؛ که قرنها است روح گریگور مقدّس انتظار میکشد کسی آنها را بخواند!" ؛بنده با آنکه چندان در خواندن ارمنی قوی نیستم، در خواب، بسرعت میخواندم و میفهمیدم) اما پس از خواب هیچ بیاد نیاوردم که چه نوشته بود! (.

ناگهان متوجه شدم که کشیش خون آلود، بر اثر خونریزی شدید از ناحیه گردن و گلوی تا نیمه بریده اش، دارد از حال میرود و می افتد؛ وی را گرفتم و نشاندم و گفتم:

"اینجا طبیب یا پرستاری نیست که به داد شما با این وضع برسد؟!" .گفت: "مهم نیست! این زخم باید بماند تا نشان بدهم!")و نگفت نشان چه کسی بدهد! (و دوباره ایستاد و بازهم بر ترس من از وی افزوده شد. پرسیدم: "کدام بی انصافی با شما این کار را کرده؛ آیا شما را هم شهید کرده اند؟!" ؛ناگهان چین و چروکی از یادآوری درد کشته شدن، بر چهره اش ظاهر شد و گفت: "آری! همان گبرها که گریگور را شهید کردند!" ؛گفتم: "خدا لعنتشان کند!".

کشیش خونین درون اطاقی رفت و با جعبه ای سرخ رنگ بیرون آمد و گفت اینجا اطاق گریگور مقدّس است و این هدیه برای شماست... و بار دیگر داشت از حال میرفت که او را گرفتم و گفتم: "کدام هدیه ؟! من که هدیه ای نخواسته بودم! برای چه ؟!" .گفت:

"قرنها بود کسی راز این کتابهای متروکه و غبارخورده را نمی دانست! شما خواندی و فهمیدی و روح گریگور را پس از قرنها شادمان ساختی!" ؛و درب جعبه را باز کرد، دیدم مرواریدی زیبا و درشت) که وسط آن سوراخ نخ گردنبند را داشت (درون آن بود و گفت: "این یک مروارید از گردنبند دختر گریگور است؛ آیا دوست داری داماد گریگور بشوی ؟!" .من با تعجب نگاه میکردم و با ناباوری گفتم: "چه افتخاری از این بالاتر؟!...

ولی من وضع مالی خوبی ندارم که داماد ایشان بشوم!..." .کشیش گفت: "این قطعه جواهر، زندگی شما را درخشان و روشن می سازد؛ امیدوار باش!" .پس جعبه را گرفتم و بار دیگر باز کردم؛ با کمال شگفتی دیدم مروارید تبدیل به الماسی درخشان شده، و چون آنرا مقابل نور آفتاب گرفتم، تصویر حضرت مریم (علیه السلام)) با حجاب کامل (در آن نمایان می شد... ناگهان متوجه شدم کشیش خون آلود، دیگر نیست و من در آن مکان هولناک و متروکه تنها هستم؛ هرچه صدا زدم او را نیافتم. به سمت آن اطاق که می گفت اطاق مخصوص گریگور لوساووریچ است دویدم؛ دیدم در آستانه درب، خون بسیاری

بر زمین جـاری است و چون در را باز کردم، کف اطاق نیز خون ریخته شـده بود... پس با دیـدن این صـحنه انـدوهبار و ترسـناک، ناگاه از خواب برخاستم و هنوز نمی دانم که رمز و راز این خواب چه بوده و آن کشیش خون آلود که بود که خود را معرفی نکرد؟!

– خواب را برای برادر ارمنی عزیز، آقای آوریل عیسائی) چون پـدرشان هم در خواب بودنـد (نقل کردم. ایشان گفتند: باید بپرسم و بعداً به شما بگویم که چه بوده است.

یکی از دوسـتان ارامنه در جلفای اصـفهان نیز گفت: شایـد کشـیش خون آلود، رهبر شـهید ارامنه "وارتان) وارطان (مامیکونیان " ?????? ?????????? بوده، که در دفـاع مقابـل لشـکر متجاوز گبرهای آتش پرست) سـپاه یزدگرد دوم ساسانی (در سال 451 م بـا جمع کثیری از ارامنه) در دفاع از دین حق آن زمان: مسـیحیت (به شـهادت رسیده اند. و دیگری گفت: شاید همان قدّیس یا راهب شهید رومی، والنتاین) ولنتاین Valentine (یـا والنتینوس بوده، که روز عشق یـا" ازدواج آسان"(14 فوریه (منسوب به او است) شـهادت: حـدود 270 م (. این احتمالات هیچکدام بر حقیر ثابت نشد و هنوز نمیدانم آن کشیش خونین چه کسی بود و آنجا چه میکرد!

معجزه ای که شب بعد، در بیداری رخ داد:

شب مشـغول ادامه تحقیق و تفکر در حلّ معمّای شخصـیت گریگور لوساووریچ مقدس بودم. در آثار مرحوم علامه مجلسی) رضوان الله علیه (مطالعه میکردم. به زندگانی حضـرت جرجیس (علیه السـلام) پیامبری که ثابت شد با حنظلة بن صـفوان یا گریگور مقدس یکی بوده است – رسـیدم و روایـات را می خوانـدم. شـیطان لعین در فکرم وسوسه کرد که:" چگونه این روایات را میتوان باور کرد؟! مگر میشود یک انسان اینهمه بلای جانی ببیند و باز زنده بماند؟!".

هرچند بر شـیطان لعنت کردم، باز این وسوسه در دلم می آمد؛ تا آنکه ناگهان رویدادی تلخ رخ داد؛ خانواده یکی از دوستان بسیار عزیز که کارتهای تقدیرنامه از برادران ارمنی) بخاطر برگزاری عزاداری و پذیرایی از عزاداران امام حسین ع (مزیّن به هنر خطاطی زیبای ایشان است) که تقدیم آقای عیسائی و پسر و برادرزاده ایشان

کردیم (، زنگ زدند و با ناراحتی و گریه گفتند ایشان از پشت بام آپارتمان چهارطبقه) که برای تعمیر نورگیر، شبانه بالا رفته بودند (به درون حیاط خلوت) با کف سرامیک (سقوط کرده و پایین افتاده اند و دارند ایشان را به بیمارستان کاشانی) اصفهان (می برند.

پس از قطع تماس، بنـده سـخت گریسـتم و گفتم:" ایشان از دست رفت! مگر میشود کسـی از چهار طبقه روی زمین سـفت بیفتـد و زنـده بماند؟! ".ساعتی بعد که به بخش اورژانس بیمارسـتان کاشانی رفتیم، همسـر ایشان را دیدیم که شادمان و شگفتزده میگفتند:" خدا ایشان را دوباره بما داده! واقعاً معجزه شده است! فقط شکستگی لگن دارند و سرشان کمی زخم شده و بدنشان ضرب دیده و دکترها میگویند: خطر رفع شـده و ایشان زنـده می مانـد و خوب می شود! حتی دست و پای خود را نیز به راحتی حرکت میدهند و شـکر خدا نخاع ایشان ضـربه ندیده که فلج شوند! ".اینجا بود که یاد آن وسوسه افتادم که شـیطان لعین می گفت:" مگر میشود انسان پس از آن همه صدمه زنده بماند؟! "و دانسـتم که این معجزه ای از جانب حضـرت جرجیس) همان: گریگور لوساووریچ، و همان حنظلة بن صـفوان (و امام حسـین و اهل بیت پیامبر اکرم) صـلوات الله و سـلامه علیهم اجمعین (بوده است؛ زیرا تمام این جریانات، زنجیروار، بهم مرتبط هسـتند! و خداونـد خواسـته است تا به این وسـیله، آیت قدرت خود را به بندگان ضـعیف خود نشان دهد؛ هرچند، اکثر مردم از اندیشیدن در آیات الهی غافل و بی خبر هستند!

و همانا در سرگذشت دردناک و عبرت آور چنین پیامبران بزرگوار مظلوم و ستمدیده ای، برای مظلومان و ستمدیدگانی چون برادران ارامنه) که همواره در تاریـخ، سـتم دیـده و مظلوم واقع شـده اند؛ خصوصاً در واقعه اندوهبار و جانگداز" کشـتار یا قتل عامّ یا نسل کشـی ارامنه "یا همان" جنایت بزرگ "1915 م توسط ترکان قسیّ القلب و سنگدل عثمانی ترکیه (و نیز برای مظلومان و ستمدیدگانی امثال خود این حقیر) سید احمد سجادی (– که خاک قدمهای آن بزرگواران نیز نیستیم – عبرت فراوان است...

در اینجا، من نیز یاد آخرین دعای این پیامبر بزرگوار، قبل از شهادتش، می افتم که گفت:

» خداونـدا! از تو سؤال می کنم که مرا و یاد مرا، سـبب شـکیبائی گردانی برای هر که تقرّب جوید بسوی تو به صبر کردن در نزد هر هولی و بلائی! «

ص:200

کـه هرچنـد، پیکر روح زخمی، خسـته و بی قرار این حقیر نیز، در طـول زنـدگی، پر از زخم خرده شـیشه هـای آزار و اذیّت، ظلم و سـتم، عداوت و حسادت حسودان هموطن)! (خودم، بوده است... با خواندن و نوشتن سرگذشت این بزرگواران، همواره خدا را شکر می گویم که در صبر بر مظلومیّت و تحمّل رنـج محرومیّت، تـابع مـادر سـادات: فـاطمه زهرا (علیه السـلام) و پـدر سـادات: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، بوده ام و به چنین مظلومیتی افتخار می کرده ام... وَ الحَمدُ للهِ .

در خـاتمه می گویم: همه مظلومیتهـای پیـامبران بزرگوار و پیروان ایشـان را خوانـدیم و شـنیدیم، ولی به فرموده امـام حسن مجتـبی (علیه السلام) خِطاب به برادر گرامی خود، امام حسین (علیه السلام) که برادران ارامنه نیز ارادت فراوان به ایشان داشته و دارند:

... و لکن لا یوم کیومک یا أبا عبد الله...

»... ولیکن، روزی اندوه بارتر نیست از روز عاشورای تو، ای اباعبدالله... «.

) بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 45، ص 218، حدیث 44).

و بزرگواری حضـرت امام حسـین (علیه السـلام) سـبب آشنایی من با برادران عزادار ارامنه شد؛ و این آشنایی سبب تحقیق بنده در رابطه با مقام جناب گریگور لوساووریچ مقدّس و فاش شدن راز پیامبر بودن و شـهادت دردناک وی، از لابلای اسـناد فراموش شد ? تاریخ بود، که در خواب دیده بودم. و هم ? اینها را مدیون آقای" آوریل عیسایی "عزیز) از ارامن ?

عزادار امام حسـین ع (هسـتم. همانگونه که روح پدر گرامی ایشان) شادروان شـیرام عیسائی (را در خواب دیدم که به سـبب عزاداری پسـر عزیزشـان برای امـام حسـین (علیه السـلام)، آن پـدر گرامی، مقـام ریـاست خادمـان گریگور مقـدس را یافت. روحش شاد که سـبب این درخشش و روشنگری شد...

خاکستر وجود مرا گر دهند باد از اشتیاق، رو بسوی کربلا کند...

یا حسین

پایان نگارش: روز ولادت امام حسن عسکری علیه الصّلاة و السّلام

هشتم ربیع الثانی 1434 ق/ اول اسفند 1391 ش/ 19 فوریه 2013 م

اصفهان – ایران – سید احمد سجادی

) ویراستار سابق دایرة المعارف تشیّع (

دانلود صوت زیبای آقای علی فانی،

ص:201

در یادآوری کتب آسمانی و وحی الهی:

http://62.220.120.107/qom/vijeh/1391/audio/be-taha-be-yasin.mp3

شنیدن آنلاین این صوت دلنشین،

عبرت انگیز و یادآور رنجهای اولیاء خدا:

http://farhangi.um.ac.ir/portal/?q

سبلان، مکان احتمالی دیگر، در مورد محلّ شهادت و دفن جناب گریگور لوساووریچ:

در تکمیل تحقیقی که سابق، در همین وبلاگ، پیرامون اثبات یکی بودن شخصیت این بزرگوار با دو پیامبر در مدارک شیعی و اسلامی، به عمل آوردم، اکنون تحقیق تکمیلی جدیدی را به برادران و خواهران ارامنه و مسلمان اهدا میکنم تا برایم دعا بفرمایند.

به مناسبت 23 نوامبر) در گرجستان: یادبود پیامبر شهید، حنظلة بن صفوان، یا:

جرجیس اسلامی < گریگور ارمنی < گیورگوبا ج گرجی < Saint-George جورج مقدس - انگلیس (.

سبلان، در اصل، ساوالان بوده است؛ "ساو" در ترکی یعنی "صحبت/ وحی" ؛و "آلان" یعنی "گیرنده" .سبلان یعنی "گیرند ? وحی/ مطیع امرخدا".

"این کوه در تاریخ، مظهر خشم خدا و نزول بلا بر آذربایجان بوده و چهر ? آدمی را دارد که سر به بالا نگاه می کند" .دوعکس عجیب آن:

چهره یا قیافه یک آدم در قله کوه سبلان نمایان است

چهره یا قیافه یک انسان در قله کوه سبلان نمایان است

برخی پیرمردان نواحی سبلان) به ارتفاع 4811 متر/ غرب اردبیل (هنوز با ترس به این آتشفشان آرام، ولی ترسناک، می نگرند و معتقدند: وقتی آتش پرستان آذربایجان) اصحاب رس < ارس (آن پیامبر را شکنجه و شهید کردند، سبلان مأمور شد تا گدازه بر سر ایشان ببارد. نیز آب شدن برف قل ? همیشه برفی آن را علامت بلا و خشم خدا، و یا علامت آخرالزمان یا قیامت می دانند...

استاد دهخدا چنین می نویسد:

ص:202

» سبلان، کوهی است عظیم و به شرافت مشهور... بسیاری از اهل الله) اولیاء خدا (در آن، عبادت) و خلوت و سکونت (گزیده اند... از 50 فرسنگی) حدود 300 کیلومتری (دیده می شود!... در عجایب المخلوقات) تألیف: زکریا قزوینی – قرن 7) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مروی است که... پرسیدند: سبلان چیست ؟!

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

"...سبلان کوهیست بین ارمنیه) ارمنستان قدیم (و آذربایجان؛ بر آن چشمه ایست از چشمه های بهشت و در آن) کوه یا در زیر آب آن چشمه (قبری است از قبور انبیاء"...«) لغتنامه دهخدا، 9/13419).

) شاید: همان قبر حضرت جرجیس) گریگور ارمنی (باشد که برای تبلیغ دین حقّ آن زمان، آنجا رفته باشد و آنگاه گبران، آنجا او را حبس، شکنجه و شهید کرده اند (.

چشمه قله کوه سبلان

متن عربی این حدیث شریف را علامه مجلسی) رضوان الله علیه (چنین روایت کرده است:

»... قِيلَ : وَ مَا السَّبَلَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟!

قَالَ (صلی الله علیه و آله):

جَبَلٌ بِأَرْمَنِيَّةَ وَ آذَرْبَيجَانَ ؛ عَلَيْهِ عَيْنٌ مِنْ عُيُونِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ قَبْرٌ مِنْ قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ «.

) بحارالأنوار، ج 57، ص 122)

دقت نظر پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) را در نقشه قدیم ارمنستان و آذربایجان بنگرید:

نقشه ارمنستان قدیم و آذربایجان و اردبیل و سبلان

در نقش ? فوق، اردبیل را با مربع قرمز و کوه سبلان را با مثلث قرمز نشان داده ایم.

پس دور نیست که قبر پیامبر شهید مظلوم، حضرت جرجیس یا گریگور لوساووریچ یا حنظلة بن صفوان (علیه السلام) در همین کوه پر رمز و راز سبلان باشد.

آخرین خشم سبلان:

برخی پیرمردان اردبیل نقل می کنند:

ص:203

» حدود سال 1330 ش، که به "سال فاجعه طوفان" شـهرت یافت، چون عشایر نواحی سـبلان، سگهای گله شان را به جان چند فقیر غریبه انداختند، خشم سبلان یا "اولدورِن یل " ?ld ی ren yel (طوفان مرگبار (هزاران قربانی گرفت... «.

برخی چون اسـتاد میثاق امیرفجر) رمان" اشراق "،صفحات 287-281) اشـاراتی به این فاجعه بزرگ و عواقب آن کرده انـد؛ البته، ایشان، جلوتر) ص 263)، بنقل از برخی اهالی آن سامان، و به خطا، اولین خشم سـبلان را به عهـد حضـرت لوط (علیه السـلام) رسانـده اند؛ و سبب این اشتباه، تشابه برخی اعمال زشت و نیز سرنوشت اصحاب رَسّ) ارس (و قوم لوط ، به هم است.

نتیجه:

از مجموع این نقل قول های محلّی، که ریشه در تاریخ دارند، به قرین ? آنکه طبق مدارک تاریخی فراوان، می دانیم که یقیناً سرزمین قوم لوط ، در اردبیـل و نـواحی سـبلان نبـوده اسـت؛ و نیز به قرین ? اینکه از جمله مـواردی که در این نـواحی) اطراف رود ارس، و در حـدّ فاصـل سرزمین ارمنسـتان قدیم و آذربایجان (مشابه با قوم لوط بوده، مساحقه کردن زنان و دختران اصـحاب رس) همجنس بازی زنانه (بوده که در قوم لوط نیز شـیوع داشته است؛ می توانیم به این نتیجه برسیم که شاید کوه آتشفشانی سبلان، مأمور شده باشد تا آتش و گدازه خود را بر سر گبران آذربایجان) اصـحاب رس (بباراند، پس از آنکه) شاید (حضـرت حنظلة بن صـفوان یا گریگور لوساووریچ یا حضرت جرجیس (علیه السلام) را در چشمه بزرگ آبی که در قله سبلان و در دهانه این آتشفشان واقع است، با شکنجه شهید کرده باشند. و استبعادی ندارد که کوه سبلان، آتشـفشانی کند، و خداوند تعالی ? جسد مبارک این پیامبر مظلوم را در همان چشـمه از آسیب مصون بدارد؛ به نحوی که هنوز) و طبق حدیث مذکور از پیامبر گرامی اسلام ص (قبر این پیامبر شهید، در آنجا ج و زیر آن آبها - منشأ تبرّک برای مؤمنان و مظهر بلا و غضب بر گنهکاران و ستمگران آن نواحی بوده باشد.

ص:204

و در خاتمه این گفتار، هیچ توقع یا چشمداشتی از روح این پیامبر شهید ندارم؛ جز اینکه میگویم:

» ای بزرگوار، آیا میشد جایی در آن کوهستان سرد و آرام، برای این بنده حقیر) سید احمد سجادی (که سیّدی از دودمان پیامبر بزرگوار آخرالزمان (صلی الله علیه و آله) هستم، نیز پیدا میکردی، تا در آنجا، بتوانم چهر ? " هم وطنان "این زمان را نبینم و آرام پنهان بشوم و بخوابم ؟! روحت شاد ای گریگور لوساووریچ، ای حنظلة بن صفوان، ای جرجیس شهید! «.

تصویری از سبلان و طبیعت رؤیائی، زیبا و آرام اطراف آن

و در این مقام، انشاد یک شعر زیبا درباره سبلان،

سبب تزیین این مقال، چون نگینی درخشان است:

کودکی گفت ز درد دل خود با سبلان: زچه رو، خشم گرفتی تو بأهل ایران ؟

کوهِ خاموش، بناله زِدرون سرزد وگفت چون خدا کرد مرا مظهر مهر پدران؛

" چشمه گرم "بجوشاند ز من از دل برف " عسلم "ساخت شِفای یرقان و سرطان

میفشاندم بشما برکت و خیر و نعمت تا بکردید شما جور و جفا بر دگران

سنگ باریدم بشما از دل خود، با آتش چون بکشتید چو جرجیس، نبیّ

رحمان

چو خود آزار بکردید، یکی بر دگری آن همه خلق بکشتم به" بلای طوفان "!

www.shahab-hedayat.persianblog.ir

سید احمد سجادی - اصفهان

کتاب طوبای کربلا

اشاره

سلطنت امام حسین علیه السلام در عالم دیگر

قبر امام حسین علیه السلام قبله حقیقی

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام

حضرت قمر بنی هاشم – ع

آقا! به تو پناه آورده ام

توسل به حضرت سید الشهدا علیه السلام

عنایت امام حسین علیه السلام به مرحوم حاج اسماعیل دولابی

شعر عنایتی

آیت الله مجاهدی و عنایت حضرت ابا عبدالله علیه السلام

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام

بوی سیب سرخ

مخارج عزاداری امام حسین علیه السلام

من روضه خوان آقا حسینم

از برکات آقا سیدالشهدا علیه السلام حال همه ما خوب است

محبت امام حسین – ع

چاره بلا

عنایت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام به مرحوم کافی

فقط زیارت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام و نوکرش

دستور رفع عذاب از قبرستان

مداومت بر زیارت عاشورا

ای کاش هر روز زیارت عاشورا می خواندم

عمل نافع

پیش از مطالعه

ایام محرم بهانه ای است تا با ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء – ع – دل و جان را نور و معرفت تازه ای بخشیم.

ص:206

آنچه در مجموعه طوبـای کربلاـ و با همت انتشارات هنارس جمع آوری شـده است حکایت های زیبا و عمیقی است که از اولیاء خـدا و بزرگان رسیده است.

خواندن این مطالب ما را به تفکر هر چه بیشتر در مورد عظمت و مقام معنوی امام حسین – ع فرا می خواند.

باشد که از جمله عزاداران و ارادتمندان آن حضرت باشیم.

انشاالله.

سلطنت امام حسین علیه السلام در عالم دیگر

آقای سید محمد تقی گلستانی نقل می کند:

در اوایل جوانی، چند نفر هم سال، هم دل و یک جهت بودیم. دوره ای داشتیم، هر شب در منزل یکی از دوستان می رفتیم و با هم بودیم. یکی از آنان پدرش حسینی بود؛ یعنی به حضرت سید الشهدا علیه السلام سخت علاقه مند بود تا جایی که شبی که نوبت میهمانی پسرش بود می گفت: من راضـی نیسـتم به منزل من بیایید، مگر این که روضه خوانی هم بیاید و ذکری از حضـرت سیدالشهدا علیه السلام خوانده شود؛ از این رو هر شب که نوبت آن رفیق بود، مجلس ما به روضه و تعزیه تمام می شد.

پس از چنـدی، آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه ما را سـخت ناراحت کرد تا اینکه شبی او را در عالم رؤیا دیدم و می دانسـتم که مرده است و هر کس انگشت ابهام) شست (مرده را بگیرد هر چه از او بپرسد جواب می گوید؛

از این رو انگشت ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی کنم تا حالات خود را برایم نقل کنی.

ترس و لرز شدیدی به او دست داد و گفت: نپرس که گفتنی نیست.

وقتی از گفتن حالاتش مأیوس شـدم گفتم: پس چیزی را که در این عالم فهمیـدی برایم بگو تا من هم بـدانم. گفت: ما با اینکه امام حسـین علیه السلام را در دنیا یاد می کردیم نشناختیم، اینجا که آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم، که آن را هم نمی

توانم به تو بفهمانم جز این که خودت بیایی و ببینی.

قبر امام حسین علیه السلام قبله حقیقی

حاج عبدالعلی معمار نقل می کند:

روزی در صحن مقدس امام حسین علیه السلام نشسته بودم، یک نفر هم نزدیک من نشسته بود.

اسم او را پرسیدم، گفت: فلان خراسانی.

از شغل او پرسیدم، گفت: بنا هستم.

دیدم با من هم شغل است. پرسیدم: زوار هستی یا مجاور؟

گفت: سالهاست که در این مکان شریف سرگرم بنایی هستم.

گفتم: در این مدت اگر چیز عجیبی دیده ای برای من نقل کن.

گفت: متصل به صحن شریف سمت قبله، قبری است مشهودر به قبر» دده «و چون نزدیک بود خراب شود چند نفر حاضر شدند آن را تعمیر کنند و به من مراجعه کردند.

من اقدام کردم و برای محکم شدن شالوده به کارگرها دستور دادم اطراف قبر را بکنند. قسمتی که نزدیک قبر بود هنگام کندن، فرو ریخت و جسد آشکار شد.

به من خبر دادند. وقتی مشاهده کردم دیدم جسد تازه است؛ اما به سمت چپ خوابیده است؛ یعنی صورتش به طرف قبر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و پشتش به طرف قبله است. من هم به همان حالت قبر را تعمیر کردم.

حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه در کتاب دارالسلام چنین نقل کرده است که:

استاد ما علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین تهرانی - ره برای توسعه سمت غربی صحن مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام خانه هایی خرید و به صحن شریف متصل کرد.

نزدیک به شصت سرداب برای دفن اموات د رهمان قسمت قراردارد و روی آنها را طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سرداب ها دفن می کردند.

چون مدتی گذشت دیدند که طاق سرداب ها بر اثر زیاد شدن عبور مردم، ممکن

است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت شود؛ از این رو شیخ امر فرمود که طاق را بردارند و از نو، با استحکام بیشتری بنا کنند و چون جماعت بسیاری در سرداب ها دفن شده بودند امر فرمود سردابی را خراب و بنا کنند و هر سردابی را خراب می کردند یک نفر پایین میرفت و خاک بر جسد مرده می ریخت، به مقداری که کشف نشود و هتک حرمت اموات نشود.

پس مشغول شدند تا رسیدند به سردابی که مقابل ضریح مقدس بود. وقتی برای پوشاندن جسدها پایین رفتند دیدند؛ تمام جسدها سرشان به جای پای شان رو به قبر شریف قرار گرفته و پاها به سمت غرب است.

مردم خبر شدند جماعت بی شماری می آمدند و این منظره عجیب را مشاهده می کردند.

یکی از آنها، جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که در صحن مقدس نقاشی می کرد.

وقتی پسرش جسد پدر را می بیند گواهی می دهند که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم و بدن پدرم را که دفن کردم پاهایش رو به ضریح مقدس بود.

خلاصه بر مردم آشکار شد که این تغییر وضع جسد، تأدیبی از طرف خداوند است که راه ادب و طریقه معاشرت با ائمه علیه السلام را بشناسند.

در همان روز، فاضل صالح مقتضی حاج ملا ابوالحسن مازندرانی برای من نقل کرد:

مدتی پیش از ظهور این معجزه خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم و امروز تعبیرش برایم آشکار شد و آن خواب این بود: وقتی تقیه صالحه، خاله فرزندم فوت شد او را در همین قسمت از صحن شریف دفن کردم.

شبی او را در خواب دیدم و از آنچه برایش پیش آمده بود پرسیدم. گفت: خوب و سلامت هستم غیر از این که تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی توانم پایم را دراز کنم و همیشه باید سرم را به زانو گذارم.

وقتی بیدار شدم جهت آن را ندانستم تا این که الان دانستم دراز کردن پا به سمت قبر مطهر، بی ادبی به ساحت مقدس امام علیه السلام است. این معجزه در ماه صفر 1276 هجری قمری رخ داده است.

ص:209

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام

مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی نقل می کنند:

در سال 1339 هجری قمری) یک سال پس از در گذشت پدرشان (در مدرسه قوام نجف اشرف طلبه بودم.

درآن هنگام کتاب حاشیه ملا عبدالله یزدی را تدریس می کردم. زندگی ام به سختی و مشقت اداره می شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم.

هجوم ناراحتی ها و رنج ها بر قلبم سنگینی می کرد؛ از جمله: اخلاق ناپسد برخی از روحانیان و کم شدن بینایی چشم هایم.

احساس نوعی بیماری روحی دایمی می کردم؛ از طرفی از خداوند می خواستم که دوستی دنیا را از قلب و جان من دور سازد، همچنین امید داشتم که خداوند سفر بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آن که در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از آن دو شهر دفن شوم و نیز از خداوند؛ توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره اش درخواست می کردم.

این مشکلات و آرزو ها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت؛ از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام افتادم و به کربلا رفتم، در حالی که فقط یک روپیه بیشتر نداشتم که آن را هم بابت خرید دو قرص نان و کوزه ای آب خرج کردم و بعد از غسل کردن به حرم مشرف شدم.

پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه خادم حرم سید عبدالحسین که از دوستان پدرم بود رفتم،؛ از او اجازه خواستم که یک شب در حجره او بمانم در حالی که ممنوع بود؛ اما ایشان موافقت کرد و من آن شب را در حرم ماندم.

پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم و فکر کردم که در کدام قسمت از حرم شریف بنشینم. معمول بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند؛ ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند خود علی اکبر علیه السلام بوده است و به طور قطع پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارد؛ از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت در کنار قبر علی اکبر علیه السلام نشستم.

ص:210

انـدکی نگذشـته بود که صـدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه شـنیدم، به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و سیزده رحل قرآن نیز کنار وی بود.

در جلوی او نیز رحلی بود که قرآنی روی آن بود و قرائت می کرد.

نزد وی رفتم و دست ایشان را بوسیدم.

پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفر هستیم که در اینجا قرآن مجید تلاوت می کنیم. پرسیدم: آنها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفته اند، سپس با اشاره به رحل ها، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از:

علامه میرزا محمـد تقی شـیرازی، علامه زین العابـدین مرنـدی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی دیگر را گفت که به خاطرم نمانده است.

سپس پدرم از من پرسید: در حالی که ایام درس است برای چه کاری به اینجا آمده ای ؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم، پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگذارم. پرسیدم: امام کجا است ؟

گفت: بالای ضریح است تعجیل کن؛ زیرا قصد عیادت زائری را دارد که بین راه بیمار شده است.

بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم؛ اما برایم ممکن نبود که به صورت ایشان نگاه کنم؛ زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور پنهان شده بود.

به حضرت سلام کردم، جوابم را داد و فرمود: بیا بالای ضریح؛ عرض کردم: من شایستگی ندارم که نزد شما بیایم. بار دیگر امر کرد؛ اما بار دیگر شرم و حیا مانع شد که نزد آن حضرت بروم. پس به من اجازه فرمود در مکانی که ایستاده بودم بمانم.

بـار دیگر به آن حضـرت نگاه کردم، در این هنگام تبسم زیبایی بر لبهای ایشان نقش بست و از من پرسـید: چه می خواهی ؟ من این شـعر فارسی را خواندم:

آن را که عیان است / چه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی، سپس فرمود:

چه چیز از بندگان خدا دیده ای که به آنها سوء ظن پیدا کرده ای ؟

با این سؤال یک دگرگونی در من پیدا شد؛ احساس کردم به کسی سوءظن ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی دارم.

صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بد گمانی در من نبود.

حضرت فرمود: به درس خود بپرداز؛ زیرا آن که مانع تو می شد دیگر نمی تواند کاری کند.

وقتی به نجف اشرف بازگشتم همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کردم که تو جز تدریس راه دیگری نداری،

همچنین حضرت مرا شفا داد و بینایی ام قوی تر شد؛ سپس قلمی به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن ناراحتی قلبم بر طرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجتم نیز بر آوده شد، غیر از مسئله حج که اصلا معترض آن نشد.

با آن حضرت وداع کردم و نزد پدرم بازگشتم. از پدرم پرسیدم: آیا با من امری داری یا خیر؟ گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دین اندکی را که به عبدالرضا بقال بهبانی دارم پرداخت کن.

پس از آن به نجف بازگشتم، در حالی که همه آن ناراحتی ها و سوء ظن ها از بین رفته بود.

برکات و فضیلت و خواص بند به بند دعای جوشن کبیر

اشاره

برکات و شأن دعای جوشن کبیر

دعای جوشن کبیر ماه رمضان

خدای تعالی در آسمان چهارم خانه ای بنا کرده که نامش بیت المعمور است؛ به آن خانه در هر روزی هفتاد هزار فرشته داخل می شوند و از آن بیرون می روند و دیگر به سوی آن تا روز قیامت بر نمی گردند و خدای عزّ و جلّ به صاحب این دعا ثواب این

فرشتگان را می بخشد.

وقتی انسان بخواهد کسی را به سمت خودش بخواند او را صدا می زند؛ هر انسانی که به خدا معتقد و مؤمن باشد، یا اگر هم به خدا اعتقاد محکمی نداشته باشد اما در مواقع ناراحتی و نگرانی و التهاب بالاخره یک "یا خدایی" می گوید و در حالتهای گوناگون خدا را می خواند. بنابراین دعا یعنی ای خدا گفتن و از خدا چیزی خواستن؛ یکی از دعاهای پرفضیلت ماه رمضان به ویژه لیالی قدر دعای جوشن کبیر است. جوشن کبیر، دعایی منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که حاوی هزار و یک نام و صفت خدای متعال می باشد.

فضیلت دعای جوشن کبیر

در روایاتی که از معصومین به ما رسیده مکرراً این مطلب دیده می شود که خداوند دارای 99 اسم است که هر کسی او را به این نامها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آنها را شماره کند اهل بهشت است. گویا مراد از شماره کردن این نامها فقط خواندن آنها نیست بلکه درک کردن مفاهیم و تخلق یافتن به این اسماء است.

دعای جوشن کبیر در یکی از غزوات صدر اسلام از جانب جبرئیل برای پیامبر اسلام آورده شده است. این دعا صد بند دارد و هر بند حاوی ده "اسم" از اسمای خداست، به جز بند 55 که یازده اسم باریتعالی در آن آمده است؛ بنابراین، درمجموع، این دعا حاوی هزار و یک» اسم «خدای متعال است. در باب فضیلت خواندن این دعا چنین آمده است:

1 – هر که این دعا را هنگام خروج از منزل بخواند، خدای تعالی عمل او را به عملهای نیکو لاحق می سازد.

2 – حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند که: هیچ بنده ای از امّت من نیست که این دعا را در ماه مبارک رمضان سه مرتبه یا یک مرتبه بخواند مگر آنکه به تحقیق که خدای تعالی بدن او را بر آتش حرام می کند و بر او بهشت واجب می شود.

ص:213

3 – خـدای تعـالی در آسـمان چهارم خانه ای بنا کرده که نامش بیت المعمور است؛ به آن خانه در هر روزی هفتاد هزار فرشـته داخل می شوند و از آن بیرون می روند و دیگر به سوی آن تا روز قیامت بر نمی گردند و خدای عزّ و جلّ به صاحب این دعا ثواب این فرشتگان را می بخشد.

4 – کسـی که این دعا را در ظرفی پاکیزه به آب باران و زعفران بنویسد و آن را بیاشامد به قدری که نوشیدن آن را توانا باشد، خدای تعالی او را از هر دردی و هر بیماری شفا می دهد.

5 هر کسی که این دعا را بخواند، مثل مردن شهدا می میرد. خدای تعالی برای او ثواب هفتصد هزار شهید از شهیدان صحرا را می نویسد.

6 – دعای جوشن کبیر در یکی از غزوات صدر اسـلام از جانب جبرئیل برای پیامبر اسلام آورده شده است. این دعا صد بند دارد و هر بند حاوی ده "اسم" از اسـمای خداست، به جز بند 55 که یـازده اسم باریتعالی در آن آمـده است؛ بنابراین، درمجموع، این دعا حاوی هزار و یک» اسم «خدای متعال است

7 – در شبی که شـخص این دعـا را بخوانـد خـدای تعـالی به او روی می آورد و به سوی او نظر التفات می کنـد و تمامی حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورده می سازد.

8 – در شبی که این دعا را می خواند خدای تعالی از او شرّ شیاطین و مکر ایشان را دفع می کند و عملهای او را همگی قبول می کند و مال او را پاکیزه می کند.

9 – اگر کسـی این دعا را در جامی به کافور و مشک بنویسـد و آن را بشویـد و آن را بر کفن مرده ای بپاشد خدای تعالی در قبر او صد هزار نور نـازل می سازد و ترس از منکر و نکیر را از او دفع می کنـد و از عـذاب قبر ایمن می گردد و خـدای تعالی به سوی او در قبر هفتاد هزار فرشـته بر می انگیزاند که با هر فرشـته طبقی از نور باشد که آن نور را بر او می پاشند و او را بر می دارند و به سوی بهشت می برند و به او می گوینـد: خـدای تعالی ما را امر کرده که مونس تو تا روز قیامت باشـیم و خدای تعالی قبر او را گشاده می گرداند چندان که چشم کار کند و برای او دری در بهشت گشوده می شود.

10 – خدای تعالی به خواننده این دعا، به عدد هر حرف دو حوریه بهشتی می بخشد.

پس هر گاه از خواندن این دعا فارغ شود، خدای تعالی برای او خانه ای در بهشت بنا

می کند و او را ثواب حرفهای تورات، انجیل، زبور و قرآن عظیم می بخشد و به او مثل ثواب ابراهیم خلیل، موسی، عیسی و رسول الله می دهد.

11 – کسی که این دعا را بخواند، خدای تعالی بر او دو فرشته موکّل می کند که او را از گناهان نگاه دارند و خدای تعالی را تسبیح گویند و تنزیه کنند و او را از همه بلاها محافظت نمایند و برای او درهای بهشت را بگشایند و بر او درهای جهنم را ببندند و تا زمانی که زنده باشد پس او در حفظ و امان خدا خواهد بود و همچنین در نزد وفات.

) مهج الدعوات ابن طاووس ترجمه طبسی، ص 365-363)

مضامین بلند دعای جوشن کبیر

در تلاوت قرآن خدا با ما سخن می گوید و در دعا، ما با خدا سخن می گوییم، دوشکل دعا وجود دارد یکی خواسته ها و نیازهای عادی مردم است و دیگری سلسله دعاهایی داریم که از ائمه معصومین رسیده و ذخیره ای است برای ما. این دعاها در مرحله اول نقش معرفت افزایی دارد و معرفت ما را به خدا زیاد می کند، دعای جوشن کبیر دارای صد بند صفات و ویژگیهای خداست که موجب نزدیک شدن دل به خدا می گردد؛ این دعا خیلی خالص و ناب است؛ زیرا صحبت هیچ چیز جز محبوب در آن نیست. کسانی که معرفت کافی را کسب کرده باشند می توانند به ژرفای این دعا پی ببرند.

خدا باید حلاوت ذکرش را به دل بچشاند تا انسان حال اولیاء خدا را در اسماء خداوند بفهمد و درک کندکه هر کدام از این اسماء با دل انسان چه می کند. اگر دل پاک شده و نوری از توحید بر دل تابیده باشد، وقتی این دعا را می خواند مثل شخصی است که به بوستان بزرگی رسیده که هر بخشی از این بوستان پر است از گلهای رنگارنگ که یک اسم در این اسماء تجلی دارد. توجه دقیق و عمیق به اسماء حضرت باری تعالی، به طرز عمیقی نور معرفت را در ظاهر و باطن ذاکر پراکنده می سازد. همچنین ذکر اسماء حضرت رب العالمین با آنکه در زمانهائی خاص بیشتر توصیه شده اما مقید به ایام مشخص نیست بنا بر این در همه حال با حضور قلب و فارغ از اندیشه های دنیوی می توان بر این اذکار مداومت کرد.

ص:215

خواص بند به بند دعای جوشن کبیر

بند 1 – برای روزی است؛ هر روزخدا را با اسما بخوانید.

بند 2 – اگر در مهلکه گرفتار شده اید و نمیتوانید از آن خلاص شوید و یا در برنامه ای واقع شده اید که بیرون آمدن از آن مشکل است.

بند 3 – در برابر دشمن بخوانید و اگر دشمن زیاد د ارید هر روز تکرار کنید.

بند 4 – برای ایجاد جاه و مقام.

بند 5 – برای نزدیک شدن به خدا.

بند 6 – برای خشوع دل و تواضع پیدا کردن در مقابل خدا.

بند 7 – یا غافر الخطا یا برای روزی حلال.

بند 8 – یا ذالحمد؛ برای نعمت و یا اگر کسی در وعده اش همیشه تعلل میکند.

بند 9 – برای ایجاد محبت.

بند 10 – یا صانع کل مصنوع برای بستن زبان دشمن و زبان فردی که بد دهن است و زبان به فحش و بد دهن می گشاید.

بند 11 – یا عدتی عند شدتی برای گشایش وآسانی در کار مهمی که بدنبال آن هستید.

بند 12 – یا علام الغیوب برای گشایش بخت.

بند 13 – برای ایجاد سعادت و دولت و خوشبختی در خانه.

بند 14 – برای ایجاد آرامش در کسی که یاغی و عصیانگر است.

بند 15 – برای جریان افتادن سریع کاری و جلوگیری از امروز و فردا کردن.

بند 16 – برای از بین رفتن ترس از نکیرو منکر.

بند 17 – برای آسان شدن کار.

بند 18 – اگر با شخص مهمی کار مهمی دارید.

بند 19 – برای آسان گذشتن از پل صراط .

بند 20 – برای حفظ ایمان.

بند 21 – برای از بین رفتن درد وغم.

بند 22 – بند 24 برای آسان شدن کارها و به خوبی انجام شدن آنها قبل از شروع بند

ص:216

26 – برای امور دنیوی و رفع غم و محنت در دل و چنانچه عاشق زیارت خانه خدائید روزی 21 مرتبه این را بخوانید.

بند 27 و 28 – برای بستن زبان دشمن و هنگام امر به معروف.

بند 24 و 30 – برای یافتن بخت بلند و دولتمند شدن.

بند 31 و 32 – برای بیدار شدن دل به یاد خدا و خوشی حال هنگام عبادت.

بند 34 و 35 – برای مقرب شدن نزد بزرگان و همسر.

بند 36 و 58 – برای دفع هر نوع شر.

بند 37 – برای حالت تهوع به خصوص در دوران بارداری.

بند 38 و 92 – برای دفع چشم زخم و نظر بد.

بند 39 – برای حفظ مال.

بند 40 – برای حمل اسباب و باز کردن مغازه به جهت خوب بودن درآمدش.

بند 42 – برای دست یابی به رحمت الهی.

بند 43 – برای رهای از گناه و معصیت.

بند 45 ج برای بزرگ و عزیز شدن.

بند 46 – برای آسان شدن امور الهی.

بند 48 – زود بلند شدن برای نماز و یا طلب هر ساعتی که میخواهید برای نماز صبح برخیزید.

بندهای 86-77-49 – برای دفع بلا.

بند 50 – برای بیدار شدن در هر ساعتی.

بندهای 71-51 – برای دفع اجنه.

بند 52 – برای رفع ناراحتی اعصاب.

بند 54-53 – برای دفع باد سرخ.

بند 94-55 – برای رفع سردرد.

بند 57-56 - هرگاه کسی به تهمتی دچار شد این بند را بخوانید تا تهمت زننده به سختی دچار شود. بند 95-93-59 - برای رفع کمردرد.

بند 60 - برای رفع باد شکم.

ص:217

بند 88-61 - برای رفع سرخک.

بند 62 - قبل از وارد شدن به دریا برای ایمنی.

بند 66-63 - برای رفع سردرد) دستمالی روی سر بگذارید و هفت بار یا چهل و یک بار خوانده شود.

بند 80-63 - برای رفع چشم درد.

بند 62 - برای رفع زکام.

بند 67 - برای بیشتر شدن نور چشم.

بند 68 - برای رفع درد بینی.

بند 87-70 - برای رفع قولنج.

بند 72 - برای رفع درد ساق پا.

بند 74-73 - برای رفع درد دهان.

بند 75 - برای رفع گوش درد.

بند 76 - برای رفع دندان درد.

بند 79 - برای رفع درد و سستی بدن.

بند 80 - برای رفع درد حلق و حنجره.

بند های 83 و 85 و 99 - برای رفع کل امراض.

بند 84 - قبل از هر کاری خوانده شود.

بند 89 - برای رفع باد زرد.

بند 90 - برای رفع باد سفید.

بند 91 - برای رفع باد سیاه.

بند های 96 و 98 - برای دفع مکروهات.

بند 97 - برای رهائی از زندان.

بند 100 - برای استجابت سریع دعا.

http://www.javaherbazar.com

http://www.tebyan.net

ص:218

کشف قدیمی ترین نسخه قرآن در انگلیس

چند برگ از یک نسخه بسیار قدیمی قرآن که ممکن است قدیمی ترین نسخه خطی قرآن باشد، در دانشگاه» بیرمنگام «انگلیس کشف شد.

چند برگ از یک نسخه بسیار قدیمی قرآن که ممکن است قدیمی ترین نسخه خطی قرآن باشد، در دانشگاه» بیرمنگام «انگلیس کشف شد.

به گزارش رحماء وابسته به مجمع اتحاد دانشجویان جهان اسلام، به نقل از نشریه تایم، بر اساس روش تاریخ گذاری رادیوکربن، قدمت این نسخه حداقل 1370 سال تخمین زده شده که آن را در میان قدیمی ترین نسخه های موجود قرآن قرار می دهد.

صفحات این کتاب مقدس حدود یک قرن است که به صورت ناشناخته در کتابخانه دانشگاه بیرمنگام انگلستان باقی مانده بود.

محمد عیسی والی، متخصص نسخ خطی کتابخانه بریتانیا می گوید: این کشف هیجان انگیز باعث خوشحالی مسلمانان خواهد شد.

این نسخه خطی به همراه مجموعه ای از دیگر کتاب ها و اسناد متعلق به خاورمیانه، بدون اینکه به عنوان یکی از قدیمی ترین نسخه های قرآن جهان شناخته شده باشد، در کتابخانه نگهداری می شده است.

هنگامی که یک پژوهشگر دوره دکتری نگاه دقیق تری به این برگه ها انداخت، تصمیم گرفته شد یک آزمایش تاریخ گذاری رادیو کربن بر روی آن انجام شود که نتیجه شگفت انگیز بود.

سوزان ورال، مدیر مجموعه های خاص دانشگاه بیرمنگام می گوید: پژوهشگران در رؤیاهای خود هم نمی دیدند که این نسخه چنین قدمتی داشته باشد.

وی گفت: کشف اینکه ما یکی از قدیمی ترین نسخه های قرآن کل جهان را داریم، بسیار هیجان انگیز است.

این نسخه به واحد آزمایش رادیوکربنی دانشگاه آکسفورد سپرده شد و بررسی ها نشان داد که صفحات این قرآن قدیمی از پوست گوسفند و یا بز هستند و این قرآن در

زمره قدیمی ترین نسخه هایی است که تاکنون به جای مانده است.

دیوید تامس، استاد اسلام و مسیحیت دانشگاه بیرمنگام در این باره گفت: این صفحات کشف شده ما را به نخستین سال های پس از ظهور اسلام می برد.

تامس گفت: بنابر آزمایش های رادیوکربنی دانشگاه آکسفورد بیش از 95 درصد احتمال دارد که این نسخه بین سال های 568 تا میلادی 645 میلادی نوشته شده باشد.

وی افزود: بنابراین کاملاً محتمل است که شخصی که این قرآن را نوشته در زمان محمد [ص] زنده بوده است.

این نسخه به خط حجازی، یکی از قدیمی ترین رسم الخطهای عربی نوشته شده است.

با توجه به اینکه تاریخ گذاری رادیوکربن، یک بازه زمانی برای قدمت ارائه می دهد، نسخ خطی دیگری نیز هستند که در بازه زمانی این قرآن نگاشته شده اند. بنابراین مشخص کردن اینکه کدام یک از این نسخ قدیمی ترین است، کار بسیار دشواری است.

اما آخرین تاریخ احتمالی که برای نسخه قرآن دانشگاه بیرمنگام در نظر گرفته شده) سال 645 میلادی (آن را در شمار قدیمی ترین نسخه های قرآن قرار می دهد.

ک: م. م. امنبع: ایکنا

مطالب مرتبط

نسخه 613 ساله قرآن کریم در یونان

کشف کوچکترین نسخه قرآن کریم به طول 1.5 سانتیمتر

close

Bookmark and Share

جانشین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کیست ؟

چگونه آن همه سفارش پیامبر درباره علی علیه السلام را به بازی گرفتند؟!

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5: ??ب. ظ روز ?? 94/4 / ?

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

شرح حدیثی از رسول گرامی، حضرت محمد) که درود خدا بر او باد (توسط آیت

ص:220

الله آقا مجتبی تهرانی

روِیَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الـدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ .) بحارالانوار، جلد ?? (

ترجمه حـدیث: از رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار نـدارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسـید، گرچه در نهایت ضـعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قـدرت و نیرومنـدی باشـی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امیـد خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حـدیث:» الـدُّنْیَا دُوَلٌ «. حضـرت در ابتـدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ «در جایی هم که مواردی به ضـرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشـی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسـته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می شود. به عبارت ساده ضعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می

ع آوردم! ای وای که فلان چیز از دستم رفت!... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیدا نکردی امید نبندی. به دست نیامده که نیامده! نشد که نشد!

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَّمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسته مرکزی این جملات چیست ؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بدهی. نافع خدا است، ضارّ هم خدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگذار کن. برو سراغ خودش که سرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیچ وقت تکیه نکن. هنگامی هم که او برای تو تدبیر کرد و به دستت رسید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشد زندگی تو در همین نشئه دنیایت، همراه با خوشی درونی و حتی خوشی بیرونی خواهد بود و ناخوشی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید. روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

فرهنگ > دین و اندیشه – شرح حدیثی از رسول گرامی، حضرت محمد) که درود خدا بر او باد (توسط آیت الله آقا مجتبی تهرانی

رویَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الـدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ .) بحارالانوار، جلد ?? (

ترجمه حـدیث: از رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار نـدارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسـید، گرچه در نهایت ضـعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قـدرت و نیرومنـدی باشـی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امیـد خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حـدیث:» الـدُّنْیَا دُوَلٌ «. حضـرت در ابتـدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ «در جایی هم که مواردی به ضـرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشـی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسـته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کنـد، بدنش راحت می شود. به عبارت ساده ضـعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می آوردم! ای وای که فلان چیز از دستم رفت!... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی

و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیدا نکردی امید نبندی. به دست نیامده که نیامده! نشد که نشد!

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَّمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسته مرکزی این جملات چیست ؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بدهی. نافع خدا است، ضارّ هم خدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگذار کن. برو سراغ خودش که سرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیچ وقت تکیه نکن. هنگامی هم که او برای تو تدبیر کرد و به دستت رسید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشد زندگی تو در همین نشئه دنیایت، همراه با خوشی درونی و حتی خوشی بیرونی خواهد بود و ناخوشی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید.

comment نظرات (0)

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 28:5ب. ظ روز 13/94/4/1

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

ص:224

شرح حدیثی از رسول گرامی، حضرت محمد) که درود خدا بر او باد (توسط آیت الله آقا مجتبی تهرانی

رویَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الـدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ .) بحارالانوار، جلد 72 (

ترجمه حـدیث: از رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار نـدارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسـید، گرچه در نهایت ضـعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قـدرت و نیرومنـدی باشـی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امیـد خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حـدیث:» الـدُّنْیَا دُوَلٌ «. حضـرت در ابتـدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ «در جایی هم که مواردی به ضـرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشـی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسـته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می شود. به

عبارت ساده ضـعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می آوردم! ای وای که فلان چیز از دستم رفت!... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیـدا نکردی امیـد نبندی. به دست نیامده که نیامده! نشد که نشد!

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَّمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسـته مرکزی این جملات چیست ؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بـدهی. نافع خـدا است، ضارّ هم خـدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگـذار کن. برو سـراغ خودش که سـرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بـدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شـرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضـرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیـچ وقت تکیه نکن. هنگـامی هم که او برای تو تـدبیر کرد و به دسـتت رسـید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشـحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشـی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشـد زندگی تو در همین نشـئه دنیایت، همراه با خوشـی درونی و حتی خوشـی بیرونی خواهد بود و ناخوشـی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید. روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

فرهنگ > دین و اندیشه - شرح حدیثی از رسول گرامی، حضرت محمد) که درود

خدا بر او باد (توسط آیت الله آقا مجتبی تهرانی

روِیَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الـدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ .) بحارالانوار، جلد 72 (

ترجمه حـدیث: از رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار نـدارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسـید، گرچه در نهایت ضـعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قـدرت و نیرومنـدی باشـی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امیـد خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حـدیث:» الـدُّنْیَا دُوَلٌ «. حضـرت در ابتـدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ «در جایی هم که مواردی به ضـرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشـی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسـته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می شود. به

عبارت ساده ضـعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می آوردم! ای وای که فلان چیز از دستم رفت!... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیـدا نکردی امیـد نبندی. به دست نیامده که نیامده! نشد که نشد!

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَّمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسـته مرکزی این جملات چیست ؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بـدهی. نافع خـدا است، ضارّ هم خـدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگـذار کن. برو سـراغ خودش که سـرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بـدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شـرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضـرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیـچ وقت تکیه نکن. هنگـامی هم که او برای تو تـدبیر کرد و به دسـتت رسـید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشـحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشـی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشـد زندگی تو در همین نشـئه دنیایت، همراه با خوشـی درونی و حتی خوشـی بیرونی خواهد بود و ناخوشـی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید.

comment نظرات (0)

اثبات وجود امام عصر) عج (توسط براهین عقلی و روایات اهل تسنن

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی – ساعت 6 ? : 5ب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

اثبات وجود امام عصر (عج) توسط براهین عقلی و روایات اهل تسنن

اشاره

ضمن تبریک ایام نیمه شعبان ولادت قطب عالم امکان، عدالت گستر جهان، جان جانان امام عصر (عج) – روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه فداه – در این مطلب قصد داریم با استفاده از براهین عقلی و همچنین روایات اهل تسنن به اثبات وجود امام عصر (عج) بپردازیم.

در مورد براهین عقلی قبلاً نیز در 3 پست در مورد امامت و اثبات وجود و عصمت امام، براهین عقلی را ذکر کردیم که براهین عقلی اینجا، نیز همانند برهان عقلی همان پست ها است. جهت مطالعه مجدد این پست ها به لینک های زیر رجوع کتید:

قسمت اول

قسمت دوم

قسمت سوم

اما در مورد براهین و ادله وجود امام زمان (عج).

ادله عقلی:

دلیل نخست:

اساساً چرا وجود حجّت الهی لازم است ؟

مقدّمه اوّل: انسانها مکلّفند. پس همواره باید دین صد در صد حقّ در میان آنها باشد.

در غیر این صورت لازم می آید که مردم مکلّف باشند ولی امکان دستیابی به دین حقّ برای آنها نباشد. و از حکمت خدا به دور است که موجودی مکلّف را خلق کند ولی دین حقیقی را در اختیار او نگذارد. پس تا انسان هست دین حقّ بدون هیچ تحریفی باید قابل دستیابی برای او باشد.

مقدّمه دوم: انسانها چه جاهل و چه عالم احتمال خطا دارند. لذا هیچکدام نمی توانند صد در صد حامل و نگهبان دین حقّ باشند؛ بلکه خود علما نیز محتاج دین حقّ

می باشند. از اینرو همواره باید حجّتی معصوم در میان خلق وجود داشته باشد تا هر گاه عدّه ای از مردم دین را منحرف ساختند او دین حقّ را حفظ نماید. لذا از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا زمان حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله)، حتّی یک لحظه نیز زمین خالی از حجّت معصوم نبوده است. البته برخی خیال کرده اند که بین حضرت عیسی (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه و آله) حجّتی نبوده، حال آنکه طبق روایات، بعد از حضرت عیسی (علیه السلام) اوصیای وی حضور داشته اند که اوّل آنها شمعون بن حمون الصّفا و آخرینشان حضرت بَرَدة بوده که او را آبَی نیز گفته اند. شیخ صدوق فرموده که وی همان حضرت سلمان فارسی است. در عصمت حضرت سلمان نیز شکّ نداریم؛ چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و امام باقر و صادق (علیه السلام) فرمودند:» سلمانُ منّا اهلَ البیت سلمان از ما اهل بیت است «. و آیه ی تطهیر عصمت اهل بیت را اثبات نموده است.

نتیجه:

پس همواره باید در زمین، حجّتی معصوم حضور داشته باشد. در غیر این صورت دین حقّ ، حامل و نگهبانی که علناً یا پنهانی دین را حفظ کند نخواهد داشت. و بدون وجود دین حقّ در میان انبوه ادیان تحریف شده یا بشر ساخته، وجود انسانهای مکلّف، امری است غیر حکیمانه.

تا انبیاء و اوصیای آنها بودند ایشان حامل و نگهبان دین حقّ بودند و در انبوه ادیان ساختگی، دین حقّ را ارائه می نمودند تا عذری برای کسی نماند. بعد از ختم نبوّت، امام معصوم حجّت خداست؛ و امامی بعد از امامی این امر را عهده دار بوده است. پس اکنون نیز چنان امامی باید حضور داشته باشد؛ در غیر این صورت نمی توان یقین داشت که در بین این همه ادیان و مذاهب، یکی حقّ است. چون تا معصوم نگهبان حقّ نباشد نمی توان یقین به حقّ بودن یک دین یا مذهب داشت. پس چون خدا حکیم است و انسان مکلّف را بدون دین و مذهب حقّ رها نمی کند، لذا یقیناً معصومی وجود دارد که مذهب حقّ را حمل و ارائه می کند؛ اگر چه ما شخص او را نشناسیم. ما عنوان آن معصوم را امام زمان می گذاریم.

بیان برهان فوق به شکلی دیگر.

وجود حجّت خدا در هر زمانی لطف است از سوی خدا بر خلقش. و لطف بر خدا

لازم می باشد. پس در هر زمانی حجّت خدا حضور دارد.

توضیح:

باید در بین مردم کسی باشد که تمام حقّ پیش او باشد تا نگذارد مردم بر باطل اجماع نمایند. لذا هر گاه تمام مردم به سمتی رفتند که یک امر باطل را حقّ بپندارد، او در آشکارا یا نهانی دلائلی بر ضدّ آن امر باطل اقامه می کند و گروهی را ارشاد می کند تا با آن مخالفت کنند. به این وسیله او اجازه نمی دهد که اجماع بر سر باطل شکل گیرد. به این نحو همواره حقّ در میان مجموعه ی باطلها حضور دارد؛ و با وجود اختلاف، بر همه تکلیف است که حقّ را جستجو نمایند.

پس وجود حجّت خدا اگر چه ظاهر نباشد از این جهت که مانع از اجماع بر باطل می شود، لطف است. و لطف بر خلق، لازمه ی خدایی خداست. لذا وجود حجّت در هر زمانی لازمه ی خدایی خداست.

همچنین بر خداست که هر گاه کسی طالب مراتب عالی ایمان شد او را هدایت نماید.

حال علمای برتر که کسی کاملتر از خود را نمی یابند و طالب کمال بیشتر می باشند، به دست چه کسی باید هدایت خاصّ شوند؟ اگر خدا اینها را هدایت خاصّ نکند خلاف لطف می باشد؛ در حالی که لطف بر خدا لازم است. پس فوق برترین علمای دین باید کسی باشد که آنها را هدایت خاصّ کند. چنین کسی نیست مگر حجّت خدا.

برهان نظام احسن

خداوند متعال کمال محض می باشد؛ لذا فعل او نیز اکمل افعال خواهد بود؛ و فعل او همین عالم است. پس عالم موجود، بهترین عالم ممکن است. اگر فرض شود که عالمی بهتر از این عالم، ممکن است و خدا آن را نیافریده، معنایش این است که خدا بالقوّه خالق آن عالم است نه بالفعل. و خالق بالقوّه نسبت به خالق بالفعل ناقص است. بنا بر این از فرض وجود عالمی بهتر از عالم موجود، لازم می آید که خدا کمال محض نباشد.

موجودی هم که کمال محض نیست، نمی تواند واجب الوجود باشد. پس عالم موجود ، بهترین عالم ممکن است.

ص:231

حـال سوال می کنیم که آیـا در عـالم موجود، امکـان وجود انسـان کامل هست یا نه ؟ روشن است که چنین امکانی وجود دارد. چون اگر چنین امکانی نبود، انبیاء و ائمه (علیه السـلام) موجود نمی شدند. پس سابقه ی وجود انسان کامل در عالم انسانی نشان می دهد که اکنون نیز امکـان وجود چنین موجودی هست. و روشن است که عالم دارای انسان کامل ، بهتر از عالم فاقـد انسان کامل می باشـد. بنا بر این در تمام زمانها انسان کامل بوده و در تمام زمانها نیز خواهد بود.

طبق روایات، حتّی در کرات دیگر و حتّی قبل از آدم (علیه السلام) و حتّی در عوالم قبل از این عالم نیز همواره انسان کامل بوده است. بعد از این انسان و بعد از قیامت عالم ما و در عالم بعدی نیز همواره انسان کامل وجود خواهد داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

» إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْل خداونـد، اجلّ و اعظم از آن است که زمین را بـدون امام عادل رها کند «() بحار الأنوار، ج 23، ص 42)؛ یعنی کمال مطلق بودن خدا، اقتضای جعل امام دارد.

برهان مظهر تامّ

در عرفان اسـلامی ثابت شده که موجودات، مظاهر اسـماء الهی اند؛ و هر اسمی مظهری دارد. و ثابت نموده اند که هیچ اسمی نمی تواند بـدون مظهر باشد؛ مثلاً یکی مظهر اسم قهّار است؛ دیگری مظهر اسم رحیم است؛ و.... اسم جامع الله نیز باید مظهر داشـته باشد که آن مظهر عبارت است از انسان کامل. پس از ازل تا ابد همواره انسان کامل وجود دارد. در غیر این صورت، اسم الله مظهر نخواهد داشت.

چنین مظهری از آن جهت که مظهر اسم جـامع می باشـد، خـودش نیز جـامع موجـودات بوده احـاطه ی وجودی بر ایشـان دارد. لـذا او محصور در زمین و زمان نیست ؛ و در آن واحد در تمام عوالم و در تمام مراتب وجود حضور دارد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

» إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ کُلَّ عَالَمٍ مِنْهُمْ أَکْبَرُ مِنْ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرَضِینَ مَا یَرَی عَالَمٌ مِنْهُمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَالَماً غَیْرَهُمْ وَ إِنِّی الْحُجَّةُ عَلَیْهِمْ . برای خدای عزّ و جلّ دوازده هزار عالم است که هر کدام آنها بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین می باشد. هیچکدام از) اهل (این عوالم برای خدا عالمی غیر از عالم خودشان نمی بینند و من حجّت هستم برای همه ی این عالمها. «) بحارالأنوار، ج 27، ص 41)

» عَنْ عَجْلَانَ أَبِی صَالِحٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قُبَّةِ آدَمَ فَقُلْتُ لَهُ هَذِهِ قُبَّةُ آدَمَ فَقَالَ نَعَمْ وَ لِلَّهِ قِبَابٌ کَثِیرَةٌ أَمَا إِنَّ خَلْفَ مَغْرِبِکُمْ هَذَا تِسْعَةً وَ ثَلَاثِینَ مَغْرِباً أَرْضاً بَیْضَاءَ مَمْلُوَّةً خَلْقاً یَسْتَضِیئُونَ بِنُورِنَا لَمْ یَعْصُوا اللَّهَ طَرْفَةَ عَیْنٍ لَا یَدْرُونَ أَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ أَمْ لَمْ یَخْلُقْهُ . عجلان گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره ی قبّه و گنبدحضرت آدم (علیه السلام) سوال کرده و گفتم: آیا گنبد حضرت آدم (علیه السلام) همین است) همین آسمان بالای سر ماست ؟ (فرمودند: بلی و برای خدا گنبدهای فراوان دیگری است. همانا پشت این مغرب شما سی و نه مغرب است. زمینی است سفید و انباشته از خلق که از ما نور می گیرند و چشم بر هم زدنی خدا را عصیان نمی کنند و نمی دانند که آیا خدا آدمی خلق نموده یا نه. «) بحارالأنوار، ج 27، ص 45)

ادلّه ی عقلی دیگری نیز وجود دارند که مقدّمات آنها نیاز به توضیحات افزونتری دارد. لذا از ذکرشان صرف نظر کرده و با ذکر چند دلیل مرکّب از عقل و نقل بحث را خاتمه می دهیم.

برهان علم کلّ

خداوند متعال قرآن کریم را این گونه توصیف می کند:

» وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ء و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است «) النحل: 89) و فرمود:» ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ء ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم «) الأنعام: 38)

طبق این دو آیه تمام حقایق عالم در قرآن کریم می باشد. از طرفی شکّ نیست که

علمای عادی علم به کلّ این حقایق ندارند. پس اگر در بین امّت همواره کسی نباشد که کلّ این حقایق به درد او بخورد، ارسال چنین کتابی از سوی خداوند متعال لغو خواهد بود. اگر بناست که کسی کلّ این حقایق را نفهمد ارسال آن برای چه بوده است ؟ یا اگر قرار بوده که تنها رسول الله (صلی الله علیه و آله) آن را بفهمد و بعد از او کسی آن را نفهمد باز هم ارسال آنها به عنوان کتاب آسمانی لغو می شود. پس یقیناً بین امّت کسی هست که کلّ حقایق قرآن را می داند و از آن استفاده می کند. چنین کسی را حجّت خدا می نامییم.

برهانی برای اهل سنّت

در این برهان، مخاطب ما اهل سنّت است؛ و می خواهیم با استفاده از روایات خود آنها وجود فعلی مهدی موعود را اثبات کنیم. البته مقدّمات برخی از دلائل فوق الذکر مثل برهان عمومیّت هدایت و برهان ثقلین و برهان علم کلّ نیز نزد اهل سنّت از یقینیّات شمرده می شوند. لذا منطقاً باید تابع نتیجه ی آنها باشند. امّا در این برهان، افزون بر اثبات وجود امام زمان (عج) مذهب خلفا نیز ابطلال می شود.

در اینکه مهدی موعود ظهور خواهد کرد، بین شیعه و سنّی اختلافی نیست. متعاقباً روایات این مطلب را از کتب اهل سنّت ذکر خواهیم نمود.

همچنین طبق احادیث اهل سنّت، شکّ نیست که مهدی موعود بر امّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امامت خواهد داشت؛ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اطاعت او فرمان داده است. پس او جزء خلفای رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشد؛ و می آید تا دین او را احیاء کند. این معنا نیز از روایاتی که خواهیم آورد به وضوح پیداست. او کسی است که طبق روایات اهل سنّت، عیسی مسیح (علیه السلام) به او اقتدا خواهد نمود. پس یقیناً او یک رهبر عادی عرفی نیست.

از طرف دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صراحت فرموده اند که خلفای حضرتش دوازده نفر خواهند بود؛ نه بیش و نه کم. روایات این مطلب را هم از منابع اهل سنّت، متعاقباً بیان خواهیم نمود.

کار هدایت اوّلین خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات حضرتش شروع می شود؛ و یکی بعد از دیگری می آیند تا نوبت به خلیفه ی دوازدهم برسد. لکن آن خلیفه ی

دوازدهم که مهدی موعود می باشد، هنوز قیام نکرده است.

از طرف دیگر، شیعه و سنّی قائل به وجوب وجود امام می باشند؛ و قبول دارند که امّت، هیچگاه بی امام نمی تواند باشد؛ و تا قیامت خلفای رسول خدا به عنوان امام در میان امّت خواهند بود. حدیث نبوی مشهور نیز مؤیّد این معناست که:» مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد با مرگ جاهلیّت مرده است. «

از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدود هزار و چهارصد سال گذشته است؛ و در این مدّت طبق روایت نبوی، نباید بیش از دوازده خلیفه باشند.

پس یا آخرین آنها عمری طولانی کرده یا یکی از خلفای میانی عمر طولانی دارد.

دومی نه سندی دارد و نه قائلی که اعتقادات درست داشته باشد. لذا اوّلی درست خواهد بود که مدّعای شیعه است و صدها روایت معتبر در منابع شیعه بر آن دلالت دارند.

امّا روایاتی که در ضمن استدلال به آن اشاره نموده و قولشان را دادیم.

1 قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» لو لم یبق من الدنیا إلاـ یوم لطوله اللّه عز و جل حتی یملک رجل من أهل بیتی یملک جبل الدیلم و القسطنطینیة. اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن را روز را طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من ملک و سلطنت یابد. او بر کوه دیلم) البرز (و قسطنطینیه سلطه پیدا می کند. «) سنن ابن ماجة، ج 2، ص 929 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 267)

این روایت، صراحت دارد که موعود آخر الزمان از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

2 قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» المهدی منا أهل البیت یصلحه اللّه فی لیلة مهدی از ما اهل بیت است، که خدا کار او را در یک شب درست می کند. «) مسند امام احمد حنبل، ج 1، ص 84 صحیح بخاری، ج 1، ص 318) فقط قسمت اول حدیث «

در این حدیث که رئیس حنبلی ها نقل نموده و در معتبرترین کتب اهل سنّت؛ یعنی صحیح بخاری نیز آمده، مهدی جزء اهل بیت شمرده شده است.

3) عن عبد اللّه قال: بینما نحن عند رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم إذا أقبل

فتية من بنی هاشم فلما رآهم النبی صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم اغرورقت عیناه و تغیر لونه قال: فقلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه، فقال: إنا أهل بیت اختار اللّه لنا الآخرة علی الـدنیا، و إن أهل بیتی سـیلقون بعـدی بلاء و تشـریدا و تطریدا حتی یأتی قوم من قبل المشـرق معهم رایـات سود فیسألون الخیر فلا یعطونه فیقاتلون فینصـرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یـدفعوها إلی رجل من أهل بیتی فیملأها قسـطا کما ملأوها جورا، فمن أدرک ذلک منهم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلـج» عبـد الله « روایت می کنـد، هنگامی که حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شـرفیاب بودیم، گروهی از جوانان بنی هاشم از آنجا عبور می کردند، همین که رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله آنها را دیـد، دیـدگانش اشـک آلود شـد و رنـگ چهره ی مبارکش تغییر کرد. عرض کردیم: یا رسول الله! آرزو می کنیم که هرگز چهره ی شـما را غمنـاک و متـأثر نبینیم! فرمود: مـا خانـدانی هستیم که خـدای تعـالی آخرت را به جای دنیا برای ما برگزیـده است؛ و من یقین دارم پس از درگـذشت من، اهل بیتم گرفتار شـکنجه ی امّتم قرار می گیرنـد، طوری که آنها را از پای درمی آورند و از شـهری به شـهری و از مکانی به مکان دیگر، آواره می سازند. و این رفتار را همواره ادامه می دهند تا هنگامی که مردمی از جانب مشـرق با پرچمهای سیاه ظهور می کنند، اینـان از مردم درخواست خیر می کننـد. مردم به آنها پاسـخ درستی نمی دهنـد در نتیجه با آنها نبرد می کننـد و پیروز می شونـد. و آنچه را خواسـته انـد به آنها می دهنـد لیکن آنها نمی پذیرنـد و بدین حال به سـر می برند تا اختیارات کامل را در دست مردی از اهل بیت من قرار دهنـد. او هم به حسب وظیفه ای که دارد با مخالفان نبرد می کند تا دنیا را همانطور که بی عدالتی فراگرفته است، از عدل و داد لبریز سازد. اینک کسـی که آنها را دریابد دست از دامن آنها برندارد هر چند هم در شدت سـرما و ناراحتی باشد. «) سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1366 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 268)

در این روایت، که به خـاطر اشـاره به مظلومیّت اهل بیت (علیه السـلام)، نقل آن از سوی برادران اهل سـنّت بسـیار عجیب می باشـد، به صراحت بیان شـده که موعود نهایی از اهل بیت (علیه السـلام) می باشـد. ضـمناً منظور از» جانب مشـرق «در این روایات، طبق آنچه در دیگر روایات وارد شده، منطقه ی خراسان می باشد؛ که قیام آنها پیش در آمد قیام امام زمان

(علیه السلام) خواهد بود.

4) عن النبی صـلّی اللّه علیه) و آله (و سـلم قال: لو لم یبق من الـدهر إلا یوم لبعث اللّه رجلا من أهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا. اگر از روزگار، جز یک روز باقی نمانـده باشد، خدای تعالی مردی از اهل بیت مرا برمی گمارد تا دنیا را پر از عدل و داد نماید، همانطور که پر از ظلم و جور شده است. «) مسـند احمد حنبل، ج 1، ص 99 سنن ابی داود، ج 2، ص 310 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 267 الجامع الصغیر، سیوطی، ج 2 ، ص 438)

در این روایت نیز موعود بشریّت جزء اهل بیت معرّفی شده است.

5) عن أبی سـعید الخـدری قال: قال رسول اللّه صـلّی اللّه علیه) و آله (و سـلم: لا تقوم الساعة حتی تملأ الأرض ظلما و جورا و عدوانا ثم یخرج من أهل بیتی من یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا، قال: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین» ابو سعید خدری «از رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله روایت می کند که قیامت برپا نمی شود مگر زمانیکه روی زمین لبریز از ظلم و جور و عداوت و دشـمنی شود، آنگاه شخصـی از خانـدان من قیام می کند که روی زمین را لبریز از عدل و داد می سازد، در حالیکه پر از ظلم و عداوت شده است. «» حاکم نیشابوری «گوید: این حدیث طبق نظر» مسـلم « و» بخاری «صـحیح است. «) مسـتدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج 4، ص 557 مسند أحمد بن حنبل، ج 3، ص 36)!

6 قال رسول الله (صـلی الله علیه و آله):» کیف أنت یا عوف إذا افترقت الأمـة علی ثلاث و سـبعین فرقة واحدة منها فی الجنة و سائرهن فی النـار؟ قلت متی ذلـک یا رسول الله ؟ قال اذا کثرت الشـرط و ملکت الاماء و قعـدت الجُمَلا علی المنابر و اتخـذ القرآن مزامیراً و زخرفت المساجد و رفعت المنابر و اتخد الفیء دولا و الزکاة مغرماً و الامانة مغنماً و تفقه فی الدین لغیر الله و اطاع الرّجل امرأته و عق امّه و اقصی ابه و لعن آخر هـذه الامّة اولها و ساد القبیلة فاسـقهم و کان زعیم القوم ارذلهم و اکرم الرّجل اتقاء شـره، فیومئذ یکون ذاک فیه. یفزع الناس یومئذ الی الشام و الی مدینة یقال له دمشق، من خیر مدن الشام؛ فتحصنهم من عدوهم، قیل: و هل تفتح الشام ؟ قال بلی وشیکاً، تقع الفتن بعد فتحها ثم تجئ فتنة غبراء مظلمة ثم تتبع الفتن بعضها بعضا حتی یخرج

رجل من أهل بیتی یقال له المهـدی فان أدرکته فاتبعه و کن من المهتـدین. رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله خطاب به» عوف «، فرمود: ای عوف! چگونه خواهی بود زمانی که امّتم به هفتاد و سه فرقه تقسـیم شوند؛ که فقط یک فرقه از آنها بر حق و اهل بهشـتند و مابقی هفتاد و دو فرقه ی دیگر بر باطل و اهل دوزخ اند؟ گفتم: کی چنین خواهد شد ای رسول خدا؟ فرمود: آنگاه که شـرط بندی رایج شود؛ و بردگان حاکم شونـد؛ و گردن کلفتها بر منبر) مسـند قضاوت (می نشـینند؛ و قرآن را تبدیل به موسـیقی می کنند؛ و مساجد طلاکاری می شوند؛ و منبرها بلند ساخته می شوند؛ و اموال عمومی را مال شخصـی خود می کنند؛ و زکات دادن را غرامت) پل زور (می شمارند؛ و امانت را غنیمت بر می دارنـد؛ و در دین ژرف نگری می شود، امّا به خاطر خـدا؛ و مرد از زن خود اطاعت می کنـد، عاقّ مادر خود می شود و پدر خود را می راند؛ و آخر این امّت، پیشـگامان آن را لعن می کنند؛ و فاسق قبیله بزرگ آن می گردد؛ و پسـتترین قوم، حاکم آنها می شود؛ و بزرگوارترین مردان اهل طمع و حرص دانسته می شوند؛ در چنین موقعی آن اتّفاق خواهد افتاد. در چنان روزی مردم به سوی شام و شهری به نام دمشق پناه می برند، که از بهترین شـهرهای شام است؛ پس آن شـهر آنها را از دشمنانشان پناه می دهد. گفته شد: آیا شام فتح می شود؟ فرمودند: بلی به زودی. بعد از فتح آن فتنه ها بلا می گیرد؛ سپس فتنه ای سخت و تاریک می آید؛ سپس فتنه ها پشت سر هم ظاهر می شوند تا اینکه مردی از اهل بیت من قیام می کنـد که او را مهـدی گوینـد. پس اگر او را درک نمودی پیرویش کن تا از هـدایت یافتگان باشـی. «) مجمع الزوائد، الهیثمی، ج 7، ص 324 کنز العمال ج 11 ص 183)

7) عن أبی أیوب الأنصاری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم لفاطمة سلام اللّه علیها: نبینا خیر الأنبیاء و هو أبوک، و شهیدنا خیر الشـهداء و هو عم أبیـک حمزة، و منـا من له جناحان یطیر بهما فی الجنـة حیث شاء و هو ابن عم أبیک جعفر، و منا سـبطا هـذه الأمة الحسن و الحسـین و هما ابناک، و منا المهدی» ابو ایوب انصاری «روایت کرده است که رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله خطاب به فاطمه زهرا علیها السّلام، فرمود: پیغمبر ما، بهترین پیغمبران است و او پدر تو است و شـهید ما، بهترین شهیدان است و او» حمزه «، عموی پدر تو است. و از ما خانواده بزرگواری است

که خدای تعالی دو بال به او مرحمت فرموده است تا در بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز نماید و او» جعفر «، پسر عموی تو است. و از خاندان ما دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السّلام هستند که دو فرزند تو باشند و مهدی از خاندان ماست. «) مجمع الزوائد، الیهثمی، ج 9، ص 166 المعجم الصغیر، الطبرانی، ج 1، ص 37)

8) عن أم سلمة قالت: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول:

المهدی من عترتی من ولد فاطمة ام سلمه همسر پیامبر روایت می کند که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: مهدی، از عترت من و از فرزندان فاطمه است.

«) میزان الاعتدال، الذهبی، ج 2، ص 87 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 264)

9 باز فرمود:» إبشری یا فاطمة فان المهدی منک مژده باد تو را، ای فاطمه! که مهدی، از وجود تو است. «) کنز العمال، ج 12، ص 105)

10) عن حذیفة إن النبی صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم قال: لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول اللّه ذلک الیوم حتی یبعث رجلا من ولدی اسمه کاسمی، فقال سلمان:

من أی ولدک یا رسول اللّه ؟ قال: من ولدی هذا و ضرب بیده علی الحسین علیه السلام.

» حذیفه «روایت می کند که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله که فرمودند: اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای تعالی همان یک روز را آنقدر طولانی می فرماید، تا مردی از فرزندانم را که هم اسم من است برانگیزد.» سلمان «پرسید: مهدی از کدامیک از فرزندان شماست ؟ فرمود: از این فرزندم و دست مبارک را به شانه ی حسین علیه السلام نواخت. «) ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص 137)

اینها اندکی از فراوان احادیث اهل سنّت در باب مهدی موعود است که از رسول خدا نقل نموده اند؛ که همگی ثابت می کنند: اوّلاً موعود آخر الزّمان، مهدی است. ثانیاً مهدی از اولاد رسول خداست. ثالثاً عیسی مسیح نیز در زمان ظهور در رکاب آن حضرت و تابع ایشان خواهد بود. و به وضوح از این روایات پیداست که او امام امّت پیامبر است و اطاعتش واجب می باشد.

احادیث دوازده خلیفه

احادیث فراوانی از اهل سنّت نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: تعداد جانشینان من دوازده نفر می باشند؛ و تا کنون جز شیعه ی دوازده امامی نتوانسته است دوازده خلیفه برای رسول خدا بشمارد.

» عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول: یکون اثنا عشر أمیرا فقال کلمة لم أسمعها، فقال أبی: إنه قال: کلهم من قریش» جابر بن سمره « روایت کرده است که از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله شنیدم می فرمود: دوازده تن امیر خواهند بود. به دنبال آن کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم پدرم گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: همگی آنان از قریش اند. «) صحیح بخاری، ج 8، ص 127)

این حدیث را دیگر بزرگان اهل سنّت همچون مسلم و ترمذی و احمد حنبل نیز با اندک تفاوتی در تعبیر آورده اند.

مسلم نقل کرده:» عن جابر بن سمرة قال: دخلت مع أبی علی النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم فسمعته یقول: إن هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفة) قال (ثم تکلم بکلام خفی علیّ) قال (فقلت لأبی: ما قال ؟ فقال: قال: کلهم من قریش.» جابر بن سمره «روایت کرده است که به اتفاق پدرم به حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شدم و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: این امر به پایان نمی رسد تا اینکه دوازده تن خلافت بیایند. پس از آن، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سخنی فرمود که من آن را نشنیدم و از پدرم پرسیدم که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چه سخنی فرمود؟ در پاسخ گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که همگی این دوازده خلیفه از قریش اند. «) صحیح مسلم، ج 6، ص 3)

» عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول: لَا یَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِیزاً إِلَی اثْنَیْ عَشَرَ خَلِیفَةً ثُمَّ قَالَ کَلِمَةً لَمْ افْهَمْهَا، فقلت لأبی: ما قال ؟ قال: کلّهم من قریش جابر بن سمره گوید: شنیدم از رسول الله (صلی الله علیه و آله) که می فرمودند: همواره اسلام عزیز است با دوازده خلیفه. سپس کلمه ای گفتند که من نفهمیدم؛ به پدرم گفتم: چه

فرمودند؟ گفت: فرمودند: همه از قریش می باشند «) صحیح مسلم، ج 6، ص 3)

» عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَال: دَخَلْتُ مَعَ أَبِی عَلَی النّبی (صلی الله علیه و آله) فسمعته یقول: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنْ یَنْقَضِیَ حتّی یَمْضِیَ فِیهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَةً ثُمَّ تکلّم بکلام خفیّ علیّ ؛ قال قلت لابی ما قال ؟ قال قال کلّهم من قریش جابر بن سمره گوید: به اتفاق پدرم خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله رسیدیم، شنیدم که حضرت می فرمودند: این امر منقضی) سپری (نخواهد شد تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه در میان ایشان بگذرند؛ سپس مطلبی خفی فرمودند. به پدرم گفتم: چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همه از قریش خواهند بود «) صحیح مسلم، ج 6، ص 3)

حال سوال ما از تمام فرقه های مسلمین این است که کدامتان توانسته اید دوازده خلیفه ی رسول خدا را بشمارید؟ بخصوص که طبق روایات رسول خدا، آخرین خلیفه ی او مهدی موعود است. پس ای مسلمین! مگر طبق روایات مورد قبول خودتان، رسول خدا نفرمود که امّت من هفتاد و سه فرقه می شوند و تنها یکی از آنها بر حقّ است ؟ حال آن یک فرقه کدام است ؟ آیا همانی نیست که تابع دوازده خلیفه ی رسول خدا شده است ؟!! پس شما ای اهل سنّت و ای شیعیان چهار امامی و هفت امامی و...، اگر حقیقتاً تابع رسول خدا هستید، پس بشمارید خلفای دوازده گانه ی او را، آن گونه که خودش فرموده است؛ و بخصوص چنان بشمارید که آخرینش مهدی موعود باشد.

آیا فرقه ای جز شیعه ی دوازده امامی هست که توان چنین کاری را داشته باشد؟!! حال خود قضاوت کنید که فرقه ی برحقّ کدام است ؟

امّا استدلال شیعه با این روایت چگونه است ؟

شیعه می گوید: طبق این حدیث، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلفای حقیقی خود را دوازده نفر از قریش معرّفی نموده است.

حال دو سوال مطرح می شود:

1 آیا این دوازده نفر را مسلمین باید انتخاب کنند یا به طریقی باید از سوی خدا انتخاب شوند؟

2 این دوازده نفر چه کسانی هستند؟

اهل سنّت انتخاب خلیفه را به بشر واگذار کرده اند؛ البته خودشان به غلط می گویند به مسلمین واگذار شده. حال آنکه می دانیم ابوبکر را اندکی از مردم مدینه انتخاب

کردنـد نه مسـلمین؛ و حتّی آن انـدک، از بزرگان صـحابه هم نبودنـد؛ چون به نصّ تاریخ، علی بن طالب، اوّل مسـلمان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این انتخاب موافق نبود؛ و همراه او بودند در این امر کسانی چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و زبیر و....

عمر بن خطاب را هم ابوبکر نصب نمود نه مسـلمین. عثمان هم با شورای شـش نفره انتخاب شد؛ آن هم نه با اتّفاق رأی. و جالب این بود که خلیفه ی بعـد از او البته از منظر اهل سـنّت در آن شوری با خلافت وی مخالفت کرد. پس چگونه هم با وجود عثمان اسـلام حفظ می شود، هم با وجود علی (علیه السلام) حال آنکه این دو نفر، دو برداشت مختلف از اسلام دارند؛ و یکی، خلافت دیگری را قبول ندارد؟!!

حال اگر این شـیوه برای انتخاب خلفای پیامبر (صـلی الله علیه و آله) درست است؛ پس چرا رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) پیشاپیش برای خلفای خود عدد و مشـخّصات تعیین می نماید؟ اینکه اوّلاً باید دوازده نفر باشند نه بیش و نه کم. ثانیاً باید همگی قریشی باشند. ثالثاً باید چنان باشند که با وجودشان، دین خدا عیناً حفظ شود.

آیا با خلیفه ی انتخابی مردم، دین خدا محفوظ می ماند؟ آیا خلیفه همان رئیس جمهور است یا جانشـین رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) در حفـظ و تبیین و اجرای دین ؟ ابوبکر و عمر و عثمان چه داشـتند که دیگر مسـلمین نداشـتند؟ اینها چه داشـتند که محتاج هادی و تبیین کننـده ی دین نبودنـد ولی دیگران به هـدایت و تبیین اینهـا محتاج گشـتند؟ آیا غیر از این است که اینها خودشان نیز محتاج امامی هـدایت کننده اند؟! و اگر کسـی یادشان ندهد چیزی از حقایق قرآن نمی دانند؟! شوخی نیست، قرآن کریم» تبیاناً لکلّ شـیء «می باشد. یعنی این خلفای سه گانه، عالم به» تبیاناً لکلّ شـیء «بودنـد، که محتاج امام و تبیین کننـده ی دین نبودند؟ اگر چنین ادّعایی کنید یقین رسوا خواهید گشت. اگر می گوییـد که اینها با قرآن و سـنّت هدایت می شدند، می گوییم: قرآن و سـنّت دست همه ی مسـلمین بود. اگر وجود قرآن و سنّـت کـافی برای هـدایت مردم و کـافی برای اتمـام حجّـت خـداست ، اساسـاً چه نیـازی به خلیفه است ؟ در این صـورت خلیفه، رئیس جمهوری بیش نخواهد بود. اگر می گویید: اینها به اجتهاد عمل می کردند، می گوییم: دیگرانی هم بودند که اجتهاد داشـتند. پس چرا آنها بایـد اجتهاد خود را وا می نهادند و به اجتهاد اینها گردن می گذاشـتند؟ از این گذشـته وقتی طبق حدیث مدینة العلم، علی بن طالب (علیه السلام) باب علم نبی

است، چرا باب علم نبی را رها کرده از اجتهاد ظنّی دیگران تبعیّت کنیم ؟! وقتی طبق حدیث منزلت که در صحاح اهل سنّت آمده علی بن طالب (علیه السلام) افضل از هارون نبی می باشد، چرا افضل از یک پیغبر را رها نموده از اجتهاد ابوبکر تبعیّت کنیم ؟! مگر عقلمان پاره سنگ برداشته ؟! گیریم که تمام مسلمین صدر اسلام به ابوبکر رأی داده باشند؛ کجای اسلام آمده که شما وظیفه دارید در امور دین خودتان تابع رأی مردم باشید؟ آنها هزار و چهار صد سال پیش برای خودشان رئیس جمهور انتخاب کردند، ما چرا باید به انتخاب آنها گردن نهیم ؟ امّا اگر خلیفه را رئیس جمهور نمی دانید و او را حافظ حقیقت دین و تبیین کننده ی اسلام و قرآن می شناسید، بفرمایید که با وجود باب علم رسول و افضل از هارون نبی در میان امّت، چگونه نوبت این کارها به امثال ابوبکر و عمر و عثمان رسیده است ؟ به حکم عقل و با استفاده از حدیث مورد بحث، تنها با امامت یک انسان معصوم و عالم به جمیع حقائق قرآن کریم است که اسلام با تمام حقیقتش حفظ می شود، و تنها چنین کسی است که از هدایت دیگر افراد بشر بی نیاز می باشد؛ » أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُون آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟! «) یونس: 35)

لذا هر گاه یک غیر معصوم و غیر عالم به جمیع حقائق قرآن به امامت انتخاب شود، خواهیم پرسید: امام خود او کیست ؟ اگر امام داشتن لازم است، که به اتّفاق علمای شیعه و سنّی چنین است، چرا فقط برای ما لازم است؛ و برای خود آن خلفای انتخابی لازم نیست ؟ مگر آنها چه ویژگی خاصّی دارند که امام نمی خواهند ولی دیگران امام می خواهند؟!

امّا سوال دوم: این دوازده نفر، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند، چه کسانی هستند؟

اگر اهل سنّت روش خود را در انتخاب خلیفه درست می داند پس بشمارد این خلفای دوازدگانه را. اگر خلفا را محصور کنند در خلفای راشدین، تعداد آنها به قول خودشان چهار نفر است؛ معاویه را هم نمی توانند خلیفه بدانند؛ چرا که:

اوّلاً دو خلیفه ی حقّ باهم نمی جنگند؛ حال آنکه معاویه با علی (علیه السلام) جنگیده است.

و به یقین اگر یکی از این دو در مسیر اسلام است، دیگری راه به خطا می رود. کدام عاقل می پذیرد که دو نفر هر دو حقّ باشند و باهم دشمنی کنند؟! و اهل اسلام اتّفاق نظر دارند که هر که با امام بجنگد مهدورالدم می باشد.

ثانیاً او با امام حسن (علیه السلام) جنگیده است که به اتّفاق شیعه و سنّی و طبق حدیث نبوی، یکی از دو سیّد جوانان اهل بهشت می باشد. پس چگونه کسی که با سیّد جوانان اهل بهشت می جنگد و می شود جانشین پیامبر؟!

از معاویه که بگذریم نوبت به یزید می رسد که سبط اصغر را شهید نموده است. اگر او حقیقتاً خلیفه ی پیامبر بوده، پس امام حسین (علیه السلام) در جنگ با او از اسلام خارج گشته است؛ کما اینکه یزیدیان همین را قائل بودند و حضرت را خارجی) خروج کرده بر خلیفه و خارج شده از دین (می گفتند. حال آنکه چنین کسی نمی تواند سیّد جوانان بهشت باشد. پس اگر به حکم روایات صحیح از خود اهل سنّت، یقین داریم که امام حسین (علیه السلام) سیّد جوانان اهل بهشت است، دیگر دشمن و کشنده ی او نمی تواند بر حقّ باشد.

بعد از یزید نیز خلفای بعدی یکی از یکی بدتر بوده اند. پس چگونه دین با وجود آنها عزیز شده ؟

تاریخ قطعی گواه است که از زمان معاویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز تمام خلفای اموی فتوا داده بودند که بر سر منبر نماز جمعه باید علی بن ابی طالب را سبّ و لعن کنند.

آیا این استنباط خلفای شما از اسلام، حقیقتاً حفظ اسلام و تبیین درست اسلام می باشد؟

از این گذشته تعداد این خلفا بسیار بیش از دوازده تن می باشند.

لذا اهل سنّت از هیچ راهی نمی تواند این دوازده خلیفه را تعیین کند.

پس یا حدیث مورد بحث، جعلی است؛ که علما این را نمی پذیرند؛ بخصوص که در صحاح اهل سنّت آمده است؛ یا معاذ الله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دروغ گفته اند، که این نیز محال است؛ یا روش اهل سنّت در انتخاب خلیفه نادرست می باشد.

امّا شیعه ی اثناعشری این دوازده خلیفه را بی هیچ مشکلی معرّفی می کند.

بر این استدلال اشکالاتی شده که به بررسی آنها می پردازیم.

1 گفته شده:» در روایت، از این داوزده تن بعنوان خلیفه نام برده شده است در

حالیکه هیچکدام از ائمه شیعه بجز علی ابن ابی طالب و فرزند برومند ایشان حسن بن علی آنهم برای مدت کوتاهی به خلافت نرسیدند. پس مراد از این دوازده تن نمی تواند ائمه شیعه باشد «

پاسخ:

اوّلاً طبق این اشکال، ائمه ما این دوازده خلیفه نیستند. خلفای اهل سنّت هم که یا کمتر از دوازده اند یا بیشترند و اکثرشان نیز به خاطر جنایات آشکاری که کرده اند، لیاقت خلافت ندارد. پس لابد از منظر اشکال کننده معاذ الله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دروغ گفته اند.

بالاخره طبق حدیث مورد بحث باید دوازده خلیفه را مشخّص نماییم. حال این گوی و این میدان. اگر ائمه ی دوازدگانه ی ما آن خلفای مورد نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیستند پس شما اهل سنّت لطف بفرمایید و بگویید که کیانند آن دوازده نفر؟

ثانیاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نفرمود بعد از من دوازده نفر خلیفه، بالفعل به حاکمیّت سیاسی جامعه می رسند؛ بلکه فرمودند: تا زمانی که دوازده خلیفه بین شما باشند، این امر) اسلام (پایدار و عزیز می ماند. مثل اینکه کسی بگوید: هوا روشن است تا زمانی که خورشید در آسمان می باشد. پس اگر خورشید در آسمان نبود، هوا نیز روشن نخواهد بود. بنا بر این طبق سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اگر دوازده خلیفه بین مردم نباشند دین نیز پایدار نخواهد بود. و شکّ نداریم که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دین او را وارونه ساختند.

اگر وارونه نساختند پس چرا علی (علیه السلام) تا مدّتها حاضر به بیعت با ابوبکر نشد؟ و چرا حضرت فاطمه (س) هیچگاه با او بیعت نکرد تا رحلت نمود؟ بالاخره علی (علیه السلام) درست نماز می خواند که دست بر شکم نمی گذاشت یا جناب عمر بن خطّاب ؟ بالاخره وضوی علی (علیه السلام) درست بود یا وضوی جناب عثمان ؟ آیا تحریم نمودن دو متعه) متعة الحجّ و متعة النساء (به دست عمر بن خطّاب، تغییر دین نبود؟ حال آنکه طبق روایات خود اهل سنّت، هم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) این امر مجاز بود هم در زمان جناب ابوبکر. و....

پس اگر از این زوایه نگاه می کنید، عرض می شود که مردم خلیفه حقیقی رسول خدا را به رسمیّت نشناختند، لذا دین درستی هم نداشتند؛ و بخش عظیمی از سنّت نبوی

را هم از دست دادند. تاریخ قطعی گواه است که ابوبکر و عمر اجازه ی نقل روایت نبوی را نمی دادند و هر چه اصحاب از روایات نوشته بودند، این دو نفر گرفتند و آتش زدند.

شعار حسبنا کتاب الله نیز یادمان نرفته. نتیجه ی چنین شعاری می شود همین آتش زدن احادیث نبوی. جریان کاغذ و قلم را که در صیح بخاری و مسلم آمده به خاطر آوردید!

مطلب سوم آنکه از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا کنون هیچگاه دین اسلام حقیقی از بین نرفته است و همواره با وجود این دوازده خلیفه، حقّ در میان امّت وجود داشته است؛ اگر چه فرقه های باطل نیز همواره درست شده اند و درست خواهند شد. لذا اصل دین با وجود این دوازده نفر همواره باقی است؛ و همواره نیز پیروانی دارد. در حدیث هفتاد و سه فرقه نیز آمده که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: امّت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یکی از آنها اهل نجات می باشد. پس همواره خلفای دوازدگانه یکی بعد از دیگری در میان امّت بوده اند و فرقه ی ناجیّه مذهب ایشان بوده است.

2گفته شده:» در روایت ابی داود ذکر شده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همین رابطه فرمودند:» امت اسلامی همگی فرمانبردار و مطیع اوامر آنها خواهند بود «

پاسخ:

این جمله یقیناً باطل است؛ چون اگر این جمله درست باشد معاذ الله رسول الله (صلی الله علیه و آله) دروغ گفته است؛ که این امری است محال. چون تاکنون هیچ خلیفه ی واقعی یا غیر واقعی وجود نداشته که همه ی امّت، فرمانبردار او باشند. پس اگر اهل سنّت ما این جمله را صحیح می دانند باید اقرار کنند که هیچکدام از خلفای گذشته، خلیفه ی راستین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبوده اند. یعنی اساساً در اسلام خلیفه ای وجود نداشته است.

مستشکل در ادامه ی اشکال خود آورده است:» این در حالی است که ما می دانیم حتی در دوران خلافت علی بن ابی طالب و فرزند ایشان حسن بن علی، هیچگاه همگی امت اسلامی مطیع و فرمانبردار آنها نبودند. «

عرض می شود: حتّی جناب ابوبکر و عمربن خطّاب و عثمان نیز مطاع محض نبوده اند؛ کما اینکه خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بلکه حتّی خود خدا هم هیچگاه مطاع محض

نبوده اند؛ و همواره کسانی را به عنوان منکر و مخالف داشته اند.

پس اگر مستشکل، این جمله را درست می دانـد، بایـد کلّاً منکر وجود خلیفه برای رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) باشد؛ و بدتر اینکه حضرتش را دروغگو بداند.

بـاز در ادامه گفته انـد:» علاـوه بر این حتی خود فرقه های مختلف شـیعه نیز در مورد امامت برخی از ائمه با یکـدیگر اختلافات شدیـدی دارند. «

این مستشـکل عجب مغالطه ای نموده اند. استدلال به حدیث مورد بحث، توسّط شیعه ی دوازده امامی انجام گرفته، آن هم نه بر ضدّ اهل سنّت بلکه بر ضدّ تمام فرقه های اسـلامی اعمّ از سنّی و شیعه. چون هیچکدام آنها نتوانسته اند این دوازده خلیفه را معرّفی نمایند. لذا طبق این حدیث، حتّی بطلان شیعیان زیدی و اسماعیلی و... نیز اثبات می شود. امّا در بین شیعیان دوازده امامی، ابداً اختلافی در مصادیق این دوازده خلیفه وجود ندارد.

3 اشکال شده که:» در روایت ذکر شده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند:

» اسـلام در زمان خلافت آنها همچنان عزیز و پرتوان باقی خواهـد ماند «. این در حالی است که بزرگان شـیعه ادعا دارند اسـلام در زمان ائمه ناتوان و ذلیل بوده و گروهی ظالم و کافر بر مسلمانان حکم می راندند. «

پاسخ:

اوّلاً کجای حدیث چنین چیزی وجود دارد؟ حدیث به صورت جمله ی شـرطی است؛ و می گوید: اسـلام عزیز است تا زمانی که دوازده خلیفه بین شـما باشـند. پس اگر شـرط محقق نشد، یعنی دوازده خلیفه در بین شـما نبودند، مشروط نیز منتفی خواهد بود. و البته به نظر ما همواره این دوازده خلیفه بوده اند و اسـلام آنها نیز عزیز و پایدار بوده است. امّا دیگران از اسلام اصیل برگشته اند؛ و برگشتن مردم از اسلام، اسلام را نابود نمی کند.

ثانیاً اینها خلط فرموده اند بین اسـلام و روش زندگی مسـلمین. حضـرت نفرمودند مسـلمین پرتوان خواهند بود یا امور مسـلمین در مسـیر درست خواهد بود؛ بلکه فرمودند:

خود دین اسـلام درست و عزیز باقی خواهد ماند. و می بینید که این دوازده نفر، دین رسول الله (علیه السـلام) را عیناً و با تبیین و تفسیرش نسل به نسل منتقل نموده اند. اینکه شما برداشتهای خلفا و ائمه مورد قبول خودتان را اسلام می نامید برای خودتان ارزش دارد.

از نظر شیعه، اسلام همان است که دست به دست توسّط این دوازده تن منتقل گشته است ؛ بی هیچ انحرافی.

اگر تمام مسلمین راه را کج روند و خلیفه ی راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان آنها باشد، اسلام بر اصل خود باقی است و خللی نیافته است. چون اسلام پیش اوست؛ و او هست.

با وجود نبی و امام، دین خـدا به تمام هویّتش در بین مردم است؛ و حجّت خـدا بر خلق تمام می شود؛ اگر چه آن نبی یا امام حتّی یک نفر پیرو هم نداشته باشد.

پس مواظب باشـیم که بین اسـلام مردم و خود اسـلام خلط نکنیم. در اعصار گذشـته اسلام اکثر مردم انحراف اندر انحراف بوده، امّا اصل اسـلام با وجود خلیفه ی راستین پیامبر (صـلی الله علیه و آله) همواره بی هیچ انحرافی حضور داشته است. آنگاه که ابوبکر و عمر احادیث نبوی را آتش می زدنـد، آن معارف برای آنها که اتّصال به علی (علیه السـلام) نداشـتند سوخت و خاکستر شد، امّا تمام آن معارف در قلب علی (علیه السـلام) وجود داشت؛ و پیروانش به آن دسترسی داشتند. چرا که فرمود:» أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا «. پس احادیث نبوی برای مردم سوخت؛ ولی در حقیقت نسوخت. عثمان حکم وضو را دستکاری نمود؛ عمر بن خطّاب در اقامه و نماز و... دخل و تصرّف کرد؛ امّا حقیقت احکام اسـلام نزد علی بن ابی طالب، بی هیـچ تحریفی وجود داشت. لذا با وجود او اسـلام همچنان بر اصالت خویش باقی بود. حال اگر مردم به منبع اسلام رجوع نکردند، حرف دیگری است و عدم رجوع آنها، اسلام را نابود نمی کند بلکه خودشان را نابود می سازد.

برگرفته شده از وب نوشت comment

http://borhan.blog.ir نظرات (0)

حضرت مهدی (عج) در منابع اهل سنت

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 4 ? : 5ب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

ص:248

حضرت مهدی (عج) در منابع اهل سنت

اشاره

مذاهب اسلامی غیر شیعی به رغم عدم پذیرش ولایت بدان معنی که ما شیعیان معتقدیم درباره حضرت مهدی، تولدش، ظهور و قیامش، علائم قیامش، یارانش، خاندانش، اینکه از فرزندان علی (علیه السلام)، حضرت فاطمه (س) و امام حسین (علیه السلام) بوده، سیرت و اخلاقیاتش وأ احادیث متعدد و زیادی از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و در » صحاح سته «]1[و دیگر منابع معتبر خود]2[بیان کرده اند.]3[البته اعتقاد برادران اهل سنت به ولایت، به صورت اعتقاد شیعیان نیست به همین دلیل، مسئله ولایت ائمه (علیه السلام) بین ایشان به صورت مکرر و آشکار مطرح نشده است.

تعریف حدیث در میان اهل تسنن» قول، فعل و تقریر پیامبر (صلی الله علیه و آله) «است. به همین دلیل تعداد احادیث شیعیان به مراتب بیش از اهل تسنن است، چرا که تعریف حدیث در میان اهل تشیع» قول، فعل و تقریر معصوم (علیه السلام) «است. با این وجود، موضوع حضرت بقیة الله، ظهور، ویژگی ها و مسائل پیرامونی آن اختصاص به شیعه ندارد. بلکه در میان برادران اهل سنت و منابع معتبر آنان در این باره مطالب فراوانی ذکر شده است. از همین رو، با استناد به توجه» حضرت بقیة الله «به قلم آیت الله محمد شجاعی به بیان این موضوع در روایات اهل سنت می پردازیم.

مذاهب اسلامی غیر شیعی به رغم عدم پذیرش ولایت بدان معنی که ما شیعیان معتقدیم درباره حضرت مهدی، تولدش، ظهور و قیامش، علائم قیامش، یارانش، خاندانش، اینکه از فرزندان علی (علیه السلام)، حضرت فاطمه (س) و امام حسین (علیه السلام) بوده، سیرت و اخلاقیاتش وأ احادیث متعدد و زیادی از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و در » صحاح سته «]1[و دیگر منابع معتبر خود]2[بیان کرده اند.]3[البته اعتقاد برادران اهل سنت به ولایت، به صورت اعتقاد شیعیان نیست به همین دلیل، مسئله ولایت ائمه (علیه السلام) بین ایشان به صورت مکرر و آشکار مطرح نشده است.

[تفسیر و تحلیل خاص ما از ولایت سبب شده است که این موضوع بین شیعیان در طول تاریخ به صورت آشکار و پنهان زنده بماند. به اعتقاد ما شیعیان حضرات معصومین

(علیه السلام)، در تکوین و تشریع بر انسانها ولایت مطلقه دارند و واسطه فیض الهی بر اهل زمین اند؛ از این رو برای بهره گیری دائم و علی الاتصال از وجود مقدس و فیاض ایشان باید در قلب و ظاهر به یاد و در ارتباط با ایشان باشیم.]

اینک به چند حدیث از احادیث نقل شده از طریق اهل سنت درباره حضرت ولی عصر (عج) اشاره می کنیم.

محمدبن یوسف بن محمد شافعی در کتاب» کفایة الطالب «خویش در خصوص حضرت مهدی (علیه السلام) مسائل گوناگونی را که مربوط به آن حضرت است مورد بحث و بررسی قرار داده و هر کدام از آنها را در باب جداگانه ای مطرح نموده و درباره آن روایاتی را از طریق اهل سنت ذکر کرده است.

قسمتی از آن را به نقل از بحارالانوار در اینجا می آوریم.

» کشف الغمة: ذکر الشیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الشافعی فی کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب و قال فی اوله: انی جمعت هذا الکتاب و عریته من طرق الشیعة لیکون الاحتجاج به آکد فقال فی المهدی (علیه السلام): «.]4[

مرحوم مجلسی در بحار الانوار می نویسد: علی بن عیسی در کشف الغمة آورده:

محمد بن یوسف بن محمد شافعی در کتاب» کفایة الطالب «که در مناقب علی (علیه السلام) به رشته تحریر کشیده، در اول این مطلب را متذکر شده است که: این کتاب [کفایة الطالب] را جمع کردم و آن را از روایاتی که به طرق شیعه نقل شده عاری نمودم) یعنی روایات را فقط از طریق عامه و اهل سنت ذکر کرده ام (تا آنکه احتجاج به آن مؤکدتر [و مستحکم تر] باشد. در خصوص حضرت مهدی گفته است:

باب اول در خروج مهدی (علیه السلام) در آخرالزمان

1 -) عن زرّ عن عبدالله قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): لا تذهب الدنیا حتی تملک العرب رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی. اخرجه ابو داود فی سننه «.]5[

» زرّ از عبدالله روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دنیا تمام نمی شود تا آنکه مردی از اهل بیت من که نامش مانند نام من است، حاکم بر عرب باشد. این حدیث

در سنن ابو داود که از کتب معتبر اهل سنت و در واقع از صحاح سته می باشد آمده است «.

2 -) و عن علی عن النبی (علیه السلام): لو لم یبق من الدنیا الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جوراً. هکذا اخرجه ابو داود فی سننه «.]6[

» و از علی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نماند، خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث می سازد تا زمین را از عدالت پر سازد چنانکه از ظلم پر شده است. این روایت در سنن ابو داود آمده است «.

باب دوم در گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که مهدی از عترت من از فرزندان

فاطمه است

3 -) عن سعید بن المسیب قال: کنا عند ام سلمه فتذاکرنا المدهی فقالت: سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: المهدی من عترتی من ولد فاطمة. اخرجه ابن ماجه فی سننه «.]7[

» سعیدبن مسیب می گوید: نزد ام سلمه درباره حضرت مهدی گفت وگو می کردیم ام سلمه گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه (س) است. ابن ماجه این حدیث را در سنن خویش [که آن هم از صحاح سته به شمار می رود] ذکر کرده است «.

باب سوم در اینکه مهدی (علیه السلام) از سادات اهل بهشت است

» عن انس بن مالک قال: سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: نحن ولد عبدالمطلب سادات اهل الجنة انا و حمزة و علی و جعفر و الحسن و الحسین و المهدی. اخرجه ابن ماجه فی صحیحه «.]8[

» انس بن مالک می گوید: شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: ما اولاد عبدالمطلب سادات اهل بهشتیم، من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین و مهدی. ابن ماجه در صحیح خود این روایت را نقل کرده است «.

باب پنجم در اینکه اهل مشرق مهدی (علیه السلام) را یاری می کند

» عن عبدالله بن الحارث بن جزءالزبیدی قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): یخرج أناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه. هذا حدیث حسن صحیح روته الثقات و الاثبات اخرجه الحافظ ابو عبدالله بن ماجة القزوینی فی سننه «.]9[

» عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی می گوید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: گروهی از مردم از سمت مشرق خروج و قیام کرده و زمینه حکومت مهدی را آماده می سازند [صاحب کفایة الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن و صحیح است که آن را راویان موثق و عالمان حجت روایت کرده اند. حافظ ابوعبدالله بن ماجه قزوینی در سنن خویش این حدیث را نقل کرده است «.

اینکه گروهی از اهل مشرق زمینه قیام و حکومت حضرت را با برپایی حکومت دینی مهیا می سازند، از طریق راویان شیعه نیز نقل شده است، از جمله روایت ذیل:

» عن ابی خالد الکابلی عن ابی جعفر (علیه السلام) انه قال: کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک و ضعوا سیو فهم علی عواتقهم فیعطون ما سألوه فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء اما انی لو ادرکت ذلک لاستبقیت نفسی لصاحب هذا الامر «]01[

» ابو خالد کابلی، از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: گویی می بینیم مردمی را که از مشرق قیام کرده اند، آنان حق را طلب می کنند و به آنها داده نمی شود.

باز آن را طلب می کنند و به آنان داده نمی شود. هنگامی که وضع را چنین می بینند، شمشیرهاشان را برگردن) دشمنان (شان می گذارند، پس آنچه می خواهند به آنان داده می شود، ولی مقصود خود را هنوز برآورده نمی بینند و به قیام خود ادامه داده و شمشیرها و سلاح خود را زمین نمی گذارند، تا آنجا که همه آنها را در اختیار صاحب شما [یعنی مهدی موعود (علیه السلام)] و در یاری او قرار دهند. کشته شدگانشان شهیدند. آگاه باشید اگر من آن زمان را درک کنم، خود را برای صاحب این امر [یعنی امام زمان (س)] نگاه می دارم «.]11[

باب هفتم در بیان نمازگزاردن عیسی (علیه السلام) با مهدی (علیه السلام)

» ابوهریرة قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم ؟ هذا حدیث حسن صحیح متفق علی صحته من حدیث محمدبن شهاب الزهری رواه البخاری و مسلم فی صحیحهما «.]21[

» ابو هریرة روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چگونه اید هنگامی که پسر مریم، عیسی (علیه السلام) در میان شما فرود آید در حالی که امام شما [یعنی مهدی (علیه السلام)] از شماست ؟!. [صاحب کفایة الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن و صحیح است و بر صحتش اتفاق است و از جمله احادیث محمدبن شهاب زهری است. بخاری و مسلم آن را در صحیح های خود آورده اند «.

باب شانزدهم در بیان فرشته ای که با مهدی (علیه السلام) خروج می کند

» عن عبدالله بن عمر انه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): یخرج المهدی و علی رأسه ملک ینادی ان هذا المهدی فاتبعوه. هذا حدیث حسن روته الحفاظ الائمه من اهل الحدیث کأبی نعیم و الطبرانی و غیرهما «.]31[

» عبدالله بن عمر گوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خروج می کند مهدی در حالی که بر بالای سرش [یعنی از آسمان] فرشته ای ندا می کند: این است مهدی، پس از او تبعیت کنید. [صاحب کفایة الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن است که حافظین برجسته حدیث مانند ابونعیم و طبرانی آن را نقل کرده اند «.

باب هفدهم در ذکر اوصاف جسمانی مهدی (علیه السلام)

» عن حذیفة انه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): المهدی رجل من ولدی لونه لون عربی و جسمه جسم اسرائیلی علی خّده الایمن خال کانه کوکب دری یملاالارض عدلا کما ملئت جورا یرضی بخلافته اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الجّو. هذا حدیث حسن

رزقناه عالیا بحمدالله عن جمّ غفیر اصحاب الثقفی و سنده معروف عندنا «.]41[

» حـذیفه روایت کرده که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) فرمود: مهدی مردی است از فرزندان من، رنگش عربی و جسـمش اسـرائیلی است، در گونه راست او خالی است به ماننـد کوکب درخشان، زمین را پر از عـدل می گردانـد چنان که پر از ظلم شده است، اهل زمین و آسـمان و پرندگان به خلافتش راضـی می شوند. [صاحب کفایة الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن است که به حمد خداوند به خوبی روزی ما شده از گروه زیادی از اصحاب ثقفی و سندش نزد ما شناخته شده است «.

باب نوزدهم در بیان چگونگی دندانهای مهدی (علیه السلام)

» عن عبـدالرحمن بن عوف قـال: قال رسول الله (صـلی الله علیه و آله): لیبعثنّ الله من عترتی رجلا افرق الثنایا اجلی الجبهـة یملا الارض عدلا و یفیض المال فیضا. هکذا اخرجه الحافظ ابو نعیم فی عوالیه «.]51[

» عبدالرحمن بن عوف گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر آینه خداوند از عترت من مردی را مبعوث می کند که دندان های ثنایای او از یکـدیگر جـداست؛ پیشانی اش باز است، زمین را پر از عدل می کند و مال را چنان عادلانه تقسـیم می کند که فقیری پیدا نمی شود. [صاحب کفایة الطالب می گوید] این حدیث را حافظ ابونعیم در عوالی خود نقل کرده است «.

باب بیست وپنجم در دلایل زنده بودن مهدی (علیه السلام)

» فی الدلالـة علی کون المهدی حیا باقیا غیبته الی الان و لا امتناع فی بقائه بدلیل بقاء عیسـی و الخضـر و الیاس من اولیاءالله تعالی و بقاء الدجال و ابلیس العین من اعداءالله تعالی و هؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالکتاب و السنة و قداتفقوا ثم انکروا جواز بقاء المهدی لانهم انما انکروا بقائه من وجهین احدهما طول الزمان و الثانی انه فی سرداب من غیر ان یقوم احد بطعامه و شرابه و هذا ممتنع عادة أ «.]61[

» در دلایل اینکه مهـدی از زمان غیبتش تاکنون زنـده و باقی است: هیچ امتناعی در این بقاء و تداوم حیات نمی باشد، به دلیل آنکه عیسـی (علیه السلام)، خضر (علیه السلام) و الیاس (علیه السلام) که از اولیاءالله هستند و نیز دجال و ابلیس لعین که از دشمنان خدا به شمار می روند تاکنون باقی [و زنده] هسـتند. و بقاء و طول عمر و حیات آنان با آیات قرآن و سنت ثابت گشته است و [عده ای از علماء] بر این امر اجماع نظر دارنـد، [اما] جواز بقاء حضـرت مهـدی را انکار نکرده اند به دو جهت: یکی طول زمان و دیگری وجود حضـرت در سـرداب بدون آنکه کسی به او آب و نانی بدهد و باقی بودن او در حالت گرسنگی و تشنگی به حسب عادی ممتنع است أ «.

مؤلف کفایه الطالب به تفصیل به ردّ این دو جهت از دیدگاه آیات و روایات می پردازد که مجال طرح و بررسی آن نیست.]71[

به هر روی، بـا توجه به روایات و احادیث فراوانی که در خصوص حضـرت مهـدی (علیه السـلام) از طریق اهل سـنت نقل شـده است به خوبی می توان اذعان داشت که برادران سـنی و مذاهب اسلامی غیر شیعی نیز به وجود، خصایص، ظهور و قیام حضرت ولی عصر (عج) باور و اعتقاد دارند، هر چند اعتقاد آنان در خصوص ولایت حضرت همچون اعتقاد شیعیان نیست.

پی نوشت ها:

1:) صـحاح سـته «یعنی صحیح های شش گانه که شش مجموعه بزرگ از کتب روایی اهل سنت است و از موثق و معتبرترین کتاب های آنان در زمینه حدیث به شـمار می رود. این شـش کتاب عبارتند از: صـحیح بخاری، صـحیح مسـلم، سـنن ابوداود، سـنن ابن ماجه، سنن نسایی و جامع ترمذی.

2: برای آشنایی با برخی از این منابع نگاه: الامام المهدی عنداله السنة، گردآوری فقیه ایمانی.

3: از جمله» ینابیع المودة «خواجه کلان قندوزی متوفی 1293 ق؛ وی حنفی مسـلک بوده و در دو جلد درباره ائمه (علیه السلام) از امام علی (علیه السلام) تا امام دوازدهم) حضرت مهدی علیه السلام «ابواب گوناگونی عنوان کرده است.

4: بحارالانوار، ج 51، ص 85، ح 38

5: همان.

6: همان.

7: همان، ص 86

8: همان، ص 87

9: همان.

10: کتاب الغیبة للنعمانی، باب 20، ص 273، ح 50

11: امیدواریم که انقلاب اسلامی ایران که به دست بزرگ مردی چون حضرت امام» رضون الله تعالی علیه «در قرن معاصر به وقوع پیوست از مصادیق این حدیث بوده و زمینه ساز حکومت سراسر عدل مهدی موعود باشد.

12: بحارالانوار، ج 51 ص 88

13: همان، ص 95

14: همان.

15: همان، ص 96

16: همان، ص 97

17: نگاه: همان، ص 102 ج 98

منبع: comment

harimeyas.com نظرات (0)

آیا اهل سنّت به امام مهدی عج اعتقاد دارند، چگونه ؟ و تفاوت آنها با

تشیّع

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5: ??ب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

پاسخ اول:

بعضی از اهل تسنّن به دلیل خوشبین نبودن به شیعه و احادیث شیعه گمان می کنند مهدویت و احادیث مهدی ساختگی است و می

گویند احادیث مهدی در کتب صحاح اهل سنّت وجود ندارد و اگر هم باشد در کتاب هایی است که از نظر اعتبار ساقط می باشد

ص:256

و این شیعیان هستند که احادیث مهدی را در کتب خود آورده اند.

در پاسخ گفته می شود در عین حال که خفقان عمومی دوران بنی امیه و بنی عباس و دست های مرموز و مقتدر سیاست وقت و تعصبات شدید مذهبی اجازه نمی داده که اخبار مربوط به ولایت و امامت اهل بیت علیهم السّلام مورد مذاکره واقع شود و در کتب درج گردد لکن باز هم کتب اخبار اهل سنّت از احادیث مربوط به مهدی خالی نیست. احادیث زیادی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله صادر شده که سنّی و شیعه آنها را نقل کرده اند و هر کس اگر در آنها دقّت کند، برایش روشن می شود که موضوع مهدی و قائم در زمان پیامبر اسلام امر مسلّمی بوده است. به طوری که این عقیده در بین مردم شایع بود که اصل آن را مسلّم دانسته و از فروعاتش بحث می کردند؛ گاهی می پرسیدند از چه نسلی به وجود خواهد آمد، گاهی از نام و کنیه اش سؤال می نمودند، گاهی می پرسیدند آیا مهدی و قائم یکی است یا نه، گاهی از علّت غیبت و وظایف آن امام جویا شدند. پیغمبر هم گاه و بی گاه از آن وجود مقدّس خبر می داد و می فرمود:

مهدی موعود از نسل من و از فرزندان فاطمه سلام الله علیها و حسین علیه السّلام به وجود خواهد آمد، گاهی نام و کنیه اش را بیان می داشت، گاهی علامات و مشخصات او را بیان می کرد، پس از وفات رسول اکرم صلّی الله علیه و آله مسئله ی مهدویت همواره بین اصحاب آن بزرگوار و تابعین مورد بحث بوده است.

در کتب صحاح اهل تسنّن ابوابی به نام مهدی علیه السّلام منعقد و احادیثی از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله نقل شده است از باب نمونه:

1. عبدالله از پیغمبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده فرمود دنیا سپری نخواهد شد تا این که مردی از اهل بیت من که نامش نام من است بر عرب حکومت می کند.]1[

ترمذی بعد از نقل این حدیث می گوید این حدیث صحیح است و نیز می گوید در مورد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف علی ابو سعید، ام سلمه و ابوهریره روایت از پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله نقل نموده اند:

ابو سعید از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت نموده که فرمودند زمین از ظلم و بیدادگری پر می شود پس مردی از اهل بیت من ظاهر شده هفت سال یا نه سال حکومت

می نماید و زمین را از عدل و داد پر می کند.]2[

بسیاری از علمای اهل سنت احادیث مهدی را متواتر دانسته یا تواتر آنها را از دیگران نقل کرده اند و بدان اعتراضی ننموده اند مانند ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقه و شبلنجی در نور الابصار ابن صباغ در الفصول المهمه محمد الصبان در اسعاف الراغبین گنج شافعی در البیان شیخ منصور علی در غایة المأمول سویدی در سبائک الذهب و جمعی دیگر و همین تواتر ضعف سندی را که در بعضی از آنها موجود است جبران می کند.

به عنوان نمونه عسقلانی می نویسد خبر متواتر مفید یقین است و عمل به آن نیاز به بحث ندارد.]3[

سید احمد شیخ الاسلام و مفتی شافعی می نویسد احادیثی که در مورد مهدی وارد شده کثیر و متواتر است در بین آنها هم حدیث صحیح وجود دارد و هم ضعیف اما چون احادیث کثیرند و روات و نویسندگان آنها نیز زیادند بعض آن احادیث بعضی دیگر را تقویت می کند و بر روی هم مفید یقین می باشند.]4[

اما در مورد تفاوت آنان با تشیّع:

تنها تفاوتی که اهل سنت با شیعیان دارند این است که آنها نوعاً تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف را انکار می کنند و می گویند شخصیتی که پیامبر اسلام از قیام او پس از غیبت خبر داده هنوز متولد نشده و در آینده تولد خواهد یافت.]5[اما شیعیان با تعلیل و براهین متقن معتقدند که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف در سال 255 ه. ق از نسل امام حسن عسکری علیه السّلام متولد گردیده و دارای دو غیبت صغری و کبری می باشد.]6[

اضافه بر دلایل تاریخی که بر تولد امام زمان وجود دارد اگر امام زمان متولد نشده و زنده نباشد نباید پیامبر اسلام می فرمود من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه) یعنی هر کس بمیرد امام، زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلی مرده است. "]7[زیرا با نبودن امام زمان چنین کلامی از پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله غیر معقول است.

ثالثاً: تعداد قابل توجهی از اهل تسنن از مورخان و محدّثان آنها تولد حضرت را

درکتب خود ذکر کرده و آن را یک واقعیت دانسته اند بعضی از پژوهشگران بیش از صد نفر از آنان را معرفی کرده اند.]8[

اهل سنت پس از اقرار به تولد و زنده بودن حضرت مهدی در اینکه از اولاد کیست اختلاف دارند:

بعضی می گویند، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف از اولاد امام حسن مجبتی است.]9[ابن حجر در سرّ این می گوید امام حسن مجتبی به خاطر شفقت با امت خلافت را ترک کرد و با معاویه صلح کرد خداوند هم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف را از اولاد او قرار داد و روایاتی را که می گوید مهدی از اولاد امام حسین علیه السّلام است را واهی شمرده و می گوید دلیلی بر این وجود ندارد.]01[

در پاسخ می گوئیم، این قول رد شده است زیرا ممکن است راوی یا ناسخ اشتباه کرده باشند زیرا حسن و حسین خیلی به هم نزدیک می باشند و قبلاً به دلیل نقطه نداشتن کلمات خیلی از این اشتباهات رخ می داده.

2 نسبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف به امام حسن مجتبی علیه السّلام مانند خود امام حسن مجتبی علیه السّلام به پیامبر می باشد که از طرف مادر به حضرت متصل می شود زیرا مادر امام محمّد باقر فاطمه دختر امام حسن مجتبی و همسر امام سجاد علیه السّلام می باشد. بنابراین می شود گفت از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السّلام باشد هم از فرزندان امام حسین علیه السّلام و هیچ منافاتی هم با هم ندارند. و تعارضی بین آنها نیست. برای تأیید این مطلب روایاتی به این مضمون هم از علمای شیعه و هم از علمای اهل تسنن نقل شده است.]11[

اما مسئله صلح امام حسن مجتبی علیه السّلام با معاویه که اساس ظلم و در جامعه اسلامی بنا نهاد و هیچ گونه ربط منطقی با وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف ندارد و نیز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف عنوان پاداش و جایزه را ندارد که بر این صلح مترتب گردد. افزون بر این مطالب لازمه این سخن تأیید معاویه و دستگاه او از طرف خداوند می باشد که نتیجه آن محکومیت امام حسن مجتبی علیه السّلام است پس نباید پاداشی به آن مترتب گرددگذشته از اینها می تواند این حدیث جعلی و ساختگی باشد که ترمذی در کتاب خود آورده است. احادیث زیادی از این

نمونه در کتاب او و سایر کتاب ها وجود دارد. به دلیل عنادی که با شیعیان داشته اند.

برای مطالعة بیشتر به کتاب های ذیل مراجعه شود:

1. دادگستر جهان، آیت الله امینی.

2. کتاب حکومت جهانی امام مهدی، آیت الله مکارم شیرازی.

3. نجم الثاقب در احوالات امام زمان مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمودند: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی بند و قفل زمین هستیم) یعنی زمین به واسطه ما است که پا برجای ایستاده (به سبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود زمین و اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.]21[

پی نوشت:

]1[. صحیح ترمذی، ج 9، ب ما جاء فی المهدی، ص 74، ینابیع الموده، تألیف شیخ سلیمان، طبع سال 1380، ج 2، ص 180، البیان فی اخبار صاحب الزمان، تألیف محمد بن یوسف شافعی، طبع نجف، ص 57.

]2[. مسند احمد، ج 3، ص 28، در باب مسندات ابی سعید الخدری احادیثی راجع به مهدی ذکر شده، ینابیع الموده، ج 2، ص 227.

]3[. کتاب نزهة النظر تألیف احمد بن حجر عسقلانی، ط کراچی، ص 12.

]4[. کتاب فتوحات الاسلامیه، ط مکه، ط اولی، ج 2، ص 205.

]5[. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء کتب العربیه، 1960، ج 7، ص 94، و ج 10، ص 96.

]6[. این مطلب را همه علمای شیعه در کتب خود آورده اند به عنوان نمونه شیخ عباس قمی، در منتهی الآمال، علمای اهل سنت نیز این موضوع را نقل کرده اند مانند شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع الموده، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ج 3، ب 71، ص 82.

]7[. این حدیث به عبارات گوناگون نزدیک به 18 متن از علمای شیعه و سنی که همه از نظر مفهوم نزدیکند نقل شده و علمای اهل سنت آن را متواتر ذکر کرده اند و ناقلان از اهل تسنن فقط 70 مورد می

باشد که به عنوان نمونه بعضی نقل می شود، 1 مسند ابو داوود، سلیمان بن داوود) طیالسی (، م 204.2 نقض العثمانیه نیز از اسکافی ص 11 و 12 و به نقل ازابن ابی الحدید، ج 13، ص 242.3 مسند احمد بن حنبل، م 241، ج 2، ص 83 و 154 و ص 111، از ابن عمر و ص 296 از ابوهریره.

]8[. ابن حجر هیثمی، در الصواعق المحرقه، ط 2، قاهره، 1358 ه. ق، ص 208، شبراوی الاتحاف بحب الاشراف، ط 2، قم، منشورات الرضی، 1363 ه. ش. ص 179.

]9[. ترمذی، سنن.

]01[. صواعق المحرقه، همان.

]11[. حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله مناقب المهدی.

]21[. تاریخ یعقوبی، نجف منشورات، المکتبة الحیدریه، 1384 ه. ق، ج 2، ص 206.

پاسخ دوم:

اصل مسأله مهدویت از مسلمات دین اسلام است و اختصاص به مذهب شیعه ندارد بلکه بالاتر از آن اعتقاد به ظهور منجی عقیده ای است که در کیش های آسمانی یهودیت و زردشتی و مسیحیت به عنوان یک اصل مسلم قبول شده حتی در آیین هندی و بودایی در این زمینه مطالبی نقل شده که جهت تحقیق کامل در این زمینه می توانید به کتاب خورشید مغرب اثر استاد محمد رضا حکیمی و یا سلسله مباحث امامت و مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی مراجعه بفرمایید.

اما مسأله تولد امام زمان (عج) چنانچه علماء شیعه اجماع دارند که امام زمان (عج) متولد شده و به صورت کامل تاریخ تولد و مکان تولد حضرت را ضبط نموده اند [در این رابطه ر. ک: نوید امن و امان، آیت الله صافی، بخش چهارم].

علماء اهل تسنن هم بجز عده انگشت شماری تصریح به تولد حضرت نموده اند و در این زمینه کتاب هایی نوشته اند و به مخالفت با معدودی که تولد حضرت را انکار کرده اند پرداخته اند که آیت الله صافی در کتاب منتخب الاثر، فصل سوم جمع بسیاری از علماء اهل سنت که قائل به امامت و حیات حضرت بوده اند را ذکر نموده و در کتاب نوید امن و امان به 106 نفر از علماء اهل تسنن که در رابطه با حضرت کتاب نوشته اند

اشاره فرموده و می فرماید گروه بسیاری از مشاهیر علمای اهل سنت نیز ولادت آن حضرت و شرح تفصیلات آن را در کتب ذکر نموده و بعضی به امامت و مهدویت آن سرور اقرار و اشعار بلند به زبان عربی و فارسی در مدح او سروده اند و حتی مدعی شرفیابی به حضور اقدس و استماع حدیث از حضرتش شده اند و بعد از این عبارت ایشان 77 تن از مشاهیر علماء اهل سنت را که تصریح به این مطلب کرده اند نام می برد) نوید امن و امان، ص 238).

و در کتابی که علماء اهل تسنن اختصاصا درباره حضرت مهدی (عج) نوشته اند که استاد حکیمی به نوزده اثر از بهترین این آثار اشاره دارد آشکارا تصریح به ولادت حضرت شده که به چند مورد اشاره می کنیم:

ابن حجر هیثمی شافعی می گوید: ابوالقاسم محمد الحجه عمر او پس از درگذشت پدرش پنج سال بود خداوند در همین عمر به او حکمت ربانی عطا کرد) المهدی الموعود، ج 1، ص 200).

صدرالدین قونوی می گوید: پس از مرگ من آنچه از کتاب هایم که درباره طب و حکمت است و همچنین کتاب های فلسفه و فلاسفه همه را بفروشید و پول آن را به فقراء صدقه بدهید... و در شب اول مرگ من هفتاد هزار بار کلمه توحید را بخوانید و سلام مرا به مهدی برسانید) الامام الثانی عشر، ص 78).

و صدها عبارت دیگر مانند این عبارات در کتب اهل سنت می توان پیدا کرد که برای رعایت اختصار صرفنظر می کنیم و اگر مائل باشید در این رابطه شناخت کامل و همه جانبه ای داشته باشید بسیار مناسب است به پنج اثر که توسط علماء بزرگ شیعه با استفاده از کتب و مدارک اهل سنت نوشته شده، مراجعه بفرمایید:

1. کتاب المهدی، آیت الله سید صدرالدین صدر

2. منتخب الاثر، آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

3. المهدی الموعود المنتظر، نجم الدین جعفر العسکری

4. الامام الثانی عشر، سید محمد سعید موسوی هندی

5. المنتظر علی ضوء حقائق العامه، محمد حسین الادیب عراقی

اما درباره این که آنها حضرت را امام می دانند یا خیر باید گفت این مسأله اختصاص

به حضـرت حجت ندارد و این مسأله در رابطه با همه ائمه (علیه السـلام) مطرح است و آنها مسأله امامت را قبول دارند و تصریح به امامت ائمه 12 گانه هم دارنـد و در این زمینه روایات زیادی در کتب آنها به امامت ائمه 12 گانه ذکر شده حتی حمیدی یکی از علماء اهل تسنن این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که:» من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه؛ هر کس از دنیا برود و امام عصر خود را نشناسد با مرگ جاهلیت از دنیا رفته «) کشف الاستار، ص 78).

فخر رازی عالم بزرگ و متعصب اهل سـنت می گوید پیامبر فرمود» من مات و لـم یعرف امام زمانه فلیمت ان شاء یهودیا و انشاء نصرانیا «) المسائل الخمسون، ص 384).

لکن نگرش و تصـریح که آنها از امامت دارند با شـیعه متفاوت است آنها امامت را از فروع دین دانسـته و یک مقام ظاهری در حد ریاسـت حکومت که تبعـا می توانـد از سوی مردم برگزیـده شود و نیاز به تعیین از جانب خداونـد و عصـمت و مصونیت از خطا و گناه در آن لازم نیست می دانند، لذا یکی از علماء اهل تسنن امامت را اینگونه معنا می کند:

» الامامه رئاسه عامه فی امور الـدین والـدنیا خلافه عن النبی؛ امامت ریاست و سـرپرستی عمومی در امور دین و دنیا به عنوان جانشـینی از پیامبر است «) شرح تجرید فاضل قوشجی، ص 472).

و ابن خلدون در مقدمه معروفش همین معنا را دنبال کرده) مقدمه ابن خلدون، ص 191).

امـا به عقیـده شـیعه امـامت چیزی فراتر از ریـاست و حکومت بر مردم است و تمام وظائف و خصایص انبیاء) به جز دریافت وحی (برای امامان ثابت است و به همین دلیل شـرط عصـمت در امام نیز لازم است و چون بجز خداونـد متعال کسـی از عصـمت مطلق خبر نـدارد انتصاب و تعینش باید از جانب خداوندباشد و جزء اصول دین محسوب می شود.

علاـمه طباطبـایی در این زمینه می فرمایـد: شـیعه از راه بحث و کنجکـاوی... به این نتیجه می رسـد که از ناحیه پیامبر اکرم نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشـین پیغمبر رسـیده است آیات و اخبار متواتر قطعی ماننـد آیه ولایت و حدیث غدیر و حدیث سـفینه و حدیث ثقلین و حدیث حق و حدیث منزلت و حدیث دعوت عشیره اقربین و غیر

اینها به این معنی دلالت دارند ولی نظر به پاره ای دواعی تأویل شده و سرپوش روی آنها گذاشته شده) شیعه در اسلام، ص 112).

و جناب دکتر سید عبدالرضا حجازی در کتاب اصول عقاید اسلامی پنجاه و پنج دلیل بر حقانیت ادعاء شیعه در این زمینه بیان می کند) اصول عقاید اسلامی، ص 502 تا 527).

و مهمتر از آن عالم بزرگ علامه امینی در کتاب گرانسنگ 11 جلدی الغدیر با استناد به منابع خود اهل سنت دعاوی شیعه را در این زمینه به نحو کامل اثبات نموده که این مسأله دامنه ای وسیع دارد که فقط بذکر این نکته بسنده می کنم که به گفته خود فخر رازی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده امامتی که عدم شناخت آن موجب می شود انسان به مرگ جاهلیت یا نصرانیت یا یهودیت از دنیا برود یقینا مقامی والاتر از یک خلافت ظاهری و حکومت است که حتی معاویه ها و حجاج ابن یوسف ثقفی ها به آن رسیدند.

ولی با این حال این سخن بدین معنا نیست که امامیه غالبشان خود را در مسأله امامت کافر بدانند بلکه آنها تمام فرق مسلمین را مسلمان می شمارند و همچون یک برادر اسلامی به آنها نگاه می کنند هر چند عقیده آنها را در مسأله امامت نمی پذیرند و مناسب است شما جهت تکمیل تحقیقات در این زمینه به آثار پرباری که در این زمینه نوشته شده که به بعضی از آنها اشاره می کنم مراجعه فرمایید:

1. سلسله مباحث امامت و مهدویت، آیت الله صافی

2. امامت، آیت الله امینی

3. اصول عقاید اسلامی، دکتر سید عبدالرضا حجازی

4. خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت نشریه حسینیه ارشاد

5. امامت و رهبری، محمد حسین مختاری مازندرانی

اهل سنت نیز به مهدویت معتقدند، اما می گویند امام زمان (علیه السلام) هنوز به دنیا نیامده است! چگونه می توان به آنها اثبات نمود؟

پاسخ سوم:

اگر چه پاسخ های عقلی و حلی بسیار عقلی، منطقی و زیبایی وجود دارد و از جمله

آن که خداوند متعال به هنگام خلق حضـرت آدم (علیه السلام) فرمود که اراده کرده است روی زمین» خلیفه «بگذارد و لذا هیچ گاه زمین خـدا از خلیفه ای که او منصوب نموده باشـد خالی نمانده و نخواهد ماند ج محال است حجت خدا در میان مردم نباشد و مردم حتی یک لحظه سـر خود رها شده باشـند ج سلسـله اسـباب و علل ایجاب می نماید که واسـطه ی فیض و انسان کامل همیشه و در هر زمان وجود داشـته باشد ج علت اصـلی آن که امام حسن عسکری را در منطقه ی نظامی اسکان دادند و به همین دلیل به» عسکری «ملقب شد، اطلاع حکومت وقت از اصل و نسب امام زمان (علیه السـلام) بود. آنها می دانسـتند که مهـدی (عـج) فرزنـد ایشان خواهد بود. لذا ایشان را در منطقه ی عسـکریه ی اسـکان دادنـد تا مراقبت کننـد فرزنـدی از ایشان متولد نشود و.... و از جامع ترین پاسخ های عقلی و حلی، حدیث معروف پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) است مبنی بر» وَمَنْ مَاتَ وَ لَم یَعرف امام زمانه مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیّةً «یعنی:» هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشـناخته باشد، به مرگ جاهلیت) غیر مسـلمان (مرده است «که مورد قبول و اسـتناد اهل تشـیع و تسـنن می باشد) و اهل تسـنن حـدیث:» وَمَنْ مَاتَ وَلَیْسَ فِی عُنُقِهِ بَیْعَـةٌ مَاتَ مِیتَـةً جَاهِلِیّةً هر کس بمیرد و بیعت [امامی] بر گردنش نباشد به مرگ جاهلیت مرده است «را نیز بسـیار آورده اند، خود بهترین دلیل بر تولد ایشان است. چرا که اگر در هر زمان و عصـری امام زمانی بناشد، مردم کدام امام را بشناسند که به مرگ جاهلیت از دنیا نروند؟! و اگر قرار بود که در هر عصری امام زمان زنده ای وجود نداشته باشند، چرا ایشان این حدیث را فرمودند؟!

اما از آن جا که به طور معمول اهل سنت دلایل عقلی و حلی را نمی پسندند، لازم است پاسخ و روشنگری برای آنها به صورت نقضی و با ذکر روایات معتبر در اسناد خودشان صورت بپذیرد.

اگر چه بسـیاری از اهل سنت تولد و وجود امام زمان (عج) را نمی پسندند، چرا که سبب می شود به بسیاری از باورها و تعاریف دیگر آنها در زمینه های متفاوت خدشه وارد شود، اما اسناد معتبر مسلمانان اهل سنت، به این مهم اذعان دارد:

همین که در برخی از روایت اهل سـنت، حضـرت مهدی (عج) فرزند امام حسن مجتبی علیه السـلام و در برخی دیگر فرزند امام حسـین علیه اسلام خوانده شده است.

معلوم است که به تولد ایشان اقرار دارند.

– ابن حجر در سرّ این مطالب می گوید: امام حسن مجتبی (علیه السلام) به خاطر شفقت با امت خلافت را ترک کرد و با معاویه صلح نمود، خداوند هم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف را از اولاد او قرار داد و روایاتی را که می گوید، مهدی از اولاد امام حسین علیه السّلام است واهی شمرده و می گوید: دلیلی بر این وجود ندارد.) ترمذی، سنن و صواعق المحرقه (.

– عبدالوهاب شعرانی به نقل از علمای به نام اهل تسنن می نویسید:» مهدی، فرزند حسن عسکری است که در نیمه ظی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج ه. ق متولد شد و زنده باقی خواهد ماند تا با عیسی علیه السلام ظهور کند و اکنون که سال نهصد و پنجاه و هشت هجری است، هفتصد و سه سال از عمر شریف او می ظگذرد «) الیواقیت و الجواهر ج در شرح آرای اکابر اهل تسنن (

– شعرانی در مبحث» اشراط الساعه «و ظهور حضرت مهدی (عج) و در مواضع دیگر چنین میگوید:»... عبارت محی الدین در باب 366 از فتوحات این است:» بدانید که خروج مهدی (عج) حتمی است و او از عترت رسول الله است و از فرزندان فاطمه (علیه السلام) می باشد و جد او حسین بن علی (علیه السلام) و پدر او حسن عسگری فرزند امام محمد علی نقی) با نون (فرزند محمد تقی) با تاء (فرزند امام علی الرضا فرزند امام موسی الکاظم فرزند امام جعفرالصادق فرزند امام محمد الباقر فرزند امام زین العابدین علی فرزند حسین فرزند امام علی بن ابیطالب علیهم السلام می باشد. «

آیت الله جوادی آملی در این مورد در کتاب آوای توحید می نویسند:» این گونه دقیق ضبط کردن و» نقی «با نون را از» تقی «با تا، جدا ساختن برای صیانت افکار مذهبی است؛ در حالی که در کتاب فتوحات کنونی اثری از این عبارت ها نیست، بلکه فقط یک جمله گمراه کننده دارد که:» جده حسن بن علی! «و شعرانی این مطلب را در سال 958 نوشته و چنین می گوید:» عمر شریف حضرت مهدی (علیه السلام) در این تاریخ 706 سال می باشد «.

– محمد بن طلحه شافعی: ابوالقاسم محمد بن الحسن در سال 258 در سامره متولد شد. نام پدرش حسن خالص است. و حجت و خلف صالح و منتظر از القاب اوست.

) مطالب السوال ط سال 1287 ه ص 89)

ص:266

محمـد بن یوسف:) در مورد امام حسن عسـکری می نویسد (فرزندی جز محمّد نداشت و گفته شده که او همان امام منتظرست.) کفایت الطالب ص 312)

منابع:

سایت راسخون

اثبات وجود امام زمان (عج) برای اهل سنّت

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5:05ب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

پرسش: چگونه می توان وجود

مهدی موعود را برای برادران اهل سنّت اثبات نمود؟

پاسخ:

دراین که مهدی موعود ظهور خواهد کرد، بین شیعه و سنّی اختلافی نیست. متعاقباً روایات

این مطلب را از کتب اهل سنّت ذکر خواهیم نمود.

همچنین شک نیست که مهدی موعود بر امّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امامت خواهد داشت؛ و

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اطاعت او فرمان داده است. پس او جزء خلفای رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشد؛ و

می آید تا دین او را احیاء کند. این معنا نیز از روایاتی که خواهیم آورد به وضوح

پیداست. او کسی است که طبق روایات اهل سنّت، عیسی مسیح (علیه السلام) به او اقتدا خواهد نمود.

پس یقیناً او یک رهبر عادی عرفی نیست.

ازطرف دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صراحت فرموده اند که خلفای حضرتش دوازده نفر خواهند بود؛

ص:267

نه بیش و نه کم. روایات این مطلب را هم از منابع اهل سنّت، متعاقباً بیان خواهیم

نمود.

کار هدایت اوّلین خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات حضرتش شروع می شود؛ و

یکی بعد از دیگری می آیند تا نوبت به خلیفه دوازدهم برسد. لکن آن خلیفه دوازدهم که

مهدی موعود می باشد، هنوز قیام نکرده است.

ازطرف دیگر، شیعه و سنّی قائل به وجوب وجود امام می باشند؛ و قبول دارند که امّت

هیچگاه بی امام نمی تواند باشد؛ و تا قیامت خلفای رسول خدا به عنوان امام در میان

امّت خواهند بود. حدیث نبوی مشهور نیز مؤید این معناست که:» مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً

جَاهِلِیَّة هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد با مرگ جاهلیت

مرده است. «

اززمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدود هزار و چهارصد سال گذشته است؛ و در این مدّت طبق روایت نبوی،

نباید بیش از دوازده خلیفه باشند.

ومی دانیم که هیچ خلیفه ای تاکنون عمر طولانی نداشته است.

پس یا آخرین آنها عمری طولانی کرده یا یکی از خلفای میانی عمر طولانی دارد.

دومی نه

سندی دارد و نه قائلی که اعتقادات درست داشته باشد. لذا دومی درست خواهد بود که

مدّعای شیعه است و صدها روایت معتبر در منابع شیعه بر آن دلالت دارند.

امّا روایاتی که در ضمن استدلال به آن اشاره نموده و قولشان را دادیم.

1 – قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» لو لم یبق

من الدنیا إلا یوم لطوله اللّه عز و جل حتی یملک رجل من أهل بیتی یملک جبل الدیلم والقسطنطینیة. اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن

را روز را طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من ملک و سلطنت یابد. او بر کوه دیلم

) البرز (و قسطنطینیه سلطه پیدا می کند. «]1[

این روایت، صراحت دارد که موعود آخر الزمان از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله)

است.

2 -

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» المهدی منا

أهل البیت یصلحه اللّه فی لیلة مهدی از ما اهل بیت است، که خدا کار او

را در یک شب درست می کند. «]2[

دراین حدیث که رئیس حنبلی ها نقل نموده و در معتبرترین کتب اهل سنّت؛ یعنی صحیح بخاری

نیز آمده، مهدی جزء اهل بیت شمرده شده است.

3 -»عن عبد اللّه قال: بینما نحن عند رسول اللّه صلّی اللّه

علیه) و آله (و سلم إذا أقبل فتیة من بنی هاشم فلما رآهم النبی صلّی اللّه علیه) و

آله (و سلم اغرورقت عیناه و تغیر لونه قال: فقلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه،

فقال: إنا أهل بیت اختار اللّه لنا الآخرة علی الدنیا، و إن أهل بیتی سیلقون بعدی

بلاء و تشریدا و تطریدا حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الخیر

فلا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها إلی رجل من

أهل بیتی فیملأها قسطا کما ملأوها جورا، فمن أدرک ذلک منهم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلج

» عبد الله «روایت می کند، هنگامی که حضور رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله شرفیاب بودیم، گروهی از جوانان بنی هاشم از آنجا عبور می کردند، همین که

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنها را دید، دیدگانش اشک آلود شد و رنگ چهره

مبارکش تغییر کرد. عرض کردیم: یا رسول الله! آرزو می کنیم که هرگز چهره شما را

غمناک و متأثر نبینیم! فرمود: ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آخرت را به جای دنیا

برای ما برگزیده است؛ و من یقین دارم پس از درگذشت من، اهل بیتم گرفتار شکنجه امّتم

قرار می گیرند، طوری که آنها را از پای درمی آورند و از شهری به شهری و از مکانی به

مکان دیگر، آواره می سازند. و این رفتار را همواره ادامه می دهند تا هنگامی که

مردمی از جانب مشرق با پرچمهای سیاه ظهور می کنند، اینان از مردم درخواست خیر می

کنند. مردم به آنها پاسخ درستی نمی دهند در نتیجه با آنها نبرد می کنند و پیروز می

شوند. و آنچه را خواسته اند به آنها می دهند لیکن آنها نمی پذیرند و بدین حال به سر

می برند تا اختیارات کامل را در دست مردی از اهل بیت من قرار دهند. او هم به حسب

وظیفه ای که دارد با مخالفان نبرد می کند تا دنیا را همانطور که بی عدالتی فراگرفته

است، از عدل و داد لبریز سازد. اینک کسی که آنها را دریابد دست از دامن آنها برندارد

هر چند هم در شدت سرما و ناراحتی باشد. «]3[

دراین روایت، که به خاطر اشاره به مظلومیت اهل بیت (علیه السلام)، نقل آن از سوی برادران اهل

سنّت بسیار عجیب می باشد، به صراحت بیان شده که موعود نهایی از اهل بیت (علیه السلام) می

باشد. ضمناً منظور از» جانب مشرق «در این روایات، طبق آنچه در دیگر روایات وارد

شده، منطقه خراسان می باشد؛ که قیام آنها پیش در آمد قیام امام زمان (علیه السلام) خواهد

بود.

4» عن النبی صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم قال: لو لم یبق من

الدهر إلا یوم لبعث اللّه رجلا من أهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا.

اگر از روزگار، جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای تعالی مردی از اهل بیت مرا

برمی گمارد تا دنیا را پر از عدل و داد نماید، همانطور که پر از ظلم و جور شده

است. «]4[

دراین روایت نیز موعود بشریت جزء اهل بیت معرّفی شده است.

5 –»عن أبی سعید الخدری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه

) و آله (و سلم: لا تقوم الساعة حتی تملأ الأرض ظلما و جورا و عدوانا ثم یخرج من أهل

بیتی من یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا، قال: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین» ابو سعید خدری «از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت می

کند که قیامت برپا نمی شود مگر زمانیکه روی زمین لبریز از ظلم و جور و عداوت و

دشمنی شود، آنگاه شخصی از خاندان من قیام می کند که روی زمین را لبریز از عدل و داد

می سازد، در حالیکه پر از ظلم و عداوت شده است. «» حاکم نیشابوری «گوید: این حدیث

طبق نظر» مسلم «و» بخاری «صحیح است. «]5[

6 – قال رسول الله (صلی الله علیه و آله):» کیف أنت یا عوف إذا افترقت الأمة علی

ثلاث و سبعین فرقة واحدة منها فی الجنة و سائرهن فی النار؟ قلت متی ذلک یا رسول

الله ؟ قال اذا کثرت الشرط و ملکت الاماء و قعدت الجُمَلا علی المنابر و اتخذ

القرآن مزامیراً و زخرفت المساجد و رفعت المنابر و اتخد الفیء دولا و الزکاة مغرماً

و الامانة مغنماً و تفقه فی الدین لغیر الله و اطاع الرّجل امرأته و عق امّه و اقصی

ابه و لعن آخر هذه الامّة اولها و ساد القبیلة فاسقهم و کان زعیم القوم ارذلهم و

اکرم الرّجل اتقاء شره، فیومئذ یکون ذاک فیه. یفزع الناس یومئذ الی الشام و الی

مدینة یقال له دمشق، من خیر مدن الشام؛ فتحصنهم من عدوهم، قیل: و هل تفتح الشام ؟

قال بلی وشیکاً، تقع الفتن بعد فتحها ثم تجئ فتنة غبراء مظلمة ثم تتبع الفتن بعضها

بعضا حتی یخرج رجل من أهل بیتی یقال له المهدی فان أدرکته فاتبعه و کن من

المهتدین. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خطاب به» عوف «، فرمود: ای

عوف! چگونه خواهی بود زمانی که امّتم به هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند؛ که فقط یک

فرقه از آنها بر حق و اهل بهشتند و مابقی هفتاد و دو فرقه دیگر بر باطل و اهل

دوزخ اند؟ گفتم: کی چنین خواهد شد ای رسول خدا؟ فرمود: آنگاه که شرط بندی رایج شود؛

و بردگان حاکم شوند؛ و گردن کلفتها بر منبر]6[می نشینند؛ و قرآن را تبدیل به موسیقی می کنند؛ و

مساجد طلاکاری می شوند؛ و منبرها بلند ساخته می شوند؛ و اموال عمومی را مال شخصی

خود می کنند؛ و زکات دادن را غرامت) پل زور (می شمارند؛ و امانت را غنیمت بر می

دارند؛ و در دین ژرف نگری می شود، امّا به خاطر خدا؛ و مرد از زن خود اطاعت می کند،

عاقّ مادر خود می شود و پدر خود را می راند؛ و آخر این امّت، پیشگامان آن را لعن می

کنند؛ و فاسق قبیله بزرگ آن می گردد؛ و پستترین قوم، حاکم آنها می شود؛ و

بزرگوارترین مردان اهل طمع و حرص دانسته می شوند؛ در چنین موقعی آن اتّفاق خواهد

افتاد. در چنان روزی مردم به سوی شام و شهری به نام دمشق پناه می برند، که از بهترین شهرهای شام است؛ پس آن شهر آنها را از دشمنانشان پناه می دهد. گفته شد: آیا شام فتح می شود؟ فرمودند: بلی به زودی. بعد از فتح آن فتنه ها بلا می گیرد؛ سپس فتنه ای سخت و تاریک می آید؛ سپس فتنه ها پشت سر هم ظاهر می شوند تا این که مردی از اهل بیت من قیام می کند که او را مهدی گویند. پس اگر او را درک نمودی پیرویش کن تا از هدایت یافتگان باشی. «]7[

دراین حدیث منقول از اهل سنّت، افزون بر این که نام موعود آخر الزمان با عنوان مهدی برده شده، و تصریح گردیده که او از اهل بیت (علیه السلام) می باشد، بیان شده که مسلمین به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد و تنها یک فرقه از آنها بر حقّ است؛ که آنها در ارتباط با مهدی موعود هستند. افزون بر این مطالب، اوضاع جهان در زمان ظهور مهدی موعود نیز بیان شده است. البته دقّت شود که این اوصاف، اوّلاً مربوط به کلّ جهان آن روز می شود نه یک منطقه خاصّ . ثانیاً این اوصاف عمومیت دارند نه کلّیت؛ یعنی اکثراً چنین خواهد بود نه همه جا و در مورد همه کس. عملاً نیز مشاهده می فرمایید که بسیاری از این علائم، در دنیای امروز تحقّق یافته اند. مثلاً اکثر حاکمان دنیا، جزء بدترین مردمان عصر می باشند؛ یا اطاعت از زن در اکثر مردان دیده می شود؛ یا اکثر قضات دنیا، اهل عدالت نیستند؛ یا قرآن کریم، بیشتر به عنوان زینت مجالس و برای فخر فروشی خوانده می شود نه برای درس گرفتن از آن؛ یا برخی به اصطلاح روشنفکران مسلمان

امروزی، پیشگامان اسلام و حتّی اهل بیت (علیه السلام) را متّهم به جهل و بی تمدّنی و امثال می

کنند.

7 -»عن أبی أیوب الأنصاری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه

) و آله (و سلم لفاطمة سلام اللّه علیها: نبینا خیر الأنبیاء و هو أبوک، و شهیدنا

خیر الشـهداء و هو عم أبیـک حمزة، و منـا من له جناحان یطیر بهما فی الجنـة حیث شاء وهو ابن عم أبیک جعفر، و منا سـبطا هـذه الأمة الحسن و الحسین و هما ابناک، و مناالمهدی» ابو ایوب انصاری «روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله خطاب به فاطمه زهرا علیها السّلام، فرمود: پیغمبر ما، بهترین پیغمبران

است و او پدر تو است و شهید ما، بهترین شهیدان است و او» حمزه «، عموی پدر تو است. و

از ما خانواده بزرگواری است که خدای تعالی دو بال به او مرحمت فرموده است تا در

بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز نماید و او» جعفر «، پسر عموی تو است. و از خاندان

ما دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السّلام هستند که دو فرزند تو باشند و مهدی از

خاندان ماست. «]8[

8 -»عن أم سلمة قالت: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (

و سلم یقول: المهدی من عترتی من ولد فاطمة ام سلمه همسر پیامبر

روایت می کند که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: مهدی، از

عترت من و از فرزندان فاطمه است. «]9[

9 - باز فرمود:» إبشری یا فاطمة فان المهدی منک مژده باد

تو را، ای فاطمه! که مهدی، از وجود تو است. «]01[

10) عن حذیفة إن النبی صلّی اللّه علیه) و آله (

و سلم قال: لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول اللّه ذلک الیوم حتی یبعث رجلا

من ولدی اسـمه کاسـمی، فقال سـلمان: من أی ولدک یا رسول اللّه ؟ قال: من ولدی هذا و ضـرب بیده علی الحسین علیه السلام.» حذیفه «روایت می کند که رسول اکرم

صلّی اللّه علیه و آله که فرمودند: اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانده باشد،

خدای تعالی همان یک روز را آنقدر طولانی می فرماید، تا مردی از فرزندانم را که هم

اسم من است برانگیزد.» سلمان «پرسید: مهدی از کدامیک از فرزندان شماست ؟ فرمود: از

این فرزندم و دست مبارک را به شانه حسین علیه السلام نواخت. «]11[

11) عن علی بن الهلالی عن أبیه قال: دخلت علی

رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم فی الحالة التی قبض فیها فاذا فاطمة سلام

اللّه علیها عند رأسه فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم

طرفه الیها) إلی أن قال (یا فاطمة و الذی بعثنی بالحق إن منهما یعنی من الحسن و

الحسین علیهما السلام مهدی هذه الأمة إذا صارت الدنیا هرجا و مرجا و تظاهرت الفتن و

تقطعت السبل و أغار بعضهم علی بعض فلا کبیر یرحم صغیرا و لا صغیر یوقر کبیرا فیبعث

اللّه عز و جل عند ذلک من یفتح حصون الضلالة و قلوبا غلفا یقوم بالدین فی آخر

الزمان کما قمت به فی أول الزمان و یملأ الأرض عدلا کما ملئت جورا، قال: خرجه

الحافظ أبو العلاء الهمذانی.» علی بن هلالی «از پدرش روایت می کند،

هنگامی که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آخرین روزهای آخر عمر خود را سپری می

کرد و سرانجام هم درگذشت، حضور مبارکش شرفیاب شدم و این در حالی بود که فاطمه علیها

السّلام در بالای سر مبارک نشسته بود، و از این که پدر ارجمندش در حال جان دادن بود

بلند می گریست، چنانکه صدای گریه اش به گوش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سر برداشت و نگاهی به فاطمه علیها السّلام کرد) تا

آنجا که فرمود (ای فاطمه! به خدایی که مرا به راستی فرستاده است، مهدی این امّت، از

نسل حسن و حسین علیهما السّلام است. و فرمود: زمانی که در دنیا هرج و مرج به وجود

بیاید و آتشهای فتنه گری از هر سو زبانه بکشند و راهها بسته شوند و مردم علیه

یکدیگر دست چپاول دراز کنند، چندان که کوچک به بزرگ احترام نگذارد و بزرگ به کوچک

رحم ننماید، در آن هنگام است که خدای عزّ و جلّ کسی را برمی گمارد که حصارهای

گمراهی را ویران کند و دلهای تاریک از دشمنی خدا و رسول و اولیای او را از آلودگی

پاک کرده و روشن گرداند. آری، او در آخر الزّمان پیکره دین را استوار می دارد،

همانطور که من در اوّل بعثت به پایداری آن همّت گماشتم؛ و زمین را پر از عدل و داد

می کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است. «]21[

12 رسول خدا فرمود:» یلتفت المهدی علیه السلام

و قد نزل عیسی بن مریم علیه السلام کأنما یقطر من شعره الماء فیقول المهدی علیه السلام: تقدم فصلّ بالناس، فیقول: إنما أقیمت الصلاة لک، فیصلّی خلف رجل من

ولدی هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، حضرت عیسی بن مریم علیهما السّلام،

از آسمان فرود می آید در حالیکه به نظر می رسد از موهایش قطرات آب می ریزد، سپس

حضرت مهدی (عج) پیشنهاد می کند که جلو بایستید تا مردم نماز خود را با اقتدای به

شما به جای آورند. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: همانا نماز فقط برای تو برپا

شده است. پس عیسی علیه السلام پشت سر مردی از فرزندان من نماز می گزارد. «]31[

13 رسول خدا فرمودند:» منا الذی یصلّی عیسی بن

مریم خلفه از ماست کسی که عیسی بن مریم علیهما السّلام پشت سراو

نماز می خواند و به وی اقتدا می کند.]41[

14) عن جابر بن عبد اللّه قال: قال رسول اللّه

صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم: یخرج الدجال فی خفقة من الدین و إدبار من العلم

) إلی أن قال (فاذا هم بعیسی بن مریم فتقام الصلاة فیقال له: تقدم یا روح اللّه

فیقول: لیتقدم إمامکم فلیصل بکم» جابر بن عبد الله «روایت می کند که

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: زمانیکه دین اسلام به حالت خفقان درآید و

علم و دانش الهی بر مردم پشت کند،» دجّال «خروج می کند) تا آنجا که می گوید (عیسی

علیه السلام نازل می شود، در حالیکه صفهای جماعت منعقد شده و مردم آماده برپایی

نماز هستند، به آن حضرت می گویند: یا روح الله! جلو بایستید تا در نماز به شما

اقتدا کنیم. می فرماید: امام شما باید جلو قرار بگیرد تا شما به او اقتدا کنید. «]51[

اینها اندکی از فراوان احادیث اهل سنّت در باب مهدی موعود است که از

رسول خدا نقل نموده اند؛ که همگی ثابت می کنند: اوّلاً موعود آخر الزّمان مهدی است.

ثانیاً مهدی از اولاد رسول خداست. ثالثاً عیسی مسیح نیز در زمان ظهور در رکاب آن

حضرت و تابع ایشان خواهد بود. و به وضوح از این روایات پیداست که او امام امّت

پیامبر است و اطاعتش واجب می باشد.

احادیث دوازده خلیفه

احادیث فراوانی از اهل سنّت نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: تعداد

جانشینان من دوازده نفر می باشند؛ و تا کنون جز شیعه دوازده امامی نتوانسته است

دوازده خلیفه برای رسول خدا بشمارد.

» عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول:

یکون اثنا عشر أمیرا فقال کلمة لم أسمعها، فقال أبی: إنه

قال: کلهم من قریش» جابر بن سمره «روایت کرده است که از پیغمبر اکرم

صلّی اللّه علیه و آله شنیدم می فرمود: دوازده تن امیر خواهند بود. به دنبال آن

کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم پدرم گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

همگی آنان از قریش اند. «]61[

این حدیث را دیگر بزرگان اهل سنّت همچون مسلم و ترمذی و احمد حنبل نیز

با اندک تفاوتی در تعبیر آورده اند.

مسلم نقل کرده:» عن جابر بن سمرة قال: دخلت مع أبی علی النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم فسمعته یقول: إن هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفة) قال (ثم تکلم بکلام خفی علیّ) قال (فقلت لأبی: ماقال ؟ فقال: قال: کلهم من قریش.» جابر بن سمره «روایت کرده است که به اتفاق پدرم به حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شدم و از آن حضرت شنیدم

که می فرمود: این امر به پایان نمی رسد تا این که دوازده تن خلافت بیایند. پس از

آن، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سخنی فرمود که من آن را نشنیدم و از پدرم

پرسیدم که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چه سخنی فرمود؟ در پاسخ گفت: رسول

خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که همگی این دوازده خلیفه از قریش اند. «]71[

حال سوال ما از تمام فرقه های مسلمین این است که کدامتان توانسته اید

دوازده خلیفه رسول خدا را بشمارید؟ بخصوص که طبق روایات رسول خدا، آخرین خلیفه او

مهدی موعود است. پس ای مسلمین! مگر طبق روایات مورد قبول خودتان، رسول

خدا نفرمود

که امّت من هفتاد و سه فرقه می شوند و تنها یکی از آنها بر حقّ است ؟ حال آن یک فرقه

کدام است ؟ آیا همانی نیست که تابع دوازده خلیفه رسول خدا شده است ؟!! پس شما ای اهل

سنّت و ای شیعیان چهار امامی و هفت امامی و...، اگر حقیقتاً تابع رسول خدا هستید،

پس بشمارید خلفای دوازده گانه او را، آن گونه که خودش فرموده است؛ و بخصوص چنان

بشمارید که آخرینش مهدی موعود باشد. آیا فرقه ای جز شیعه دوازده امامی هست که توان

چنین کاری را داشته باشد؟!! حال خود قضاوت کنید که فرقه برحقّ کدام است ؟

تحقیقی در باب عمرطولانی

این که کسی عمری طولانی داشته باشد، چیزی نیست که خلاف عقل باشد. عقل

سلیم اگر چیزی را نپذیرد بر عدم امکان آن برهان عقلی اقامه می کند، پس به منکرین

عمر طولانی باید گفت:» هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ

صادِقِین برهانتان را بیاورید اگر راست می گویید. «. این که چیزی بعید

به نظر می رسد دلیل بر این نیست که غیر ممکن هم باشد. در همین جهان امروزی ما نیزموجوداتی زندگی می کنند که چندین هزار سال عمر کرده اند؛ در حالی که دیگر همنوعان آنها عمرهای کوتاهی دارند. به چند مورد از این موجودات اشاره می شود.

- سروابرکوه

سرو ابر کوه یکی از میراث های طبیعی ایرانی می باشد که ثبت ملی شده است.

این درخت غول پیکر در قسمت جنوب غربی شهر واقع شده و شهرت و اهمیت تاریخی به شهر

ابرکوه داده است. متخصّصین عمر این درخت را چهار هزار سال و یا بیشتر تخمین زده

اند. این درخت دارای تنه ای به قطر حدود 5/4 متر، شاخه هایی به قطر 85/1 متر و

ارتفاع 35 متر است.

عمر درخت سرو به طور طبیعی چیزی در حدود 150 سال است. پس عمر چهار هزار

ساله این درخت غول پیکر، بر خلاف روال عادی است. محیط رشد این درخت نیز تفاوتی با

درختان اطراف خود ندارد.

سرومنگاباد

سرو منگاباد یکی دیگر از میراث های طبیعی ایرانی می باشد که ثبت ملی شده

است. این درخت کهنسال با عمر ???? سال و قطر ??? سانتیمتر در استان یزد

شهرستان مهریز و شهر مهریز قرار دارد.

این سرو در محله منگاباد مهریز واقع در 9 کیلومتری مغرب شاهراه یزد به

کرمان واقع است که هم اکنون به عنوان یکی از آثار دیدنی مهریز مورد بازدید عموم

مردم قرار می گیرد. ارتفاع این سرو 26 متر و محیط بدنه آن 5 متر می

باشد.

چنارکرخنگان

کرخنگان از توابع شهرستان خاتم و چنار کرخنگان با شماره ثبت

?? در فهرست آثار ملی کشور

به ثبت رسیده است. این اثر با ???? سال قدمت ??? سانتیمتر قطر دارد.

ارتفاع این درخت حدود ??

متر و تنه درخت اصلی شکافته و به پنج قسمت تقسیم شده است و آثاری از سوختگی طبیعی

در وسط تنه درخت دیده می شود.

مردم منطقه معتقدند که این درخت مقدس می باشد و هر صد سال یک بار خود به

خود آتش می گیرد.

چنار تنگ چنارتنگ چنار از توابع مهریز در استان یزد، با شماره ثبت 11 قدمتی 1200 ساله

دارد این چنار تک پایه 19 متر ارتفاع و 3 متر قطر و 11 شاخه فرعی دارد. رشد این درخت

به تازگی کند شده ودر قسمت درونی تنه نوعی چوب خوار یا موریانه مشهود است. این درخت

از نظر موقعیت جغرافیایی در محاصره دو کوه واقع شده و از دیر باز محل استراحت مردم

در ماه های گرم سال بوده است. مردم معتقدند که این درخت هر هزار سال یک بار آتش

گرفته ودوباره احیاء می شود.

غیر از این درختان، درختان تاریخی دیگری نیز در کشورهای دیگر وجود دارند

که بعضی از آنها بالغ بر شش هزار سال عمر دارند.

درمکزیک درخت سروی وجود دارد که عمرش 2000 سال است. در آمریکا درختی به نام مادر جنگل وجود دارد که درازای آن 300 قدم و قطر ساق آن در نزدیک زمین 300 قدم و ضخامت پوست آن 18 انگشت است. در کالیفرنیا درخت کاجی هست به طول 300 قدم که محیط آن 30 قدم می

باشد و عمرش به 6000 سال می رسد. عجیبتر از آن درختی در شهر اورتاوا در جزیره

تتریف، یکی از جزایر کانادا، می باشد. محیط این درخت به قدری است که اگر 10 نفر دور

آن دستهای خود را باز کنند باز تمام تنه آن را احاطه نمی نماید.

یکی از دانشمندان گیاه شناس در تعیین عمر این درخت که» عندم «نام دارد،

ص:281

اظهار عجز کرده می گوید: فهم بشر از کشف این راز عاجز است و نمی تواند به تقریب هم

بفهمد که» عندم اورتاوا «چند سال عمر کرده است. همین قدر مسلّم است که این نهال

کهنسال قرنها پیش از خلقت انسان در کار نشو و نما بوده تا به این اندازه در آمده

است. عجیبتر این که دانشمندان گیاه شناس، عندم اورتاوا را از صنف درخت نمی دانند

بلکه آن را از جنس نوعی گیاه زنبقی یعنی گیاهانی که پیاز دارند) مثل پیاز گل نرگس وسنبل (می دانند.

امّا عمر طولانی تنها اختصاص به درختان ندارد؛ بلکه در میان حیوانات نیز

مواردی از طول عمر دیده شده است.

دانشـمندان شوروی سابق، در جمهوری یاکوشک نزدیگ قطب شـمال نوعی حلزون پیـداکرده انـد که از چنـدین هزار سال قبل از تاریخ تا حال زنـده مانـده است. و ماهیهایی کشف کرده انـد که عمر آنها را سه میلیون سال تخمین زده انـد. در یخهای قطبی ماهی منجمدی پیدا کردنـد که وضع طبقات یـخ آن نشان می داد مربوط به پنـج هزار سال قبل است و ماهی نیز زنـده بود. برخی از نهنگ ها نیز تا 1700 سال عمر کرده اند.

بااین چنـد نمونه که ذکر شـد ملاحظه می فرماییـد که عمر طولانی بر روی کره زمین یک پدیده ناممکن نیست. بلی بسـیاری از موجودات زمینی، موفّق به چنین زندگیهای درازی نمی شوند؛

ولی دیده شدن چند نمونه از چنین عمرهایی نشان می دهد که عمر طولانی برای موجودات زمینی، امری است ممکن. تمام این موجوداتی هم که شـمردیم و عمر طولانی داشته اند، عمرشان غیر عادی است. چون همنوعانش چنان عمری ندارند؛ مثلاً اکثر درختان حدّاکثر 150 سال عمر می کنند نه بیشتر.

حدّ عمر طبیعی انسان

پرسش مهمّ در باب عمر انسان این است که: عمر طبیعی انسان چند سال

است ؟

ص:282

بسیاری از افراد، عمرهایی زیر هشتاد سال دارند و متوسّط عمر بشر حتّی به

هشتاد سال هم نمی رسد. امّا برخی افراد بشر، گاه بالای صد سال نیز عمر می کنند. در

همین ایران عزیز خودمـان افراد 130 ساله نیز دیـده شـده انـد و هم اکنون افرادی با بیش از صـد سال عمر مشـغول زندگی می باشـند. امّا رکوردی که در قرون اخیر ثبت شـده مربوط به فردی چینی است به نـام» لی چینگ یون« (Li Ching Yuen (وی بعد از 256 سال عمر، در سال 1993 میلادی فوت کرد؛ در حالی که 23 همسرش قبل از وی مرده بودند. وی تا آن زمان دارای 180 فرزند شده بود.

پس با توجّه به این نمونه ثبت شده، شکی نیست که عمر 256 سال برای انسان ممکن است؛ در

حالی که اکثر انسانها چنین عمری نمی کنند. حال با چه دلیلی می توان ثابت نمود که

عمر 300 سال در مورد انسان محال می باشد؟ و با چه دلیلی می توان اثبات نمود که عمر

چهارصد سال و... و هزار سال غیر ممکن می باشد. اگر گفته شود که چنین عمری غیر عادی

و بعید است، گفته می شود که عمر 256 سال نیز برای انسان، غیر عادی به نظر می رسد.

بنا بر این، عقل نفیاً و اثباتاً نمی تواند قضاوتی در این باره داشته باشد. کما این

که عقل در مورد درختان چهار هزار ساله و شش هزار ساله نیز سخنی برای گفتن ندارد.

عمر معمول یک سرو یا چنار چیزی در حدود 100 تا 150 سال است نه در حدّ هزاران

سال.

درگذشته گروهی از دانشمندان عقیده به وجود یک سیستم عمر طبیعی در موجودات زنده

داشتند، مثلا: پاؤلوف عقیده داشت عمر طبیعی انسان 100 سال است، میچینکوف می گفت:

ص:283

عمر طبیعی یک انسان 150 تا 160 سال؛ و کوفلاند، پزشک آلمانی 200 سال؛ فلوگر، فیزیولوژیست معروف 600 سال؛ و بیکن، فیلسوف و دانشمند انگلیسی 1000 سال برای عمر طبیعی انسان، معین کرده اند. ولی این عقیده از طرف فیزیولوژیست های امروز در هم شکسته شده و مسأله حدّ ثابت در عمر طبیعی ابطال گردیده است. به گفته پروفسور اسمیس، استاد دانشگاه کلمبیا، همان گونه که سرانجام دیوار صوتی شکسته شده و وسایل نقلیه ای با سرعتی ما فوق صوت به وجود آمده اند، یک روز دیوار سنّ انسان نیز شکسته خواهد شد، و از آنچه تا کنون دیده ایم فراتر خواهد رفت. بنا بر این برای مدت زندگانی انسان، حدّی که تجاوز از آن محال باشد معین نشده است.

امّا اگر کسی استدلال کند که میکروبها و ویروسها اجازه نمی دهند که کسی عمر طولانی کند، گفته می شود پس چگونه آقای» لی چینگ یون «توانست در مدّت 256 سال بر این عوامل غلبه نماید؟ و چرا زنان و فرزندان و همسایگان وی چنین عمری نداشتند؟ نیز گفته می شود: تحقیقات دانشمندان نشان داده که دستگاه ایمنی برخی افراد چنان قدرتمند است که حتّی کشنده ترین میکروبها و ویروسها را هم نابود می کند، در حالی که برخی افراد در اثر ویروس سرما خوردگی از پای درآمده و می میرند.

عمر دراز سلمان فارسی

ص:284

حمد الله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی، تاریخ نویس سنّی مذهب

گفته:

» سلمان به مداین، در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در

سنه سبع و عشرین در گذشت. سیصد و پنجاه سال عمر داشت «]81[

ابن اثیر، تاریخ نگار و عالم سنّی مذهب گفته:

»... در همان سال سلمان فارسی وفات یافت. بر حسب بعضی از روایات گفته

شده عمر او دویست و پنجاه سال، و این حداقل سنین عمر او بود؛ و بعضی روایت کرده اند

که سیصد و پنجاه سال بوده و او بعضی از یاران مسیح را هم دیده بود. «]1[(

]91[سنن

ابن ماجة، ج 2، ص 929 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 267)

]2[(مسند

امام احمد حنبل، ج 1، ص 84 صحیح بخاری، ج 1، ص 318) فقط قسمت اول

حدیث «

]3[(سنن

ابن ماجه، ج 2، ص 1366 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 268)

]4[(مسند

احمد حنبل، ج 1، ص 99 سنن ابی داود، ج 2، ص 310 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 267

الجامع الصغیر، سیوطی، ج 2، ص 438)

]5[(مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج 4، ص 557 مسند أحمد بن حنبل، ج 3،

ص 36)

]6[(مسند

قضاوت (

]7[(مجمع

الزوائد، الهیثمی، ج 7، ص 324 کنز العمال ج 11 ص 183)

ص:285

]8[(مجمع

الزوائد، الیهثمی، ج 9، ص 166 المعجم الصغیر، الطبرانی، ج 1، ص 37)

]9[(میزان الاعتدال، الذهبی، ج 2، ص 87 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14،

ص 264)

]01[(کنز

العمال، ج 12، ص 105)

]11[(ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص 137)

]21[(ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص 137)

]31[(الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، ص 98)

]41[(کنز

العمال، ج 14، ص 266)

]51[(مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج 3، ص 367)

]61[(صحیح بخاری، ج 8، ص 127)

]71[(صحیح مسلم، ج 6، ص 3)

]81[(تاریخ گزیده، ص 231)

]91[(ترجمه الکامل، ج 10، ص 55)

comment نظرات (0)

حضرت مهدی در بعض کتب اهل

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5:00ب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

حضرت مهدی

عج در کتب اهل سنت

1 - حضرت مهدی در صحاح

سته

2 - حضرت مهدی در بعض کتب اهل سنت

بسم اللّه الرحمن الرحیم

ص:286

1 - حضرت مهدی) ارواحنا فداه و عجّل اللّه تعالی فرجه (در صحاح سته

حتمی

بودن خروج مهدی (علیه السلام) اینکه مهدی (علیه السلام) خواهد آمد امری است که شیعه و سنّی بر آن

اتّفاق دارند و حتّی غیر مسلمانان نیز در کتابهایشان مژده یک نجات دهنده را در

آخرالزّمان به پیروانشان داده اند.

به عنوان نمونه: در تورات، اشعیای نبی

، فصل 11 آمده است:

»... مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت

مظلومان زمین به راستی حکم خواهد کرد... گرگ با برّه سکونت خواهد کرد و پلنگ با

بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند

... در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فسادی نخواهند کرد. زیرا که جهان از معرفت

خداوند پر خواهد شد. «

در عهد عتیق، کتاب مزامیر، مزمور 37، چنین آمده

است:

»... زیرا که شریران منقطع خواهند شد و امّا منتظران خداوند وارث زمین

خواهند شد. هان! بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأمّل خواهی کرد و

نخواهد بود، و امّا حلیمان وارث زمین خواهند شد... و میراث آنها خواهد بود تا

أبدالآباد. «

درسوره انبیاء آیه 105 می خوانیم:

وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ .

یعنی: ما در زبور) داود (علیه السلام) (نوشتیم که سرانجام،

وارث زمین بندگان شایسته من خواهند شد. حال یکبار دیگر متن زبور را که در این

نوشتار آوردیم بخوانید و با این آیه مقایسه کنید و ببینید که چگونه خداوند این قسمت

از زبور را محفوظ نگه داشت تا آیندگان بدانند که حکومت زمین سرانجام به دست

انسانهای شایسته خواهد افتاد و سرنوشت افراد شرور و ظالم جز نابودی نیست

در انجیل لوقا، فصل 12 آمده است:

» کمرهای خود را بسته، چراغهای خود

را افروخته بدارید، و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه

وقت از عروسی مراجعت کند، تا هر وقت آید و در را بکوبد بی درنگ برای او باز کنند.

خوشابه حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز

مستعدّ باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید «.

برخوانندگان محترم مخفی نیست که معنای عبارت انجیل لوقا همان انتظار فرج است که از

نظر شیعه منتظر واقعی ظهور امام زمان (علیه السلام) مانند کسی است که منتظر آمدن مهمان

عزیزی است که قبلاً خانه راتمیز کرده و غذا را آماده می کند. او نیز خانه دل را از

آلایشهای مادّی تمیز کرده و از گناهان می پرهیزد. معروف را دوست دارد و بدان امر

می کند و از منکر بیزار است) نه بی تفاوت (و از آن نهی می نماید و چون منتظر نابودی

ظلم است به اندازه توانش با آن می ستیزد. یاور حقّ و عدل و دشمن باطل و جور است.

این است معنای انتظار فرج که در روایات اهل بیت (علیه السلام) آن را افضل عبادات شمرده اند

ترمذی اصل روایت را از رسول گرامی اسلام) ص (نقل کرده است که:» افضل

العبادة انتظار الفرج «. ج 5 سنن، ص 528 - کتاب الدعوات، باب 116 -

فی انتظار الفرج

و غیر ذلک، ح 3571. امّا قطعاً آنها از این روایت آنطور که شیعه معنی می کند

برداشت نمی کنند.

صاحبان صحاح نیز در مورد حتمی بودن خروج مهدی (علیه السلام)

روایاتی نقل کرده اند که ذیلاً می آید:

1 - اگر از عمر دنیا بیش از یک روز

نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا آنکه مردی از اهل بیتم مبعوث شود که

اسم او اسم من است. او زمین را از قسط و عدل پر می کند همانگونه که از ظلم و جور

پر شد. الف - سنن ترمذی، ج 4 ص 438 - کتاب الفتن، باب 52 ما جاء فی المهدی، ح

.2231

ب - سنن ابی داود، ج 4 ص 106 - کتاب المهدی، ح 4282) مختصراً (و 4283

. 2 - دنیا به پایان نمی رسد تا آنکه مردی از اهل بیتم بر عرب حکومت کند که

اسم او اسم من است. سنن ترمذی، همان، ح 2230.

3 - اگر از عمر روزگار فقط

یک روز مانده باشد خداوند مردی از اهل بیتم را مبعوث می کند که زمین را پر از عدل

کند همانگونه که پر از ستم شد. سنن ابی داود، کتاب المهدی، همان

روایتهای مزبور از رسول خدا) ص (نقل شده است و معنای آنها - چنانچه

خوانندگان محترم نیز متوجّهند - این است که خروج مردی از اهل بیت پیامبر (علیه السلام) حتمی

است نه آنکه یک روز از عمر دنیا مانده و او یکروزه دنیا را پر از عدل و داد می کند

2 - مهدی (علیه السلام) از اهل بیت

است

روایات قسمت اوّل این فصل با صراحت می گوید که مهدی (علیه السلام) از اهل

بیت رسول خدا) ص (می باشد. حال به روایات دیگری که آن حضرت را از اهل بیت می

داند نگاهی می افکنیم:

1 -) المهدیّ منّا أهل البیت «. سنن ابن ماجه، ج 2

ص 1367 - کتاب الفتن، باب خروج المهدی (34) ح 4085. رسول گرامی اسلام) ص (فرموده

است:

مهدی از ما اهل بیت است.

2 - پیامبر اکرم) ص (فرموده است:» ما

اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است و همانا اهل بیت من

بعد از من سختیها دیده و از وطن رانده می شوند. تا آنکه قومی از ناحیه مشرق پیدا

می شوند که با آنها پرچمهای سیاه است و طلب خیر) و حقّ (می کنند و به آنها داده نمی

شود. آنان می جنگند و آنچه را که خواستند به آنها می دهند و نمی پذیرند تا آنکه آن

) حکومت (را به مردی از اهل بیتم) یعنی حضرت مهدی (علیه السلام) (می دهند و او آن) یعنی

زمین (را پر از قسط و عدل می کند همانگونه که دیگران آن را پر از ظلم و جور کردند.

پس هر که آن زمان را درک کرد به طرف آنها برود ولو چهار دست و پا بر روی برف و یخ «

. همان، ص 663114 ح 4082 توضیح آنکه روایت فوق به همین مضمون و یا مشابه آن

در مصادر شیعه نیز نقل شده است و با توجّه به روایاتی که درباره قیام مردی از قم در

روایات ما آمده، انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت آیة الله خامنه ای حفظه اللّه

به زودی به دست مبارک امام زمان (علیه السلام) سپرده خواهد شد. انشاءاللّه.

توجّه

به این نکته لازم است که زمان ظهور را کسی نمی داند و آنچه که گفتیم و نقل شده

برداشتهائی از روایات اهل بیت (علیه السلام) است. امید است که هرچه زودتر این امر واقع شود

تا دست ظلم متجاوزان قطع و سرزمینهای اسلامی یکپارچه و مقتدر گشته و قدرتهای پوشالی

ذلیل و نابود شوند.

3 - مهدی (علیه السلام) از

فرزندان فاطمه) س (است

) المهدی من ولد فاطمه (. همان، ص 1368، ح

.4086

روایت فوق را که می فرماید:» مهدی از فرزندان فاطمه است «امّ سلمه از

رسول خدا) ص (نقل کرده است. همین روایت با همین سند به این عبارت نیز آمده

است:

) المهدیّ من عترتی من ولد فاطمه (. سنن ابی داود، کتاب المهدی، ح 4284.

یعنی مهدی از عترتم و از فرزندان فاطمه است.

حال با توجّه به آنچه که گذشت

و فهمیدیم که صاحبان صحاح) از جمله ابن ماجه (پذیرفتند که اوّلاً مهدی از اهل بیت

رسول خدا) ص (بوده و ثانیاً از فرزندان فاطمه زهرا) س (می باشد، به یک روایت

از سنن ابن ماجه نظری می افکنیم. او از انس بن مالک و انس از رسول خدا) ص (چنین

روایت می کند:

) هر چه می گذرد امور مردم سخت تر شده و دنیا به آنان پشت کرده و

مردم بخیل تر می شوند و ساعت) شاید مراد ساعت قیامت باشد نه ساعت ظهور امام زمان)

ع (چه آنکه برای هر دو زمان، کلمه ساعت استعمال شده است. (بر پا نمی شود مگر بر

بدترین مردم و مهدی نیست مگر عیسی بن مریم (. ج 2 سنن، ص 1340 - کتاب الفتن، باب شدّة الزّمان، ح 4039.

تعجّب است از محدّثی مانند ابن ماجه که چشم خود را

به روی آنچه که خود نقل کرده ببندد و با نقل این روایت، عیسی بن مریم (علیه السلام) را از

اهل بیت و از فرزندان فاطمه) س (بداند!

بهترین توجیه این است که بگوئیم

دیگران این حدیث را به کتاب او افزودند! در این صورت چه اعتمادی به روایات اهل

سنّت! وقتی بشود به صحاح آنها دستبرد زد و حدیثی به آن افزود با بقیّه کتابها بهتر

می توان چنین کرد.

4 - زمینه سازان حکومت

حضرت مهدی (علیه السلام)

) یخرج ناس من المشرق فیوطّئون للمهدی یعنی سلطانه (.

همان ص 1368 - باب خروج المهدی، ح 4088.

رسول گرامی اسلام) ص (فرموده

است: مردمی از مشرق خروج می کنند و زمینه را برای مهدی (علیه السلام)) یعنی حکومت او (فراهم

می کنند.

) یخرج رجل من وراء النّهر یقال له الحارث بن حرّاث، علی مقدّمته

رجل یقال له منصور، یوطّی ء او یمکّن لآل محمّد) (علیه السلام) (کما مکّنت قریش لرسول

اللّه وجب علی کل مؤمن نصره او قال» اجابته « سنن ابی داود، کتاب المهدی، ح

.4290

علی (علیه السلام) از رسول گرامی اسلام) ص (روایت می کند که فرمود: مردی از

آنطرف رود) شاید مراد، دجله یا فرات باشد (خروج می کند که به او» حارث بن حرّاث «

گویند. پیشرو لشگرش مردی است به نام» منصور «که زمینه را برای حکومت آل محمّد) ع

(فراهم می کند همانگونه که قریش برای رسول خدا) ص (کردند. بر هر مؤمنی واجب است

او را یاری کند) یا آنکه گفته: (» دعوتش را اجابت کند «.

ظاهراً آنچه که درقسمت دوم این فصل گذشت همان است که در این قسمت بدان اشاره رفت و آن گروه که از

ناحیه مشرق و یا از آنطرف رود خروج می کنند به احتمال قریب به یقین اشاره به انقلاب

اسلامی ایران دارد و امّا کلمه» حارث «یا» منصور «قطعاً اسم واقعی نیست بلکه » حارث «

کسی است که بذر انقلاب عظیمی را کاشت و پیشرو لشگر هم از جانب خدا یاری می شود

5 - نزول حضرت عیسی (علیه السلام) و امامت حضرت

مهدی (علیه السلام)

) کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم (. الف -

صحیح بخاری، ج 4 ص 205 - کتاب بدء الخلق، باب نزول عیسی بن مریم (علیه السلام).

ب -

صحیح مسلم، ج 1 ص 136 - کتاب الایمان، باب 71، ح 244.

رسول گرامی اسلام)

ص (می فرماید: چگونه خواهید بود آنگاه که پسر مریم در میان شما بیاید و امام

شما

از شما باشد!

)... فینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم: تعال صلّ لنا.

فیقول: لا. انّ بعضکم علی بعض امراء تکرمة اللَّه هذه الامّة (. صحیح مسلم، همان

ص 137، ح 247.

این روایت را ابن ماجه نیز اندکی مفصّل تر در ضمن حدیثی

طولانی که تقریباً 4 صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده نقل کرده است.) ج 2 سنن، ص 1361 - کتاب الفتن باب 33، ح 4077).

یعنی:... سپس عیسی بن مریم (علیه السلام)

نازل می شود. امیر آنها به او می گوید: بیا و برای ما نماز بخوان) یعنی بعنوان

امام جماعت (او می گوید: خیر، همانا بعض از شما بر بعض دیگر امیر می باشید به خاطر

این که خداوند این امّت را گرامی داشته است.

این دو حدیث به خوبی نشان می دهد که هنگام نزول عیسی بن مریم (علیه السلام) امام او کسی دیگر است که با توجّه به روایات

گذشته او جز حضرت مهدی، صاحب الزّمان صلوات اللَّه علیه وعجّل اللَّه فرجه نیست

از آنجا که از روایات گذشته فهمیدیم که برنامه اصلی حضرت مهدی (علیه السلام)

پرکردن زمین از عدل و داد است، لذا لازم است آن حضرت دارای حکومتی مقتدر و

کارگزارانی صالح باشد و این امری است که تقریباً همه فرق مسلمین بدان اعتقاد دارند

و نیز از روایات این قسمت روشن شد که عیسی بن مریم (علیه السلام) نیز نازل می شود و چون

امامت و قدرت حکومت به دست حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد به ناچار باید گفت که حضرت عیسی

(علیه السلام) جهت کمک آن حضرت می آید. شاید علّت آن کثرت پیروان مسیحیّت در آن زمان می

باشد که وقتی حضرت عیسی (علیه السلام) پشت سر امام زمان (علیه السلام) به نماز بایستد آنان که از

پیروانش طالب حقّند اسلام را زود می پذیرند.

با اینحال می بینیم صاحبان

صحاح - مخصوصاً بخاری و مسلم - کوشیده اند که قدرت حکومت را در آن زمان در اختیار

حضرت مسیح (علیه السلام) قرار دهند و در تمامی این دو کتاب اسمی از حضرت مهدی (علیه السلام) نمی

بینیم. شاید تصوّر کردند که اگر چشم خود را ببندند دیگران هم نابینا خواهند ماند،

غافل از آنکه:

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

6 - خسف بیداء

روایات اهل بیت (علیه السلام) چنین می فهمیم که دو دسته نشانه برای ظهور امام زمان (علیه السلام) به

وقوع خواهد پیوست. دسته اوّل نشانه های عامّی که تا این زمان می توان ادّعا کرد

همه آنها به وقوع پیوسته است. دسته دوم معروف است به علائم حتمیّه ظهور و آن پنج

علامت است:

1 - خروج سفیانی

2 - صیحه آسمانی

3 - کشته شدن نفس زکیّه

4 - خسف بیداء

5 - خروج یمانی

تعبیر پنج نشانه فوق به علائم حتمیّه، از

خود روایات اتّخاذ شده است.

اهل سنّت مسأله خروج سفیانی و خسف بیداء را در

روایات خویش نقل کرده اند.

در فصل بعد که گفتار بعض دانشمندان اهل سنّت را

می خوانیم از خروج سفیانی نیز سخن خواهیم گفت.

در صحاح ستّه آمدن لشگری از

شام) لشگر سفیانی (و فرو رفتن آنها بین مکّه و مدینه) خسف بیداء (نقل شده است که

ذیلاً اقوال آنها می آید. همه این روایتها از پیامبر اکرم) ص (می

باشد:

بخاری می نویسد: لشگری به جنگ کعبه می آید) قصد کعبه می کنند (و چون

به زمین بی آب و علفی) بیابان یا بیداء (رسیدند در زمین فرو می روند..

مسلم می نویسد: یک نفر به خانه خدا پناه می برد و لشگری به طرف او می رود

که در بیابانی فرو می روند. او در حدیث بعد، از قول ابوجعفر می نویسد که قسم خورد

آن بیابان در اطراف مدینه است.) انّها لبیداء المدینه (.

ترمذی می نویسد:

مردم از نبرد با این بیت دست بر نمی دارند تا آنکه گروهی به نبرد می آیند و چون به

بیابانی رسیدند همه آنها در زمین فرو می روند.

ابن ماجه نیز شبیه آنچه که

ترمذی گفته، نقل نموده است.

ابوداود اندکی آن را شکافته و چنین روایت می

کند:

هنگامی که خلیفه ای مرد، اختلافی پدید می آید. مردی از اهل مدینه به

ص:296

مکّه می گریزد. مردمی از اهل مکّه نزد او رفته و با او بین رکن و مقام بیعت می

کنند) در اینجا ابوداود می نویسد که آن مرد با اکراه قبول می کند و این مطلب نمی

تواند صحیح باشد (. لشگری از شام به سوی او می رود که در بیابان بین مکّه و مدینه

در زمین فرو می روند. چون مردم چنین دیدند برگزیدگانی از شام و گروهی از عراق می

آیند و با او بین رکن و مقام بیعت می کنند... او اموال را) عادلانه (تقسیم می

کند و به سنّت پیامبر رفتار می کند...

حاکم در مستدرک روایت ابوداود را

اینگونه نقل می کند:

با مردی از امّتم بین رکن و مقام به عدد اهل بدر) یعنی

313 نفر (بیعت می شود و از عراق و شام نیز گروهی به کمک می آیند. پس از آن لشگری

از شام) به جنگ با او (می روند و چون به بیداء رسیدند در زمین فرو می

روند

چنانچه ملاحظه می فرمایید در هیچکدام از روایات فوق اسمی از سفیانی

نیست و نیز ننوشته اند که آنکس که با او بین رکن و مقام بیعت می شود کیست. امّا از

اینکه ابوداود آن را در کتاب المهدی آورده معلوم می شود آن مرد حضرت مهدی (علیه السلام) است

حاکم در مستدرک روایت دیگری دارد که نام سفیانی و فرو رفتن او و لشگرش را

در بیابان ذکر می کند. روایت چنین است:

مردی) به نام سفیانی (از دمشق خروج

می کند و... مردی از اهل بیتم) نیز (خروج می کند. خبر به سفیانی می رسد. او با

لشگری به سوی او می رود... تا به بیابانی می رسند و در آنجا فرو می روند و جز یک

نفر که خبر آن را می آورد کسی نجات نمی یابد. الف – صحیح بخاری، ج 3 ص 86

- کتاب البیوع، باب ما ذکر فی الاسواق.

ب - صحیح مسلم، ج 4 ص 10

- 2208، کتاب الفتن و اشراط السّاعة، باب الخسف بالجیش الذی یؤمّ البیت، ح 8

- 4.

ج - سنن ترمذی، ج 4 ص 415 - کتاب الفتن، باب 21 ما جاء

فی الخسف ح 2184.

د - سنن ابن ماجه، ج 2 ص 1350-51، کتاب الفتن

، باب 30 جیش البیداء، ح 4063-5.

ه - سنن ابی داود، کتاب المهدی،

ح 4286.

و - مستدرک حاکم، ج 4 ص 478 ح 8328 و ص 565

ح 8586.

تذکر این نکته لازم است که حدیث دوم حاکم به عنوان حدیثی صحیح

به همان شرطی که بخاری و مسلم گفته اند روایت شده است که این دو آن را نقل ننمودند

از بسیاری از روایات فریقین) شیعه و سنّی (چنین بر می آید که سفیانی در

لشگری که به سوی» مردی از اهل بیت «- که همان مهدی موعود (عج) می باشد - می فرستد،

خود در آن لشگر نیست و لذا روایت اخیر مستدرک، که سفیانی را هم جزء کسانی می داند

که در لشگر مزبور بوده و به زمین فرو می روند، نمی تواند صحیح باشد

حضرت مهدی) ارواحنا فداه و عجل اللّه تعالی فرجه (در بعض

کتب اهل سنت مسأله خروج مردی از اهل بیت (علیه السلام) به نام» مهدی «امری است که

علمای زیادی از اهل سنّت درباره آن دست به قلم بردند. یکی از نویسندگان معاصر به نام محمد بن احمد بن اسماعیل، کتابی نوشته بنام»

المهدی، حقیقة لا خرافة «او در

ص:298

فصل دوم این کتاب مطالبی دارد که ما فهرست آن را در اینجا می آوریم:

1 -

اسامی 31 نفر از اصحاب را ذکر می کند که احادیث حضرت مهدی (علیه السلام) را روایت کرده اند

2 - اسامی 38 نفر از دانشمندانی را که آن احادیث را در کتابهایشان نقل کرده

اند می آورد.

3 - نام 63 نفر از علما را که آن احادیث را صحیح یا حسن دانسته

اند ذکر می کند.

4-31 نفر از دانشمندان را نام می برد که مستقلاً کتابی

درباره حضرت مهدی (علیه السلام) نوشته اند که بعض از آنها بیش از یک کتاب تدوین نمودند

ما در این مختصر اسامی 17 نفر از علمای عامّه را - از ابتدای قرن پنجم تا

آخر قرن سیزدهم - که درباره حضرت مهدی (علیه السلام) مطالب یا روایاتی نوشتند و نیز بعض ازنوشته های آنها را می آوریم:

1 -) حاکم نیشابوری - الامام الحافظ

ابوعبداللَّه محمد بن عبداللَّه «، متوفّای 405 هجری - در جزء چهارم کتاب معروفش

» المستدرک علی الصّحیحین «احادیث متعدّدی درباره حضرت مهدی (علیه السلام) دارد که در آنها

حضرتش از اهل بیت پیامبر) ص (و از فرزندان فاطمه) س (معرّفی شده و او است که

جهان را پر از عدل و داد می کند.

ما در آخر فصل قبل به دو حدیث - درباره خسف بیداء و خروج سفیانی - اشاره کردیم اینک حدیثی دیگر:

) عن ابی سعید خُدری

) رض (قال: قال رسول اللَّه:» لاتقوم السّاعة حتّی تملأ الارض ظلماً و جوراً و

عدواناً ثمّ یخرج من اهل بیتی من یملأها قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و عدواناً («

. ج 4 ص 600، ح 8669. یعنی: ساعت) مراد ساعت ظهور است نه ساعت

قیامت (برپا نمی شود تا آنکه زمین پر از ظلم و جور و تعدّی شود، سپس از اهل بیتم کسی خروج می کند که آن را پر از عدل و داد می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شد

سپس می نویسد: این حدیث صحیحی است به همان شرطی که شیخین) بخاری و مسلم (قرار گذاشتند ولی آندو این را ننوشتند.

تذکّر این نکته نیز لازم است که او

کتاب مذکور را - همانطور که از اسمش پیدا است - تألیف کرد تا بگوید روایات صحیح

دیگری است که در صحیحین نیامده است. او حدیث ابن ماجه را نیز که روایت کرده:» لا

مهدی الاّ عیسی بن مریم «در کتابش آورده و می گوید: من این حدیث را ننوشتم که به آن

احتجاج کنم) یعنی به عنوان حدیثی صحیح آن را نقل کرده باشم (بلکه از راه تعجّب) که

چطور ابن ماجه آن را در سنن خویش آورده (آن را نوشتم.

2 -) ابوسالم کمال الدّین محمّد بن طلحة بن محمّد بن الحسن شافعی «، متوفّای 652 هجری - درکتاب» مطالب السّؤول فی مناقب آل الرّسول «- چنانچه از نامش پیدااست - در مناقب ائمه 12 گانه شیعه مطالبی دارد.) او نیز آل پیامبر (علیه السلام) را منحصر در 12 امام شیعه می داند - دقّت شود - (. در باب دوازدهم آن که درباره امام دوازدهم (علیه السلام) است چنین می نویسد:

» الباب الثانی عشر فی ابی القاسم محمّد بن الحسن الخالص بن علی المتوکّل

ابن القانع) یکی از القاب امام جواد (علیه السلام) (ابن علیّ الرّضا ابن موسی الکاظم ابن

جعفر الصّادق ابن محمّد الباقر ابن علی زین العابدین ابن الحسین الزّکی ابن علیّ

المرتضی امیرالمؤمنین ابن ابی طالب، المهدی، الحجّة، الخلف الصّالح، المنتظَر)

ع (و رحمة اللّه و برکاته «.

چنانچه ملاحظه می فرمائید او اسامی 12 امام

را تقریباً با همان القابی که نزد شیعه مشهورند معرّفی می کند. معلوم می شود که

آنان همیشه با این القاب شناخته می شدند. او پس از تعریف از امام عصر (عج) می

نویسد:

» امّا نسبه اباً و امّاً فابوه الحسن الخالص ابن...) تا آخر اسامی

که دیگر تکرار نمی کنیم. (و امّه امّ ولد تسمّی صقیل) صحیح آن صیقل است. (و قیل

حکیمه) حکیمه خاتون عمّه امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده که هنگام تولّد حضرت ولی عصر)

ع (در آنجا حضور داشت. (و قیل غیر ذلک، و امّا اسمه فمحمّد و کنیته ابوالقاسم و

لقبه الحجّة و الخلف الصّالح و قیل المنتظَر «.

خلاصه معنای این فراز چنین است:

پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) و مادرش صیقل یا حکیمه یا غیر آن و اسمش محمّد و

کنیه اش ابوالقاسم و لقبش حجّت و خلف صالح بوده و منتظَر هم گفته اند.

او همچون

بسیاری از دانشمندان اهل سنّت، امام زمان (علیه السلام) را فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام)

دانسته و کنیه و لقب او را همچون شیعیان بیان کرده است.

آنگاه بعض از روایاتی را که از ابوداود و ترمذی نقل کردیم آورده و حدیث منقول در صحیحین را که:

» کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم «، به پنجمین قسمت از فصل قبل رجوع

فرمائید. بر آن حضرت تطبیق می دهد و بعد از نقل بعض روایات چنین نتیجه می

گیرد که

حضرت مهدی (علیه السلام) از فرزندان فاطمه) س (و نیز از عترت و اهل بیت رسول خدا) ص (و

همنام آن حضرت بوده و او است که زمین را پر از عدل و داد می کند و او از فرزندان

عبدالمطّلب و یکی از سروران بهشت است. اشاره به روایتی است که در ج 2 سنن ابن ماجه، ص 1368، ح 4087. کتاب الفتن باب خروج المهدی، از انس بن مالک نقل

شده که رسول خدا) ص (فرمود:» ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم من و حمزه و

علی و جعفر و حسن وحسین و مهدی) (علیه السلام) («. سپس اشکال می کند که اگر کسی بگوید

اینها دلیل نیست که او همان ابوالقاسم محمّد بن الحسن است چه آنکه فرزندان

فاطمه) س (زیادند و تا روز قیامت هر که از ذریّه او باشد از فرزندان آن حضرت و از عترت طاهره و از اهل بیت است. پس باید دلیل دیگری برای اثبات ادّعای خود بیاوریددر جواب می گوید که پیامبر) ص (برای او نشانه هائی از رخسار و جبهه و

بینی و غیر ذلک فرمودند و همه آنها بر فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) تطبیق می کندمجدّداً اشکال می کند که شاید بعدها شخص دیگری از فرزندان فاطمه) س (با همین مشخّصات به دنیا بیاید.

جواب می دهد که وقتی با همان نشانی کسی پیدا شد،

به صرف احتمال نمی توان از آن دست برداشت و اگر بخواهیم اینگونه عمل کنیم هر نشانه

ای برای هر امری که در روایت آمده باشد احتمال وجود امر دیگری با همان نشانی وجود

دارد. باید گفت اگر در روایتی نشانه ای برای امری ذکر شده باشد، اگر بنا بود که

این نشانه تکراری باشد نشانه از نشانه بودن ساقط خواهد شد مثل اینکه کسی بگوید

درب منزل ما که در فلان کوچه است سبز رنگ است که اگر غیر از آن منزل، منزل دیگری نیزسبز رنگ باشـد نمی تواند نشانه باشد و لذا ما نشانه هائی را که در روایات برای امری وارد شده باشد منحصر به فرد می دانیم. آنگاه چنین ادامه می دهد:

مسـلم درصـحیح خود نوشته است که پیامبر) ص (به عمر فرمود: شخصی از اهل یمن به نام اویس بااین مشخّصات می آید. اگر می توانی از او طلب مغفرت کن؛ ج 4 صحیح مسلم، ص 1969، کتاب فضائل الصحابه، باب 55 من فضائل اویس القرنیّ) رض (ح 225.

و چون شخص مزبور با همان نشانه ها پیدا شد دیگر عمر نگفت شاید بعداً کسی دیگر با همین مشخّصات بیاید.

همچنین است قضیّه خوارج و نیز حال یهود که وقتی نبیّ مکرّم اسلام)

ص (با همان نشانه هائی که در تورات ذکر شد مبعوث گردید، گفتند: شاید کسی دیگر با

همین نشانه ها بیاید و خداوند آنان را سرزنش کرد. اشاره به آیه 89 از سوره بقره که

خداوند آنان را لعنت می کند. بنابر این اگر ما کسی را با همان صفاتی که پیامبر) ص

(فرمود یافتیم و آن در وجود محمّد بن الحسن، الحجّة، الخلف الصّالح، متجلّی شد

دیگر منتظر شخص دیگری با همان صفات نباید بمانیم.

بعد از آن اشکال دیگری

مطرح می کند که: آنچه گفتی درست است امّا در روایت آمده است که اسم پدر او اسم پدر

رسول خدا) ص (است در حالی که اسم پدر خلف صالح حسن است نه عبداللَّه.

درجواب می گوید: اوّلاً – در زبان عرب به جدّ اعلا نیز پدر اطلاق می شود. چنانچه در

قرآن آمده: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ . سوره حجّ آیه 78 – یعنی:) این آیین

همان (آیین وروش پدرتان ابراهیم می باشد. ثانیاً – بر کنیه نیز» اسم «گفته می شود

. بخاری و مسلم نقل کردند که پیامبر) ص (علی (علیه السلام) را ابوتراب نامید و» اسمی «نزد

او محبوب تر از آن نبود.) توجّه داشته باشید که» ابوتراب «» کُنیه «است نه» اسم «(.

اینکه در روایت آمده است که اسم پدر او عبداللّه است به این اعتبار می باشد که جدّ

اعلای او یعنی امام حسین (علیه السلام)» ابوعبداللَّه «بود، یعنی او فرزند حسین است نه حسن

که کنیه او ابومحمّد بود) البتّه ما استدلال او را بسیار خلاصه کردیم گرچه جای

تأمّل نیز می باشد (.

مشابه استدلال اخیر او را به طور خلاصه» محمّد بن یوسف

گنجی شافعی «در کتاب» البیان فی اخبار صاحب الزّمان «آورده آنگاه اسامی بیش از 30 نفر را که روایت» اسمه اسمی «) که رسول خدا) ص (فرمود: اسم او اسم من است (را نقل کردند می آورد که هیچ کدام از آنها جمله و» اسم ابیه اسم ابی «) که آن حضـرت فرموده باشد: و اسم پـدرش اسم پـدر من است (را بـدان نیفزودند مگر» عبیداللَّه بن موسـی « از» زائده «. آنگاه نتیجه می گیرد که هیچ عاقلی شکّ نمی کند که این اضافی – باتوجّه به

اینهمه مخالف – اعتباری ندارد.

3 –) سبط ابن جوزی «متوفّای 654 هجری در

کتاب تـذکرة الخواص، معروف به:» تـذکرة خواصّ الامّة فی خصائص الائمّة (علیه السـلام) « درفصل مربوط به امام زمان (علیه السـلام) تحت عنوان:» فصل فی ذکر الحجّة المهدی «چنین می

نویسد:

» هو محمّد بن الحسن بن علی بن... علی بن ابی طالب علیه) وعلیهم (

السّلام و کنیته ابوعبداللَّه و ابوالقاسم و هو الخلف الحجّة صاحب الزّمان، القائم

و المنتظَر و التّالی و هو آخر الائمّة «. او در ابتدا اسامی دوازده امام (علیه السلام) را

به ترتیب نقل کرده) که ما به جهت اختصار در اینجا و در موارد دیگر چند نقطه می

گذاریم. (و پس از آن کنیه ها والقاب حضـرت مهدی (علیه السلام) را ذکر می کند و می گوید که او آخرین امامها) ی شیعه (است. آنگاه این حدیث را با سندش از ابن عمر نقل می کندکه پیامبر) ص (فرمود:» یخرج فی آخر الزّمان رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته ککنیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً فذالک هو المهدی «؛ یعنی: در آخرالزّمان مردی از فرزندانم خروج می کند که اسـمش مانند اسم من و کنیه اش مانند کنیه من است.

زمین را پر از عدل می کند همانگونه که پر از ستم شد و او همان مهدی است. و خود

این را حدیثی مشـهور می داند. سپس چند روایت دیگر نقل کرده و درباره رفع استبعاد از طول عمر آن حضرت مثالهائی از معمّرین تاریخ آورده و پس از نقل شـعری در مدح ائمّه (علیه السلام) می نویسد:» قلت: و من شروط الامام ان یکون معصوماً لئلاّ یقع فی الخطأ و لانّهم حجـج اللّه علی عباده و من شـرط الحجّة العصـمه من کلّ وصـمه. انتهی ذکر الائمّة (علیه السـلام) «. یعنی: از شـروط امام این است که معصوم باشد تا در خطا واقع نشود) او به حقّ معنای

عصمت را عصمت از خطا دانسته است نه عصمت از گناه و این عصمت است که از جانب خداوندبه بندگان برگزیده اش داده می شود چه آنکه اگر آنان – که پیشوایان امّتند – در خطاواقع شوند و یا سهو و نسیان به آنان دست دهد دود آن به چشم پیروانشان می رود که گفتارشان را وحی منزل می دانند و خطا و سهو یا نسیان، طبیعی هر انسانی است و معصوم کسی است که از چنین نقصی مصون باشد و این نخواهد شد مگر با عنایت خاصّه الهیّه (دیگر آنکه آنان حجتّهای خدا بر بندگانش می باشند و شرط حجّت بودن مصون بودن ازهر عیب می باشد.

در آخر عبارت افزوده است:» تمام شد یاد ائمّه (علیه السلام) «

4 –)ابن ابی الحدید معتزلی «متوفّای 655 هجری در ج 7 شرح نهج البلاغه

، ص 59، در ذیل:» بابی ابن خیرة الاماء «) که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است:

پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد (می نویسد:

» اگر گفته شود که این مرد کیست

، درجواب گوئیم: امّا امامیّه، آنها می گویند که او امام دوازدهم آنها است و مادر

او کنیزی بود به نام نرجس و امّا اصحاب ما) یعنی معتزله (، آنان می گویند که او

مردی فاطمی است) یعنی از اولاد فاطمه زهرا) س (می باشد (که در آینده به دنیا

خواهد آمد و مادر او کنیزی است و او الآن موجود نیست «. آنگاه سؤال دیگری مطرح می کند خوانندگان محترم توجّه داشته باشند که این سؤالات مربوط به مطالبی است که درشرح نهج البلاغه آن را به عنوان حدیث نقل کرده است و برداشت او از رجعت و

انحصار آن به گروهی از بنی امیّه و غیر آن جهت انتقام گیری نیز خالی از اشکال نیست و ما دراینجا قول این دانشمند معروف اهل سنّت را نقل می کنیم نه آنکه در صدد ردّ و ایرادنیز باشیم. که: از بنی امیّه چه کسی در آن زمان موجود است که آن مرد) فاطمی (از

آنها انتقام می گیرد؟ در جواب می گوید:» امّا امامیّه، آنها قائل به رجعتند و می

گویند که وقتی امام منتظَر آنها ظاهر شد، گروهی از بنی امیّه و غیر آنها رجعت می

کنند و او از همه دشمنان آل محمّد (علیه السلام) انتقام می گیرد «. آنگاه قول معتزله را

چنین نقل می کند:» و امّا اصحاب ما، آنها می گویند که خدا در آخر الزّمان مردی از

فرزنـدان فاطمه) س (را خلق می کنـد که اکنون موجود نیست و او زمین را پر از عـدل وداد می کند همانگونه که پر از ظلم و جور شد و از بیدادگران به شدیدترین وجهی انتقام

می گیرد و مادرِ او – همانطور که در این خبر و غیر آن از سایر اخبار آمده – کنیزی

است و اسم آن مرد نیز محمّـد است همچون اسم رسول خـدا) ص (. آن مرد آنگـاه ظـاهر می شود که بر بسـیاری از سـرزمینهای اسـلام پادشاهی از تبار بنی امیّه استیلا یافته است واو همان سـفیانی است از فرزندان ابوسـفیان بن حرب بن امیّه که در خبر صحیح) چنانچه نقل کردیم (وعده آن داده شده و آن امام فاطمی او و پیروانش از بنی امیّه و غیر آنهارا می کشد و در این هنگام مسـیح (علیه السـلام) از آسمان فرود می آید و... «

در ج 10 ص 95 و ج 19 ص 104 نیز از حضرت مهدی (علیه السلام) یاد کرده و می گوید

که اجماع همه فرقه های اسـلامی است که دنیا به آخر نمی رسد مگر با قیام آن حضـرت ماگفتار این دانشـمند اهل سـنّت را، که بر خلاف عقیده شیعه و حتّی بر خلاف

عقیده بسیاری از علمای اهل سنّت است، عیناً ترجمه کردیم تا عدّه ای با دیدن یا

شنیدن بعض تمجیدهائی که او از امیرامؤمنین (علیه السلام) نموده است، او را شیعه ندانند.

در حالی که حضـرت امیر (علیه السلام) کسی است که غیر مسلمانان نیز او را تعریف و تمجید نموده و درباره شخصیّت بی نظیر او کتابها نوشته و اشعاری سروده اند که نمونه آن

» عبدالمسـیح انطاکی «است که قصیده ای طولانی – و شاید بتوان گفت طولانی ترین قصیده – (5595 بیت (در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) سروده است. علاّمه امینی) ره (15 بیت آن رادر ج 3 الغدیر ص 9 نقل کرده است.

5 –) محمّد بن یوسف بن محمّدگنجی شافعی «. او در سال 658 هجری به شهادت رسید. سبب شهادتش نوشتن کتابی بود به نام:» کفایة الطّالب فی مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «صلوات اللَّه و سلامه علیه. با آنکه مستندات آن، محدّثین اهل سنّت می باشند با اینحال به جرم این گناه نابخشودنی! در 29 رمضان در جامع دمشق کشته شد.

آری، این است رفتار آنانکه دم ازپیروی از سنّت رسول خدا) ص (می زنند با کسانی که حقّ می گویند. در مقدّمه کتابمان:» پیامبر در صحاح «علّت کشته شدن» نسائی « صاحب سنن را نوشتیم که بیان گریکی دیگر از رفتار اهل سنّت با علمای خودشان می باشد.

این دانشمند اهل سنّت

کتابی دارد به نام:» البیان فی اخبار صاحب الزّمان (علیه السلام) «که ما فقط به ذکر عناوین

ابواب سیزده گانه آن اکتفا می کنیم و این عناوین، اجمالاً بیان کننده عقاید

نویسنده آن می باشد:

1 – درباره خروجش در آخرالزّمان.

2 – درباره این حدیث نبوی که:» مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است «.

3 – درباره این حدیث که:» مهدی از سادات اهل بهشت است «. ر – ک: پاورقی شماره 253، متن عربی آن چنین است:

» نحن ولدَ عبدالمطّلب سادة اهل الجنّة انا و حمزه و علی و جعفر و الحسن و

الحسین و المهدی) (علیه السلام) («.

4 – درباره امر پیامبر) ص (به پیروی از مهدی) ع

.)

5 – درباره یاری نمودن اهل مشرق آن حضرت را.

6 – درباره مدّت سلطنت آن حضرت بعد از ظهور.

7 – دراینکه او در نماز، امامِ حضرت عیسی (علیه السلام) خواهد بود

8 – پیامبر) ص (مشخّصات مهدی (علیه السلام) رابیان می فرماید.

او در ذیل عنوان

فوق، روایت:» مهدی طاوس اهل بهشت است «را نیز نقل می کند.

9 - پیامبر) ص (تصریح می فرماید که مهدی (علیه السلام) از فرزندان حسین (علیه السلام) است.

10 - درباره کَرَم مهدی (علیه السلام).

11 - در ردّ این قول که،» مهدی همان عیسی بن مریم است «.) اشاره

به روایت ابن ماجه که بحثش گذشت (.

12 - درباره این حدیث نبوی که:» امّتی که من در اوّل آن و عیسی در آخر آن و مهدی در وسط آن است هلاک نخواهد شد «.

13 - درباره کنیه او و اینکه خُلق و خُویَش شبیه پیامبر) ص (می باشد. او در آخر باب اوّل - چنانچه گذشت - استدلال می کند که پدر حضرت مهدی (علیه السلام) همان امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده است.

6 -) ابن تیمیّه «متوفّای 728 هجری، در جزء چهارم کتاب» منهاج السنّة «حدیث نبوی:» یخرج فی آخرالزّمان رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً. «یعنی: در آخرالزّمان مردی از فرزندانم

خروج می کند که اسمش مانند اسم من و کنیه اش کنیه من است. زمین را پر از عدل می کند همانگونه که پر از ستم شد. را قبول داشته و او را همان» مهدی «(علیه السلام) می داند و

نیز بعض احادیثی را که ابوداود و ترمذی، دائر بر حتمی بودن این خروج و اینکه آن

حضرت از عترت پیامبر) ص (و از فرزندان فاطمه) س (است، آورده اند نقل کرده وآنها را احادیثی صحیح می داند.

7 -) شیخ السلام ابراهیم بن محمّد بن المؤیّد الحمویی الخراسانی «متوفّای 732 هجری در کتاب: فرائد السّمطین فی فضائل

المرتضی و البتول و السّبطین و الائمّة من ذرّیّتهم (علیه السلام). «روایات زیادی در مورد

حضرت مهدی (علیه السلام) نقل می کند که بعض آنها قبلاً گذشت. از جمله روایاتی که این عالم اهل سنّت نقل می کند این است که حضرت مهدی (علیه السلام) دارای غیبت است و نیز:» هر که خروج مهدی (علیه السلام) را انکار کند به آنچه که بر محمد) ص (نازل شده کافر گشته است

. «ونیز:» انتظار فرج افضل عبادات است. «و نیز در ضمن همین روایات، به مسأله ولایت ووصایت ائمّه اثناعشر (علیه السلام) اشاره شده و در بعض از آنها اسامی آن بزرگواران نیز آمده است.

مؤلّف محترم، این روایات را در باب 61 از سمط دوم از فوائد السّمطین

، در ضمن 15 عنوان نقل کرده و در آخر آن با سندش از ابن عباس چنین روایت می کند که رسول خدا) ص (فرمود:

» همانـا علیّ بن ابی طـالب پیشوای امّتم و بعـد از من جانشـین من در میان آنها است و از فرزنـدانش قائم منتظَر است، آنکس که خـدا به دسـت او زمین را از قسـط و عـدل پر می کنـد همـانگونه که از ظلم و جـور پر شـد. قسم به آنکس که مرا به عنـوان بشـارت دهنـده به حقّ برانگیخت، آنان که در زمان غیبتش بر امامت اوثابتند بسیار اندکند.

جابر بن عبداللَّه انصاری برخاست و گفت: یا رسول

اللَّه! آیا قائم از فرزندانت غیبت دارد؟ فرمود: آری، به پروردگارم قسم. همانا

خداونـد به همین غیبت مؤمنین را آزموده و کافران را نابود می کنـد. ای جابر! این امراز امر خـدا و سـرّی از سـرّ او بوده و علمش از بندگان مخفی است. مبادا در آن به شکّ افتی که شکّ در امر خدا کفر است «متن عربی این روایت چنین است:» ان علیّ بن ابی طالب امام امّتی و خلیفتی علیها من بعدی و من ولده القائم المنتظر الذی یملأ اللَّه

به الارض عدلاً و قسطا کما ملئت ظلما و جورا و الذی بعثنی بالحقّ بشیرا ان

الثّابتین علی القول به فی زمان غیبته لأعزّ من الکبریت الاحمر فقام علیه جابر بن

عبد اللَّه الانصاری فقال: یا رسول اللَّه! و للقائم من ولدک غیبة ؟ قال:» ای و ربّی

لیمحّص اللَّه به الذین آمنو و یمحق الکافرین. یا جابر! انّ هذا الامر من أمر

اللَّه و سرّ من اسرار اللَّه. علمه مطویّ عن عباده. فایّاک و الشّکّ فیه! فانّ

الشّکّ فی أمر اللَّه کفر «.

8 -) ابن قیّم «متوفّای 751 - که از شاگردان ابن تیمیّه بود - در فصل پنجاهم کتاب:

ص:309

» المنـار المنیف فی الصّـحیح و الضـعیف. «دربـاره حضـرت مهـدی (علیه السـلام) روایاتی نقل می کنـد که همه آنها قبلاً گـذشت. او روایت:» لامهدی الاّ عیسـی بن مریم. «را که ابن ماجه در سـنن خویش آورده ذکر نموده و آن رابه ضعف سند و به تعارضش با روایاتی که مهدی (علیه السلام) را از فرزندان فاطمه) س (می داند ونیز به غیر آن ردّ می کند.

9 -) ابن صبّاغ مالکی - علی بن محمّد - «متوفّای 855 در فصل دوازدهم از کتاب:

» الفصول المهمّة فی معرفة احوال الائمّة (علیه السلام) «چنین می نویسد:

» الفصل الثّانی عشر فی ذکر ابی القاسم محمّد الحجّة الخلف الصّالح ابن ابی محمّد الحسن الخالص «و در ادامه چنین می نویسد:» و او امام دوازدهم

است و) ذکر (تاریخ ولادت و دلایل امامتش و) نیز (ذکر بعض از اخبارش و غیبتش و مدّت قیام دولت او و) نیز (ذکر کنیه و نسـبش و غیر آن از آنچه که به او مربوط می شود «.

متن عربی آن چنین است:» و هو الامام الثّانی عشر و تاریخ ولادته و دلایل امامته و

ذکر طرف من اخباره و غیبته و مدّة قیام دولته و ذکر کنیته و نسبه و غیر ذلک ممّا

یتّصل به «. و بعد از نقل چند روایت می نویسد:

» ابوالقاسم محمّـد الحجّة بن الحسن الخالص در شب نیمه شـعبان سال 255 در سامرّا به دنیا آمـد و امّا نسـبش از جهت پدر و مادر: او ابوالقاسم محمّد الحجّة پسر حسن خالص پسر علی هادی... پسر علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیهم اجمعین می باشد و امّا مادرش او کنیزی بود به نام نرگس، بهترین کنیزان، و گفته شـد که اسم او غیر آن) نرگس (می باشـد. کنیه او ابوالقاسم و لقبش حجّت، مهـدی، خلف صالح، قائم، منتظَر) یعنی کسـی که همه در انتظار اویند (، صاحب الزّمان و مشهورترین آنها مهدی است «و بعد از نقل روایات متعدّدی درباره آن حضـرت، آیه» لِیُظْهِرَهُ عَلَی الـدّینِ کُلِّه «اشاره به آیه:» هو الّـذی ارسل رسوله بالهـدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه «که در قرآن مجید سه بار ذکر شده است.

1 - سوره توبه، آیه 33

2 - سوره فتح، آیه 28

3 - سوره صفّ ، آیه 9

یعنی: او است خدائی که رسولش را به همراه هدایت و دین حقّ فرستاد تا آن) دین (

را بر تمامی ادیان) و مکاتب (غلبه دهد. را از قول سعید بن جُبیر، مربوط به آن

حضرت می داند. آنگاه با نقل روایاتی درباره علائم ظهور، آن را به پایان می برد

10 -) ابن طولون «از دانشمندان قرن دهم، متوفّای 953، و از اهالی دمشق

می باشد. او در کتابش به نام:» الائمة الاثناعشر «درباره امام دوازدهم چنین می

نویسد:

» و ثانی عشر هم ابنه) یعنی ابن الحسن العسکری (محمّد بن الحسن و هو

ابوالقاسم محمّد بن الحسن بن علیّ الهادی ابن محمّد الجواد ابن... علیّ بن ابی

طالب رضی اللَّه عنهم «. و او را همان مهدی می داند. آنگاه شعری را نقل می کند که

در آن اسامی آن بزرگواران به ترتیب آمده است.

11 -) عبدالوهّاب شعرانی «متوفّای 973 در کتاب:» الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر «حضرت مهدی (علیه السلام) را فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) دانسته و می نویسد که تاریخ ولادت او نیمه ماه شعبان سال 255 بوده و اکنون که سال 958 است عمر او 706 سال می باشد.) صحیح آن 703 است (12 -) ابن حجر هیتمی مکّی «متوفّای 974 در کتاب:» الصّواعق المحرقه «- که در ردّ بر شیعه نوشته است - می نویسد:

آیه دوازدهم:» و انّه لعلمٌ للسّاعة «) آیه 61 از سوره زخرف (یعنی: همانا او) حضرت عیسی (علیه السلام) (علم است برای ساعت) شاید مراداین است که حضرت عیسی (علیه السلام) وقتی نزول کرد باعث می شود که مردم علم به ساعت ظهورامام زمان (علیه السلام) پیدا کنند (.

تذکّر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که ابن حجردر کتاب مزبور بیش از 15 آیه در فضائل اهل بیت (علیه السلام) ذکر کرده که دوازدهمین آنهاآیه فوق است که بعد از نقل آن می نویسد که این آیه درباره مهدی (علیه السلام) نازل شده است. آنگاه می نویسد: به زودی احادیثی که صراحت دارد او از اهل بیت نبوی است خواهد آمد. سپس می افزاید: حال که چنین است) یعنی حال که آیه فوق مربوط به حضرت مهدی (علیه السلام) بوده و او نیز از اهل بیت می باشد معلوم می شود که (نسل فاطمه و علی (علیه السلام) با توجّه به آیه فوق دارای برکت

می باشـد) که تا آخرالزّمان این نسل پاک اسـتمرار دارد (و خـدااز آن دو پاکانی خارج می کند و نسل آنها را کلیدهای حکمت و معدنهای رحمت قرار می دهد و آن به این دلیل است که پیامبر) ص (آن دو و ذرّیه آنها را از شیطان رانده شده در پناه خدا قرار داد.

آنگاه جریان ازدواج آنـدو را شـرح می دهـد و از ابوداودروایت می کنـد که ابوبکر و عمر از فاطمه) س (خواسـتگاری کردند و پیامبر) ص (ازآندو رو برگرداند. آنها نزد علی (علیه السـلام) رفته و از او خواسـتند که به خواسـتگاری برود. سپس بعد از نقل ازدواج آن دو و اینکه این ازدواج به امر خدا صورت گرفت، روایات

مربوط به خروج حضرت مهدی (علیه السلام) را در طی چند صفحه مطرح می کند و در ضمن آنها حدیث:» لا مهدی الاّ عیسی بن مریم «را متعرّض شده و آن را به خاطر مجهول بودن محمّد بن خالد) که در سند آن حدیث است (قبول نمی کند.

آنگاه دو جریان درباره امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل می کند که آوردن آن در این نوشتار خالی از لطف نیست:

1 -

امام حسن عسکری (علیه السلام) کودک بود و می گریست و کودکان دیگر بازی می کردند.

بهلول - که پنـداشت او حسـرت اسـباب بازیهـای آنها را می خورد - به او گفت: آیا برایت چیزی بخرم که با آن بازی کنی ؟ گفت: ای کم عقل! ما برای بازی آفریده نشدیم. گفت:

پس برای چه خلـق شـدیم ؟ گفت: برای کسب علم و عبـادت. گفت: از کجـا می گـوئی ؟ گفت: از قول خـدای عزّوجـلّ : أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا

لا تُرْجَعُونَ ؟ سوره مؤمنون، آیه 115 - یعنی: آیا پنداشتید که ماشما را بیهوده) و

برای بازی (آفریدیم و شما به سوی ما برنمی گردید؟

بهلول از او خواست که موعظه اش کند. حضـرتش در ضـمن چند بیت شـعر اندرزش داد و خود بیهوش بر زمین افتاد وچون به هوش آمد بهلول به او گفت: چه شـده! تو که کودکی و گناهی نـداری. گفت: از من دور شو ای بهلول! من دیدم که وقتی مادرم می خواهد هیزم بزرگ آتش بگیرد از هیزم های کوچک استفاده می کند، می ترسم که من از هیزم های کوچک جهنّم باشم.

- 2

آنگاه که امام حسن عسکری (علیه السلام) در زمان معتمد زندانی گشت، در سامرّا قحطی شد .

خلیفه - معتمد پسر متوکّل - دستور داد که برای نماز باران بروند. سه روز نماز

خواندنـد و خبری نشد. مسـیحیان همراه راهبی بیرون رفتند و چون راهب دست خود را به آسـمان بلند می کرد باران می آمد. روز دوم نیز چنین شد. اینجا بود که افراد ضعیف الایمان به شکّ افتادند و عدّه ای نیز از دین برگشتند. این امر بر خلیفه گران آمد

.) چون او به عنوان خلیفه پیـامبر) ص (بر مسـند قـدرت تکیه زده بود، و چون مردم ازدین برگردنـد قـدرت او نیز رو به زوال خواهـد رفت. (دسـتور به احضار امام حسن عسـکری (علیه السلام) داد و به او گفت: امّت جدّت رسول خدا) ص (را، قبل از آنکه هلاک شوند، دریاب. ببینید چگونه خلیفه سـتم کار عبّاسـی با علم به عظمت مقام معنوی امام (علیه السلام) او رازندانی کرده و چون قدرت خود را در خطر می بینـد به عنوان نجات امّت از گمراهی ازحضـرتش اسـتمداد می طلبد و عاقبت نیز همچون نیاکانش او را به شـهادت می رساند و امام زمان (علیه السـلام) را هم تحت تعقیب قرار می دهد و حضرتش به سرداب می رود و دیگر جز عدّه معدودی کسی او را نمی بیند تا آنکه روزی ظاهر شود و جهانی را از لوث وجود معتمـدهای زمان پاک کنـد. عجّل اللّه تعالی فرجه الشّـریف. حضـرت فرمود: فردا بیرون بروند ومن انشاءاللّه شکّ آنها را بر طرف می کنم و با خلیفه صحبت کرد که اصحابش را اززندان آزاد کند. او نیز چنین کرد.

فردا چون مردم برای طلب باران بیرون رفتند و راهب دست خود را همراه نصاری بالا برد، آسمان را ابر فرا گرفت. امام حسن (علیه السلام) دستور داد دست راهب را بگیرند.

دیدنـد که در دسـتش اسـتخوانی است. آن را ازدسـتش گرفت و فرمود: حـال طلب بـاران کن . او دسـتش را بالاـ گرفت. ابرهـا کنار رفت وخورشید نمایان شد. مردم تعجّب کردند.

خلیفه به امام حسن (علیه السلام) گفت: سرّ آن چیست ؟

فرمود: این اسـتخوان پیامبری است که این راهب از بعض قبور آن را یافته است و چون زیرآسـمان قرار گیرد باران می آیـد. آن را آزمودنـد. همان طور بود که فرمود. لذا

ص:313

شکّ وشبهه از مردم بر طرف شد و حضرتش با عزّت و احترام به منزلش رفت و خلیفه نیز هر ازچندی هدایائی برایش می فرستاد. تا آنکه در سامرّا در سنّ 28 سالگی از دنیا رفت وگفته اند که او نیز) همچون پدرانش (علیه السلام) (مسموم شد و غیر از یک پسر که همان

» ابوالقاسم محمّد الحجّة «باشد فرزندی نداشت که هنگام وفات) بلکه شهادت (پدرش 5 ساله بود لکن خداوند به او حکمت داد و به قاسم) صحیح آن قائم است چنانچه گذشت (ومنتظَر نامیده شد و گفته اند که در شهر غایب شد و معلوم نشد کجا رفت و گفتیم که رافضه) یعنی شیعیان (می گویند او همان مهدی است. قبلاً گذشت که عدّه ای از علمای معروف عامّه نیز همچون شیعیان همین را می گویند و این که ابن حجر آنرا به شیعیان – آنهم با کلمه» رافضه «که از دشمنی او نسبت به عدّه ای از مسلمانان حکایت دارد – نسبت می دهد نشان از بی اطلاعی او از اقوال گذشتگان داشته و یا از تعصّبی خشک سرچشمه می گیرد.

جالب است که می گوید یکی از لقبهای فرزند امام حسن عسکری) ع

(» منتظر «است و منتظر به کسی گویند که عدّه ای در انتظار اویند. غیر از مهدی) ع

(چه کسی است که امّت اسلامی منتظر او است.

می گوید به او در کودکی حکمت

داده شد. می پرسیم چه کسی جز خداوند می تواند به کودکی پنج ساله حکمت دهد؟ غیر ازاین است که او بنده برگزیده الهی بود؟ و این همان امامت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد.

او در کتاب:» الفتاوی الحدیثیّة «می نویسد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:» من

کذّب بالمهدی فقد کفر «یعنی هر که مهدی را تکذیب کند محقّقاً کافر است؛ و قتل منکرآن حضرت را واجب می داند و برای تأیید آن به روایاتی استدلال می کند که دلالت برخروج حضرتش می نماید. شاید می خواهد بگوید که منکر آن حضرت، منکر روایات مسلّم است و در حقیقت این شخص منکر قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که آن کفر می باشد. یا آنکه می خواهد بگوید که مسئله خروج مهدی (علیه السلام) جزء ضروریّات دین اسلام است و منکر آن در

حقیقت منکر یکی از ضروریّات است که آن در حکم کفر است.

در کتاب:» القول المختصر

فی علامات مهدی المنتظر «بعد از نقل حدیث:» من کذّب بالمهدی فقد کفر «روی این مسأله

تأکید می کند که مهدی (علیه السلام) از ذرّیّه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از فرزندان فاطمه) س (است

13 -) علیّ بن سلطان محمّد «متوفّای 1014 هجری در کتاب:» مرقاة المفاتیح «

با استدلال به روایت:» اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی «به آخر شماره 2 از این فصل

رجوع فرمائید. می نویسد:

این روایت ردّ بر شیعه است که می گویند مهدی موعود

همان قائم منتظَر است و او محمّد بن الحسن العسکری می باشد. راستی باید به این

قبیل دانشمندان با این استدلال محکمشان آفرین گفت! من خود با هرکس که در ایّام حجّ

یا عمره از علمای اهل سنّت بحث کردم برای ردّ قول من به روایاتی از کتابهای خودشان

استدلال می کردند که به هیچ وجه مورد قبول ما نبود. گوئیا آنچه که می گویند وحی

منزل است! ای کاش می توانستند برای اثبات عقائد خود از کتب شیعیان استفاده نمایند

که قطعاً اگر بخواهند چنین کنند نخواهند توانست.

مَثَل آنان مَثَل مسلمانی است

که برای ردّ اقوال مخالف اعمّ از یهودی و مسیحی و غیر آنها و اثبات حقّانیّت اسلام

بخواهند از قرآن و روایات استفاده کند!

14 -) احمد بن یوسف بن احمد «متوفّای

1019 در کتاب:» اخبار الدُّوَل و آثار الأُوَل «می نویسد:

» الفصل الحادی عشر فی

ذکر الخلف الصّالح الامام ابی القاسم محمّد بن الحسن العسکری) رض (و کان عمره عند

وفاة ابیه خمس سنین. آتاه اللَّه فیها الحکمة کما اوتیها یحیی (علیه السلام) صبیّاً. «

ترجمه:» فصل یازدهم درباره خلف صالح، امام ابی القاسم محمّد بن الحسن العسکری) ع

(و عمرش هنگام وفات پدرش پنج سال بود. خداوند در همان سنّ به او حکمت عطا کرد

همانگونه که به یحیی (علیه السلام) در کودکی عنایت کرد «.

15 -) عبداللَّه بن محمّد

بن عامر شافعی «متوفّای 1171 در کتاب:» الاتحاف بحبّ الاشراف «می نویسد:

» محمّد

بن الحسن (علیه السلام) دوازدهمین امام بوده و از القاب او: مهدی، قائم، منتظَر، خلف

صالح و صاحب الزّمان می باشد و مشهورترین آن مهدی است. ولی مهدی موعود که در

آخرالزّمان خروج می کند او نیست. او ائمّه دوازده گانه را چنین می ستاید:

» و قد

اشرق نور هذه السّلسلة الهاشمیّة و البیضة الطّاهرة النّبویّة و العصابة العلویّة و

هم اثناعشر اماماً. مناقبهم علیّة و صفاتهم سنیّة و نفوسهم شریفة ابیّة و ارومتهم

کریمة محمّدیّة و هم محمّد الحجّة بن الحسن الخالص ابن علیّ الهادی... ابن

الامام الحسین اخی الامام الحسن ولدی اللّیّث الغالب علیّ بن ابی طالب رضی اللَّه

تعالی عنهم اجمعین. «خلاصه ترجمه آن چنین است:

نور وجود این سلسه هاشمی و نسل

پاک نبوی و فرزندان علوی که 12 امامند، بر همه تابیده مناقب آنان والا و صفاتشان

بلند پایه و جانهایشان شریف و ریشه در نبوّت محمّدی (صلی الله علیه و آله) دارند آنان محمد بن

الحسن

خالص فرزند علی هادی... فرزند امام حسین برادر امام حسن دو پسر شیر غالب علی بن

ابی طالب که رضوان خدای تعالی بر آنان باد می باشند.

آری، این انوار مقدّسه

آنچنان در طول تاریخ درخشش داشتند که مخالف و موافق را وادار به تکریم و تمجید از

آنان نموده است.

16 -) شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی «متوفّای 1294 در

کتاب:» ینابیع المودّة لذوی القربی «روایات متعدّدی درباره حضرت مهدی (علیه السلام) نقل

کرده است. از جمله در باب 65 می نویسد:

»... مدّت زندگانی حسن عسکری بعد از

پدرش که رضوان خدا بر آن دو باد، 6 سال بود و پسری غیر از ابوالقاسم محمّد المنتظر

ملقّب به قائم و حجّت و مهدی و صاحب الزّمان و خاتم الائمّة الاثنی عشر در نزد

امامیّه باقی نگذاشت. میلاد او شب نیمه شعبان سال 255 بوده و مادرش کنیزی بود به

نام نرجس. او) یعنی مهدی (علیه السلام) (هنگام وفات پدرش 5 ساله بود و تاکنون پنهان است)

رض (و او همان محمد منتظر پسر حسن عسکری رضی اللّه عنهما می باشد که نزد خواصّ

اصحاب و افراد مورد وثوق اهلش شناخته شده است. «

او همچنین از باب 71 چند باب

را به آن حضرت اختصاص داده و روایات متعدّدی از طرق مختلف چه از خاصّه و چه از

عامّه می آورد که نقل همه آنها در این مختصر نمی گنجد.

17 -) سیّد مؤمن بن

حسن بن مؤمن شبلنجی «متوفّای بعد از 1290 هجری در کتاب:» نور الابصار فی مناقب آل

النّبی المختار «در فصلی که مربوط به حضرت مهدی (علیه السلام) است چنین می نویسد:

» فصل

فی ذکر مناقب محمّد بن الحسن الخالص ابن علی الهادی... ابن علی بن ابی طالب

و بعد از ذکر بعض صفات آن حضرت، درباره امکان طول عمر آن بزرگوار از قول » محمّد بن

یوسف گنجی شافعی «دلایلی را که قبلاً گذشت نقل می کند.

خداوند تبارک و تعالی در

فرج آن بزرگوار تعجیل فرموده و ما را جزء یاران خاصّ آن حضرت قرار دهد، و شکر بی

حد به درگاه او عزوجل که ما را پیرو کسانی قرار داد که از هر پلیدی منزّهند، و در

آنچنان قلّه رفیعی می باشند که منکرین امامت و ولایت آنها نیز به امامت و پیشوائی و

جلالت قدرشان مقرّ و معترفند. امید است به یاری ذات حقّ و عنایات حجّت او بتوانیم

در فتن آخرالزّمان با ولای اهل بیت (علیه السلام) و با ایمانی راسخ و محکم به حقّانیّت اهل

بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) و با اعمالی صالح و قلبی سلیم به جوار رحمت الهی

بشتابیم.

حسین طبیان

فهرست نظرات

1 - نام و نام خانوادگی: سنی - تاریخ: 09 تیر 00:00:00-87

أهل السنة یؤمنون بأن

هناک مهدیاً یخرج فی هذه الأمة فی آخر الزمان

یملأ الدنیا عدلاً کما مُلِئَت

جوراً:

وأنَّ هذا المهدی من أهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم، اسمه یوافق اسم

النبی صلی الله علیه وسلم واسم أبیه یوافق اسم أبی النبی صلی الله علیه وسلم – أی أن

اسمه محمد بن عبد الله لا ابن الحسن! –.

فهذا المهدی بهذه الصفات یؤمن به أهل

السنة والجماعة، لأن ذلک قد ثبت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم، ویکون عند خروج

الدجال ونزول عیسی علیه الصلاة والسلام.

ولا یتمیز للناس إلا بعمله وجهاده

وعدله وانطباق الصفات التی ذکرها رسول الله صلی الله علیه وسلم علیه، لا بالخرافات

والأکاذیب التی یبرأ منها رسول الله صلی الله علیه وسلم والإسلام والمسلمون

فهذا المهدی الذی دلَّت علیه الأحادیث الصحیحة وآمن به أهل السنَّة فلا یُؤمن

به الشیعة)! (: لأنهم لا یُؤمنون بالسنَّة الصحیحة الثابتة عن النبی صلی الله علیه

وسلم، لأن مدارها علی أصحاب محمد صلی الله علیه وسلم وأصحاب محمد عندهم کذابون، بل

کفار مخلدون فی النار إلا عدداً قلیلاً، بل هم یعتبرون القرآن محرفاً حرفه أصحاب

محمد صلی الله علیه وسلم وما یتظاهرون بالإیمان به یتلاعبون بمعانیه، وانظر کتب

تفاسیرهم للقرآن تری العجب العجاب.

2 – نام و نام خانوادگی: امیر رضا یوسف

زاده – تاریخ: 15 شهریور 00:00:00-87

آقای سنی. اگه فارسی بلدید بگید کدام سنت صحیحه ثابته رسول گرامی اسلام است که ما به آن ایمان نداریم ؟

اینکه همه ی اصحاب عادلند؟

بهتر است به کتاب های

ص:319

خودتان مراجعه کنید و در مورد بهترین اصحاب که به نظر شما ابوبکر و عمرند کمی تحقیق

کنید) در همین سایت هم می توانید (

ما نمی گوییم همه ی اصحاب پیامبر بد بودند اما

شما می گویید همه ی کسانی که چهره ی پیامبر را دیده اند بلا استثنا عادل اند.

کدامش به عقل نزدیک ترست ؟ و السلام

3 - نام و نام خانوادگی: م - د - تاریخ: 05 اسفند 87-00:00:00

جناب آقای

امیررضایوسف زاده. وعزیزان دیگر سلام علیکم احتراما. من نیز شیعه هستم ولی آنچه که

اهل سنت محترم میگویندواین نیست که همه کسانیکه چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) رادیده اند همگی

عادلندبلکه آنهامیگویند "تا اگرخلاف وظلم هریک ازصحابه بیقین برسد" .ونیزهرکسی راکه

فقط چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) رادیده اند صحابه نمیشمارندبلکه امتیازات صحابه راایمان

وجهاددرراه خداوثابت ماندن درشریعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و... میدانند. وآنهانیزبرمهدی

موعودمعتقدندولی نه آن کسیکه غلات شیعه بدان معتقدند مثلامهدی آنهااسمش محمدبن

عبدالله است) همنام پیامبر (وبرای اوصفات دیگری قائلند مثلا معتقد به ارتباط با او از طریق

چاه و... نیستندو... خداوندبه ماتوفیق دهدکه مذهب خود را از خرافات وپیرایه های ناروا حفظ کنیم

جواب نظر:

با سلام

دوست گرامی

1 - بهتر است به جای ادعای شیعه بودن نگاهی

ص:320

به سایر نظراتی که برای سایت فرستاده اید، نموده تا خود از این ادعای مضحک خویش،

بخندید.

2 – در مورد نظر اهل سنت در مورد صحابه) اگر سنی نیستید (بهتر است ابراز

نظر غیر مسئولانه نکنید؛ چون خود بخاری) صاحب صحیح بخاری (در صحیح بخاری در تعریف

صحابی می گوید: هرکدام از مسلمانان که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و یا حضرت را دیده است،

از اصحاب پیامبر است.

کتاب الفضائل بَاب

فَضَائِلِ أَصْحَابِ النبی صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم وَمَنْ صَحِبَ النبی صلی الله علیه وسلم

أو رَآهُ من الْمُسْلِمِینَ فَهُوَ من أَصْحَابِهِ

صحیح البخاری ج 3 ص 1335، اسم المؤلف: محمد بن

إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی الوفاة: 256، دار النشر: دار ابن کثیر،

الیمامة – بیروت – 1987–1407، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب

البغا

3 – در ضمن اگر باقی ماندن بر ایمان را تا زمان مردن در تعریف صحابی

وارد کنید، دیگر نمی توانید هیچ کسی را صحابی بدانید، چون به نظر اهل سنت حتی

پیامبر (صلی الله علیه و آله) علم غیب ندارد و حتی کسانی که در زمان پیامبر از دنیا رفته باشند ممکن

است در لحظه آخر از دین برگشته باشند، و کسی هم علم غیب ندارد که مومن بودن ایشان را در آن زمان تشخیص دهد.

4 – در مورد ارتباط با امام زمان از طریق چاه هم، مشخص است که این اشکال شما از روی غرض ورزی صورت می گیرد؛ ما شیعیان) همانند اهل

سنت (اعتقاد داریم که بعضی از خصوصیات سبب بیشتر شدن احتمال برآورده شدن حاجت می

شود؛ و طبق نظر شیعه یکی از این روش ها ف نوشتن دعا بر روی برگه و انداختن آن در

آب چاه یا آب جاری است) رقعه نویسی (و چون در مسجد جمکران و منطقه قم، آب جاری

به ندرت پیدا می شود، بیشتر رقعه ها را در چاه می اندازند.

5 – اما در مورد

اعتقاد اهل سنت به مهدی و آنکه اسم پدر او عبد الله است!!! بهتر است یک روایت صحیح

از کتب اهل سنت بیاورید که در آن نام پدر حضرت را عبد الله معرفی کرده باشد!!!

تنها روایت صحیح آن است که نام حضرت مانند نام پیامبر و کنیه ایشان نیز مانند کنیه

پیامبر است و روایاتی که در آن اضافه نام پدر را نیز دارد، تماما ضعیف هستند

ظلم و ستم در حق حضرت علی و حضرت زهرا (س)

قضایای بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ریشه تمام آنها به جریان سقیفه و غصب حق مسلم علی علیه السلام برمی گردد. ظلمهایی که در حق حضرت زهرا سلام الله علیها روا داشتند، به خاطر دفاع از ولایت بود، غصب فدک اولین حرکت بود تا دست اهل بیت را از میراث نبوت کوتاه کنند و علی و خاندان او را شدیداً تحقیر نمودند و در محاصره شدید اقتصادی و فکری و روحی قرار دهند.

هجوم به خانه وحی و هجوم به خانه کسی که عزیزترین افراد به پیامبر و نزدیک ترین انسان به خاتم نبوت بود. پاره تن پیامبر! یکی از جنایات فراموش ناشدنی تاریخ است، که در منابع معتبر اهل سنت و شیعه آمده است.

جانشینی پس از پیامبر

عده ای مرتکب جنایت شدند و حکومت را غصب کردند؛ خلیفه اول بسیار زود

دست از آن برداشت و دومی را جانشین خود کرد در حالی که اینها مدعی بودند پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی انتخاب نکرده است اگر پیامبر جانشین انتخاب نکرد، خلیفه اول چرا برخلاف سنت پیامبر عمل کرد. باید او نیز جانشینی انتخاب نمی کرد.

خلیفه دوم نیز یک روش اختراع کرد و شورای شش نفره تعیین نمود تا تکلیف خلافت را روشن کند. در این میان وجدان بیدار و سالم هر انسان پاک فطرت تاریخ از این آقایان سؤال می کند که شما به اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله به دین خدا دلسوز بودید و یا علم شما بالاتر از آن حضرت بود. پس چرا مدعی هستید آن حضرت، جانشین تعیین نکرده و چرا شما برای خود جانشین انتخاب کردید. [?]

این وقایع به وجود آمد و تاریخ امروز چون آینه پیش روی ماست. عده ای ایمان خود را خراب کردند برای چند روز حکومت دنیوی، و کسی نیست از منکران ظلم به حضرت زهرا سلام الله علیها و اهل بیت علیهم السلام سؤال کند که شما چرا منکر اعمال زشت آنها هستید؟ چرا عمل زشت آنها را توجیه می کنید. به شما چه سودی از این جریان خواهد رسید. آیا شما هم دوست دارید، مثل آنها گرفتار عذاب الهی شوید! سؤال کننده محترم و عزیز شما خودتان وجدان بیداری دارید، اگر چنین چیزی واقع نشده است، چرا منکران آن این همه پافشاری بر رد این گونه اعمال خلفا می نمایند.

دلایل وقوع حوادث پس از حمله به خانه حضرت زهرا

پنهان کاری علمای اهل سنت

چون حضرت زهرا سلام الله علیها خیلی مظلوم است، هرکس منکر این مظلومیت شود، او نیز در حق آن حضرت ظلم نموده است. بنابراین گرفتاری دنیوی برای او قبل از گرفتاری اخروی است؛ آنچه را که علمای اهل سنت به طور اجماع درباره حضرت زهرا سلام الله علیها نقل کرده اند، هجوم طرفداران کودتای سقیفه به فرماندهی خلیفه دوم به خانه زهرا سلام الله علیها می باشد. علمای اهل سنت تا اینجا نقل می کنند و برخی از آنها تمام وقایع را می نویسند؛ ولی برخی از آنها روی وقایع بعد از هجوم سرپوش می گذارند

و پنهان کاری می کنند.

اختفای تشییع جنازه و دفن حضرت زهرا

و مورد دیگری که علمای اهل سنت بدان تصریح کرده اند، اختفای تشییع جنازه و دفن حضرت زهرا سلام الله علیها و پشیمانی هر دو خلیفه از عملشان و برخوردشان با زهرا سلام الله علیها نیز یک دلیل بر وقوع آن حوادث است.

عذرخواهی از حضرت زهرا

دلیل دیگر اینکه بعد از مستقر شدن ابوبکر در خلافت طرفداران او و خلیفه دوم برای راضی نمودن زهرا سلام الله علیها به در خانه آن حضرت رفتند، آن حضرت از آنها روی برگرداند و با آنها صحبت نکرد؛ اگر ظلمی به آن حضرت نکرده بودند، برای چه از آن حضرت معذرت خواهی می نمودند و چرا حضرت با آنها حرف نزد و روی از آنها برگرداند. ?

[??] [??] [??] نامه عمر به معاویه

و همچنین دلیل دیگری بر وقوع این حوادث وجود دارد و آن نامه ای است که خلیفه دوم به معاویه نوشت و به آنها اقرار کرده است. ?

[??] نامه معاویه به محمد بن ابی بکر

و دلیل دیگر: نامه ای است که معاویه به محمد بن ابی بکر درباره رفتار خلیفه اول و دوم و سوم با اهل بیت و اصل جریان کودتای سقیفه نوشته است. [??]

علاوه بر اینها بیشتر علمای اهل سنت که با وجدان بوده اند، به این حوادث اشاره نموده اند.

در این باره می توانید به کتاب احراق بیت فاطمه، نوشته غیب غلامی و چشمه ای در بستر، نوشته مهدی پور سیدآقایی مراجعه کنید.

فضایل و کمالات حضرت زهرا

ایام فاطمیه دوم بیشتر مورد توجه علمای شیعه می باشد. اگرچه ذکر و یاد حضرت

فاطمه سلام الله علیها در هر حال دارای آثار معنوی بوده و مورد توجه خداوند متعال است؛ چون حضرت زهرا سلام الله علیها مادر یازده امام معصوم علیهم السلام است. و از طرفی همسر مورد علاقه شدید امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. از همه بالاتر یگانه دختر پیامبر اکرم و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است. علاوه بر این فضایل استثنایی خود آن حضرت، از لحاظ معنوی دارای کمالات فوق العاده می باشد. چنانچه اگر عبادات و تقوا و ایثار و تواضع و کرامات و سایر خصلت های فردی و عالیه انسانی آن حضرت بیان شود و برای شما معرفی گردد، به مقام بلند آن بانوی گران قدر که سیدة النساء العالمین است، پی خواهید برد.

برای آشنایی بیشتر میتوانید به مطالعه ترجمه کتاب فاطمه الزهراء بهجة قلب المصطفی، نوشته آقای رحمانی همدانی و کتاب بانوی نمونه اسلام نوشته آقای امینی مراجعه بفرمایید. البته کتاب های زیادی در این باره نوشته شده است؛ از جمله کتاب آقای قزوینی.

حدیثی از رسول خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

» فاطمه پاره تن من است؛ هرکه او را شاد کند، مرا شاد کرده است و هرکه او را آزار دهد، مرا آزرده است «.

روایتی از عایشه

عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: وقتی فاطمه به پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد، برای احترام او برمی خاست و دست های او را فاطمه را پیامبر می بوسید....

پانویس

. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ? ، دار صادر بیروت، ص ??? ???

ص:325

محمد بن جریر طبری، طبری، تاریخ، بیروت، دار صادر، ج ? ، ص ??? .

بلاذری، انساب الاشراف، قاهره، دار المعارف، ج ? ، ص ??? .

ابن عبدربه، عقد الفرید، چ مصر، ج ? ، ص ?? .

ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، قم، منشورات رضی، ج ? ، ص ?? .

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث، ج ? ، ص ?? .

سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، انتشارات دار الفنون، ص ?? .

طبری، دلائل الامامه، قم، دار الخائر، ???? ، ص ?? .

ر. ک: به فصلنامه صبا، ش ? ، ناشر مرکز مطالعات حوزه با همکاری صدا و سیما.

ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، قم، منشورات زاهدی، ???? ، ج ? ، ص ?? ?? و انتشارات شریف رضی، ???? ، ص ?? .

عمر بن محمد موصلی، مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله، بیروت، مؤسسه اعلمی، ???? ، ص ?? .

الغدیر،) اعتذار خلیفه الی الصدیقه (، چ دوم، اسلامیه، ?? ، ج ? ، ص ??? .

مجلسی، بحارالانوار، چ اول، بیروت، دارالرضا، بی تا، ج ?? ، ص ??? .

مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالمعرفه، ج ? ، ص ?? ?? .

comment نظرات (0)

پاسخ به چند شبهه در باب عاشوراء:

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت ? : 45ق. ظ روز ?? 6 ? / 2 ? / ? 9

پاسخ به چند شبهه در باب عاشوراء:

پرسشها:

کربلا صحرا نبود، جلگه بود هوا اونقدر هم گرم نبوده، حسین هم تشنه لب نبوده!

ص:326

دهم عاشورای سال 61 هجری قمری برابر با 21 مهرماه سال 59 هجری شمسی است

پس این جنگ در گرمای تابستون نبوده بلکه در اواخر مهرماه و در فصل پاییز بوده / به نرم افزارهای آنلاین تبدیل تاریخ مراجعه کنید

حتی اگر گرما هم بوده باشد برای هر دو سپاه این مسئله بوده!

کربلا صحرا نیست بلکه یک جلگه حاصلخیز در کنار رود پر آب فرات است. در این جلگه حاصلخیز بیش از شصت درصد مایحتاج کشاورزی مردم عراق تولید می شود.

حالا صادرات عظیم خرمای عراق هم که مربوط به این منطقه است بماند.

امام سوم شیعیان و لشگرش تشنه نبوده اند!

اولا در صورت نبود آب هم می توانستند از شیر شترها استفاده کنند که خوردن این شیر در میان مردم عرب بسیار پرطرفدار است.

دراحادیث و روایات و کتب تاریخی اسلامی) کجا؟ (متفقا همگی به نوره کشیدن امام حسین پیش از آغاز جنگ می پردازند. پس چطور آب در دسترس نبوده ؟

می گویند لشگر یزید آب را بر سپاه حسین بسته است!

چگونه ممکن است کسی بتواند رودخانه پر آب فراط را ببندد؟

رودخانه ای که عرض آن در بعضی مناطق به چند صد متر می رسد!

اشکالی که وارد است اینست که اگر امام حسین برای جنگ رفته چرا خانواده و بچه های کوچکش را همراه آورده بوده ؟

اگر امامان شیعه ادعا داشتند که از غیب مطلعند و می دانستند که قرار است کشته شوند آیا قدرت تصمیم گیری برای مقابله با بحران را نداشته اند؟ آیا کشته شدن حسین بهتر از پیروزی او و برقراری یک حکومت اسلامی مورد میلش بوده ؟

در کتاب تاریخ طبری یکی از دلایل جنگ، دعوای عشقی میان حسین و یزید بر سر

دختری زیبارو به نام ارینب دختر اسحاق آورده شده است که اگر دوست داشتید در این زمینه تحقیق کنید!!!

نظرتان درباره این سخن حسین چیست ؟

ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانیها هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و هر ایرانی از دشمنان ما هم بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد و زنانشان را به فروش رساند و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت.

پاسخ به شبهه:

بنده از پیدایش افکار انحرافی نگران نیستم ولی اینکه دوستان بدون لحظه ای تامل آنرا نشر دهند جای نگرانی دارد و بدتر اینکه کسی به آن جواب ندهد و ما و دوستان دل غافلی شویم صید شیطان. از این روی خلاصه عرض می کنم:

1 – کربلا صحرای دارای رمل بود و در حاشیه فرات و چند کیلومتری محل نبرد نخلستانهایی هم بود که در تاریخ هم اشاره شده ولی محاصره امام حسین در گودالی بود که امروزه حرم در آن واقع است. کربلا در تراز 30 متری از دریا و در مدار بیابانی 30 درجه واقع است بگونه ای که اگر فرض نگارنده صحیح بود در مهرماه هم به تجربه بنده مهر نماز در ظهر زیر آفتاب پیشانی را می سوزاند. خوب کسی که واقعیت را قبول ندارد به آسانی می گوید امام حسین تشنه نبود!

2 – بیست و پنج هزار سپاهی که به گواه تاریخ عمده آنان سواره نظام بودند کاروان را محاصره و در کربلا فرود می آورد و تا نزدیکترین نهر یعنی علقمه 3 کیلومتر فاصله بوده است که قدم به قدم تیر اندازهایی مترصد بودند

3 – نگارنده آگاهانه نام کربلا را با بین النهرین اشتباه گرفته! یک زحمت بدهد حداقل با گوگل ارث منطقه کربلا را مشاهده کند. بله در چند کیلومتری حرم یعنی کنار رودخانه بر خلاف امروز نیزار و نخلستان بوده است.

4 – کاروان از بدو ورود به عراق امکان دسترسی به آب نداشته اند و در 48 ساعت آخر قطره ای آب در کاروان نبود. حالا شما در سرمای زمستان با لشگری که می گویید

شرایطش مساوی بوده و آماده از منزل بیرون آمده بجنگید که آب و اطعمه همراه دارد و برای ما تعریف کنید. نگارنده اگر خبر داشت که در 48 ساعت پیش از نبرد روایت هست که کاروانیان با آب وضو گرفته اند حتما بل می گرفت و خودش را خفه می کرد! البته باقیمانده آبی که آشامیدنی نبوده و پس از وضو به مصرف اسبها رسیده است. به فرض که شتر هم مغرض نباشد و در پاییز شیر بدهد! به فرض که مسافران حج به جای مرکب مسافرتی شتر شیرده با خود ببرند، این شتر است یا تانکر؟ شتر هم به جای شیر آب بدهد؟ به چند نفر آب بدهد. به اسبها و شترها چه کسی آب برساند؟ شنیده بودیم شتر بدون آب مدت زیادی زنده می ماند ولی نه عجب از نویسنده که از ماشین بدون بنزین حرکت و از شتر بدون آب شیر هم می خواهد!

5 – به زعم ایشان امام حسین باید افرادی را مامور می کرده که به دشمن حمله کرده و بجای آب از درختان خرمای حاشیه فرات بالا بروند تا برای نگارنه آنرا صادرات کنند! فدای مظلومیت آن لب تشنه و آن سر بریده شوم که دشمنانش خورشید را هم تیره می بینند!

6 – کسی که فرات را فراط می نویسد نه عجب که نقشه استقرار لشگر ابن سعد را ندیده و تصور می کند امام حسین هلی کوپتر برای برداشت آب داشته.

7 – کسی برای جنگ نرفته بود. امام حسین در سفر حج بود. تاریخ را بخوانید. امام حسین علی اصغر را بر دست بلند کرد و گفت برای جنگ نیامده. کوفیان وی را با طومار دعوت کردند و همانها کودک ششماهه یعنی علی اصغر راهدف قرار دادند. حضرت عباس علیرغم شهرت به جنگاوری و علیرغم آنکه شمشیر داشتن برای هر کاروانی جزو واجبات آن زمان در سفر بود، با این حال در روز تاسوعا برای تهیه آب بدون هیچ سلاحی مشک در دست توانست خود را به آب برساند و هدف آب آوردن نبود بلکه اثبات حقانیتی که ما جنگ طلب نیستیم.

کسانی که از علم لدنی برخوردارند وقتی بر آنها تکلیف شوند ادای تکلیف می کنند.

حضرت فرمود هر کس با کفر بیعت نکند کشته می شود و همینطور هم شد. اتفاقا کار امام حسین احیای ارزش است نه جرمی آنچنان که کوردلان یزیدی می پندارند.

8 – نویسده برای اثبات تعصب خویش جنگ عرب و عجم راه انداخته با روایتهای

ص:329

من در آوردی. اتفاقا امام حسین از پیامبر نقل کرده که منظور از و اخرین منهم لما یلحقو بهم در قرآن ایرانیانی هستند که به اسلام را از عربها پایبندتر هستند.

9 – به نویسنده مطلب بفرمایید از اعجاز شما همین که روایت سازی و تاریخنگاری را به یک مولف نسبت دادید. البته وهابیت کینه شدیدی از مفاتیح الجنان و هر کسی دارد که سخنی یا دعایی را از امامی نقل کند

سخن آخر اینکه ما یا اهل حق هستیم یا باطل و فاصله این دو از مویی باریکتر است.

اینکه غرض ورزی نگارنده را که از بدیهیات است تشخیص ندهیم و فورا مطلبی را به اشتراک بگذارید نه راه دل است نه راه فکر. بیشتر احتیاط کنیم

comment نظرات (0)

آیا عمر بن الخطاب، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده

است ؟

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی – ساعت ? : ? 9ق. ظ روز ?? 6 ? / 2 ? / ? 9

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است، از قطعیات تاریخ است.

روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده به چند دسته می شود تقسیم کرد.

1. تهدید به سوزاندن خانه:

ذکرالطبری: باسناده عن زیاد بن کلیب قال: أتی عمر بن الخطاب منزل علیّ وفیه طلحة والزبیر ورجال من المهاجرین فقال: واللّه لأحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعة «، فخرج علیه الزبیر مصلتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من بده فوثبوا علیه فأخذوه.

تاریخ الطبری: 2/443.

وابن أبی الحدید: عن سلمة بن عبد الرحمان قال: فجاءعمر الیهم فقال:» والذی نفسی بیده لتخرجنّ إلی البیعة أو لأحرقنّ البیت علیکم.

ص:330

شرح نهج البلاغه: 2/45)1/164).

2. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خلیفه دوم بر اعتراض مردم:

وابن قتیبة: قال:... وقال عمر: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها! فقیل له: یا أباحفص إنّ فیها فاطمة!! فقال: وإن.

الامامة والسیاسة: 1/12، أعلام النساء لعمر رضا کحالة: 4/114.

3. آوردن وسائل آتش سوزی ودرگیری لفظی میان حضرت صدیقه و خلیفه دوم:

البلاذری: باسناده عن سلیمان التیمی وعن ابن عون: إنّ أبابکر أرسل إلی علی (علیه السلام) یرید البیعة فلم یبایع، فجاء عمر ومعه فتیلة فتلقّته فاطمة علی الباب، فقالت فاطمة:

یابن الخطاب! أتراک محرقاً علیّ بابی ؟ قال نعم: وذلک أقوی فیما جاء به أبوک.

انساب الاشراف: 1/586.

أبو الفداء: قال:... فأقبل عمر بشیء من نار علی أن یضرم الدار، فلقیته فاطمة رضی اللّه عنها وقالت: إلی أین یابن الخطاب ؟ أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.

تاریخ أبی الفداء: 1/164.

وابن عبد ربّه: الذین تخلّفوا عن بیعة أبی بکر: علیّ والعباس، والزبیر، وسعد بن عبادة، فأمّا علی والعباس والزبیر فقعدوا فی بیت فاطمة حتّی بعث الیهم أبو بکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل عمر بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار فلقیته فاطمة فقالت: یابن الخطاب! أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.

العقد الفرید: 5/12، طبعة مکتبة الریاض الحدیثة.

4. حمله خلیفه دوم به حضرت صدیقه طاهره

الشهرستانی: عن الجاحظ : إنّ عمر ضرب بطن فاطمة علیها السلام یوم البیعة حتّی ألقت الجنین من بطنها وکان عمر یصیح: إحرقوا دارها بمن فیها، وماکان فی الدار غیر علیّ وفاطمة والحسن والحسین وزینب (علیهم السلام).

الملل والنحل: 1/57. طبعة بیروت، دار المعرفة.

قال المسعودی: فهجموا علیه وأحرقوا بابه، واستخرجواه منه کرهاً، وضغطوا سیّدة النساء بالباب حتّی أسقطت محسناً.

اثبات الوصیة: 143.

قال ابن حجر العسقلانی: إنّ عمر رفس فاطمة حتّی أسقطت بمحسن.

لسان المیزان: 1/268.

قال الصفدی: إنّ عمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتّی ألقت المحسن من بطنها.

الوافی بالوفیات: 5/347.

روایات فراوانی از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است که غضب فاطمه، غضب پیامبر و غضب پیامبر غضب خداوند است:

عن علی رضی اللّه عنه قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم لفاطمة:» إنّ اللّه یغضب لغضبک، ویرضی لرضاک. هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه.

المستدرک: 3/153، مجمع الزوائد: 9/203، الآحاد والمثانی للضحاک: 5/363، الذریة الطاهرة النبویة للدولابی: 119، المعجم الکبیر للطبرانی: 1/108 ، 22/401، نظم درر السمطین للزرندی الحنفی: 178، الکامل لعبداللّه بن عدی: 2/351، تاریخ مدینة دمشق: 3/156، أسد الغابة : 5/522، ذیل تاریخ بغداد: 2/140، 2/141 میزان الاعتدال: 2/492، الإصابة: 8/265، 266، تهذیب التهذیب: 21/392، سبل الهدی والرشاد للصالحی الشامی: 11/44.

عن المِسْوَر بن مَخْرَمَة أنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم قال:» فاطمة بَضْعَة منّی فمن أغضبها أغضبنی.

صحیح البخاری 4/210،) ص 710، ح 3714)، کتاب فضائل الصحابة، ب 12 باب مَنَاقِبُ قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم.

عن المسور بن مخرمة قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم:» إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا.

صحیح مسلم 7/141 ح 6202) کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالی عنهم، ب 15 باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِیِّ عَلَیْهَا الصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ .

و از قطعیات تاریخ است که حضرت زهرا سلام الله علیها تا آخر عمر از دست خلیفه و دار و دسته اش غضبناک بود و هر گز از آن ها راضی نشد.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

فغضبت فاطمة بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم فهجرت ابا بکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت.

ص:332

صحیح البخاری: 4/42، ش 2862.

ب نا بر نقل ابن قتیبه دینوری، وقتی ابوبکر و عمر به ملاقات حضـرت زهرا آمدند، حضـرت زهرا به آن ها گفت که آن دو را تا آخر عمر پس از هر نمازش نفرین خواهد کرد.

واللّه لأدعونّ اللّه علیک فی کلّ صلاة أصلّیها.

ا لإمامة والسیاسة، تحقیق الشیری ج 1، ص 31.

ا ما از دیـدگاه روایات شـیعه، این که قاتل حضـرت زهرا سـلام الله علیها، عمر بن الخطاب است، قطعی است. ما فقط به نقل یک روایت اکتفا می کنیم:

وکان سبب وفاتها: أن قنفذا مولی عمر لکزها بنعل السیف بأمره، فأسقطت محسنا ومرضت من ذلک مرضا شدیدا، ولم تدع أحدا ممن آذاها یدخل علیها.

سبب شـهادت حضـرت زهرا سـلام الله علیها این بوده است که قنفذ غلام عمر به دسـتور او، آن حضـرت را با غلاف شمشیرش زد. و این سبب شد که محسن سـقط شود و حضـرت زهرا شدیدا مریض شوند. در مدتی که مریض بودند، به هیچ یک از آنانی را که او را اذیت کرده بودند، اجاز ? ملاقات نداد.

دلائل الإمامة ج 2، عنه بحار الأنوار: 232-8/230) ط الکمپانی (، 2.295-30/290.

مثالب النواصب: 374-371، 3.419-418. الصراط المستقیم: 3/25.4. مطارح النظر فی شرح الباب الحادی عشر: 109.

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)

علت مرگ ابوبکر چه بود؟؟ ابوبکر کشته شد یا به مرگ طبیعی مرد؟؟

اشاره

درباب علت مرگ ابوبکرنقل قول های بسیاری گشته که بردوپایه استوار است.

عده ای مرگ ابوبکر را دسـیسه ای از جانب عمر ودراستمرار برکناری وترور والیان مناطق وهواداران ابوبکر به دستور عمر وبه دست معاویه ابی سفیان می دانند!!!

اما عده ای دیگر براین باورند که ابوبکر به دلیل شدت تب ودربستر بیماری تسلیم مرگ شده است.

حال به بررسی جزبه جزءاین مسایل می پردازیم.

نقل

ابوبکر از طایفه (بنی تیم) بوده، طایفه ای که به طول عمر شهرت داشته اند. ولی با این حال سن ابوبکر از) حدود (67 سال بیشتر نشد.

خاندان ابابکر از خانواده هایی بودند که به عمر طولانی معروف گشته اند و اگر ترور نمی شد بیشتر از این زنده می ماند، لیکن او و فرزندانش ترور شدند!

چرا ابوبکر را شب هنگام به خاک سپردند؟

مردم از دفن شبانه خودداری می کرده اند، لیکن پس از مرگ ابوبکر و دو دوستش به وسیله سم، ابوبکر را شبانه به خاک سپردند. طبقات، 3/207؛ ابوبکر دومین کسی است که بعد از فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شبانه دفن شد. وی در شب سه شنبه مرد و براساس اخبار، پیش از آن که مردم صبح کنند به خاک سپرده شد تاریخ ابی زرعه دمشقی، ص 34؛ تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 222؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 622؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، / 418، 419، الطبقات 3/207، 208.

و عمر بن خطاب بر وی نماز گزارد. الطبقات، ابن سعد، ج 3، ص 207.

عایشه می گوید: ابوبکر شب هنگام مرد و پیش از آن که صبح کنیم دفن شد. الطبقات، ابن سعد، ج 3، ص 207.

ابن جوزی همچنین می گوید:... آن گاه شبانه دفن شد. المنتظم، ج 4، ص 130. سرعت برق آسا در دفن او و بهره گیری از پوشش شب و خواب بودن مردم، این را ثابت می کند که عملیات قتل ابابکر و دو دوستش یک جریان سیاسی و از جانب بزرگانی بوده است که مسؤولیت سیاسی داشته اند. عملیات دفن سریع ابابکر در شب وفاتش سبب شد تا مسلمانان نتوانند در مراسم دفن حضور یابند و آخرین نگاه را بر جنازه و چهره او اندازند. اگر یهودیان او را می کشتند دولت ترسی از این جریان نداشت، و او را شتابان به

خاک نمی سپرد و نام قاتل او را اعلام می کرد و با قصاص قاتل او خانواده ابابکر را دلـداری می داد؛ لیکن این امور انجام نشـد و بدون هیچ دلیلی، یهودیان را متّهم به این قتل کردند و به همین اتهام نیز بسـنده نمودند! و در باره چگونگی مرگ ابو بکر به عائشه دروغ گفتند. الطبقات الکبری، ابن سعد 3/207 ط : صادر، بیروت. نقل

چرا از برگزاری مجلس عزا برای او جلوگیری شد؟

پس از مسـمومیت و مرگ ابـابکر، عـایشه و ام فروه دختر ابی قحـافه مجلس عزایی در روز دفن ابابکر برایش برپا کردنـد، عمر به آن مجلس هجوم برد و بـدون اجازه مردانی را وارد مجلس زنانه کرد، و ام فروه را با چوب دستی اش زد و بالاخره آن مجلس را بر هم زد. تاریخ طبری، حوادث سال 13 هجری، ج 4؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 204؛ کنزالعمال، ج 18، ص 118، کتاب الموت.

حوادث این گونه تنظیم شده بود: کشتن ابابکر به وسیله زهر. به خاک سپاری شبانه.

جلوگیری از عزاداری برای او. برکناری و کشتن یاران و پزشک مخصوص ابابکر.

کودتای برق آسا و ترور ابابکر اثر سـهمگین بر خانواده اش گذاشت به طوری که ابوقحافه نیز پس از چند ماه مرد. البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج 7، ص 59. نقل

ارتباط بین خانواده ابابکر با عمر و عثمان

پس از کشـته شدن ابابکر رابطه خانواده ابابکر با عمر و عثمان بسـیار به وخامت گرایید؛ به طوری که رابطه عبدالرحمان بن ابی بکر با عمر و عثمان به جایی رسید که عمر او را مورچه بد خطاب کرد. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 29.

و در دسـتگاه حکومتی عمر و عثمان راه نیافت، و درخواست او از جانب عمر و عثمان پذیرفته نشد؛ برای مثال: وقتی که عبدالرحمان برای حطیئه شـاعر شـفاعت کرد تا از زنـدان آزاد شود عمر نپـذیرفت ولی پس از درخواست عمروبن عاص، او را آزاد کرد!. البدایـة والنهایه، ابن کثیر، ج 7، ص 105.

و عمر، با همسر سابق عبدالله بن ابی بکر بدون اجازه آن زن ازدواج کرد (11)؛ الطبقات، ابن سعد، ج 8، ص 265.

و ام فروه را به خاطر سوگواری برای ابابکر به شـدت با چوبـدستی خود زد و یک چشـمش کور کرد. تاریخ طبری، حوداث سال 13، ج 4؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 1، ص 204؛ کنزالعمال، ج 18، ص 118، کتاب الموت.

خانواده ابابکر از راههای مختلفی به مقابله با حق کشـی های عمر نسـبت به ایشان پرداختند. کینه عبدالرحمان نسبت به عمر افزون شد؛ ام کلثوم دختر ابابکر از ازدواج با عمر که رئیس شده بود سـرباز زد و با طلحة بن عبیدالله) دشـمن عمر (ازدواج نمود. تاریخ طبری، ج 5، ص 17؛ الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 54؛ المعارف، بن قتیبه، ص 175، طبقات ابن سعد، ج 8، ص 462.

عبـدالرحمان و عایشه و محمـد) فرزنـدان ابابکر (و طلحه) پسـر عمویش (اقدام به قیام بر ضد عثمان و کشـتن او کردند؛ پس از مرگ عمر، رابطه عایشه و حفصه بسیار بد شد تا جایی که از یکدیگر جدا شدند و تا زمان مرگ حفصه نیز کارشان به صلح نگرایید.

المعـارف، ابن قتیبه، ص 550. پس از مرگ ابـابکر، ارتبـاط عایشه و امویان بسـیار به وخامت گراییـد و با ترور محمـد بن ابی ابکر توسـط عمروبن عـاص و معـاویه شـدت یـافت به طوری که عـایشه در پی هر نمازش این دو تن را نفرین می کرد. تاریـخ طبری، ج 5، ص 105، حوادث سال 38 هجری، الکامـل فی التاریـخ، ابن اثیر، ج 2، ص 413، حوادث سال 38 هجری؛ البـدایه والنهایه، ابن کثیر، ج 7، ص 349؛ شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 88، خطبه 66.

معاویه هماننـد عمر اقـدام به جلب رضایت عایشه کرد؛ سـیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 187؛ المستدرک، حاکم، ج 2، ص 13؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، بیروت چاپ صادر، ج 8، ص 67.

عمر آن قدر عایشه را ارج نهاد که در زمان پدرش نیز به چنین منزلتی دست نیافته بود؛ زیرا سهمیه اش از بیت المال را بر تمام مردان و زنان مسـلمان افزون کرد و مقـام صـدور فتوا را به او داد. معاویه نیز عطایای فراوانی به عایشه داد ولی پس از آن با ترور عبـدالرحمان بن ابی بکر، دوباره عایشه را به خشم آورد. تاریخ الیعقوبی 3/153.

وبالاـخره پس از قیـام عـایشه بر ضـد امویـان، معـاویه او را در همـان سال که برادرش را کشـته بود به قتل رسانیـد. حلیـة ابی نعیم 2/47، المستدرک 4/13.

ص:336

اما درباب نقل دوم آمده است که:

به قولی دیگر مرگ ابوبکر در 27 جمادی الثانی بوده است.

او مدت دو سال و سه ماه و 22 روز غاصب خلافت بود و اولین کسی بود که بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) به انتخاب اعضای سقیفه بنی ساعـده خلیفه شـد. انتخاب ابوبکر به گونه ای بی حساب بود که عمر با آنکه خود گردانـنـده برنامه سـقیفه بود می گوید: بیعت با ابوبکر امری بدون تدبیر و مشورت و دقت بود مانند زمان جاهلیت که خداوند مسلمانان را از شر آن محفوظ داشت. هرکس چنین کاری را تکرار کند، او را بکشید.

اهل سـنت در علت مرگ او نوشـته اند: ابوبکر در روز دوشنبه 7 جمـادی الآخر غسل کرده بود و آن روز هوا سـرد بود، به این دلیل سـرما خورد و تب کرد و 15 روز این تب ادامه داشت و به نماز نمی رفت تا در شب سه شـنبه 22 جمادی الآخر بعـد از آنکه خلافت را به عمر واگذار کرد، مرد.

قبل از وفات، عثمان را برای نوشتن وصیتنامه ای درباره خلافت طلب کرد که امر خلافت بعد از ابوبکر به عمربن خطاب باشد. او کلمه ای گفت و بی هوش شـد و بقیه را عثمـان از پیش خود نوشت که امر خلافت با عمر است. ابوبکر به هوش آمـد و عثمان را دعا کرد که آنچه او می خواسته نوشته است.

بایـد پرسـید: چرا هنگامیکه پیامبر (صـلی الله علیه و آله) در روزهای آخر عمر کاغذ و قلم خواست تا وصـی بعد از خود را به امر خداوند متعال معین کند نسبت هذیان به آن مقام معظم دادند؟

ابوبکر هنگام مرگ کلماتی گفت. از جمله اینکه: کاش تفتیش خانه فاطمه و علی (علیه السـلام) نمی کردم. همان تفتیشی که شهادت پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به همراه داشت.

ولایت علی ابن ابیطالب حصنی

سلام دوستان

ص:337

در عقیده و مذهب خود هیچ شک و شبهه ای نداشته باشید و بدانید که پیشوایی دارید که تمامی خوبی ها یکجا در او جمع شده است و این پیشوا واقعا که ارزش پیروی دارد. و پیامبر هم همیشه امتش را به پیروی از او امر میکرد. مثلا در یک نمونه به عمّار فرمود: «یا عمّار! ان رأیت علیّاً قدسلک وادیاً و سلک النّاس وادیاً غیره فاسلک مع علیّ ودع النّاس انّه لن یدلک علی ردی و لن یخرجک من الهدی. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 4، ص 410، و ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 86.

ای عمّار! اگر دیدی علی به راهی می رود، و مردم به راهی غیر از او، تو با علی حرکت کن، و مردم) دیگر (را رها کن، زیرا علی) فقط بر حق هدایت می کند و (بر بدی و پستی راهنمایی نمی کند و از هدایت خارج نمی سازد.

البته پیامبر اخر و عاقبت امتش را میدانست و فرموده اند: و إن تُؤَمِّروا علیّاً رضی اللّه عنه و لا أراکم فاعلین، تجدوه هادیا مهدیا یأخذکم الطریق المستقیم اگر حضرت علی (علیه السلام) را حاکم و امیر خود قرار بدهید و گرچه می بینم این کار را نمی کنید، شما را به راه هدایت و صراط مستقیم هدایت می کند.

مسند احمد، ج 1، ص 109 - تاریخ مدینة دمشق لإبن عساکر، ج 42، ص 421 - أسد الغابة لإبن الأثیر، ج 4، ص 31 - الإصابة لإبن حجر، ج 4، ص 468

و مصداق دقیق این آیه شد:

وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (نحل / 93) اگر خدا می خواست قطعا شما را امتی واحد قرار می داد ولی هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می کند و از آنچه انجام می دادید حتما سؤال خواهید شد.

و قبلا خدا نیز اسباب هدایت را در سخن پیامبرش مشخص کرد.

بعد از عاشورا از امام سجاد (علیه السلام) سوال می کنند که چرا این قدر گریه می کنید، با این کار خودتان را از بین می برید؟ حضرت فرمود:

مرا ملامت نکنید. حضرت یعقوب (علیه السلام) یک فرزند خودش را از دست داده بود و به قدری در فراق او گریه کرد تا چشمانش سفید شد و نورش را از دست داد. حال

آنکـه نمی دانست او مرده است یـا نه. ولی من، 14 تن از عزیزانم را دیـدم که جلوی چشـمم در یک صـبح گاه همه را ذبـح کردند. آیا می خواهید حزن و اندوه آنها تا ابد از قلب من بیرون برود؟

تهذیب الکمال للمزی، ج 20، ص 399 - البدایة و النهایة لإبن کثیر، ج 9، ص 125 - تاریخ مدینة دمشق لإبن عساکر، ج 41، ص 386 - کشف الغمة للإربلی، ج 2، ص 314 - أعیان الشـیعة للسید محسن الأمین، ج 1، ص 636 - شـرح إحقاق الحق للسید المرعشی، ج 12، ص 9

اندوه پیوسته حضرت علی پس از شهادت خانم فاطمه زهرا

امیر مظلومان علی علیه السـلام در کنار قبر فاطمه می گوید: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله از سوی من و از جانب دختری که اینک در کنارت آرمیده و شـتابان به سویت آمده است بر تو سلام باد. خواست خدا چنین بود که او از همه زودتر به تو بپیوندد. ای رسول خدا صلی الله علیه وآله از دوری دختر برگزیده ات کم صبر و بی تاب و توان گشـته ام و تحمل فقدان برترین بانوان جهان کار ساده ای نیست، اما پس از آن دوری دردناک و مصـیبت سـخت در گـذشت تو) که هیچ مصـیبتی با آن برابر نیست (اینک جا دارد که شـکیبا باشـم و آنچنان که در جدایی تو صبر پیشه کردم و مرگ دخترت نیز شکیبا باشـم.

مگر نه این است که تو بر روی سـینه من جان دادی و من خود سر تو را بر بالش لحد نهادم ؟ آری در کتاب خداست که پایان زندگانی همه بازگشت به سوی خداست و این حقیقت را باید به بهترین وجه پذیرفت.

ای رسول خـدا صـلی الله علیه وآله اینک امانت و گروگانت برگردانـده و باز پس داده می شود و زهرا از دست من ربوده می شود. پس از او آسـمان و زمین زشت می نمایـد، اما انـدوه من پیوسـته و جاویـد است و شـبهایم بی خواب خواهـد بود. این حزن و انـدوه تا هنگامی که خداونـد برای من نیز همـان سـرایی را برگزینـد که تـو در آن مـاءوا گرفته ای، همـواره و همیشـگی است مرگ زهرا زخمی بر دلم نشانـد که جراحت آن کشـنده است! به خـدا شـکایت می برم و دخترت را به تو می سـپارم. بزودی دخترت آگـاهت خواهـد کرد که چگونه امتت بر آزارش همدست شدند. هر چه می خواهی از او بپرس با اصرار

از او بخواه تا اندکی از انبوه بار غمهایی که در سینه داشت و اینجا فرصت گشودن نیافت، برایت بازگوید. آنچه خواهی از او بجو، که راز دل به تو خواهد گفت. بزودی خدا که بهترین داور است میان او و ستمکاران داوری نماید.

بار دیگر سلام بر شما باد! اما این سلام، سلام تودیع است، نه از ملال و خستگی و نه از سر خشم و ناسپاسی است. اگر می روم نه از آن جهت است که خسته ام و اگر بمانم نیز نه بدان دلیل است که به وعده هایی که خداوند به شکیبایان داده است، بد گمانم.

افسوس، افسوس، اگر چیرگی کسانی که بر ما مستولی شدند در میان نبود. برای همیشه در کنار قبرت می ماندم و روزگار را به اعتکاف در کنارت می گذراندم از این مصیبت بزرگ چون فرزند مرده فریاد می کشیدم و جوی اشک از دیدگان به راه می انداختم.

خدا گواه است که دخترت پنهانی به خاک رفت. هنوز چندان از مرگ تو نگذشته و نام تو در میان مردم کهنه نشده بود که حق او را بردند و میراث او را خوردند.

ای رسول خدا صلی الله علیه وآله به خدا شکایت می کنم و دل را به تو خوش می دارم . درود خدا بر تو باد و رضوان و سلام خدا بر فاطمه.

کافی، ج 1، ص 458؛ بحار، ج 43، ص 211؛ کشف الغمه، ج 2، ص 128 با استفاده از کتاب امیران ایمان

پاسدار اسلام – اسفند 1387 و فروردین 1388 – شماره 327 و 328 – پگاه پاکی)

گذری بر فضایل و مکارم حضرت فاطمه معصومه (س) و شهر قم

اشاره

تربت پاکان

شهر قم که تربت پاکش گوهر گرانقدری را در دل خود جای داده و درخشندگی آن چشم همگان را مجذوب پاکی و قداست خویش نموده در طی قرون متمادی، حبل المتین اندیشمندان دینی، عالمان و وارثان ائمه اطهار (علیه السلام) به شمار می آید.

ص:340

دهها سال است در حریم امن و امان فاطمه معصومه کریمه اهلبیت بزرگان پاک سیرت و مخلصان موحد بر سفره احسانش حاضر شده و به برکت عنایت های ویژه آن حضرت به نشر فرهنگ تشیع اهتمام ورزیده، از خرمن اهل بیت خوشه ها برگرفته اند و جرعه های جانبخش را به کام تشنگان حق و حقیقت رسانده اند خدمات برجسته و تلاشهای ارزنده علماء و عارفان و مبارزان این شهر در احیای آئین محمّدی (صلی الله علیه و آله) چنان بوده که مهر تأیید و تجلیل مقتدایان راستین بر تارک آن می درخشد که فرمودند:

» لولا القمیّون لضاع الدین؛ (1) اگر قمی ها) علمای قم (نبودند دیانت مردم در معرض تباهی قرار می گرفت. «

شالوده این شهر با حضور دوستان و شیعیان ائمه اطهار در سال 83 ه. ق پی ریزی شد. (2) که این دوران به زمان امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) برمی گردد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: قم شهر ما و شهر شیعیان ماست، پاک و مقدّس است. اهل آن ولایت ما را پذیرفته اند (3) و امام کاظم (علیه السلام) در معرفی قم چنین فرمود:» قم عُشّ آل محمد و مأوی شیعتهم؛ (4) قم مأوای آل محمّد و پناهگاه شیعیان ماست. «

و امام صادق (علیه السلام) در بیانی دیگر ویژگی اهل قم را اینگونه بیان فرمود: قم را قم نامیدند، زیرا اهلش به قائم آل محمّد می پیوندند و با آن حضرت) بر ضد طاغوت ها (قیام می نمایند و با کمال استقامت و استواری به یاری او می پردازند. (5)

در شهر قم بیش از 400 امامزاده واجب التعظیم مدفونند و خاک مقدّسش پیکر پاک بسیاری از فقهای محدثین و علماء بزرگ شیعه را در برگرفته است.

محمد ابراهیم کلباسی مرجع معاصر مرحوم میرزای قمی هنگامی که از اصفهان به قم می آمد، از در پل علیخانی و یا از مسجد امام حسن عسگری کفش های خود را بیرون آورده و بدست می گرفت و تا حرم پیاده می رفت و می فرمود: دراینجا علمای ابرار و اصحاب ائمه و محدثان بسیار آرمیده اند و سراسر این قسمت اطراف حرم قبور آن بزرگواران است. (6)

بنابه فرمایش امام صادق (علیه السلام) قم شهری برگزیده است و مردمش همواره با حاکمان ستمگر زمان خویش به مبارزه برمی خاستند. خودداری آنان از دادن خراج به حکومت

عباسی خصوصاً پس از شهادت حضرت رضا (علیه السلام) در سال 203 ه. ق و پی بردن اهالی قم به جنایت مأمون و دستگاه خلافت و دادن تعداد زیادی کشته و زندانی شدن بسیاری از مردم در این رابطه نمونه ای روشن از مقاومت و پایداری آنان است.

شهر مقدّس و مذهبی قم در طول تاریخ شاهد قتل عامهای مکرّر و صدمات جبران ناپذیری از سوی ستمگران بوده است، از جمله آنها می توان به قتل عام در عهد مأمون، زمان معتزّ پسر متوکل عباسی، دوران حمله مغول، افغانها و نادرشاه اشاره کرد که اکثراً بدلیل اختیار کردن مذهب تشیع از سوی مردم شهر بوده است. موضع گیری علمای مبارزی چون میرزای قمی در مقابل فتحعلیشاه، آیت اللّه حائری در برابر رضاخان، فریاد مقاومت آیت اللّه بافقی روبروی رضا شاه و ایستادگی آیت اللّه بروجردی و امام خمینی) ره (در رویارویی با رژیم پهلوی مؤیّد پیشتازی این دیار در نشر اسلام و محو شرک و طاغوت به شمار می آید با این وصف در طول زمان، قم علاوه بر آنکه چشمه جوشان علم و معارف حقّه شیعه بوده تربیت شدگانش پاسداران امین و صالح دین خدا و سرزمین گهر خیزش خاستگاه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی فرزند حوزه علمیّه قم می باشد و اوّلین جرقه انقلابی در مبارزه با تجاوزگری ها و ظلم و فساد طاغوت در قیام 15 خرداد و سپس در اعتراض به توهین رژیم علیه مرجعیت در این شهر زده شد.

توجه ائمه معصومین درباره قم در بیان و عمل حائز اهمیت است. از جمله اینکه امام رضا (علیه السلام) می فرماید: بهشت دارای هشت در است، یک از آنها برای قمی هاست و سه مرتبه فرمود: خوشا به حالشان. (7)

آن حضرت به زکریا بن آدم که قصد بیرون رفتن از شهر قم را داشت فرمودند: از قم بیرون نرو همانا خداوند به خاطر تو بلا را از اهل قم دور می سازد همانطور که به برکت وجود مقدّس موسی بن جعفر (علیه السلام) بلا را از اهل بغداد دور نمود. (8)

قم به واسطه خورشید ولایت، حرم مطهر حضرت معصومه (علیه السلام) و نور علم و دانش فقه جعفری متبلور از حوزه ها و مدارس علمیه و همچنین وجود مسجد مقدّس جمکران که تجلی گاه امام زمان و محل رفت و آمد ایشان و انس و علاقه دلدادگان به ساحتش می باشد و در میان دیگر شهرها ممتاز است. چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

زمانی خواهد آمد که شهر قم و اهلش حجت بر تمام مردم شوند.

بانوی با کرامت

حضـرت فاطمه معصومه (علیه السـلام) دخت بلند اختر امام موسـی بن جعفر (علیه السـلام) است که در ماه ذیقعده دیده به جهان گشود این ماه برای مادرش نجمه خاتون شادی بخش و وصف ناشدنی است، زیرا در یازدهمین روز سال 148 ه. ق خداوند حضرت رضا را به او عنایت کرد و روز اول ذیقعـده سال 173 بعد از 25 سال در مـدینه منوّره (9) چشـمش به تولـد دختری از خاندان رسالت که امام صادق بشارت آمدنش را داده بود روشن گردید.

نام مبارکش را فاطمه نهادند و از آنجایی که امامان معصوم بیش از یک دختر را به نام فاطمه می گذاشـتند مطابق نوشـته برخی مورخان امام چهار دختر به نام فاطمه به شرح ذیل داشتند.

1 فاطمه کبری ملقب به) حضرت معصومه (که در قم مدفون است.

2 فاطمه صغری، ملقب به) بی بی هیبت (که در مدخل شهر باکو در آذربایجان شوروی مدفون است.

3 فاطمه اوسطی، ملقب به) ستّی فاطمه (که در اصفهان به خاک سپرده شده است.

4 فاطمه اخری، مشهور به) خواهر امام (که در رشت مدفون است. (10)

آن حضـرت دارای القـابی چون طاهره، حمیـده، نقیّه، سـیده، رضـیه و اخت الرضا می باشـد و در زیارتنامه او را به نامهای صـدیقه و نساء العالمین نیز خوانده اند. (11)

حضرت فاطمه معصومه علاوه بر آنکه سرچشمه خوبی ها و کمالات بی حد است از منسوبین سه امام معصوم می باشد و تکریم و احترام او گرامیداشت جایگاه بلند خاندان پیامبر (صـلی الله علیه و آله)، خصوصاً مقام امامان شیعه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)، علی بن موسی (علیه السلام) و محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) به حساب می آید.

دختر موسـی بن جعفر در تحت تربیت پدر بزرگوار و برادر گرامی اش حضرت رضا (علیه السلام) به مقام والایی رسید و در پاسخگویی به پرسشـهای مراجعین به درجه ای دست یافت که مطابق نقل ابن العرندس حضـرت موسـی بن جعفر به او کلام فداها ابوه را ارزانی داشت. (12)

که مولود بیت وحی و تنزیل و نشأت گرفته از سلسله امامت و عصمت است و ریشه جانش به ولایت معنوی سیراب گردیده، می تواند به اذن پروردگار با نفوذ و تأثیر در عمق نفوس مستعد و شیعیان و دوستدارانش همچون امامان معصوم سبب تغییر و تحوّل گردد و در رفع گرفتاری ها و برآوردن حوائج طالبان و اصلاح امور ایشان اثری مستقیم داشته باشد.

صفای زیارت

بنابر روایات متواتر از اهل بیت عصمت و طهارت، قم شهر شیعیان، حرم فرزندان آنان، پناهگاه فاطمیان، سالم ترین شهرها و آشیانه آل محمد است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا دارای حرمی است که آن مکه است و پیامبرش حرمی دارد که مدینه است و امیرالمؤمنین هم حرمی دارد که کوفه است و ما هم دارای حرمی هستیم که قم است و به زودی بانویی از فرزند من در آنجا دفن می شود که نامش فاطمه است هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود. (13) راوی می گوید این فرمایش حضرت زمانی بود که هنوز موسی بن جعفر به دنیا نیامده بود.

و امام جواد (علیه السلام) فرمود:» من زار عمتی بقم فله الجنه؛ (14) کسی که عمه ام را در قم زیارت کند اهل بهشت است «.

فضائل بی شمار حضرت معصومه و بندگی خالصانه وی به درگاه الهی، عشق روز افزون دلدادگان حرم اهلبیت را مشتعل ساخته و راه را برای زیارت همراه با معرفت آن بانوی مکرمه می گشاید و آنان را به شناخت بیشتر و فهم جلالت قدر و منزلتش واقف می کند تا که استحباب زیارت آن عزیز را از دست ندهد. نقل است یکی از شیعیان به زیارت بارگاه حضرت رضا (علیه السلام) در مشهد رفت و سپس از مسیر همدان به کربلا رفت در بین راه در رؤیایی راستین حضرت رضا (علیه السلام) را دید که به وی فرمود: چه می شد اگر از قم عبور می کردی و قبر خواهرم را زیارت می کردی (15) و باز می نویسند امام رضا (علیه السلام) با اشاره به اهمیت زیارت حضرت معصومه (س) فرمودند: هر کس نتواند به زیارت من بیاید برادرم) امامزاده حمزه (را در ری و یا خواهرم معصومه (س) را در قم زیارت کند

که به همان ثواب زیارت من می رسد. (16)

علّامه بزرگوار محمد باقر مجلسی از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند که خطاب به سعد بن سعد اشعری فرمود: یا سعد عندکم لنا قبر ای سعد! از ما قبری در نزد شما هست. سعد می گوید: عرض کردم فدایت گردم، آیا قبر فاطمه دختر حضرت موسی بن جعفر را می فرمایید؟ فرمود: آری، هر کس او را زیارت کند در حالی که عارف به حق او باشد بهشت از آن اوست. پس هرگاه کنار قبر او آمدی، در نزد بالای سرش بایست و 34 مرتبه اللّه اکبر، 33 مرتبه سبحان اللّه و 33 مرتبه الحمد للّه بگو، آنگاه بگو السلام علی آدم صفوة اللّه تا پایان زیارت شریفه. (17)

بنابر نقل حدیث فوق در می یابیم زیارتنامه حضرت معصومه از امام رضا (علیه السلام) است و در میان بانوان اهل بیت بعد از حضرت فاطمه زهرا (س) تنها بانوی مجلّله ای که زیارت مأثور دارد حضرت فاطمه معصومه است.

فرازهایی از فضایل

از ویژگی های حضرت معصومه (س) آگاهی داشتن به علوم اسلامی و نقل آن برای دیگران است. در فراز یکی از زیارتنامه های ایشان می خوانیم:» السلام علیک یا فاطمة بنت موسی بن جعفرو حجته و امینه «سلام برتو ای فاطمه دختر موسی بن جعفر و حجت و امین او، آن حضرت حجت و امانتدار پدرش امام کاظم (علیه السلام) بود که در این صورت حجت و امین خدا بوده و حجت و نشانه اسلام و حافظ امانت الهی می باشد. و از راویان و محدثان به شمار می آید. به عنوان نمونه می توان به دو حدیث که حضرت در سلسله راویان آن می باشد اشاره کرد. علامه امینی می نویسد: فاطمه دختر امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که دختران امام کاظم فاطمه) معصومه (و زینب و ام کلثوم گفتند: روایت کرد ما را فاطمه دختر امام صادق (علیه السلام) و او گفت روایت کرد مرا فاطمه دختر امام باقر از فاطمه دختر علی بن الحسین از فاطمه و سکینه دختران امام حسین (علیه السلام) از ام کلثوم) دختر فاطمه زهرا (و او از فاطمه زهرا (س) نقل کرد که آن حضرت فرمود: آیا فراموش کردید فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در روز غدیر که) به شما (فرمود: هر کس من مولی و رهبر او

هستم پس علی مولا و رهبر اوست و نیز به علی فرمود: نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است. (18)

همچنین نقل گردیده که: فاطمه معصومه (س) از فاطمه دختر امام صادق (علیه السلام) و او از فاطمه دختر امام باقر (علیه السلام) و او از فاطمه دختر امام سجاد (علیه السلام) و او از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و او از زینب دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و او از فاطمه زهرا (س) نقل می کند که رسول خدا فرمود:» الا من مات علی حبّ آل محمد مات شهیدا؛ (19) و بدانید هر کس با محبت آل محمّد بمیرد شهید مرده است. «

والاترین مقام عصمت از گناه و اشتباه مخصوص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار و حضرت زهرا (س) می باشد.

امّا شخصیتی چون فاطمه معصومه (س) که اطاعت پروردگار کرده و دامن خویش را از رذایل اخلاقی مبرّا نموده و به درجه عالی از تقوا و طهارت رسیده است که در لسان عام و خاص فردی مصون از گناه به شمار می آید برایش مقام طهارت قلبی متصوّر است.

چنانچه در فرازی از زیارتنامه غیر معروفه ایشان می خوانیم:

» السلام علیک ایتها الطاهرة الحمیدة البرة الرشیده التقیة النقیة. «(20) سلام بر تو ای بانوی پاک و ستایش شده نیکو کردار و هدایت شده پرهیزگار وارسته، علاوه بر این سخن حضرت رضا (علیه السلام) که فرمودند:» من زار المعصومة بقم کمن زارنی؛ هر کس فاطمه معصومه (س) را در قم زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است، شاهدی بر مقام عصمت ایشان است.

لقب کریمه اهلبیت، در خصوص آن حضرت حکایت از شأن و مربته وی نزد پروردگار دارد و خداوند متعال ایشان را به جهت بندگی خالصانه، زندگی با برکتی عنایت نمود که در حال حیات و ممات منشأ کرامات و عنایات خاص گردد. و بارگاه قدسی اش پناهگاه امیدواران به فضل الهی گردد و متوسلین به حضرتش دریافته اند که از سلاله پاک از خزائن امامت و ولایت و گوهری تابناک از صدف ملک امکان است که توان بخشش و توجه خاص به حاجتمندان و دعا کنندگان درگاهش را دارد.

از جمله مناقب و شرافت های آن بزرگوار وجود یک زیارتنامه مخصوص از ناحیه مقدّس امام معصوم است که در آن حضرت، دختر رسول خدا، دختر امیرمؤمنان، دختر

فاطمه و خـدیجه و دختر امام حسن و امام حسـین و نهایتاً دختر امام، خواهر امام و عمه امام خوانده می شود که پاداش خواندن خالصانه و همراه با معرفت آن رسیدن به بهشت را همراه دارد.

نوشـته اند مرحوم آیة اللّه میرزا رضـی تبریزی از مجتهدین بزرگ برای خواندن فاتحه بر سر قبر زکریا بن آدم که در شیخان قم است می آید، در حین قرائت فاتحه به فکر می رود که آیا زکریا بن آدم با آن جلالت قدر و رفعت و روایاتی که درباره اش وارد شده بالاتر است یا حضرت معصومه (س) که ناگهان یک نفر که کلاه نمدی به سـر داشته پیش می آید و به وی می گوید: آن بالا را بخوان، ایشان ابتدا اعتنایی نمی کند امّا پس از رفتن مرد نگاه می کند می بیند نوشته شده:

» السلام علی ارواح محمد و آل محمد فی الارواح، السلام علی اجساد محمد و آل محمد فی الاجساد «یعنی سلام بر ارواح محمد و آل محمّـد در میان ارواح و سـلام بر اجساد محمّد و آل محمّد در میان اجساد، در این حال متوجه می شود که آن شـخص به ظاهر معمولی، فکر او را خوانده و از آنچه در ذهنش گذشـته باخبر شده و بدین وسیله تردید او را پاسخ گفته که: حساب حضرت معصومه که از آل محمّد (صـلی الله علیه و آله) است با سایرین جداست و هیچ کس قابل مقایسه با این خاندان نیست. (21) و دلدادگی به حضرتش همان پذیرش ولایت معصومین و مقبول درگاه الهی است.

مقام شفاعت

یکی از معتقدات شـیعه موضوع شفاعت است در رأس شافعان روز قیامت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهارند که این اقتضای آبرومنـدی آنـان در پیشـگاه پروردگار متعال است. در زیارت امام حسـین (علیه السـلام) می خوانیم:» اللّهم ارزقنی شـفاعة الحسـین یوم الورود؛ خدایا شفاعت حسین را در روز ورود بر خودت روزیم کن «

بجز این بزرگان، منسوبین خانـدان وحی و حتی پیروان مخلص آنان می تواننـد به اذن پروردگار شـفاعت کننـد. بنابر روایات متعدد فاطمه زهرا (س) از شخصیت های شفاعت کننده نزد پروردگار است، در روایت جابر از امام باقر (علیه السلام) اینگونه آمده است که فرمود:

ای جـابر و اللّه که فاطمه شـیعیان و محبان خود را آن گونه که طیور دانه های خوب و سالم را از میان دانه های بـد جـدا نموده، انتخاب می کند. (22)

از طریق اهلبیت روایات فراوانی داریم که بهشت و شفاعت جزء مهریه حضرت زهرا (س) می باشد. (23)

بعـد از صدیقه طاهره (س) شـفاعت بانویی به گستردگی شـفیعه روز جزا فاطمه معصومه (س) نیست. امام صادق (علیه السـلام) فرمود:» تدخل بشفاعتها شیعتی الجنة باجمعهم؛ (24) و به شفاعت او فاطمه معصومه همه شیعیانم وارد بهشت خواهند شد. «

و نیز در زیارت آن بانوی معظمه می خوانیم:» یا فاطمة اشفعی لی فی الجنة؛ ای فاطمه برای من نزد خدا درباره بهشت شفاعت کن. «و این خود نشان دهنده مقام و مرتبه آن شافع روز جزاست. در فراز دیگر زیارتنامه آمده که:» فان لک عند اللّه شأناً من الشأن «یعنی اینکه ما از تو طلب شـفاعت می کنیم نه تنهـا به خـاطر اینکه تو دختر، خواهر و عمه امامی، بلکه به واسـطه رابطه مخصوصـی که با مقام ربوبی داری از شأنیت و اعتبار بهره مندی که البته برای ما خاکیان قابل فهم نیست و تنها خدا و پیامبر و اوصیاء طاهرینش بر آن آگاهند.

یکی از علمای دولت آباد اصـفهان به نام آیت اللّه حاج شیخ محمد ناصری از پدرش نقل می کند که در سال 1295 هجری در اطراف قم قحطی و خشـکسالی شدیدی پدید آمد و احشام در معرض نابودی قرار گرفتند. اهالی آن منطقه 40 نفر از متـدینین را انتخاب کرده و به قم فرستادند تا در صحن معصومه بست نشینند، شاید از عنایت ایشان باران ببارد و از قحطی نجات یابند.

پس از سه شبانه روز، شبی یکی از آن چهل نفر مرحوم میرزای قمی را به خواب می بیند که به او می فرماید: چرا در اینجا بست نشسته اید؟ او می گوید: مدتی است در منطقه ما باران نباریده و خشکسالی به وجود آمده ما برای رفع خطر به اینجا پناه آورده ایم.

میرزا می فرمایـد: برای همین انجا آمـده اید، این که چیزی نیست ایم نقدار از دست ما ساخته است برای رفع این حوائج به ما رجوع کنید، ولی اگر شفاعت همه جهان را خواستید دست توسّل به طرف این شفیعه روز جزا حضرت معصومه (س) دراز کنید. (25)

این رؤیای صادقه مؤیّد حدیث شریقی است که قبلاً بیان شد.

خواهران نمونه

در میان بانوان بیت رسالت و امامت دو بانوی آسمانی یعنی حضرت زینب کبری (س) و حضرت معصومه (س) دارای وجوه شباهت و قدر مشترک می باشند: و هر دوی آنها مخدرات دختر امام خواهر امام و عمه امامند. هر دوی آنان مورد تکریم و تجلیل امام معصوم واقع شده و زبان به مدح و ثنا و تعریف آنان گشوده اند، حضرت زینب از سوی پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برادر امام حسین (علیه السلام) و پسر برادر... امام سجاد (علیه السلام) ستایش گردیده و حضرت معصومه (س) از جانب جد بزرگوارش امام صادق (علیه السلام) و برادر گرانقدرش امام رضا (علیه السلام) و فرزند برادر امام جواد (علیه السلام) ستوده شده است.

آن دو بانوی مکرمه علاقه شدیدی نسبت به برادرها امام حسین (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) داشتند و به خاطر این و در راستای صیانت از حریم ولایت ترک وطن نموده و رنج سفر را بر خود هموار کردند.

هر دو بزرگوار زادگاهشان مدینه ولی مدفنشان در نقطه ای دور و در غربت واقع گردیده است. مضجع شریفشان زیارتگاه عاشقان خاندان پیامبر می باشد و مسلمانان از سراسر جهان با شور و اشتیاق به سوی مرقد مطهرشان در مصر و شام و قم مقدّس می شتابند.

فاطمه معصومه از دیدگاه مشاهیر

صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلام و بینان گذار حکمت متعالیه در کتاب مهم اسفار اربعه را در روستای کهک قم به رشته تحریر درآورده می گوید: وقتی شبهه ای برایم پیش می آمد، کنار قبر حضرت معصومه در قم می آمدم و از آن بانو استمداد می کردم و شبهه فلسفی من حل می شد. (26)

یکی از شاگردان آیت اللّه مرعشی نقل می کند، ایشان دلیل هجرت به قم و اقامت در

این شـهر را چنین بیان می کرد: پـدرم آقا سـید محمود مرعشـی که از زاهـدان و عابدان روزگار بود ختم مجربی را انتخاب و چهل شب بر خواندن آن مداومت نمود تا شاید خداوند به طریقی قبر شریف حضرت زهرا (س) را به وی نشان دهد، در عالم رؤیا

به محضر مقدّس امام صادق (علیه السلام) و یا امام باقر (علیه السلام) مشرف می شود از او می پرسند:

چه می خواهی ؟ عرض می کند می خواهم بدانم قبر فاطمه زهرا (س) در کجاست تا آن را زیارت کنم. حضـرت می فرمایند: نمی توان بر خلاف وصـیّت قبرش را مشـخص کنم، علیک بکریمـة اهل البیت: به دامن کریمه اهلبیت چنگ بزن، زیرا خدا جلال و جبروت حضـرت فاطمه (س) را به حضرت معصومه عنایت فرموده است. هر کس بخواهد ثواب زیارت حضرت زهرا را درک کند به زیارت فاطمه معصومه (س) برود. آیة اللّه مرعشـی گفتند: پدرم مرا سـفارش می کرد، من قادر به زیارت ایشان نیسـتم امّا تو این کار را انجام بده. لذا من به همین خاطر به زیارت امام هشتم و فاطمه معصومه از نجف آمدم و به اصرار مؤسس حوزه علمیه قم آیت اللّه حائری یزدی در آنجا ماندگار شدم. (27)

حضـرت آیت اللّه طباطبـائی علاـمه، فیلسوف و عارف نامی در ماه مبارک رمضان پیش از افطار به حرم ملکوتی کریمه اهل بیت حضـرت فاطمه معصومه (س) مشرف می شد و با بوسه بر ضریح آن حضرت روزه خود را می گشود. (28)

حضـرت آیت اللّه گلپایگانی در توصیه های خویش به طلاب به ارتباط مداوم با ائمه اطهار و امام زمان (علیه السلام) و قرائت قرآن کریم و ادعیه معتبر و عرض ادب خالصانه به دختر موسی بن جعفر سفارش می نمودند همچنین ایشان خود چنان به این کار علاقمند بودند که در حال کسالت نتوانسته بودند به حرم بی بی مشرف شوند بارها گریه می کردند.

حضرت آیت اللّه مرعشی نجفی در وصایای خویش فرمودند: پس از مرگم، جنازه ام را روبروی مرقد مطهر حضرت معصومه قرار داده یک سر عمامه ام را به ضریح مطهر و سر دیگر آن را به تابوت بسته و در این هنگام مصیبت مولایم حسین مظلوم و اهل بیتش را بخوانید.

آیت اللّه فاضل لنکرانی در خصوص ارتباط خود با حضـرت معصومه چنین می گویـد: روزی به حرم مشـرف شدم و بعد از زیارت عرض کردم عمه جان ایشان از طرف مادر عمه و محرم من هستند من امروز هیچ حاجتی مثل پول و منزل و غیره ندارم، فقط

عنایتی کرده مرا در فهم آیه تطهیر یاری نمائید، تا بتوانم آن را درست فهمیده و بنویسم و حل مشکل نمایم. ایشان در ادامه بیان کرده اند که بعد از این ماجرا شروع کردم به نوشتن آیه تطهیر و به برکت حضرت مسائلی و مطالبی برایم روشن شد که اگر پنجاه سال دیگر درس می خواندم آن مطالب برایم روشن نمی شد. (29)

آمدن مرحوم آیت اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه به قم و عزم به اقامت در آن شهر بر اثر استخاره ای بوده است که در کنار حرم فاطمه معصومه (س) و با توسّل به آن حضرت انجام داده و در نتیجه آیه ای آمده که ایشان را موظف به ماندن و جمع کردن علماء و فضلا نموده است و خلاصه در آن جریان هدایت ویژه ای در پرتو عنایت آن حضرت شامل حال ایشان شده است. (30)

در رابطه با اقامت آیت اللّه بروجردی در قم باز می توان به توجه حضرت معصومه اشاره کرد بدین ترتیب که ایشان در اواخر سال 1363 ه. ق مبتلاـ به بیماری می شوند و مقرر می گردد در تهران جراحی کنند و هنگامی که به قصد معالجه از بروجرد خارج می شوند، وضع مزاجشان رضایت بخش نبوده و تقریباً در بیهوشی به سر می بردند تا اینکه یک مرتبه در دل شب چشم گشوده چراغهای قم را مشاهده می کنند، از همراهان می پرسند؟ اینجا کجاست، عرض می کنند قم است جذبه روحانی و کششی معنوی ایشان را به خود مشغول می کند و تصمیم می گیرند پس از بهبودی بقیّه عمر را در این آستان مقدّس بگذرانند و بالأخره ایشان به برکت حضرت فاطمه معصومه شفا می یابد و بعد از آنکه سلامتی خویش را باز می یابد به قم آمده و آن تحوّل عظیم علمی و فرهنگی را در حوزه بوجود می آورد. (31)

به امید دیدار

حضرت معصومه به هنگام شهادت پدر که در سال 183 رخ داد ده سال داشت. و بیشتر دوران کودکیش را در ایام غم) زندانی پدر (گذراند، ولی زندگی در کنار برادرش امام رضا شعله های امید را در دلش زنده نگه می داشت. امّا با سفر تبعید گونه امام هشتم (علیه السلام) به مرو، حضرت معصومه یکسال بدون برادر در مدینه زندگی کرد. تا اینکه

نـامه ای از حضـرت رضا به وی رسـید، او که دلش برای دیـدن برادر بی تاب شـده، بلافاصـله همراه عـدّه ای از برادرانش به نامهای فضل، جعفر، هادی و قاسم و زید و تعدادی از برادرزاده ها و چند تن از غلامان و کنیزان مدینه را به قصد مرو ترک نمود.

در طول راه به سـاوه رسـیدند و وقتی مخالفین اهل بیت از رسـیدن آنان به شـهر مطلع شدنـد به آزار و اذیّت و جنگ با همراهان حضـرت پرداختند و همه برادران و برادرزادگان حضرت معصومه (س) به شهادت رسیدند. هنگامی که حضرت جسدهای غرق به خون و پیکرهای صدمه دیده 23 تن از عزیزان خود را نقش بر زمین دید. به شدت محزون شد و در اثر این مصائب به شدت بیمار گردید. (32) و بنابر قولی از زهری که معاندان در غذایش ریختند مسموم شد. دختر والاتبار موسی بن جعفر با وضعیت جسمی و روحی که داشت و احساس ناامنی که در شهر ساوه می کرد فرمود: مرا به شهر قم ببرید که از پدرم شنیدم، شهر قم مرکز شیعیان ما می باشد.

وقتی بزرگان قم از آمدن آن بانو به شـهرشان باخبر شدند، برای استقبال از ایشان مهیا گردیدند و موسی بن خزرج بزرگ خاندان اشعری در پیشاپیش جمعیت حرکت کرد و مهار ناقه آن حضـرت را گرفت و در حالی که عـدّه ای سواره و پیاده اطراف محملش تجمع نموده بودنـد با قربانی کردن مقدمش را گرامی داشتند آن سیده جلیله را در منزل خویش جای داد (33) و نعمت مهمانداری از حضرت در تاریخ 23 ربیع الاول 201 ه. ق نصیب مردم قم شد.

در مدت اقامت ایشان در قم که هفده روز ذکر کرده اند در خانه موسی بن خزرج بسر می برد و در آنجا عبادتگاهی داشت که به راز و نیاز با پروردگار خویش مشغول بود، محل زندگی حضرت بعدها به صورت مدرسه درآمد و به مدرسه ستّیه) مدرسه خانوم (موسوم گردید. (34) و محراب عبادتش به بیت النور شهرت یافت که در طول زمان پناهگاه و محل زیارت دوستداران و متوسلین به حضرتش می باشد.

رحلت شهادت گونه

حضرت معصومه (س) با حرکت حساب شده خویش و به عشق دیدار برادر در

رسوایی و افشـاء حاکمـان جور زمـان بنی عبـاس متحمّل صـدمات زیادی گردیـد و در روز دهم ربیع الثانی سال 201 ه. ق پیش از آنکه دیدگان مبارکش به دیدن برادر روشن گردد در دیار غربت و در میان اندوه فراوان دلدادگان و دوستدارانش جان به جان آفرین تسلیم کرد.

بعد از وفات حضرت، مردم او را غسل داده و کفن نمودند و به سوی قبرستان بابلان محل فعلی حرم که ملکی از ملکهای موسی بن خزرج بود بردند تا به خاک بسپارند.

در این وقت بین جمعیت گفتگو در گرفت که چه کسی جنازه را داخل قبر گذارد.

سرانجام متفق شدند تا شخصـی به نام قادر که پیرمردی پرهیز کار و صالح بود این کار را انجام دهد. چون به سراغش رفتند ناگهان مشاهده کردنـد دو سواره که نقاب به صورت داشـتند از طرف ریگزار بسوی آنان آمدنـد و از مرکب پیاده شده و به تجهیز آن بانوی مکرمه پرداختند. یکی وارد قبر شد و دیگری جسد پاک آن حضـرت را برداشـته به دست او داد تا به خاک سـپارد. آن دو بزرگوار بدون اینکه با کسـی تکلّمی کنند بر اسبهای خود سوار شده و از محل دور شدند. (35) بنابر نظر خیلی از بزرگان آن دو تن حضرت رضا (علیه السلام) و فرزندش امام جواد (علیه السلام) بودند.

بعد از پایان مراسم، موسـی بن خزرج سایبانی از بوریا بر قبر شـریف آن حضرت برافراشت، تا زمانی که حضرت زینب دختر امام نهم وارد قم گردید و قبّه ای از آجر بر مرقد مطهر بنا کرد. (36)

و بدین سان تربت پاکش در دل شهر قم قبله گاه ارادتمندان شیعه از سراسر جهان گردید.

بارگاه منوّر

بعدها که در کنار مرقد حضـرت بانوان دیگری به خاک سپرده شدند از جمله میمونه و ام محمد دختران موسـی مبرقع از نوادگان امام جواد، ام قاسم، دختر علی کوکبی، ام اسـحق جاریه محمـد فرزند موسـی مبرقع و ام حبیب جاریه ابو علی نوه امام رضا. طبق گزارش تاریخ قم در قرن سوم هجری دو قبّه به جای گنبد فعلی بوده که قبّه اول بر فراز

قـبر مطهر حضـرت معصومه و قبور ام محمـد و ام اسـحاق قرار داشت و قبه دوم بر فراز قبور ام حبیب، ام اسـحاق و میمونه قرار گرفته بود. (37)

شایسته است کسانی که حضرت معصومه را زیارت می کنند این بزرگواران را یاد کنند و جمله وارده را قرائت کنند:

السلام علیکن یا بنات رسول اللّه السلام علیکن و رحمة اللّه و برکاته.

اولین گنبد بر مرقد حضرت فاطمه معصومه به همت حضرت زینب دختر امام جواد (علیه السلام) ساخته شد و به مرور زمان و پس از دفن بانوان علوی در جوار بارگاه آن حضـرت، دو گنبد دیگر در جوار گنبد اوّل بنا گردید که سومین آن ها مدفن حضـرت زینب دختر امام جواد بود.

این سه گنبد تا سال 447 ه. ق برقرار بودند تا این که در همان سال وزیر طغرل کبیر میر ابوالفضل عراقی به تشویق شـیخ طوسی به جای سه گنبد، گنبد مرتفعی به قطر 11 متر و ارتفاع 14 متر، آراسـته به نقش های رنگ آمیزی و تزئینات آجری و کاشـی بدون ایوان و حجره ها بنا نهاد که تمام قبور سادات را فرا می گرفت. (38) در سال 925 ه. ق همین گنبد به همت شاه بیگی بیگم دختر شاه اسماعیل تجدید بنا شد.

در سال 1218 ه. ق گنبـد مطهر با خشت های طلایی تزیین گشت که تا سال 1380 ه. ق باقی مانـد که طبق طرحی از این سال تا 1384 ش گنبد تعمیرات اساسی شد.

مرقد مطهر در اوایل قرن هفتم هجری به فرمان امیرمظفر احمد بن اسـماعیل) بزرگ خاندان سلسـله مظفری (و با کوشـش بزرگترین استاد کاشـی سازی آن عصـر به کاشی های نفیس و زرفام آراسته گردید که در سال 1377 ش با آمیخته ای از کاشـی و سنگ تجدید بنا شد، در سال 965 ه. ق شاه طهماسب صـفوی برای مرقد ضریحی آجری همراه منافذی مزین به کاشی های هفت رنگ و کتیبه های معرّق بنا کرد که در سال 1230 ه. ق همان ضریح نقره پوش شد، در سال 1280 ضریحی از نقره تهیه و به جای قبلی نصب گردید که چندین بار اصلاح و بازسازی شد، این ضریح در سال 1380 ش

تعویض گردید.

اولین صحنی که در این بارگاه مبارک ساخته شد صحن عتیق نام دارد که شاه بیگی دختر شاه اسماعیل صفوی در سال 925 ه. ق بنا نمود. این صحن چهار ایوان دارد. ایوان طلا در جنوب با دو مأذنه که در سال 1285 این مأذنه ها نیز طلاکاری گردید. ایوان شمالی که ورودی مدرسه فیضیه به صحن می باشد و ساختمان نقاره خانه بر رویش بنا گردیده است. ایوان غربی) ورودی مسجد اعظم به صحن (، ایوان شرقی) رابط صحن اتابکی با صحن عتیق (صحن اتابکی) صحن نو (دارای چهار ایوان می باشد که در هر کدام جلوه های هنری و معماری دیده می شود. احداث آن به دستور اتابک اعظم و از سال 1295 ه. ق تا 1303 طول کشید، ایوان زیبای آینه در جانب غربی آن قرار دارد.

رواق های حرم عبارتند از رواق بالاسر، رواق دارالحفاظ ، رواق آیینه و رواق پیشرو.

در سمت غرب حرم مسجد اعظم واقع است که کلنگ اول آن در یازده ذیقعده 1373 ه. ق به دست توانای آیت اللّه بروجردی) ره (، به زمین زده شد. (39)

پی نوشت ها:

1.. بحارالانوار، ج 60، ص 217.

2.. معجم البلدان، ج 4، ص 397.

3.. سفینة البحار، شیخ عباس قمی، ج 2، ص 447.

4.. بحار، ج 60،، ص 214.

5.. همان، ص 216.

6.. بانوی ملکوت، آیت اللّه کریمی جهرمی، چ اول، ص 42.

7.. بحار، ج 9، ص 215.

8.. سفینة البحار، ج 2، ص 447.

9.. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص 161.

10.. کریمه اهلبیت، علی اکبر مهدی پور، ص 102، به نقل از بحار، ج 48، ص 317 و 286.

11.. بارگاه فاطمه معصومه، تجلی گاه فاطمه زهرا، آیت اللّه سیدجعفر میر عظیمی، ج 2، ص 30 و

12.. همان، ص 27.

13.. بحار، ج 60، ص 216.

14.. سفینة البحار، ج 2، ص 376.

15.. حضرت معصومه فاطمه دوم، محمد محمدی اشتهاردی، ج 1، ص 146.

16.. کریمه اهلبیت، ص 133.

17.. همان، ص 131، به نقل از بحار، ج 102.

18.. الغدیر، علامه امینی، ج 1، ص 196.

19.. کریمه اهل بیت، ص 77 به نقل از آثار الحجه، ص 8.

20.. فروغی از کوثر، انتشارات زائر، ص 42.

21.. بانوی کرامت، ص 66.

22.. بحار، ج 8، ص 52.

23.. همان، ص 105.

24.. سفینة البحار، ج 2، ص 376.

25.. کریم اهل بیت، ص 59.

26.. فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 379.

27.. فروغ کوثر، ص 58، کریمه اهلبیت، ص 44.

28.. بارگاه فاطمه...، ص 119.

29.. همان، ص 121.

30.. بانوی کرامت، ص 115.

31.. همان، ص 118.

32.. کریمه اهل بیت، ص 174.

33.. فروغی از کوثر، ص 33.

34.. کریمه اهل بیت، ص 176.

35.. بحارالانوار، ج 48، ص 290.

36.. سفینة البحار، ج 2، ص 376.

ص:356

37.. کریمه اهل بیت، ص 182.

38.. فروغی از کوثر، ص 106.

39.. پیام آستانه، نشریه آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه (س)، ش 18، فروردین 85.

ناگهانی بودن ظهور امام زمان (علیه السلام) (2)

بسم الله الرحمن الرحیم

ظهور به طور ناگهانی محقّق می شود

مطابق آنچه از ائمه ی اطهار (علیهم السلام) نقل شده است ظهور امام زمان (علیه السلام) به صورت دفعی و بدون زمینه ی قبلی واقع خواهد شد. خود حضرت ولیّ عصر (علیه السلام) در توقیع مبارک به جناب شیخ مفید فرموده اند:

فإنَّ امرَنا یَبعَثُه فَجأةً . (1) 1. احتجاج طبرسی ج 2 ص 324.

) خداوند (کار ما را به طور ناگهانی بر می انگیزد.

در حدیث دیگری امام علیّ بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل فرموده اند که وقتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدند که قیام کننده از فرزندان شما چه وقت ظهور می کند، حضرت در پاسخ فرمودند:

مَثَلُه مَثَلُ الساعَةِ التی لا یُجَلّیها لِوَقتِها إلّا هو... لا یأتیکُم إلّا بَغتَةً . (2) 2. کمال الدین باب 35 ح 6.

ظهور همچون قیامت است که آن را در زمان خاصّ خودش فقط خداوند ظاهر می سازد... جز این نیست که به طور ناگهانی برایتان رخ می دهد.

تعبیر» فَجأَة «و» بَغتَة «در این دو حدیث شریف بر یک معنای صریح دلالت می کند و آن این است که ظهور حضرت هنگامی واقع می شود که به حساب ظاهری و روی قرائن مشهود، انتظار وقوع آن نمی رود و انسان ها عموماً آمادگی و انتظارش را ندارند. دفعی و ناگهانی بودن نقطه ی مقابل تدریجی بودن است. چیزی که تدریجاً واقع می شود، ابتدا

زمینه ها و مقـدماتش فراهم می گردد، بعـد آرام آرام شـرایط برای رسـیدن به آن آماده تر می شود و افراد کم کم آمادگی وقوع آن را پیدا می کننـد. ولی ظهور امام زمان (علیه السـلام) این گونه نیست. ایشان بدون مقدمه و زمینه ی قبلی خروج می فرمایند و جز افراد بسـیار بسـیار انـدک که انتظار ظهور ایشان را دارنـد، وضـعیت اکثر مردم و شـرایط عمومی به گونه ای نیست که بتوان نزدیکی وقوع آن را از قبل پیش بینی کرد. این، معنای ناگهانی و دفعی بودن فرج امام عصر (علیه السلام) می باشد.

حال که چنین است، اگر عموم مردم و اوضاع و احوال عادی بشـر در غفلت و یأس از فرج الهی باشـند، آیا مؤمن واقعی انتظار فرجش را از دست می دهد؟ آیا در هیچ شـرایطی مُجاز هستیم که از ظهور مولای غایب از دیدگانمان ناامید باشیم ؟ این مطلب تأکید دیگری است بر همان قاعده ی کلّی» کن لما لا ترجو أرجی منک لما ترجو «که در ناامیدی بسی امید است.

نکته ی دیگری که از ناگهانی بودن ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) فهمیده می شود این است که: ما نمی توانیم به چیزی به نام» ظهور صغری «قائل شویم آنچنانکه اخیراً در بعضی از نوشته ها به چشم می خورد. می گویند:

» لازمه ی تشبیه وجود مقـدّس حضـرت بقیـة الله) ارواحنا فـداه (به خورشـید که در روایات متعـدّده ای آمده است این است که: چنانکه خورشید بعد از غروب تا یکی دو ساعت نورش باقی می ماند و یک دفعه جهان را تاریک نمی کند و نمی گذارد فسادهایی که ناشی از یک مرتبه تاریـک شـدن است ایجـاد شود، در موقع طلوع هم یـک دفعه روشن نمی شود بلکه بـا یکی دو ساعت طول کشـیدن، کم کم نورش ظاهر می شود و نمی گذارد ضـررهایی که ناشـی از روشن شدن یک دفعه است به وجود آید. همچنین حضـرت بقیة الله) روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء (هم وقتی می خواهد از میان مردم غایب شود باید غیبت صـغری داشته باشد، که داشته، و باید ظهور صغری نیز داشته باشد که مدّعای ماست. «(3) 3. آیا ظهور نزدیک است ص 135 و 136.

در این عبارات هیچگونه استدلالی برای وجود» ظهور صغری «به چشم نمی خورد.

تنها چیزی که وجود دارد، دو تشبیه و دو قیاس بدون دلیل است:

ص:358

یکی اینکه چون حضـرت بقیـة الله ارواحنا فداه به خورشـید تشبیه شده اند، پس باید همه ی خصوصـیاتی که در طلوع و غروب خورشـید هست، به ایشان نسـبت بـدهیم. این سـخن هیچ دلیل و منطقی ندارد. زیرا در هر تشبیهی گوینده یکی دو وجه شـباهت را قصد می کند و هیچگاه همه ی خصوصـیّات مشـبَّهٌ به به مشبَّه سرایت داده نمی شود. اگر به وجه یا وجوه شباهت تصریح شده باشد که روشن می شود، و اگر جهت تشبیه مشخّص نشده باشد معمولاً صفات بارز و شاخص مشبّهٌ به را به عنوان وجه شباهت تلقّی می کنند.

مثلاً اگر انسان شـجاع را در زبان فارسی یا عربی به شیر تشبیه می کنند، هرگز تمام صفات شیر – اعم از حیوانیّت، درنده بودن و... – مورد نظر تشبیه کننده نیست، بلکه وجه شباهت همان ویژگی شجاعت است که صفت بارز و شاخص در شیر درنده هست.

اگر کسی بخواهد ویژگی دیگری از مشبّهٌ به را – که به آن تصریح نشده است – به مشّبه سرایت دهد، باید قرینه و دلیل روشن اقامه کند.

حال در تشبیه امام (علیه السـلام) به خورشـید و امام غایب به خورشـید پشت ابر، آن وجوهی از شباهت که در روایات به آن تصریح شده محل بحث و گفتگو نیست، ولی به جز آنچه تصـریح شـده صـرفاً می توانیم صـفت بارز خورشـید را – که همان منبع نور و گرمی و حیات است – به وجود مقدّس امام (علیه السـلام) نسبت بدهیم و حق نداریم بدون ارائه ی دلیل و قرینه ی قطعی، خصوصیّات دیگر خورشید را با ذوق و سلیقه ی شخصی برای آن حضرت اثبات کنیم.

قیاس دوم که در ضـمن تشبیه اول صورت گرفته، این است که گفته اند: چون غیبت امام زمان (علیه السـلام) دو مرحله ی صـغری و کبری داشـته است، پس ظهور ایشان هم باید چنین باشد. این قیاس هم با استفاده از تشبیه اول صورت گرفته است. چون دیده اند طلوع خورشید هم مانند غروب آن تدریجی است و اتفاقاً غیبت امام (علیه السلام) دو مرحله ای بوده است، چنین نتیجه گرفته اند که باید ظهور امام (علیه السلام) هم چنین باشد.

چنین قیاسی بدون دلیل است. زیرا اگر غیبت امام (علیه السلام) دو مرحله ای بوده است، چه لزومی دارد که ظهور ایشان هم در دو مرحله واقع شود؟! تنها نقطه ی اتکای

این قیاس همان تشبیه نخست است که اشکال و ایراد آن بیان شد.

پس اصل این ادعا – قائل شـدن به ظهور صـغری – بـدون دلیل است و همین دلیل نداشـتنش برای ردّ آن کفایت می کنـد. ما اگر بخواهیم اعتقادی را به دین نسـبت بدهیم، باید دلیل معتبری از کتاب، سنّت یا عقل فطری اقامه کنیم، وگرنه چیزی را در دین داخل کرده ایم که دلیل ندارد. این کار جایز نیست هر چند که به نیّت خیر و به قصد ایجاد امید و انتظار فرج در مردم صورت بگیرد.

امّـا مشـکل این نظریه فقط بی دلیل بودن آن نیست، بلکه ادلّه ی موجود درست عکس این معنا را می رساننـد و آن ادلّه برای ایجاد امیـد و حال انتظار فرج در مردم بیشترین تأثیر را دارد و با وجود آن ها نیازی به استفاده از مطالب نادرست در این خصوص نمی ماند.

ادلّه ای که این نظریه را رد می کننـد، همـان احادیثی است که ناگهانی و دفعی بودن امر ظهور را می رساننـد. و اگر قرار باشـد این احادیث یک مدلول مسـلّم و قطعی داشـته باشـند، همین تدریجی نبودن ظهور امام (علیه السـلام) می باشد. برای تکمیل و تأیید این بحث، به یک حدیث دیگر در همین موضوع استناد می کنیم. امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

یَظهَرُ کالشِّهابِ الثّاقِبِ فی اللَّیلة الظَّلماء. (4) 4. بحارالانوار ج 24 ص 78.

) امام عصر (علیه اسلام) همچون سنگ آسمانیِ شکافنده در شب تاریک ظاهر می شوند.

» ثاقب «در زبان عربی به معنای سوراخ کننـده و شـکافنده می باشد.» شـهاب ثاقب «به سـنگ آسـمانیی گفته می شود که به طور ناگهانی تـاریکی شب را می شـکافد. صـفت بـارز و شـاخص آن همین است که در تاریکی مطلق – که هیـچ روشـنایی در آن نیست – به صورت ناگهانی نورافشانی می کند. پس ظهور امام عصـر (علیه السـلام) هم که به شهاب ثابت تشبیه شده اند، به همین صورت خواهد بود. ایشان در تاریکی محض ظهور می کنند و به صورت دفعی و ناگهانی آشـکار می شوند. این تشبیه به روشـنی نظریه هایی از قبیل » ظهور صـغری «را رد می کند.

اگر کسـی به قصـد ایجاد سوز انتظار فرج بخواهـد خدمتی در حق دیگران انجام دهد، به جای طرح نظریه های بی دلیل، بهتر است آنچه را خود اهل بیت (علیهم السلام) به این

منظور فرموده اند، به خوبی بیان و تشریح کند و لازم نیست سخنی بگوید که با مبانی صحیحِ دینی در تعارض باشد.

علاوه بر همه ی این ها چون وقت ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) – همان طور که مقاله های قبل بیان شد – قابل بداء است، به فرض هم که چیزی تحت عنوان» ظهور صغری «تحقق پیدا کند، هیچ ضرورتی بر اینکه پس از آن، ظهور کامل انجام شود، وجود ندارد. این موضوع را همان نویسنده ای که نظریه ی» ظهور صغری «را مطرح کرده است، در انتهای سخنانش پذیرفته است.

» شاید این تجلیّات و این علائم و این نور که از افق سرزده) خدای ناکرده (باز منتهی به تاریکی مطلق شود. زیرا این ها تمام تحت اراده ی الهی است و می دانیم که خدا دستش باز است و هر چه بخواهد می کند و کسی نمی تواند ایرادی داشته باشد و یا از او سؤالی بکند. «(5) 5. آیا ظهور نزدیک است ص 142.

حال که چنین است، طرح این نظریه ی بدون دلیل چه فایده و اثر مثبتی می تواند داشته باشد؟ تجلیّات نور مقدّس امام عصر (علیه السلام) در طول غیبت کبرای ایشان وجود داشته، گاهی کمتر و گاهی زیادتر بوده است. کثرت این ها را نمی توان به عنوان تشابه و مقدمه ای قطعی برای ظهور حضرت دانست. در عین حال ما اطلاع دقیقی از وضعیت شیعیان گذشته در ارتباط با امام زمان (علیه السلام) نداریم و لذا نمی توانیم بگوییم که در مجموع تجلیّات حضرت در زمان ما بر شیعیان بیشتر شده است. بلکه بعضی قرائن نشان می دهد که در بعضی از زمان های پیشین ارتباط مؤمنان با حضرت ولیّ عصر (علیه السلام) بسیار قوی تر بوده است.

ماجرای خواندنی شیخ محمود یاسری

در این خصوص ماجرایی آموزنده را از طریق معتبر نقل می کنیم که از چند جهت می تواند برای منتظران فرج حضرت مفید باشد. این ماجرا مربوط است به مرحوم حاج شیخ محمود یاسری که از علمای باتقوا در تهران بوده و در زمان حیات خود

در مسجد ارک تهران اقامه ی جماعت می نمودند. از قول ایشان نقل شده که فرمودند:

روزی در ورقه ای دیـدم یک نوع ختم و آداب او را درج و از قول شـیخ بهایی) قدس سـره (نوشـته است:» هر کس این عمل را در ظرف ده روز انجام دهد، بدین ترتیب که از چهارشنبه شروع و در روز جمعه ی دوم خاتمه یابد، مطلب و حاجتش برآورده نشود، مرا لعن کند «.

لذا به جهت مطلب مهمّ خودم آن ختم را انجام دادم و بعداً ثمر نبخشـیده و اثری ندیدم. آنگاه شیخ بهایی) قدس سره (را مخاطب قرار دادم و بدون آن که سخنی بگویـم فقط در دل گفتم: آقای شیخ، شما شخصی بزرگ هستید. زبان من لال گردد.

نسـبت به ذات مقـدس شـما جسارت نمی کنم. ولی چرا چیزی مرقوم شود که اگر به دست اشخاصـی غیر مؤدّب افتـد به آن جناب توهین کنند؟! این معنا در دلم بود و هرگز به احدی اظهار نداشتم.

پسرم با مرحوم جنانی) آقای جنانی همدانی مقیم تهران دارای علوم غریبه، تسخیر ارواح و غیره بود (معاشرت داشت. روزی به منزل آمده و گفت: شیخ بهایی به شما پیامی دادند و شما را طلبیده اند. حاضر شوید با شما سخن بگویند.

چون این سـخن را از پسـرم شـنیدم، لرزه بر بدنم رخ داده و مبهوت شدم. سـپس پسـرم اضافه نمود جنانی می گوید: من تاکنون نتوانسته ام موفق شوم شـیخ را حاضـر کنم، تا چه رسد که با من سـخنی بفرمایند. و اینک خوشـحال است که چون شما به خانه ی او بروید از حضور شما برای او فرصتی دست بدهد بدین وسیله بتواند با شیخ بهایی تماس گرفته و استفاده کند.

آنگاه مطلب دیگری پسـرم از قول جنانی راجع به آیت الله آقای حجت) کوه کمری (گفت: امروز ارواح را احضار کردم، گفتند: امروز برای مصاحبه آمادگی نداریم. ما امروز مأمور شده ایم از روح مطهّر آقای حجت استقبال کنیم.

جنانی: کدام حجّت ؟

گفتند: آن آقا که هفته ای یک باربه ملاقات حضرت ولیّ عصر بقیّة الله ارواحنا له الفداء مشرف می شد.

ص:362

آقای یاسـری گفتند: چون مدّتی بود آقای حجّت بستری بودند، از شـنیدن این سـخن غمگین شدم و ناراحت گشتم. مختصری گذشت، از قم خبر رسـید حضـرت آیت الله العظمی حجّت رحلت فرموده انـد. و به علاـوه رادیو تهران سـخن را قطع و این خبر را به عنوان خارج از برنامه پخش نمود.

جنانی اصـرار داشت زودتر به خانه اش بروم تا اینکه او هم بهره برداری کنـد. و لذا پسـرم را مأمور کرده بود روزانه مرا تعقیب می کرد و من هم امروز و فردا می نمودم.

بالاخره در یکی از روزها به منزلش رفتم. بخور و غیره را فراهم نمود شـروع کرد به خواندن اوراد و اذکار لازمه طبق برنامه ی خودش و آنچه را که من مشاهـده کردم ترتیب اسـتفاده ی او به توسط آئینه بود و هر کس هر نوع مطلبی داشت بایستی بنویسد و نوشـته را در دست بگیرد، جواب بر روی آئینه نوشته می شد.

چون در صـدد احضار شـیخ بهایی) قدس سـره (برآمد با من گفت: هر چه سؤالاتی دارید بنویسـید و در کف خود پنهان نمایید. قلم های متعدد و کاغذ و مرکّب در جلوی من نهاد و گفت: من هر چه را از روی آینه بخوانم، شما فوراً ثبت کنید. من نمی توانم همه را ضبط کنم و به ذهن خود بسپارم.

یکی از ارواح حاضر شد. جنانی پرسید: شما کیستید؟ گفت: سیدمحمّد طباطبایی. جنانی گفت: من شما را نخواستم. فرمود: من از طرف شیخ بهایی آمده ام شـما را خبر کنم. یک دقیقه بعد شـیخ حاضـر می شود. جنانی آئینه را برگردانیده و تنفّس داد. سـیگاری مصرف نمودیم سپس آماده شدیم.

شیخ تشریف آوردند و آنچه بر روی آئینه نوشته می شد جنانی می خواند. گفت:

آقای شیخ به شما سلام می دهند. عرض کردم: علیک السلام و رحمة الله و برکاته.

بعداً گفت: احوال شـما را می پرسـند: گفتم اگر عنایت شـما شامل من باشد خوشوقت می شوم. فرمودند: اگر عنایتی شامل شما نبود، هر آینه در صـدد تصـحیح آن ختم نمی شدم. در نقل آن تحریف وقوع یافته است.) ختامه یوم الاحد (است نه یوم الجمعه. شـما می دانید در هفته ایّام طاق را آثاری است – یکشنبه، سه شنبه، پنج شنبه و روز جمعه برای دعای ندبه است.

آقای یاسری گفتند: از شنیدن خبر تشرّف مرحوم آقای حجّت تعجّب داشتم.

مرحوم شیخ بهایی از دل من آگاه بوده و فرمودند: آقای شیخ، شما در عهد ما نبودید. بسیاری از مردم آن عهد به ملاقات حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه نائل می شدند. مردم این زمان مشغول به معاصی هستند. به مردم بگویید دست از معصیت بردارند و الّا بلا نازل می شود! بعداً یکایک سؤالاتی را که داشتم و نوشته بودم جواب دادند تا اینکه خداحافظی به عمل آورده و جنانی استفاده ننمود.

و امّا دعا و ختم مذکور از جناب شیخ بهایی (علیه الرحمه) این است:

ختم شیخ بهائی قدس سره:

از روز جمعه شروع و تا ده روز که پایان آن روز یکشنبه می شود روزی صد باربگویید: بسم الله الرحمنِ الرَّحیم * یا مُفَتِّحَ الاَبوابِ ، یا مُقَلِّبَ القُلوبِ و الاَبصار، و یا دلیلَ المُتَحَیِّرینَ و یا غیاثَ المُستَغیثینَ ، تَوَکَّلتُ عَلَیک یا ربِ فَاقضِ حاجَتی واکفِ مُهمّی. ولا حَولَ وَ لا قُوَّةَ الّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیمِ . و صلَّی اللهُ علی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ اجمَعینَ . (6) 6. گنجینه ی دانشمندان، ج 4 ص 594 تا 597.

شاهد ما در نقل این داستان فرمایش آخر مرحوم شیخ بهایی به آقای یاسری است.

علائم حتمی ظهور چه می شود؟

در بحث از ناگهانی بودن ظهور، ممکن است اشکالی به نظر برسد که: با وجود علائم حتمی که برای ظهور حضرت بیان کرده اند، چگونه می توانیم به دفعی بودن آن قائل شویم ؟ اگر آن علامت ها قطعاً واقع می شوند، پس ظهور نمی تواند ناگهانی باشد بلکه ابتدا باید نشانه های آن ظاهر شود، و تا وقتی آن نشانه ها واقع نشده اند، امید به ظهور نمی توان داشت. اگر هم نشانه های حتمی آشکار شوند، خود مقدمه ای برای ظهور خواهند بود و دیگر نمی توان ظهور را یک امر ناگهانی دانست.

این اشـکال را نویسـنده ی بزرگوار کتاب ارزشـمند مکیال المکارم مطرح فرموده انـد و در پاسـخ به آن دو جواب داده انـد. (7) 7. مکیال المکارم ج 2 ص 160 و 161.

ما با الهام از فرمایش های ایشان و با اسـتفاده از بحث بداء پذیری علائم ظهور به پاسخ از اشکال می پردازیم. در این مورد دو احتمال می توان داد:

احتمال اول:

چه بسا در وقوع این علائم، بـداء صورت پذیرد و محتوم نامیدن آن ها منافاتی با بداء شدن در مورد آن ها نداشـته باشد. در مقاله های قبلی این موضوع را بررسی کردیم.

احتمال دوم:

بدون قائل شدن به بداء در مورد آن علائم نیز می توانیم ناگهانی بودن ظهور حضرت را بپذیریم. راه حل مسأله این است که ظهور حضرت را همراه بـا وقوع علائـم آن دفعی و ناگهـانی بـدانیم. این احتمـال را حتّی اگر قائـل به بـداء در مورد علائم ظهور بشویم، نمی توانیم مردود بدانیم. زیرا وقتی چیزی بداءپذیر باشد، نمی توان گفت که لزوماً واقع نمی شود. امکان بداء غیر از وقوع بداء است.

مـا در بحث از علائـم ظهور، امکـان بـداء را در مورد آن اثبـات می کنیم نه ضـرورت وقوع آن را. بنابراین چه بسا در برخی از علائم – چه حتمی و چه غیر حتمی – بـداء صورت نگیرد، وی در عین حال ظهور حضـرت دفعی و ناگهانی باشد. رمز مطلب این است که نشانه های ظهور را بسـیار نزدیـک و بلکه مقـارن با خود ظهور بـدانیم. در این صورت هم می توانیم قائل به وقوع بعضـی از علائم ظهور بشویم و هم اصل ظهور را تدریجی ندانیم.

ممکن است گفته شود که: در روایات برای بعضـی علائم ظهور مـدّت زمانی معیّن شـده است که با وجود آن زمان، نمی توانیم وقوعش را نزدیک و بلکه مقارن با خود ظهور بدانیم. مثلاً در مورد خروج سفیانی مدّتی که در بعضی روایات معیّن شده

است، پانزده ماه می باشد و این زمان با نزدیکی و مقارنت آن با اصل ظهور سازگاری ندارد.

به این سؤال می توان چنین پاسخ داد: بنا بر احتمالی از مرحوم علّامه مجلسی چه بسا در اصل خروج سفیانی بداء نشود ولی در مدّت زمان خروجش بداء صورت بگیرد. و اینکه در حدیث فرموده اند در امر محتوم هم امکان بداء وجود دارد، می تواند اشاره به بداء در خصوصیات نشانه ای مانند خروج سفیانی باشد.

به هر حال اگر وقوع علائم متی از علائم بسیار نزدیک به اصل ظهور باشد، به ناگهانی بودن آن لطمه وارد نمی سازد. مثلاً درباره ی کشته شدن» نفس زکیّه «که جزء علائم حتمی ظهور دانسته شده است، (اثبات الهداة ج 7 ص 422 ح 99، از امام صادق (علیه السلام): و النداء من المحتوم... و قتل النفس الزکیة من المحتوم.

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است:

لَیس بینَ قیامِ قائِم آلِ محمّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم) وَ بَینَ قَتلِ النَّفسِ الزَّکیَّةِ الّا خَمسَةَ عَشَرَ لَیلَةً (کمال الدین باب 57 ح 2).

فاصله ی میان قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و کشته شدن نفس زکیّه فقط پانزده شب است.

این مقدار فاصله ی زمانی با ظهور حضرت، لطمه ای به ناگهانی بودن آن نمی زند.

اگر واقعاً چنین شود، عرفاً این دو حادثه را مقارن یکدیگر می شمارند. علاوه بر اینکه چه بسا درباره ی این پانزده شب هم بداء صورت بگیرد بدون آن که در اصل کشته شدن نفس زکیّه بداء شود.

همچنین است در مورد» نداء «یا» صیحه «که آن هم از علائم حتمی به شمار آمده، (کمال الدین باب 57 ح 2.

ولی ممکن است در زمان وقوعش بداء شود. مثلاً اینکه فرموده اند نداء در شب بیست و سوم ماه رمضان است و قیام حضرت در روز عاشورا، که فاصله ی این دو با یکدیگر بیش از سه ماه می باشد، چه بسا در اصل نداء و صیحه ی آسمانی بدائی صورت نگیرد ولی در فاصله ی آن با ظهور بداء شود.

به هر حال همه ی این ها امکان پـذیر است، و بنابراین وقوع همه ی علائم یا بعضـی از آن ها، با ناگهانی بودن ظهور قابل جمع می باشـد. آنچه در این بحث باید به عنوان یک اصل مسـلّم و قطعی تلقّی گردد، همین است که انتظار فرج امام زمان (علیه السـلام) در هر سال و هر ماه و هر هفته و هر روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در مؤمن از بین نرود. این اصلی است که به هیچ وجه نباید مخدوش گردد.

یأس از ظهور یک لحظه هم پذیرفته نیست

نتیجه ی بسـیار مهمّی که از اعتقاد به بداءپـذیر بودن وقت ظهور و ناگهانی بودن آن به دست می آیـد این است که: امر فرج امام زمان (علیه السـلام) متوقّف بر حصول زمینه و مقـدمه ای که با دفعی بودن آن منافات داشـته باشد، نیست. و بنابراین ناامیدی از امر فرج در هیچ مدّت زمانی هر چند کوتاه روا نمی باشد؛ بلکه حال انتظار فرج همیشه و در هر لحظه باید در مؤمن وجود داشته باشد. این معنا با تعابیر مختلف در احادیث ذکر شده است. امام هادی (علیه السلام) چنین فرموده اند:

اِذا رُفِعَ عَلَمُکُم مِن بَینِ اظهُرِکُم، فَتَوَقَّعُوا الفَرَجَ مِن تَحتِ اقدامِکم. (11) 11. اصول کافی، کتاب الحجّة، بابٌ فی الغیبة، ح 24.

هرگاه نشانه ی شما از میان شما برداشته شود، از زیر پاهایتان منتظر فرج باشید.

» عَلَم «به معنـای نشانه و پرچم است. و به امام (علیه السـلام) عَلَم اطلاق می شود چون ایشان نشانه ی ایمان، توحیـد، تقوا و... هسـتند) اعلامُ التُّقی ((زیارت جامعه ی کبیره) بحارالانوار ج 102 ص 128).

و مسیر هدایت به وسیله ی ایشان – و تنها به وسیله ی ایشان – شناخته می شود.

برداشـته شـدن این عَلَم از میان مردم، می تواند به معنای پنهان شدن ایشان از دیدگان مردم باشد. البته با غیبت امام (علیه السـلام) همه ی جنبه های نشانه بودن ایشان رفع نمی شود و تنها بخشی از آن برداشته می شود.

انتظار فرج از زیرپا – مطابق توضـیح مرحوم علّامه مجلسـی – ممکن است کنایه از ظهور ناگهانی باشـد. چون وقتی می گویند از زیرپاها، یعنی همان جا که ایستاده ای

منتظر فرج باش نه اینکه از آنجا بگـذری تا فرج فرا برسـد، همان جا که هستی بدون آن که قدم برداری آماده ی ظهور باش. پس این حدیث شریف دلالت بر وجوب انتظار فرج در هر زمان و هر مکان می کند.

حدیث دیگر از حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) است که قسمتی از آن چنین است:

اِذا اشتَدَّت الحاجَةُ و الفاقَةُ وَ انکَرَ الناسُ بعضُهم بعضاً فَعِندَ ذلکَ تَوقَّعُوا هذا الاَمرَ صَباحاً و مَساءً.

وقتی که فقر و نیازمندی شدّت یابد و مردم یکدیگر را انکار کنند، در آن زمان صبح و شام منتظر ظهور باشید.

انتظار شب و روز به این معناست که اگر در یک شب حضـرت ظهور نفرمودنـد، فردای آن شب – در روز – بایـد منتظر بود، و اگر در روز ظهور نکردنـد، همان شب احتمال فرج وجود دارد. این طور نیست که اگر شبی ظهور واقع نشد، دیگر تا شب بعد بتوان از آن ناامید بود، و نیز اگر در روزی ظهور واقع نشد، نمی توان گفت که همان شب – یعنی قبل از آنکه روز بعد بیاید – احتمال فرج وجود ندارد.

راوی می گوید: فقر و نیازمندی را فهمیدیم که چیست. اینکه مردم یکدیگر را انکار کنند، یعنی چه ؟ حضرت فرمودند:

یَأتِی الرَجُلُ أخاه فی حاجـةٍ فَیَلقاهُ بِغَیرِ الوَجهِ الـذی کانَ یَلقاه فیه و یُکَلِّمُهُ بِغَیرِ الکَلامِ الذی کانَ یُکَلِّمُهُ . (13) 13. بحارالانوار ج 52 ص 185 ح 9.

کسـی برای رفع نیازی به برادر دینی اش مراجعه می کنـد ولی او آن طور که قبلاً با او برخورد می کرد) وقتی حاجتی نـداشت (با او برخورد نمی کند و آن طور که قبلاً با او حرف می زد، حرف نمی زند.

منظور این است که روابـط بین مؤمنان طوری سـرد می شود که وقتی یکی از آن ها احتیاجی به دیگری پیـدا می کنـد، او برخورد خوبی از خود نشان نمی دهد و آن طور که قبلاً او را تحویل می گرفت، تحویل نمی گیرد. این نشان می دهد که مسائل مادّی

ارزش بیشتری از رابطه ی دینی و ایمانی پیدا می کند. در چنین شـرایطی باید صـبح و شام منتظر فرج بود. تعبیر صبح و شام هم نظیر تعبیر شب و روز، همیشگی بودن انتظار فرج را می رساند.

خلاصه اینکه یأس از فرج الهی و ظهور امام زمان (علیه السـلام) از بزرگترین گناهان کبیره است که نه به صورت دائمی و کلّی و نه به شکل موقّت و جزئی، حتی برای یک ساعت و لحظه هم از مؤمن پذیرفته نیست.

علاـوه بر این ادلّه، احـادیثی که تعیین کردنِ وقت برای ظهور را حرام دانسـته انـد، نیز بر این مقصود دلاـلت می کنـد. زیرا به تعبیر مرحوم صاحب مکیال (مکیال المکارم ج 2 ص 158.

اگر کسـی ظهور حضرت را در مدّت زمان معیّنی نفی کند، مثلاً بگوید تا چند سال آینده یا چند ماه بعد، ظهور واقع نمی شود، در حقیقت به همین مقدار برای آن تعیین وقت کرده است و مقتضای ناامیدی از ظهور حضرت در یک زمان خاص، همین است.

پی نوشت ها:

1. احتجاج طبرسی ج 2 ص 324.

2. کمال الدین باب 35 ح 6.

3. آیا ظهور نزدیک است ص 135 و 136.

4. بحارالانوار ج 24 ص 78.

5. آیا ظهور نزدیک است ص 142.

6. گنجینه ی دانشمندان، ج 4 ص 594 تا 597.

7. مکیال المکارم ج 2 ص 160 و 161.

8. اثبات الهداة ج 7 ص 422 ح 99، از امام صادق (علیه السلام): و النداء من المحتوم... و قتل النفس الزکیة من المحتوم.

9. کمال الدین باب 57 ح 2.

10. کمال الدین باب 57 ح 2.

11. اصول کافی، کتاب الحجّة، بابٌ فی الغیبة، ح 24.

12. زیارت جامعه ی کبیره) بحارالانوار ج 102 ص 128).

13. بحارالانوار ج 52 ص 185 ح 9.

14. مکیال المکارم ج 2 ص 158.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

تاریخ انتشار: امروز، 00:23

ارسال کننده: jc313

مقالات ویژه 14 معصوم، مهدویت، نشانه های ظهور

اشاره

مطالب مرتبط ...

آیا هنگام ظهور امام عصر، خورشید از مغرب طلوع می کند؟

سید خراسانی کیست و چه مدت حکومت می کند؟

مراد از علایم ظهور چیست ؟

چگونه ممکن است ظهور ناگهانی باشد درحالی که علایم آن در روایات بیان شده است ؟

آیا علائم ظهور، با احادیث نهی از توقیت) تعیین وقت (منافات ندارد؟

حکمت معین نبودن وقت ظهور حضرت چیست ؟

آیا صحیح است که امام موعود ظهور نموده اما قیام نکرده است ؟

آیا پیش گویی علائم و یا زمان ظهور معتبر است ؟

حدیث» هر صبح و شام، منتظر فرج باشید «به چه معنا است ؟

مراتب انتظار فرج (1)

بسم الله الرحمن الرحیم

ارزش عمل به نیّت آن است

یـک عمـل خـاص، بسـته به شـرایط و حالات مختلفی که فاعل آن دارد، می توانـد ارزش های مختلفی نزد خداونـد داشـته باشـد. عوامل گوناگونی در میزان ارزش یک عمل تأثیرگـذار است که در رأس همه ی آنها» نیّت «آن می باشـد. یک عمل خاص اگر با نیّت های مختلف انجام شود، در حقیقت اعمال مختلفی می شود که هر کدام ارزشی غیر از دیگری دارد.

» نیّت «همـان انگیزه ی فاعـل و محرّک او در انجـام عمـل است. در حقیقت می توان گفت هر عملی یـک کالبـد و جسم دارد که همـان ظاهرش می باشـد و آنچه به نظر دیگران می آیـد، همان جسم عمل است. ولی روح عمل همان نیّت و قصد فاعل از انجام آن می باشد. و هر قدر آن نیّت در پیشـگاه خداوند ارزش والاتری داشـته باشد، عمل هم ارزش بیشتری پیدا می کند، و هر چقدر پست تر باشد، عمل هم بی ارزش تر خواهد بود. بنابراین درجات و مراتب مختلف یک عمل، به نیّت انجام آن بستگی دارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در اهمیت و نقش» نیّت «در یک عمل، فرمایش زیبایی دارند:

إنّما الاَعمالُ بِالنّیات. و لِکُلِّ امرِیٍ ما نَوی. فَمَن غَزی ابتِغاءَ ما عنـدَاللهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَقَد وَقَعَ أجرُهُ عَلَی اللهِ عَزِّوَجَلَّ . و مَن غَزی یُریـدُ عَرَضَ الدّنیا. أو نَوی عِقالاً، لم یَکُن له الّا ما نَوی. (1)

ارزش اعمال به نیّت های انجام آن هاست. و بهره ی هر کس) از عمل (همان چیزی است که نیّت کرده. پس اگر کسی به انگیزه ی خدایی به جنـگ برود، پاداشـش بـا خـدای عزوجـل است. و اگر برای به دست آوردن منفعت دنیوی، یـا به قصـد گرفتن عِقـال) چیزی که پاهـای چارپایان را به وسیله ی آن می بندند (بجنگد، بهره اش چیزی جز آنچه قصد کرده نیست.

شرکت در جنگ با دشمنان خدا، عملی است که می تواند با نیّت های مختلفی

انجام شود. اگر انگیزه ی شرکت کننده قصد قربت به سوی خدای عزوجل باشد بهره و پاداشش از جنگیدن، رضای پروردگار و اجر گرانقدرِ اوست. ولی اگر مثلاً برای گرفتن غنیمتی به جنگ برود، ارزش جنگیدنش به اندازه ی ارزش آن غنیمت خواهد بود. و به طور کلی هر کس متناسب با نیّتی که از انجام یک کار دارد، از آن بهره می برد و ارزش اعمال به نیّت های انجام آن ها بر می گردد.

قصد قربت در نیّت

حال که روشن شد ارزش هر عملی به نیّت انجام آن بستگی دارد، باید عوامل تشکیل دهنده ی نیّت را بررسی کنیم که مهم ترین آن ها» قصد قربت «می باشد. قصد قربت یعنی این که قصد و انگیزه ی فاعل در انجام کار، کسب رضای خداوند و تقرّب به سوی او باشد. چنین قصدی در انجام عمل ارزش آن را بسیار بسیار متفاوت می کند با وقتی که فاعل کار را برای غیر خدا انجام می دهد. عمل کسی که برای خدا می جنگد با آن که برای به دست آوردن غنیمتی پیکار می کند، از نظر روح و ارزش کاملاً متفاوت خواهد بود.

بنابراین می توان گفت قصد قربت زمانی وجود دارد که انگیزه ی شخص از انجام کار، اطاعت خداوند و امتثال امر او باشد. در این صورت کار او را می توان» عبادت « نامید. عبادت بودن یک عمل به همین قصد قربت بستگی دارد. البته بعضی اعمال هستند که ذاتاً عبادت هستند و» صحّت «آن ها به قصد قربت در انجام آن ها بستگی دارد، به طوری که اگر بدون چنین قصدی انجام شوند، مانند این است که اصلاً انجام نشده اند؛ مانند نماز. اگر کسی امر خداوند به انجام نماز را به قصد قربت اطاعت نکند، اصلاً نماز نخوانده است. ولی همه ی دستورات پروردگار متعال این گونه نیستند. مثلاً امر به اینکه مؤمنان به دیدن یکدیگر بروند) تَزاوَرُوا ((2)، چنین نیست که اگر بدون قصد قربت امتثال شود، صحیح نباشد. مؤمنان اگر با قصد قربت یا بدون آن، به دیدن یکدیگر بروند، در هر دو صورت به این دستور الهی عمل کرده اند؛ ولی البته» عبادت «بودن عمل بستگی به وجود قصد قربت دارد.

دو نفر مؤمن که به ملاقات یکدیگر می روند، هر کدام که با این کار قصد امتثال امر

پروردگار و تقرّب به سوی او داشـته باشد، عملش عبادت خواهد بود، و اگر چنین قصدی نکند، عبادتی هم انجام نداده است. چه بسا یکی از این دو از این طریق خداوند را عبادت کند و دیگری که قصد قربت ندارد، به این عبادت موفق نشود.

تفاوتی که در این دو حالت وجود دارد این است که اگر فاعل این کار در انجام عملش قصد قربت داشـته باشد، مسـتحقّ پاداش ها و ثواب هایی می گردد که خداونـد برای این عمل مقرّر فرموده است، در صورتی که اگر چنین قصدی نکند، مشـمول وعده های الهی نمی گردد و اسـتحقاق آن ها را پیـدا نمی کنـد. البته ممکن است خداوند اجر و پاداشـی – کم یا زیاد – بابت انجام آن عمل به او عطا فرماید، امّا چنین پاداش هایی از روی تفضّل بوده و خداوند به لطف و کرم خویش او را مورد مرحمت قرار داده است بدون آن که اسـتحقاقی نسبت به آن ها داشته باشد. (3)

به طور کلی حساب» فضل «پروردگار از وعده های او کاملاً جداست. چه بسا به کسـی اصـلاً وعده ای داده نشده باشد ولی بیش از کسـی که به او وعـده داده انـد و او هم مطابق وعـده عمل کرده است، مشـمول لطف و عنایت پروردگار قرار بگیرد. البته این امر هیچ تعارضـی با عدل پروردگار ندارد، چون فضل الهی بر پایه ی استحقاق فرد نمی باشد.

نکته ی دیگر در مورد قصـد قربت این است که چه بسـا فرد در انجـام یـک عمل، دو یا چنـد نیّت داشـته باشـد؛ در این صورت دو حالت متصوّر است: یکی اینکه نیّت ها در عرض هم باشـند. یعنی هر کدام سـهم مسـتقلّی در انگیزه ی فاعل داشته باشند. و دوم اینکه انگیزه ی اصلی و واقعی یکی باشد و نیّت های دیگر در طول آن و به تَبَع آن مطرح گردند. در این صورت انگیزه ی مستقل در انجام عمل همان نیّت اصلی است و انگیزه های تَبَعی در قصد فاعل از انجام کار به طور مستقل هیچ نقشی ندارد.

به عنوان مثال کسـی که روزه می گیرد، ممکن است دو انگیزه برای عمل خود داشـته باشد: یکی اطاعت امر الهی نسبت به انجام روزه، دوم کسب سـلامتی و بهداشت بدن. حال اگر این دو نیّت در عرض هم مطرح باشـند، یعنی هر کدام درصدی از انگیزه ی شـخص را تشـکیل بدهند، در حقیقت هر دو نیّت، اصلی

می شوند و برای عملی مانند روزه که صحّت آن بستگی به قصد قربت فاعل دارد، وجود نیّتی در کنار قصد قربت، باعث ابطال آن می گردد. ولی اگر نیّت و انگیزه ی اصلی اطاعت امر خداوند باشد و سلامت بدن به عنوان تَبَعی و طفیلی و در حقیقت به صورت فایده ی روزه برای شخص مطرح باشد، چنین قصدی خلوص عمل برلی خدا را از بین نمی برد. چون در حقیقت این نیّت تَبَعی برای شخص به هیچ وجه به صورت استقلالی مطرح نیست و حتی درصد کمی هم در قصد اصلی او تأثیر ندارد. پس روزه ی او باطل نمی شود و عملش صحیح خواهد بود.

عکس حالت دوم هم امکان پذیر است؛ یعنی اینکه شخص، نیّت اصلی اش از انجام روزه بهداشت بدن باشد و به تَبَع آن قصد امتثال امر الهی را در این کار بکند.

در این صورت آنچه در واقع نیّت شخص را تشکیل می دهد، همان انگیزه ی اوّلی و اصلی است؛ به طوری که اگر آن انگیزه را نداشته باشد، روزه نمی گیرد. به همین دلیل می توان گفت که عملش را برای امتثال امر خداوند انجام نمی دهد و لذا روزه اش باطل است.

پس به طور خلاصه در مواردی که دو یا چند نیّت برای فاعل مطرح است، قصد قربت در انجام عمل به دو صورت محقق می شود: یا اینکه انگیزه ی او در آن کار فقط و فقط کسب رضای خداوند و امتثال اوامر او باشد و هیچ قصد دیگری برایش مطرح نباشد. و دوم اینکه قصد دیگری هم داشته باشد ولی این قصد به تَبَع و به صورت طفیلی برایش مطرح باشد نه به صورت استقلالی. پس در این حالت هم آنچه مستقلاً نیّت او را تشکیل می دهد، همان امتثال امر الهی است و به قصد قربت در این حالت لطمه ای نمی خورد.

مراتب قصد قربت

قصد قربت به معنایی که گفته شد، خود دارای درجات و مراتبی است که بعضی از آن ها بر بعضی دیگر ترجیح دارند و به طور کلی همه ی قصد قربت ها در یک درجه و رتبه نیستند. هر چه خلوص فرد در قصد قربتش بیشتر باشد، ارزش و رتبه ی آن بالاتر است. و همان طور که وجود قصد قربت در انجام یک عمل، تضمینِ

» عبـادت «بودن آن را می کنـد، وجود قصـد قربت خـالص تر، ارزش آن عبـادت را بالاتر می برد، و این امر عامل مهمّی در تحقّق مراتب مختلف عبادت می باشد.

به این حدیث امام صادق (علیه السلام) در مراتب قصد قربت و عبادت توجه فرمایید:

[اِنَّ] العُبّادَ ثلاثةٌ : قَومٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خوفاً. فتلک عِبادةُ العَبیدِ. و قومٌ عَبَدُوا اللهَ تَبارک و تعالی طَلَبَ الثَوابِ . فتلک عبادةُ الاُجَراءِ. و قومٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً له.

فتلک عِبادَةُ الاَحرارِ. و هی افضَلُ العِبادَةِ . (4)

[همانـا] عبـادت کننـدگان) خداونـد (سه گروه هسـتند: گروهی خـدای عزّ وجـلّ را از روی ترس) از عقاب الهی (عبادت کرده انـد. این عبادت، عبادتِ بردگان است. و گروهی خدای متعال را به انگیزه ی پاداش گرفتن عبادت کرده اند. این عبادت، عبادتِ مزد بگیران است. و گروهی خدای عزّ وجلّ را به خاطر محبّتی که به او دارند بندگی کرده اند. این عبادت، عبادت آزادگان است. و این بهترین و بافضیلت ترین عبادتهاست.

در این حـدیث سه درجه ی قصـد قربت در انجام عبادت مطرح شده که هر کدام درجه ای از عبادت را به وجود می آورد. در فرمایشـی از امیرمؤمنان (علیه السلام) انگیزه های عبادت خداوند، چنین مطرح شده است:

اِنَّ قوماً عَبَدوا اللهَ رَغبَةً . فتلک عبادةُ التّجّارِ. و انَّ قوماً عَبَدُوا اللهَ رَهبَةً . فتلک عبادةُ العَبیدِ. و انّ قوماً عَبَدُوه شکراً. فتلک عبادةُ الاَحرارِ. (5)

همانا کسانی خداونـد را از روی شوق) به ثواب (بنـدگی کرده انـد. این بنـدگی، بندگی تجارت کنندگان است. و گروهی خداوند را از روی ترس) از کیفر الهی (بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی بردگان است. و کسانی خداوند را به خاطر شـکر) نعمت هایش (بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی آزادگان است.

در این جا به جای انگیزه ی» حبّ «، انگیزه ی» شـکر گزاری «از نعمت های الهی مطرح شـده است. در فرمایش دیگری از همین بزرگوار – رئیس الموحّدین و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ج در مناجات با پروردگار چنین آمده است:

ماعَبَدتُکَ خَوفاً مِن نارِک ولا طَمَعاً فی جَنَّتِک، و لکِن وَجَدتُکَ اهلاً لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُک.

) پروردگـارا (تو را از روی ترس از آتش تو و به خـاطر طمع به بهشت تو، بنـدگی نکرده ام، ولکن تو را شایسـته ی بنـدگی کردن یـافتم، پس عبادتت نمودم.

اینجا تعبیر دیگری مطرح شده که عبارت است از این که بنده ای خدای خود را شایسته ی بندگی کردن یافته باشد.

توجّه به دو نکته در این بحث لازم به نظر می رسد:

نکته ی اول:

» ترس از عذاب الهی «و» شوق نسبت به پاداش خداوند «و» شکر نعمت های پروردگار «هیچکدام با قصد قربت شخص در انجام عبادت برای خدا، منافات ندارد. کسی که خدا را به خاطر اینکه به آتش قهر او گرفتار نشود، بندگی می کند، در حقیقت خداوند را بندگی کرده، ولی انگیزه اش برای این عبادت، ترس از کیفر او می باشد. پس داعی و انگیزه ی اصـلی و مسـتقّل برای او، امتثال امر خدا و بندگی اوست، ولی البته داعی بر این داعی و انگیزه ی این انگیزه، ترس از عقـاب الهی است که این ترس فی نفسه مطلوب و محبوب پروردگار است و دقیقاً در مسیر بندگی کردن اوست و چیزی نیست که با قصد قربت او در عبادت منافات داشته باشد.

همین طور است انگیزه ی به دست آوردن پـاداش و ثواب الهی که این هم انگیزه ی عبـادت پروردگـار می توانـد باشـد و اگر کسـی به این شوق، خداونـد را بندگی کند، از دایره ی توحید و عبادت خداوند خارج نشده است. ملاحظه می شود که در احادیث مذکور هم،» عبادت کنندگان خدا «) عبدوا الله (به سه گروه تقسیم شده اند.

پس معلوم است که همه ی این ها خدا را عبادت کرده اند ولی البته انگیزه هایشان در عبادت او مختلف بوده است و همین اختلاف، باعث اختلاف در درجه و مرتبه ی عبادت های آن ها شـده است. قطعاً کسـی که خـدا را به خاطر شـکر نعمت هایش بنـدگی می کند از آنکه به خـاطر شوق به ثواب پروردگـار عبـادت می کنـد، در درجه ی بالاـتر و عبادتش دارای ارزش بیشتری است، ولی رتبه ی بالاتر داشـتن یک عبادت،

دلیل بر این نیست که رتبه ی پایین تر، بندگی خدا نباشد و عمل او از عبادت بودن خارج گردد.

انگیزه های مختلف در بندگی خداوند، درجات مختلف قصد قربت را به وجود می آورد که پایین ترین آن ها ترس از عقاب و طمع نسبت به ثواب پروردگار می باشد و بالاترین آن ها هم عبادتی است که امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصف خود فرموده اند و آن اینکه کسی خداوند را شایسته ی بندگی یافته باشد و به این سبب او را عبادت نماید. به هر حال همه ی این ها عبادت خداوند است ولی هر کدام درجه ای دارد.

نکته ی دوم:

هر درجه ای از عبادت خداوند می تواند با درجات پایین تر آن جمع شود. مثلاً کسی که خداوند را به خاطر شکر نعمت هایش بندگی می کند، ممکن است ترس از عذاب الهی و شوق به بهشت او هم داشته باشد و علی القاعده چنین است. بله؛ انگیزه ی او از بندگی خدا، ترس نیست، ولی ترس از عذاب های الهی هم دارد.

همچنین است کسی که خداوند را چون شایسته ی بندگی کردن یافته است، بندگی می کند. او هم ممکن است ترس از جهنّم و شوق به بهشت را داشته باشد، ولی این ها انگیزه ی عبادت او نباشند. دعاها و مناجات هایی که از امیرمؤمنان (علیه السلام) و سایر امامان (علیهم السلام) به ما رسیده است، شاهد قطعی بر این مطلب است که آن بزرگان - خدا را چون شایسته ی عبادت یافته بودند، عبادت می کردند - از عذاب و کیفر الهی می ترسیدند و به وعده ها و پاداش های او طمع داشتند و این هیچ منافاتی با درجه ی بالای عبادت ایشان ندارد. و به طور کلّی لازمه ی این که کسی خداوند را به خاطر ترس از آتش و طمع به بهشت بندگی نکند، این نیست که از آتش نترسد و به بهشت طمع نداشته باشد.

در دعای شریف» کمیل «از زبان مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به درگاه الهی چنین می خوانیم:

! یا إلهی و سیّدی و ربِّی، اتُراک مُعَذِّبی بِنارِک بَعدَ تَوحِیدک. (7)

ص:377

ای معبود و آقا و پروردگار من، آیا واقعاً مرا به آتش خود عذاب می کنی با آن که به توحید درباره ی تو اعتقاد دارم.

اگر ترس از عذاب به آتش جهنّم نبود، هرگز امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین مناجات نمی فرمود.

در دعای دیگری که به نام دعای» ابوحمزه ثُمالی «معروف است که ایشان آن را از امام زین العابـدین (علیه السـلام) نقل کرده است، چنین می خوانیم:

أجِرنی مِنَ النارِ بِعَفوِک. أدخِلنِی الجَنَّةَ برحمتک. و زَوِّجنی مِنَ الحُورِ العینِ بِفَضلِک. (8)

) خـدایا (مرا به عفو و بخشایش خود از آتش پناه بـده. و به سـبب رحمت خود وارد بهشت گردان. و با فضل خود، حوریان بهشت را به من تزویج کن.

ملاحظه می شود که امام سـجاد (علیه السـلام) از آتش قهر الهی به عفو او پناه برده اند و تقاضای بهشتی شدن به سبب رحمت الهی کرده انـد و اظهار شوق نسـبت به ثواب های اخروی را در دعای خویش به درگاه خداوند عرضه داشـته اند. در این عبارات و امثال آن ها ترس از آتش غضب الهی و طمع به بهشت و نعمت های اخرویِ پروردگار کاملاً آشکار است.

البته نبایـد از این سـخنان معصومان چنین برداشت شود که امامان (علیه السـلام) چون مرتکب معاصـی شـده انـد، از آتش قهر الهی می ترسـیده اند. هرگز چنین نیست! این بزرگواران دارای چنان مقام طهارت و عصـمتی بوده اند که فکر انجام گناه را هم در سر نمی پروراندند، چه رسـد به آن که مرتکب آن بشونـد. آنچه منشأ ترس این ذوات مقدّس و نورانی بوده، قطعاً چیزهایی نیست که غیر معصومین به آن مبتلا هسـتند، بلکه آن ها در درجه ای بوده و هسـتند که بعضی امورِ غیرگناه را برای خود گناه می شمردند یا عوامل دیگری باعث خوف ایشان از عقاب الهی می شده است که به کلّی با معاصیِ نهی شده از جانب خداوند، متفاوت است.

ما اکنون در مقام توضیح و توجیه این مطلب نیستیم (9) امّا به هر حال می خواهیم نتیجه بگیریم: از این که ایشان – آنچنان که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند – در مقامی بوده اند که خداوند را نه از روی ترس و نه به شوق ثواب، بلکه

چون او را شایسته ی عبادت می دیدند، عبادت می کردند، نمی توان نتیجه گرفت که ترس از آتش غضب پروردگار و طمع به پاداش های اخروی در ایشان نبوده است.

عصاره ی مطلب این که: قصد قربت در انجام عبادت پروردگار دارای مراتب و درجاتی است. و هر کس بنا به رتبه ی ایمانی و معرفتی خود و متناسب با اخلاصی که در بندگی خداوند دارد، در یکی از این درجات قرار می گیرد، هر چند که همه ی این ها بالاخره عبادت خداست و مراتب بالاتر با درجات پایین تر قابل جمع می باشد.

پی نوشت ها:

1. وسائل الشیعه، ج 1 باب 5 ح 10.

2. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تذکر الاخوان، ح 2.

3. گاهی در احادیث به مواردی بر می خوریم که خداوند برای کاری که به قصد قربت هم انجام نشده، پاداشی معیّن فرموده است. مانند این حدیث شریف از امام صادق (علیه السلام):

» من تَرَکَ الخَمرَ لِغَیرِاللهِ عَزَّوَجَلَّ سُقاهُ اللهُ مِنَ الرحیقِ المَختُومِ . «) کافی ج 6 ص 430 ح 8)

کسی که نوشیدن شراب را به خاطر غیرخدای عزّوجل ترک کند، خداوند به او از نوشیدنی بهشتی که مُهر خورده است، می نوشاند. در این گونه موارد – ک به صورت معدود و استثنایی به چشم می خورند – فضل مضاعف خداوند در حقّ بندگان ظهور و بروز پیدا می کند.

4. اصول کافی، کتب الایمان و الکفر، باب العبادة، ح 5.

5. بحارالانوار ج 78 ص 69 ح 18.

6. مرآة العقول ج 8 ص 89 باب النیّة.

7. مصباح المتهجّد ص 844.

8. اقبال الاعمال ص 75.

9. علاقه مندان به این بحث می توانند به فرمایش مرحوم علّامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار ج 25 ص 209 تا 211 مراجعه کنند.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

ص:379

مراتب انتظار فرج (2)

بسم الله الرحمن الرحیم

قصد قربت در انتظار فرج امام عصر (علیه السلام)

مطالبی که از ابتـدای این مقاله بیان شـد، در حقیقت مقدّمه ای بود برای بحث » انتظار فرج امام عصـر (علیه السـلام) و مراتب آن. در یک تقسیم اولیه می توانیم انتظار فرج امام (علیه السلام) را دارای دو رتبه بدانیم: با قصد قربت، و بدون قصد قربت. اگر این انتظار با قصد قربت و به انگیزه ی امتثال امر الهی انجام شود، » عبادت «است و گرنه عبادت نیست.

اولین بحثی که در این جا پیش می آیـد این است که: آیا اصولاً انتظار فرج بـدون قصد قربت می توان داشت یا خیر؟ اگر کسـی حال انتظار فرج را در گرفتاری هایش – و در رأس آن گرفتاری های ناشـی از دوری و غیبت امام (علیه السلام) – به عنوان امتثال امر الهی نداشته باشد، آیا» منتظر فرج «نامیده می شود و ادلّه ای که امر به این عمل کرده اند، بدون قصد قربت هم امتثال می شوند یا نه ؟

سؤال بعدی این است: آیا چنان کسی مشمول فضائل و پاداش هایی که خدای متعال به منتظران فرج وعده داده است، می شود؟

در پاسخ به این دو مسأله به نظر می رسد – آنچنان که صاحب کتاب شریف مکیال المکارم فرموده اند (مکیال المکارم ج 2 ص 155.

– اگر کسـی در گرفتاری های خود از رحمت و دسـتگیری خداوند ناامید نشود و » یأس از رَوح الهی «پیدا نکند، می توان او را» منتظر فرج خداونـد «دانست، هر چنـد که در این عمل خویش قصـد قربت و امتثال امر الهی را نداشـته باشد. و این پایین ترین درجه ی انتظار فرج را تشکیل می دهد.

دلیلی که در کتاب مکیال المکارم مورد اسـتناد قرار گرفته است، حـدیث شـریف امام صادق (علیه السـلام) می باشد که وقتی ابوبصـیر از ایشان پرسید:) متی الفرج (

ص:380

فرج و گشایش چه موقع است ؟ حضرت در پاسخ به او فرمودند:

یـا أبـا بصـیر، و أنتَ مِمَّن یُریـدُ الـدنیا؟ مَن عَرَفَ هـذا الأـمرَ فقـد فُرِّجَ عنه بانتظـارِه. اصول کافی، کتاب الحجّـة باب أنه من عرف امامه لم یضرّه...، ح 3.

ای ابوبصـیر، آیـا تو هم از کسـانی هستی که) فرج و راحتی در (دنیا را می خواهنـد؟ هر کس معرفت به این امر) امامت و ظهور امام (علیه السلام) داشته باشد، به سبب انتظارش برای او گشایش حاصل شده است.

فرمایش حضـرت به ابوبصـیر در حقیقت این بوده است که برای مانند تو شایسـته نیست که فرج و گشایشی را برای مقاصد و اهداف دنیوی طلب نمـایی و بایـد همّت و نیّت خود را در این کار جنبه های اخروی و پاداش های معنوی قرار بـدهی. ولی در عین حال به طور ضـمنی انتظار فرج با هدف گشایش در امور دنیوی را پذیرفته اند و آن را درجه ی پست و دونِ شأن کسانی چون ابوبصیر دانسته اند.

بـا این ترتیب بر چنین کسـی عنوان تـارک) ترک کننـده (انتظـار فرج صـدق نمی کنـد، حتی اگر نیّت او از کارش صـرفاً رفع گرفتاری های شخصـی و دنیوی اش باشـد. آری؛ انتظـار این فرد را نمی توان» عبادت «خـدا دانست. چون عبادت بودن یک عمل فرع بر قصـد قربت در انجام آن است و فرض مسأله در موردی است که فاعل چنین قصد و نیّتی نداشته باشد.

به همین دلیل چنین شخصـی مشـمول فضائل و پاداش های اخروی که خداوند برای منتظران ظهور امام (علیه السـلام) مقرّر فرموده است نمی شود، هر چند که از آثار و فضائل دنیوی» انتظار فرج «تا حدّی بهره مند می گردد. حداقل فایده ای که این انتظار برای او دارد این است که در مشـکلات و گرفتاری های خود ناامیـد نمی شود و از پا در نمی آیـد و این کمترین فرجی است که بر انتظار فرج مترتّب می شود. امّا این عمـل شـریف) انتظـار فرج (در دنیا و آخرت نتایـج و آثار و ثواب های فوق العاده ارزشـمندی دارد که رسـیدن به آن ها صـرفاً با احراز درجات بالاتر آن امکان پذیر می باشد.

پس انتظار فرج بدون قصد قربت، انتظار فرج هست ولی عبادت نیست. ولی اگر

همین عمل با قصـد قربت انجام شود،» عبادت «خداونـد خواهـد بود و بلکه بزرگترین و بافضـیلت ترین عبادات می باشد. پس تا این جا» انتظار فرج «دو رتبه ی کلی پیدا می کند: رتبه ی اول: انتظار بدون قصد قربت، و رتبه ی دوم: انتظار با قصد قربت.

در انتظار فرج بـدون قصد قربت، انگیزه ی اصـلی فرد امتثال امر الهی نیست. او به خاطر رضای خدا و تقرّب به او انتظار نمی کشد، بلکه یا اصـلاً نیّت خـدایی برایش مطرح نیست و یا اگر هم مطرح باشد، به صورت تَبَعی و طفیلی است. حالت اول مربوط به کسـی است که فرج امـام زمـان (علیه السـلام) را به خاطر رهایی از گرفتاری ها و سـختی های دنیای خودش یا دیگران و رسـیدن به خوشـی های زمان ظهور، انتظار می کشـد و هیـچ انگیزه ی الهی و خـدایی برایش مطرح نیست. و حالت دوم این است که انگیزه ی اصـلی اش همان لـذّات خوش دنیوی است و به تَبَع آن قصـد امتثـال امر خـدا را هم می کنـد. برای چنین فردی، اطـاعت امر خداونـد و عبادت او مسـتقلاً مطرح نیست، بنابراین با حالت اول از این جهت هیچ تفاوتی ندارد.

پس در هیـچ یک از این دو حالت نمی توانیم انتظار فرج امام (علیه السـلام) را عبادت خداوند بدانیم. ولذا وعده های الهی در مورد پادش اخروی انتظار شامل این دو گروه نمی شود. البته خداوند به فضل و کرم خویش ممکن است ایشان را از بعضی آثار اخروی انتظار بهره مند بفرماید، ولی اگر چنین کند به خاطر استحقاقی که ایشان کسب کرده اند نخواهد بود بلکه صرفاً لطف و احسان او تلقّی می گردد.

این در مورد انتظار فرج بدون قصد قربت. امّا در انتظار فرج با قصد قربت هم دو حالت می توان فرض کرد: یکی این که انگیزه ی شـخص منتظر صـرفاً اطاعت امر الهی و کسب رضایت خداونـد با این عمل باشـد و هیـچ گونه قصد و نیّتی نسـبت به آثار و برکات دنیوی فرج امام (علیه السلام) پس از ظهور ایشان نداشته باشد. دوم اینکه آن ها هم مدّنظر او باشند ولی به تَبَعِ امتثال امر خداوند و به طفیل تقرّب به سوی او.

(3) 3. در این قسمت ها از فرمایش مرحوم صاحب مکیال در ج 2 این کتاب ص 155 بهره برده ایم، ولی آنچه در این جا آمده با مطالب ایشان در یک قسمت جزئی متفاوت است.

وجه مشترک این دو حالت این است که شـخص منتظر، فرج امام زمان (علیه السلام) را به خاطر رضای خداوند می خواهد و آثار و برکات دنیویِ ظهور تأثیری در نیّت اسـتقلالی او نـدارد. پس به روشـنی می توان گفت که هر دو فرد با انتظار فرج خود، خـدا را عبادت می کنند و بسـته به تفاوتی که در خلوص نیّت خـدایی آن ها وجود دارد، درجات مختلفی از قصـد قربت متصوَّر است که هر درجه ی آن، رتبه ای از انتظار فرج را به وجود می آورد. همه ی آنچه درباره ی نیّت و قصد قربت در آن بیان شد، این جا هم می تواند مطرح گردد.

مسـأله ی بنـدگی کردن خـدا به خـاطر خوف از عقاب یا طمع به ثواب، در انتظار فرج هم که یک عبادت ارزشـمند – بلکه بالاترین عبادت پروردگـار – است، مطرح می شود و نیز درجات بالاتر نیّت که عبادت از روی» شـکر «یا انگیزه ی» حبّ خـدا «و بالاتر از همه به خاطر» شایسته بودن خداوند برای عبادت «باشد، در این جا هم مورد پیدا می کند.

تا این جا درجات انتظار فرج امام عصـر (علیه السلام) را با در نظر گرفتن عامل قصد قربت در آن بررسی کردیم. به همین موضوع از دیدگاه دیگری هم می توانیم نظر کنیم تا بُعد جدیدی از آن بر ما گشوده شود. آن دیدگاه عبارت است از اینکه منتظر ظهور امام (علیه السـلام) قلباً در انتظار فرج چه کسی یا چه کسانی است. هر چه آن شخص یا اشخاص نزد خداوند قدر و منزلت والاتری داشته باشند و فرج آن ها بیشتر محبوب پروردگار باشد، انتظار فرج آن ها با ظهور امام عصر (علیه السلام) ارزش بالاتری پیدا می کند و در پیشگاه الهی عبادت با فضیلت تری تلقّی می گردد.

انتظار فرجِ چه کسی ؟

ظهور امام زمان (علیه السـلام) فرج همه ی مؤمنان در عالم بلکه همه ی مظلومان و حتی فرج غیر انسان ها هم هست. اینکه منتظر ظهور حضرت، انتظار فرج چه کسانی را دارد، ارزش آن را کاملاً متفاوت می کند و مراتب مختلفی از انتشار فرج چه

کسانی را دارد، ارزش آن را کاملاً متفاوت می کند و مراتب مختلفی از انتظار فرج را به وجود می آورد.

اولین رتبه این است که مؤمنی از گرفتاری های شخصـی خود به ستوه آمده و در انتظار فرج الهی نسبت به آن ها باشد. چنین شخصی همه ی فکر و همّتش، خلاصی خودش از گرفتاری هایش می باشد و به غیر خود – از گرفتاران – توجّه خاصّی ندارد.

اینکه انسان رفع گرفتاری هایش را از خدا بخواهد و خلاصـی از آن ها را ظهور امام عصـر (علیه السـلام) بداند، بسـیار ارزشمند است و در مقایسه با آنکه در گرفتاری های خود به خود توجّه نمی کند یا رفعِ آن را به ظهور امام (علیه السلام) نمی بیند، از رتبه ی ایمانی بسیار بالایی برخوردار است؛ ولی در عین حال چون فقط خودش را می بیند و تنها به سعادت خویش می اندیشد، از این لحاظ رتبه ی بالایی ندارد.

دومین مرتبه این است که مؤمن به خاطر رفع گرفتاری از همه ی مؤمنان در روی کره ی زمین، ظهور حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه را انتظار می کشـد. چنین فردی یقین دارد که راه نجـات مؤمنان – به طور کامل – از سـختی ها و ناراحتی های زمان غیبت در سـطح جهان، همانا ظهور امـام غایب (علیه السـلام) است، لـذا رنـج ها و گرفتاری های همه ی مؤمنان او را رنـج می دهـد و برای فرج آن ها در انتظار ظهور مولایش به سر می برد.

این حـالت نسـبت به حـالت قبلی در رتبه ی بالاتری است و فضـیلتی که انتظار فرج برای این فرد دارد، بیش از کسـی است که فقط به فکر مشکلات خودش می باشد.

رتبه سوم این است که مؤمن نه فقط به مشـکلات و گرفتاری های اهل ایمان توجّه داشـته باشد، بلکه به فکر همه ی مظلومان و مستضعفان عالم باشد و رهایی آنها را با فرج حضرت مهدی) عجّل الله تعالی فرجه الشریف (از خداوند طلب کند. امام عصر (علیه السلام) متعلّق به همه ی انسان ها هستند و فقط امام شیعیان نیستند.

درست است که غیر شیعه نه شناختی از امام زمان (علیه السلام) دارند و نه در گرفتاری های خود به ظهور ایشان می اندیشند، ولی مؤمنان می دانند که امام آن ها با

ظهور خویش نه فقط شـیعیان را بلکه همه ی انسان های ستمدیده و رنج کشیده را از زیر ظلم و ستم مستکبران و زورگویان عالم نجات می بخشد.

در دعای بسیار زیبایی که از حضرت صادق (علیه السلام) به نام» دعای عهد «به ما رسیده است، چنین می خوانیم:

واجعَلهُ اللهُمَّ مَفزَعاً لِمَظلُومِ عِبادِک و ناصراً لِمَن لا یَجِدُ له ناصراً غیرَک. (4) 4.

بحارالانوار، ج 102، ص 112.

و خداوندا! ایشان) امام زمان (علیه السلام) را پناه بندگان ستمدیده ی خود و یاور کسانی که جز تو یاری ندارند، قرار بده.

در این عبارات امام (علیه السـلام) برای همه ی بنـدگان مظلوم خداونـد – چه مؤمن و چه غیر مؤمن – و همه ی کسانی که یار و یاوری جز پروردگـار عـالم ندارنـد، دعا کرده انـد و رهایی آن ها را از ظلم و سـتمی که به ناحق بر ایشان می رود، با ظهور امام عصـر (علیه السـلام) درخواست کرده اند. پس مؤمن باید سـطح خواستِ خود را بالاتر از حدّ مؤمنان آورده و انتظار گشایش در امور همه ی مستضعفان عالم را در فرج مولایش حضرت مهدی (علیه السلام) داشته باشد.

این مرتبه از انتظـار فرج بالاـتر از دو رتبه ی قبلی است. رتبه ی بالاـتر هم این است که یـک مؤمن فقـط به رهـایی انسان های مظلوم عالم نیندیشد، بلکه ظهور امام خود را برای رفع گرفتاری از همه ی مخلوقات الهی اعمّ از انسان ها و غیر انسان ها بخواهد.

غیر انسـان ها شامل فرشـتگان، جنّیان، حیوانات، گیاهان و جمادات می گردد. اعتقاد قطعی شـیعه این است که ظهور امام (علیه السـلام) فرج همه ی این هاست. (5) 5.

البته در مخلوقات عاقل مختار – مانند انسان – حساب ظالمان و منکران ولایت جداست، زیرا ظهور امام (علیه السـلام) برای آن ها نقمت است نه نعمت.

و در حدیثی که ابتدای بخش فعلی نقل کردیم، فرموده بودند که همه ی اهل آسمان و اهل زمین از ظهور حضرت خشنود می گردند. نمونه ی دیگری از فرمایشات حضرت امیر (علیه السلام) چنین است:

لو قَد قامَ قائِمُنا لَأَنزَلَت السَّماءُ قَطرَها وَ لَأَخرَجَتِ الاَرضُ نَباتَها... و اصطَلَحَتِ

ص:385

السِّباعُ و البهائِمُ . (6) 6. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

اگر قـائم مـا) اهـل بیت (قیـام کنـد، آسـمان باران خود را) به طور کامل (فرو می ریزد و زمین گیاهانش را) در سـطح وسـیع و فراگیر (می رویاند... و حیوانات درنده و اهلی با یکدیگر سازش می کنند.

کار به آن جا می رسـد که زمین به نور وجود امام زمان (علیه السـلام) نورانی شده و مردم از نور خورشـید بی نیاز می گردند. خدای متعال می فرماید:

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها (7) 7. زمر/ 69.

و زمین به نور صاحب آن روشن می گردد.

امام صادق (علیه السلام) در توضیح آیه ی شریفه فرموده اند:

رَبُّ الاَرضِ یعنی إمامَ الاَرضِ . (8) 8. تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی ج 2 ص 224.

منظور از ربّ زمین، امامِ زمین است.

در این جا از وجود مقدّس امام (علیه السلام) به» ربّ الارض «تعبیر شده است.

» ربّ «در لغت به معنای صاحب اختیار و سرپرست می باشد و منظور از ربّ زمین در این آیه ی شریفه، صاحب اختیار زمین – که همانا وجود مقدّس امام زمان (علیه السلام) است – می باشد. امام صادق (علیه السلام) در توضیح بیشتر آیه ی مبارکه فرموده اند:

إنَّ قائمَنـا إذا قامَ أشـرَقَتِ الاَرضُ بِنُورِ رَبِّها واسـتَغنَی العِبادُ عَن ضَوءِ الشـمسِ و ذَهَبَتِ الظُلمَـةُ ... و تُظهِرُ الاَرضُ کُنُوزَها حتی تَراها الناسُ علی وَجهِها. (9) 9. ارشاد مفید ج 2 ص 381.

چون قائم ما) اهل بیت (علیه السلام) قیام کند، زمین به نور صاحب اختیار آن نورانی شده و بندگان از روشنایی خورشید بی نیاز می گردند و تاریکی ها از بین می رود... و زمین گنج های خود را آشکار می کند به طوری که مردم آن ها را بر روی

زمین مشاهده می کنند.

پس ظهور امام (علیه السلام) همه ی دنیا و ساکنان آن را متحوّل می سازد و زمین را نورانی و آسمان را پربرکت می گرداند. اگر مؤمنی برای فرج همه ی دنیـا و عالم هستی انتظار ظهور مولایش را از جانب خداونـد داشـته باشـد، عبادت بزرگی انجام داده و رتبه ی انتظار فرجش از مراتب قبلی بالاتر است. چنین مؤمنی فقط به خودش و سایر مؤمنان و مظلومان عالم نمی اندیشد؛ بلکه فرج و سـعادت همه ی مخلوقات خداوند را در نظر دارد.

تا اینجا چهار مرتبه ی انتظار فرج امام عصـر (علیه السـلام) را مطرح کردیم که در هر یک از آن ها می توانیم با در نظر گرفتن قصد قربت یا عـدم آن و نیز درجات مختلف قصـد قربت، مراتبی را قائل شویم که در مجموع با توجّه به نیّت های مختلفی که مؤمنان از جهات مختلف در» انتظار فرج «امام خود دارند؛ اقسام بسیار متعدّدی در این عبادت بزرگ به وجود می آید.

امّا مرتبه پنجمی هم در انتظار فرج امام زمان (علیه السـلام) می توانیم داشـته باشیم که از همه ی مراتب قبلی بالاتر و بافضیلت تر است و در عین آنکه همه ی آن ها را شامل می شود ولی بسـیار کاملتر و در پیشگاه الهی عبادتِ با عظمت تری محسوب می شود. این مرتبه را می توان بالاـترین درجه ی انتظـار فرج برای مؤمنان و منتظران دانست. (10) 10. البته در این جـا انسان های عادی مراد هسـتند نه خود امام زمان (علیه السلام).

این مرتبه از آنِ کسـی است که فرج امام عصـر (علیه السـلام) را به خاطر خود ایشان از خداونـد طلب می کند و در انتظار رفع گرفتاری از خود امام (علیه السلام) می باشد. اگر وجود مقدّس ایشان با هر مؤمنی و بلکه مجموع همه ی مؤمنان – غیر سیزده معصوم دیگر – مقایسه شود، قـدر و منزلت ایشان از سایرین بالاتر است و وجود مقدّسـشان در پیشـگاه الهی از همه عزیزتر و محترم تر می باشـد، بنابراین انتظار فرج ایشان و سرور و خوشحالی حضرتش در مقایسه با فرج سایرین، نزد خداوند عبادتی با فضیلت تر می باشد.

اگر مظلومان و مستضـعفان روی کره ی زمین را در نظر بگیریم، هیچ مستضـعف و مظلومی را سـتمدیده تر از اهل بیت (علیه السلام) – و در این زمـان حضـرت مهـدی (علیه السـلام) – نمی توان یـافت. بزرگی هر ظلمی متنـاسب بـا میزان حقّی که از مظلوم پایمال می شود، سنجیده می شود. هر قدر حقّ بیشتر و بزرگ تری از فرد ضایع و تباه گردد، ظلمی که به او رفته بیشتر و بزرگتر است.

پس از خدای متعال – که بزرگترین حقوق را بر بندگانش دارد – کسی جز اهل بیت (علیهم السلام) صاحب حقّ عظیم بر همه ی انسان ها – و بلکه همه ی موجودات – نیست. و اگر گفته شود که حقوق ایشـان از مجموعه همه ی حقوقی که سایر انسان ها بر گردن یکـدیگر دارند بالاتر است، سخن مبالغه آمیزی نخواهد بود.

بنابراین می توان فهمیـد که حضـرت بقیـة الله) عجّل الله تعالی فرجه الشـریف (– به عنوان تنها باقیمانـده ی خانـدان عصـمت و طهارت (علیهم السـلام) در رأس همه ی مظلومان عالم قرار دارنـد، چون ظلمی که به ایشان رفته و می رود بیش از همه ی ظلم های دیگر در عالم می باشد. در زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان حضرت ابی الحسن (علیه السلام) چنین می خوانیم:

السلامُ علیک یا ولیِّ اللهِ . اشهَدُ أنَّک أنت اوَّلُ مَظلومٍ و اوَّلُ مَن غُصِبَ حَقَّه.

(11) 11. کامل الزیارات باب 11 ح 2.

سلام بر تو ای ولیّ خدا. شهادت می دهم که تو اولین مظلوم و اولین کسی هستی که حقّ او را غصب کرده اند.

» اوّل «در عبارت معصوم (علیه السلام) اوّل زمانی نیست. چون قبل از ایشان انبیا و اولیای الهی و در رأس همه آن ها سیّد الانبیاء و خاتم المرسـلین (صـلی الله علیه وآله وسـلم) مورد ظلم و سـتم فراوان قرار گرفته بودنـد.» اوّل «در این جا، اوّلِ رتبی است و دلالت بر بالاترین درجه ی مظلومیّت می کند. و در این رتبه بین ایشان و سایر اهل بیت (علیهم السلام) تفاوتی نیست، با وجود اینکه هر کدام در زمان خود به صورت های مختلفی مورد ظلم قرار گرفته اند. امام عصـر (علیه السـلام) وارث همه ی انبیا و اولیا در این زمینه هستند و مظلومیّت را از جدّ غریب خود امیرمؤمنان (علیه السلام) به ارث برده اند. پس ایشان هم به همان معنایی که امیر عالم (علیه السلام)،

اوّل مظلوم بودند، اوّل مظلوم عالم در این زمان هستند.

بالاتر از هر مظلومیّتی این است که کسی را از حقوق مسلّم خود محروم کنند و چنین وانمود کنند که او هیچ گونه حقّی نداشته است. متأسفانه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت ایشان در طول تاریخ چنین ظلمی صورت گرفته است. لذا این ذوات مقدّسه غیر از اینکه مورد انواع ظلم ها واقع شده اند، » مستضعف «نیز بوده اند.

» مستضعف «با» ضعیف «تفاوت دارد. ضعیف یعنی ناتوان؛ ولی مستضعف یعنی کسی که ناتوان شمرده شده است. (12) 12. استضعفه: عدّه ضعیفاً) المعجم الوسیط ص 540).

ائمه (علیهم السلام) ضعیف نبوده اند ولی اطلاق» مستضعف «به ایشان می توان کرد، چون در طول تاریخ» ضعیف شمرده شده «بوده اند. این ها از حقوق خویش توسط ظالمان محروم نگه داشته شده و به گونه ای با آن ها رفتار شده است که گویی صاحب هیچ حقّی نبوده اند، لذا رفتاری با ایشان صورت گرفته که با ضعیفان صورت می گیرد. بنابراین در عین حال که نمی توان آن ها را» ضعیف «دانست، امّا » مستضعف «نامیده شده اند. این تعبیر در قرآن کریم به ایشان اطلاق شده است:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ 13. قصص/ 5.

و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شده اند منّت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم.

این آیه در قرآن ضمن داستان بین اسرائیل آمده است، ولی چنانکه حضرت سیّد العابدین (علیه السلام) فرموده اند، اشاره به اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان ایشان دارد:

والّذی بَعَثَ محمّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) بِالحَقِّ بشیراً و نذیراً، إنّ الاَبرارَ مِنّا اهلَ البَیتِ و شیعَتَهم بِمَنزِلَةِ مُوسی وَ شیعتِهِ . وإنَّ عَدُوَّنا وَ اشیاعَهُم بِمَنزِلَةِ

فِرعَونَ وَ اشیاعِهِ . بحارالانوار ج 24 ص 167.

قسم به آنکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به حق بعنوان بشیر و نذیر مبعوث کرد، همانا نیکان از ما اهل بیت و شیعیان ایشان به منزله ی حضرت موسی و شیعیانش و دشمنانِ ما و پیروانشان به منزله ی فرعون و پیروان او هستند.

از همین جهت در تفسیر آیه ی شریفه ی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نقل شده است:

هم آلُ محمّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم). یَبعَثُ اللهُ مَهدیَّهُم بَعدَ جَهدِهم فَیُعِزُّهُم و یُذِلُّ عَدُوَّهُم. (15) 15. الغیبه) شیخ طوسی (ص 184.

مستضعفین در آیه آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند که خداوند مهدی ایشان را پس از) گذشت دوران (سختی و مشقت آن ها مبعوث می فرماید، پس او آن ها را عزّت داده و دشمن آن ها را ذلیل و خوار می سازد.

احادیث متعددی در این موضوع ذکر شده است که علاقمندان می توانند به تفاسیر روایی در ذیل این آیه رجوع کنند.

به هر حال اگر کسی در انتظار فرج مستضعفان می باشد، باید متوجّه باشد که در رأس همه ی آن ها وجود مقدّس امام زمان (علیه السلام) هستند و اگر فرج ایشان از ناحیه ی خداوند برسد، فرج همه ی مستضعفان عالم نیز رسیده است. و به طور خلاصه می توان گفت که فرج امام زمان (علیه السلام) فرج همه ی آسمانیان و زمینیان – اعمّ از فرشتگان و جنّیان و حیوانات و گیاهان و جمادات – می باشد، پس کسی که انتظار فرج ایشان را در این مرتبه) مرتبه ی پنجم (داشته باشد، در حقیقت همه ی مراتب قبلی و بالاتر از آن ها را هم داراست و عبادتی فوق همه ی عبادت ها انجام می دهد.

و امّا سؤالی که این جا مطرح می شود این است که: چگونه می توان به این درجه از انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) رسید؟

پی نوشت ها:

1. مکیال المکارم ج 2 ص 155.

2. اصول کافی، کتاب الحجّة باب أنه من عرف امامه لم یضرّه...، ح 3.

3. در این قسمت ها از فرمایش مرحوم صاحب مکیال در ج 2 این کتاب ص 155 بهره برده ایم، ولی آنچه در این جا آمده با مطالب ایشان در یک قسمت جزئی متفاوت است.

4. بحارالانوار، ج 102، ص 112.

5. البته در مخلوقات عاقل مختار - مانند انسان - حساب ظالمان و منکران ولایت جداست، زیرا ظهور امام (علیه السلام) برای آن ها نقمت است نه نعمت.

6. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

7. زمر/ 69.

8. تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی ج 2 ص 224.

9. ارشاد مفید ج 2 ص 381.

10. البته در این جا انسان های عادی مراد هستند نه خود امام زمان (علیه السلام).

11. کامل الزیارات باب 11 ح 2.

12. استضعفه: عدّه ضعیفاً) المعجم الوسیط ص 540).

13. قصص/ 5.

14. بحارالانوار ج 24 ص 167.

15. الغیبه) شیخ طوسی (ص 184.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

ص:391

«راسخون

تاریخ انتشار: 10 دی 1394

مراتب انتظار فرج (1)

آیا ایران کشور امام زمان است ؟

آیا هر کسی می تواند با انجام دادن عمل نیک، یکی از یاران امام زمان بشود؟

انتظار در دیگر روزهای سال به جز جمعه چه معنایی خواهد داشت ؟

مقصود از روایات مطلق در باب انتظار فرج چیست ؟

چه ضرورتی دارد امام مهدی علیه السلام سال ها پیش از ظهور و قیامش خلق شود؟

آرزوی بزرگ، نردبان تعالی

چرا بعضی، مهدی موعود علیه السلام را از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام می د...

در انتظار منجی

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

از قدیم الایام انسان هایی که با شیاطین ارتباط میگرفتند به قدرتهای خاصی دست پیدا میکردند و از غیب یا بهتره گفت از چیزایی که مردم عادی قدرت یا توانایی لازم دیدنشو نداشتند آگاه میشدند.

مثلا یک شـخص آیندرو پیش بینی میکرده و از اتفاقاتی صحبت میکرده که جلوتر از زمان خودش بوده. مثلا یک نمونه ی جن زده و دیوانه نوسترآداموس بوده که قسمتی از پروژه ی ماسون برای روی کار آمدن دجال است.

سیسـتم الهی بسـیار پیچیده است برای همین بعضـی مسائل به قدری جزئیات ریز و حساسی دارند که در صورت بدفهمی، بعضی مسائل بجای روشنگری به جهالت و نابودی کشیده میشود.

ص:392

دوستان نکته جالب سرطان زا بودن نزدیکی با این موجودات است!!

این موجودات به تنهایی قدرتی ندارند و سحر و جادو تنها شبیه به جلوه های ویژه سینمایی برای اینها عمل میکند. یعنی چه ؟

بعنوان مثال کابوسی که در خواب میبینیم. توهم ناشی از استعمال مواد مخدر چیزی شبیه به مار شدن عصای جادوگران عصر حضرت موسی که تنها توهمی در ذهن بیننده ایجاد میکردند اما یادمون نره معجزه حضرت موسی واقعیت بود.

نکته اینجاست پیغمبری مثل حضرت سلیمان چطور از قدرت این دیوها برای اهداف الهی استفاده میکرد.

واقعا جواب این سوال تاکی باید پنهان بمونه و از ترس درک نکردن عده ای سکوت کرد؟

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

در گوگل کلمه Alien phone سرچ کنید تا متوجه اوضاع شده باشید.

توانایی ارتباط شیاطین از راه دور و افرادی که برای این موجودات کار میکردند یا بهتره گفت افراد خود فروخته ای که با توهم زندگی ابدی که شیاطین به آنها وعده میدادند همه چیزشون برعلیه انسان های مظلوم و نا آگاه میفروختند.

نکته ی بسیار بسیار مهم در رابطه با شناخت شیاطین اعتقاد به یگانگی الله و باور به روح، فرشته، پیغمبران و امامان الهی است چون در غیر این صورت وارد بازی اونا خواهیم شد.

ماموریت پیغمبران الهی مثل حضرت نوح پاک سازی زمین از دم و دستگاه های شیطانی این موجودات بود. هدف حضرت سلیمان نشان دادن برتری قدرت الهی بر تکنولوژی این موجودات بوده.

قضیه آنوناکی و خدایان باستان بشدت در غرب جاهلیت درحال پیگیری است.

این عالمان بی عقل عصر حاضر به دنبال خدایان دروغین هستند. در فیلم های هالیوودی مثل روز استقلال مبنای فیلم براین است که انسانها هم به تکنولوژی های

بالا رسیدند و دیگر نیازی به خدایان برای پرستش و ترسیدن نیست برای همین اسمش روز استقلال است. روز مستقل شدن از چه چیزی ؟ از خدایان!!

خب کسانی هم که برعلیه استکبار و استعمار میجنگند) مثل رزمنده های مسلمان (این عقیده را دارند که ما هم میخاهیم از زیر ظلم و زور شیاطین مستقل شویم. اما دیگر به خدای یکتا و رسولانش باور نداریم ؟ داشتن علم و تکنولوژی و زودتر آفریده شدن بمعنی خدا و خالق بودن عده ای بر عده ی دیگر است ؟

اگر علم ما بالاتر برود حالا ما خدای اونا میشیم ؟

از لحاظ عقلی این باور جن پرستا ایرادات اساسی دارد. خدایانی که خود مشکلات اساسی دارند و بر علیه یکدیگر میجنگند. هر زمان هم رسول انسانی آمد نبرد را به او باختند. مگر سوره جن نداریم که عده ای اعتراف به برتری قدرت الله در آسمان ها و زمین دارند.

تازه این همه خودکشی میکنیم یک طبقه از آسمان هستیم. همین یک طبقه اقیانوسی از کهکشان های بینهایت است.

خداوند در قرآن فرموده شیطان تنها توهم در شما ایجاد میکند. اما زمانی که اسلام به شکل جهانی به قدرت برسد رازها برملا میشود و عصر حکم رانی مومنین بر زمین و جهان هستی شروع خواهد شد.

در عصر حاضر هرچقدر که تکنولوژی پیشرفت میکند نیاز به پرستش خالق بیشتر میشود. ما تکنولوژی و علم هم برای رسیدن به خدا میخاهیم نه مثل امریکا هالیوود بسازیم و خشونت و فحشا را ترویج دهیم.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

خبرگزاری ایسنا: زن پیشگوی مشهور بلغارستانی که 20 سال پیش درگذشت، پایان موجودیت اروپا و بروز یک جنگ عظیم میان مسلمانان در سال 2016 را پیش بینی کرده است.

روزنامه دیلی میل نوشت؛ "بابا وانگا" ،زن پیشگوی بلغارستانی که در سال 1996 در سن 85 سالگی درگذشت، به دلیل درست بودن 85 درصد از

پیشگویی هایش به عنوان "نوستراداموس بالکان" مشهور است.

این پیشگوی نابینا که تا قبل از این، وقوع حملات تروریستی 11 سپتامبر و سونامی مرگبار اقیانوس هند در سال 2004 را پیش بینی کرده بود، یکی از پیش بینی هایش این است که در سال 2016 افراطگران حمله بزرگی به اروپا انجام خواهند داد.

وانگا در طول عمرش صدها پیش بینی انجام داد که شامل بروز یک جنگ عظیم میان مسلمانان که با بهار عربی در سال 2010 آغاز می شود، بوده است.

وی پیش بینی کرده که این جنگ در سوریه اتفاق افتاده و در سال 2043 با استقرار یک "خلافت" به پایتختی شهر رُم ایتالیا به پایان خواهد رسید.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

وانگا همچنین در پیشگویی هایش گفته است که اروپا در انتهای سال جاری میلادی دیگر وجود نخواهد داشت و این قاره تبدیل به یک زمین بایر و تقریبا خالی از سکنه بدون وجود هیچ یک از اشکال حیات خواهد شد.

این پیشگویی های وحشت آور مورد استناد تئوری پردازان توطئه که فعالیت داعش در نزدیکی اروپا در لیبی را برجسته کرده اند، قرار گرفته است.

حامیان بابا وانگا می گویند، او سونامی مرگبار اقیانوس هند در سال 2004 را با گفتن اینکه "یک موج عظیم سراسر ساحل بزرگی که در آن مردم بسیار و چند شهر وجود دارند را می پوشاند و همه چیز زیر آب ناپدید خواهد شد" پیش بینی کرده بود.

همچنین این پیشگو در سال 1989 گفته بود، "برادران آمریکایی هدف حمله دو پرنده فولادی قرار خواهند گرفت" که اشاره به حادثه 11 سپتامبر دارد.

همچنین گفته شده که وانگا 60 سال پیش نسبت به ذوب شدن یخ های قطبی و افزایش سطح دریاها هشدار داده بود که این حاکی از پیش بینی افزایش دمای جهانی است.

این پیشگو زاده روستایی به نام "استرومیکا" در پایین قله ای در بلغارستان است

ص:395

و گمـان برده می شود که در یک طوفان بینایی خود را از دست داد. وی پس از نابینا شـدن ادعا کرد که توانایی پیش بینی آینـده را به دسـت آورده است.

همچنین وانگـا دربـاره رئیس جمهور شـدن اوبامـا نیز پیش بینی کرده بود که "چهـل وچهـارمین رئیس جمهور آمریکـا یک فرد آفریقایی – آمریکایی خواهد بود" اما در عین حال وی هشدار داد که این فرد "آخرین رئیس جمهور آمریکا" است.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

او همچنین برای زنـدگی چنـد قرن بعـد انسانهـا نیز پیش بینی هایی را کرده است؛ از جمله پیش بینی های وی این است که تا سال 2130 بیگانگان فضایی به تمـدن های انسانی کمک خواهنـد کرد که در زیر دریاها زنـدگی کنند و در سال 3005 جنگ بزرگی در مریـخ به وقوع خواهد پیوست.

وی همچنین گفته است که تـا سال 3797 هر چیزی از روی کره زمین ناپدیـد می شود امـا تـا آن زمان انسان ها به این قابلیت دست پیـدا کرده اند که برای زندگی به یک منظومه ستاره ای جدید کوچ کنند.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

ببینید چه مجنون هایی دارند در سـینمای ما فیلم بازی میکنند. خودشیفته و باخته ی تمدن روبه نابودی غرب دجالی هستند. جالب تورات و انجیل میخونه اما قرآن نه!! خداوند عاملان شیطانو لعنت کند.

خبرآنلاین: بهنوش بختیاری در یک پست اینستاگرامی، از نویسنده ها و کتاب های محبوبش نوشت.

بهنوش بختیـاری، از هاروکی موراکامی را اولین نویسـنده مورد علاقه اش نام برد و بعـد از او محمود دولت آبادی، گابریل گارسـیا مارکز، گونتر گراس، سیمین دانشور، میلان کوندرا، جیمپا لاهیری، پل آستر... به عنوان نویسنده های مورد علاقه اش یاد کرد.

او» صد سال تنهایی «را به عنوان کتاب برگزیده ذهنش عنوان کرد و کتاب های

انجیل و تورات و کتب ادیان مختلف را از در دسته ی کتابهای مورد علاقه اش طبقه بندی کرد.

بهنوش بختیاری، از اینکه فرصت کمی برای خواندن کتاب دارد، اظهار تاسف کرد و به مخاطبانش گفت اگر کتاب نخوانند مثل او ماشینی و بیات و سرد و دمده خواهند شد.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

متن کامل نوشته او به این شرح است:

» اگر از من بپرسی چهارمین نویسنده ای که در جهان دوس داری کیه ؟؟ میگم گونتر گراس نویسنده آلمانی... مسلما که اولیش موراکامی.. دومی محمود دولت آبادی.. سومین گابریل گارسیا مارکز.. و پنجمین سیمین دانشور.. ششمین میلان کوندرا.. هفتمین جومپا لاهیری و هشتمین پل آستر.. نهمین جعفر مدرس صادقی و دهمین اریک اما نوئل اشمیت و رولد دال و بهترین من رومن گاری با دو کتاب خداحافظ گاری کوپر و زندگی در پیش رو که دلمو برد.. وهنوزم کتاب برگزیده ام در ذهنم صدسال تنهاییه که از پانزده تا بیست سالگیم باهاش زنده بودم و همینطور خواندن انجیل و تورات و کتب مربوط به ادیان مختلف.. خیلی وقته متمرکز نیستم و کم کتاب میخونم... روزگاری وقت زیاد داشتم و هنوزم ته مانده تخیلات همون روزا رو برای این نصفه نیمه بازیگری و زندگیم به کار میگیرم.. باقی فیلمها و لحظات همه پررررر..... بله.. کتاب نخونی عین من ماشینی و بیات و سرد و خسته و دمده خواهی شد.. یه مرحله ای ورای روشنفکریم البته هست که کتاب نخری چون بخاطرشون درختا قطع میشن. یاعلی. «

بهنوش بختیاری علاوه بر بازیگری، سردبیری ماهنامه ای به نام» دیده بان «را به عهده دارد.

ص:397

پروژه نفوذ چیه ؟ خدایا دارند بیخ گوشمون مانور میدهند، جامعرو به فساد کشیدند هنوز هیچکس بیدار نشده.

Unknown (میهمان (12 دی 1394

پاسخ

اعدام شیخ النمر ربطی به قتل نفس زکیه دارد؟

علائم بسیار آخرالزمانی هستند فقط معلوم نیست خدا چطور میخاهد انتقام بگیرد. در قرآن تاکید به این است که خداوند انتقام گیرنده ی سختی است.

یعنی اتفاقات عجیب و ترسناکی در آینده خواهیم دید.

غرب استعمار گر در فیلمهاش هم پیش بینی نابودیه سیستمشو داره میکند.

آخرین مطالب سایت

مردمی که مجبورند به شیوه عصر حجر زندگی کنند + فیلم

عکس/ نفرت عمومی از آل سعود خبیث

واکنش» آیت الله مکارم «به قطع روابط دیپلماتیک برخی کشورها با ایران

8 هزار شهید و 28 هزار زخمی از آغاز تجاوز سعودی به یمن

دانلود مستند آرایش غلیظ

مهمان فاکس نیوز: پیاز اشک اوباما را درآورد + تصاویر

کشته شدن 250 تروریست در غرب رمادی/ "وزیر جنگ" داعش از پای درآمد

ترفند عربستان نگرفت

چرا وزارت امور خارجه مقابل تحقیر مردم ایران سکوت کرده است ؟

جلادی که شیخ نمر را به شهادت رساند کیست ؟ + تصاویر

عکس/ شام رزمنده های» مدافع حرم «

کره شمالی آزمایش موفق بمب هیدروژنی را اعلام کرد

آخرین مطالب بخش مهدویت

اشاره

ناگهانی بودن ظهور امام زمان (علیه السلام) (2)

ناگهانی بودن ظهور امام زمان (علیه السلام) (1)

مراتب انتظار فرج (2)

مراتب انتظار فرج (1)

لشگر سفیانی در کجا نابود خواهد شد؟

انتظار فرجِ منتظَر

مهدویت از دیدگاه دین پژوهان و اسلام شناسان غربی) دایره المعارف اسلام چاپ کمبریج ( ) ? (

شرط ایستادگی مقابل فتنه های آخرالزمان

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (2)

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (1)

برهان قاطع آیت الله بهجت بر زنده بودن امام زمان (عج)

دعای امام صادق (علیه السلام) برای فرج آل محمّد (صلی الله علیه و آله)

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (1)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر

معمولاً انسان ها در گرفتاری های سخت تر توجه بیشتری به خدای خود دارند و به همین دلیل» انتظار فرج «در ایشان شدیدتر می شود. هر چه گرفتاری دشوارتر و شدیدتر باشد، امید به رحمت خدا و دستگیری او در انسان بیشتر است و اتّکا و توجّه به اسباب و وسائط ، کمتر و ضعیف تر می گردد. پس شدّت و قوّت انتظار فرج، بستگی مستقیم به شدّت گرفتاری انسان دارد. یک بیماری سخت و صعب العلاج

بیشتر از یک بیماری معمولی انسان را گرفتار می کند و در نتیجه، حال انتظار فرج در اوّلی بیش از حالت دوم است.

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (1)

نکته ی دیگر این که: گرفتاری در انسان یک حالت روحی و معنوی است که می تواند منشأ مادّی داشته باشد یا نداشته باشد. یک بیماری خاص ممکن است از جهت شدّت گرفتاری تأثیرات متفاوتی بر افراد مختلف داشته باشد؛ یکی را بیشتر و دیگری را کمتر گرفتار کند. و این بستگی دارد به این که شخص از لحاظ روحی در مقابل آن بیماری چه عکس العملی نشان دهد. لذا نوع بیماری تنها عاملی نیست که شدّت گرفتاری را معیّن می کند و عامل مهم تر، تأثّر روحی شخص از آن بیماری است.

پس به طور کلّی میزان گرفتاری انسان را تعلّقات روحی و عاطفی او در یک مورد خاص تعیین می کند. هر چه این تعلّقات عمیق تر و شدیدتر باشد، گرفتاری سخت تر و شدیدتر خواهد بود.

بهترین مثال برای این مسأله وقتی است که فرزند کوچک انسان مریض می شود.

در این حالت، هر چند که پدر یا مادر خودشان مریض نشده اند، ولی در بسیاری موارد گرفتاری ایشان در بیماری فرزندشان بیش از زمانی است که خود آن ها بیمار می شوند. مادر که عاطفه و محبّتش به فرزند معمولاً بیش از پدر می باشد، بیماری خودش را بسیار راحت تر تحمّل می کند تا بیماری فرزندش را.

در این مورد هر چه فرزند کوچک تر باشد، این تعلّق عاطفی قوی تر است و گرفتاری مادر نیز وقتی که کودکش رنجور می شود، طاقت فرساتر و سخت تر است.

مادر حقیقتاً آرزو می کند که ای کاش خودِ او به جای فرزندش بیمار شده بود و به واقع در بیماری فرزند، خودش هم بیمار می شود.

علّت این امر تعلّق روحی شدیدی است که مادر نسبت به کودک خویش دارد و

آنجا که این اندازه وابستگی روحی وجود ندارد چنین نیست. لذا همین مادر وقتی که فرزندِ شخصی دیگر را به همان بیماری مبتلا می بیند، آنچنان گرفتار نمی شود و اگر بشنود یک کودکی به آن مرض گرفتار شده است، قدری از لحاظ روحی متأثر می شود ولی خیلی زود این تألّم روحی از بین می رود و آن مسأله زندگی عادی او را به هم نمی زند و فکرش را مشغول نمی سازد. در حالی که همین مادر نسبت به بیماری فرزند خودش هرگز چنین نیست و آسایش و راحتی او در آن هنگام از بین می رود و تا وقتی کودکش بهبود نیافته است از فکر ناراحتی اش بیرون نمی رود.

این مسأله، مخصوصِ اطرافیان انسان که رابطه ی نَسَبی نزدیک با او دارند، نمی باشد، بلکه نزدیکی عاطفی و روحی مهم است. چه بسا کسی از لحاظ ارتباط نسبی رابطه ی نزدیکی با انسان نداشته باشد، ولی چون وابستگی شدید روحی با او دارد، در سختی ها و گرفتاری های او، ناراحت و گرفتار می شود.

با این مقدمه می توانیم به سراغ مقصود اصلی خود برویم. در بحث» انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) «مهم ترین عامل این است که ببینیم غیبت آن حضرت چقدر انسان را گرفتار کرده است. اگر دوری از امام (علیه السلام) کسی را گرفتار کرده باشد، انتظار فرج برایِ او معنادار می شود و هر چقدر این گرفتاری شدیدتر باشد، انتظار فرج شدیدتری خواهد داشت.

هر کس به تناسب ارتباط معرفتی و روحی خود با امام زمانش، می تواند میزان گرفتاری اش در غیبتِ ایشان را بسنجد. ممکن است کسانی باشند که از غیبت امام خود، هیچگونه احساس گرفتاری نکنند و اصلاً برایشان مسأله آنقدر مهم نباشد که ذرّه ای فکرشان را مشغول سازد و آن ها را به فکر چاره ی این درد بیندازد! آیا برای این گونه افراد، انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) مطرح می شود؟!

همین افراد، اگر یک اسکناس هزار تومانی از جیب لباس یا کیف دستی آن ها بِدُزدند، چه بسا ناراحت و نگران می شوند و فکرشان مشغول می شود که چه کار کنند، از چه کسی کمک بگیرند، دزد را چگونه پیدا کنند و... این نگرانی و دل مشغولی حداقل دقایقی طول می کشد، ولی آیا تاکنون دوری از امام زمان (علیه السلام) به همان اندازه آن ها را گرفتار و مشغول کرده است ؟! آیا برای چند لحظه

فکر کرده اند که چه کاری از دست ایشان برای رفعِ این گرفتاری بر می آید؟!

هر چیزی که برای انسان اهمیّت بیشتری داشته باشد، گرفتاری نسبت به آن برایش سخت تر است و فکر و قلب انسان را بیشتر به خودش مشغول می سازد.

تحمّل بعضی گرفتاری ها، آنچنان برای انسان مشکل می شود که خواب و آسایش را از او می گیرد و عیش و نوش زندگانی را برایش تلخ می سازد.

شاید هر کس در زندگی خود کمابیش این مسأله را چشیده باشد و درگیری با آن را این گونه تجربه نموده باشد. ولی جای این سؤال وجود دارد که: دردِ دوری از امام (علیه السلام) چند درصد شیعیان را این چنین گرفتار ساخته است ؟ چند نفر هستند که در این مصیبت، راحتی و آسایش خویش را – هر چند موقّت و محدود – از دست داده اند؟

برای کدام یک از ما اتفاق افتاده که حتی برای چند دقیقه از دردِ فِراق حضرت (علیه السلام) نتوانسته باشیم به خواب برویم ؟ البته این را نمی توان از همه انتظار داشت، ولی آیا هر یک از ما تاکنون فکر کرده ایم که چرا اماممان غایب شده اند و چرا این مصیبت تاکنون بیش از 1163 سال طول کشیده است ؟ براستی این موضوع چقدر ما را به خود مشغول ساخته است ؟

اگر متوجه شویم که خدای ناکرده به بیماری سرطان گرفتار شده ایم، ناگهان همه ی غم ها و غصه های عالم بر دلمان می نشیند و به فکر فرو می رویم که برای خلاصی از این درد چه باید بکنیم. ولی از وقتی شنیده ایم که امام زمان ما (علیه السلام) به امرِ خدا و خواستِ او از ما دور شده و غیبت کرده اند، چقدر غصه خورده ایم ؟ چقدر اندیشیده ایم که این بلا از کجا به سرمان آمد و راه نجات و خلاصی از آن چیست ؟ فرمایش امام باقر (علیه السلام) را شنیده ایم که فرمودند:

اِذا غَضِبَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلی خَلقِهِ نَحّانا عَن جِوارِهِم. (اصول کافی، کتاب الحجّة، بابٌ فی الغیبه، ح 31.

هر وقت خدای تبارک و تعالی بر خلق خود غضب فرماید، ما) امامان (را از کنار ایشان دور می سازد.

معنای این سخن آن است که دوری از امام (علیه السلام) نتیجه ی غضب و

ناخشنودی خداوند از مردم است. و اگر چنین است باید بیندیشیم که چرا به چنین تنبیهی گرفتار آمده ایم و برای رفع آن چه کاری از دست ما ساخته است.

برای اینکه عمق درد برایمان بیشتر آشکار شود، از اینجا شروع کنیم که: اگر امام (علیه السلام) ظاهر و آشکار بودند، برای فرد فرد ما چه نعمت هایی فراهم بود که اکنون نیست ؟ چه بهره های شخصی از وجود ایشان می توانستیم ببریم که در حال حاضر از آن ها محروم هستیم ؟ اگر هر یک از ما امکان دسترسیِ عادی و سهل به حضور اماممان داشتیم، چه مشکلاتی که دامنگیر ما نمی شد و چه سرگردانی ها و بلاتکلیفی ها که پیدا نمی کردیم ؟

گاهی پیدا کردن یک حکم شرعیِ فقهی آنچنان مشکل می شود و آراء مختلف در یک مسأله آنقدر زیاد می گردد که افراد سست عقیده از اصل عمل به آن و یافتن وظیفه ی شرعی خویش منصرف شده و راه بی خیالی و لااُبالی گری را پیش می گیرند و آن ها که عقیده ی محکم تری دارند، جدّاً حیران و سرگردان می مانند. در صورتی که اگر یافتن امام (علیه السلام) و پرسیدن از ایشان برای آنها به راحتی میسّر بود، به این گرفتاری ها دچار نمی شدند و از خودِ حضرت کسب تکلیف می کردند.

در مسائل اعتقادی، بلاتکلیفی بیشتر از احکام شرعی است و عموم انسان ها در برخورد با نظریه ها و مکاتب مختلف دینی - که هر کدام خود را حق می دانند و نظریّات دیگر را رد می کنند - توانایی تجزیه و تحلیل صحیح ندارند و گرایش آن ها به یک مکتب خاص نوعاً از روی اعتمادی است که شخصیت های مقبول خود می کنند؛ یعنی از روی» رجال «به حق یا باطل بودن یک نظریّه پی می برند، در حالی که باید عکس این مطلب باشد. (البته در مورد اهل بیت عصمت و طهارت چنین نیست. چون ایشان معیار حق و باطل هستند و خشنودی آن ها نشانه ی حقّانیت و ناخشودیشان نشانه ی بطلان می باشد. این حقیقت در زیارت حضرت مهدی (علیه السلام) چنین آمده است:» الحَقُّ ما رَضیتُموه.

وَ الباطِلُ ما سَخِطتُموه. «حقّ آن چیزی است که شما از آن خشنودید، و باطل عبارت است از آنچه مورد ناخشنودی شماست.) احتجاج طبرسی ج 2 ص 317، بحارالانوار ج 102 ص 82)

» سخطتموه «در بسیاری از کتاب ها، از جمله» مفاتیح الجنان «- به اشتباه» أسخطتموه «آمده است، در حالی که در منابع موجود از این زیارت بدون استثنا» سخطتموه «ذکر شده. علاوه بر این

که» أسخطتموه «یعنی» آن را ناخشنود ساختید «که هیچ مناسبتی با معنای عبارت زیارت ندارد.

انَّ دینَ الله لا یُعرَفُ بالرّجال بَل ب آیةِ الحقّ . فَاعرِف الحقَّ تَعرِف أهلَه. (3) 3. امالی طوسی ص 625.

همانا دین خدا نه از طریق شخصیت ها بلکه با نشانه ی حق شناخته می شود.

پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

متأسفانه اکثر مؤمنان شناخت دقیق و کافی نسبت به نوع مباحث اعتقادی ندارند تا بتوانند به این سفارش حکیمانه عمل کنند، بلکه درست عکس آن را انجام می دهند و از طریق شخصیت های افراد به حقّانیّت چیزی معتقد می شوند. افراد متخصّص هم چون مبانی مختلف و بعضاً متضّادی در شناخت دین دارند، کمتر با گفتگو به تفاهم و وحدت نظر می رسند. و گروه معدودی نیز که دارای مبانی مشترک اعتقادی هستند، در استنباط از ادلّه – قرآن و سنّت – یا در برداشت های عقلی و نظری خود، اختلاف دارند.

به هر حال حداکثر دارایی ما در زمان غیبت امام (علیه السلام)، علاوه بر عقل – که در حدّ بدیهیات و مستقّلات عقلیّه حجّیت قطعی و ضروری دارد – ادلّه ی نقلی و متونِ کتاب و سنّت است که در معرض تفسیرها و برداشت های مختلف و گاه متعارض قرار می گیرند و چیزی بیش از سیاهیِ روی سپیدی نیستند؛

تعبیرات رسول خدا در باره مؤمنان آخر الزّمان

تعبیری که رسول خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) در وصیّت خود به امیر مؤمنان (علیه السلام) برای مؤمنان آخرالزمان به کار برده اند:

یا علیُّ ، واعلَم انَّ اعجَبَ الناسِ ایماناً واَعظَمَهُم یقیناً قومٌ یَکُونُونَ فی آخِرِ الزَّمانِ لَم یَلحَقُوا النَبِیَّ و حَجَبَتهُمُ الحُجَّةُ ف آمَنُوا بِسَوادٍ عَلی بَیاضٍ . (4) 4. کمال الدین باب 25 ح 8.

ای علی، بدان که شگفت انگیزترین ایمان ها در مردم و بزرگترین یقین ها در ایشان، از آنِ گروهی است که در آخرالزمان که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را

درک نکرده اند و امام (علیه السلام) هم از دیدگانشان پوشیده است و ایمانِ آن ها به واسطه ی سیاهیِ روی سپیدی است.

ایمان از طریق سیاهی روی سپیدی، بر اساس اعتماد و اتکال بر قرآن و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می باشد که تنها مرجع صحیح برای دینداری است. چنین ایمانی به دلیل سختی و دشواری اش، ارزش و قیمت زیادی دارد، و درست به همین دلیل بسیار کمیاب است؛ تا آن حدّ که خود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) آنگاه که با وصّی خود حضرت امیر (علیه السلام) سخن از زمان غیبتِ امام دوازدهم (علیه السلام) مطرح کردند، فرمودند:

اِنّ الثّابتینَ عَلی القَولِ بِهِ فی زمانِ غَیبَتِهِ . لَاَعَزُّ مِنَ الکِبریتِ الأحمَر. (5) 5. کمال الدین باب 31 ح 7.

همانا ثابت قدم ها بر اعتقاد به او) حضرت قائم (علیه السلام) در زمان غیبتش از گوگرد سرخ کمیاب تر هستند.

گوگرد سرخ مَثَلی است برای چیزهای بسیار کمیاب. در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) دینداران صرفاً با تکیه بر سیاهی های روی سپیدی) یعنی نوشته ها (باید ایمانِ خود را حفظ کنند و لذا تعداد ایشان بسیار بسیار اندک خواهد بود و ثابت قدمان بر عقیده به امام غایب از گوگرد سرخ کمتر یافت می شوند.

همه ی این ها از عوارض و لوازم غیبت امام (علیه السلام) می باشد که دامنگیر امّت ایشان شده و متأسفانه عمق این بلا و گرفتاری برای بسیاری از شیعیان هنوز ناشناخته مانده است. محرومیت از ظهور امام (علیه السلام) در اجتماع و طولانی شدن این درد، کم کم مسأله را برای بسیاری از مردم – حتی دوستان و شیعیان حضرتش – عادی ساخته و چنان به آن خو گرفته اند که ناخودآگاه می پندارند گویی باید همیشه چنین باشد و کمتر احساس خلأ از حضور علنی امام عصر (علیه السلام) برای ایشان پیدا می شود.

تغییرات و تفاوت های مهم زمان ظهور

برای اینکه میزان حرمان و بیچارگی شیعه در زمان غیبت امامش بیشتر روشن

شود، یکی از بهترین راه هـا مقـایسه ی زمـان غیبت بـا زمان ظهور ایشان است و توجه کردن به این که پس از ظهور چه برکاتی آشـکار می شود و چه نعمت هـایی از طرف خداونـد بر کـلِّ عالم سـرازیر می گردد؛ نعمت ها و برکاتی که رنگ عالَم را به کلّی با زمان غیبت متفاوت می سازد.

به عنوان نمونه از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:

1 - اذا قامَ قائمُنا، اذهَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَن شیعَتِنا العاهَةَ وَ جَعَلَ قُلوبَهم کَزُبُرِ الحَدیدِ. (6) 6. الخصال ج 2 ص 541.

وقتی قائم ما) اهل بیت (علیهم السـلام) قیام کنـد، خـدای عزّوجلّ امراض و ناراحتی ها را از شـیعیان ما دور می کنـد و دل های ایشان را همچون پاره های آهن می گرداند.

ناراحتی های شیعیان تنها با ظهور امامشان رفع می شود و دل های آن ها مانند آهن محکم و استوار می گردد، به طوری که هیچ عاملی در ایشان سستی و انحراف در عقیده و دینداری ایجاد نمی کند.

یکی دیگر از بشارت های زمان ظهور این است که امام عصر (علیه السلام)، شیعه را از گرفتاری ها و تنگناهای سخت نجات می دهند. به فرموده ی حضرت صادق (علیه السلام):

هُوَ المُفَرِّجُ لِلکَربِ عَن شیعَتِهِ بَعدَ ضَنکٍ شَدیدٍ وَ بَلاءٍ طَویلٍ و جَورٍ. فَطُوبی لِمَن ادرَکَ ذلکَ الزَمانَ . (7) 7. کمال الدین باب 55 ح 8.

اوست برطرف کننده ی گرفتاری و پریشانی شـیعیانش پس از بینوایی و بدبختی سخت و بلای طولانی و ستم. پس خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک کنند.

بیچارگی و بدبختی سـخت و بلای طولانی شـیعیان، مربوط به زمان غیبت امام (علیه السلام) است که در فشار و تنگنا زندگی را سپری می کننـد. بـا ظهور امام (علیه السـلام) همه ی این ناراحتی ها رفع می شود و مؤمنان در همه ی عالم به آسایش و راحتی می رسـند. به همین جهت یکی از اوصاف حضرت در دعاها

2-» مُزیلُ الهَمِّ » 8: 8. بحارالانوار ج 102 ص 102. برطرف کننده ی ناراحتی است.

یکی دیگر از القاب ایشان

3 -»جامعُ الکَلِمَةِ عَلَی التقوی« (9): 9. دعای ندبه) الاقبال ص 297).

گردآورنـده ی اعتقـاد بر محور تقواست. بر اسـاس این صـفت اعتقـادات مختلف که بعضاً به خاطر غرض ورزی ها و سوء اسـتفاده ها، با یکدیگر تعارض پیدا کرده اند، همگی بر محور تقوا و اساس خدایی گردآورده می شوند و تنها عقیده ی حق و قول مرضـیّ خداوند بر دل ها و افکار حاکم می گردد. امام صادق (علیه السلام) در توصیف همین ویژگی فرموده اند:

4 - أما تُحِبُّونَ أن یُظهِرَاللهُ تبارک و تعالی الحقَّ والعَدلَ فی البِلادِ وَ یَجمَعَ اللهُ الکَلِمَةَ و یؤلِّفَ اللهُ بَینَ قُلوبٍ مُختَلِفَةٍ ولا یَعصُونَ اللهَ فی أرضه ؟! (10) 10. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر فی حال الغیبه، ج 2.

آیا دوست ندارید که خداوند متعال حق و عدالت را در همه ی سـرزمین ها آشـکار گرداند و وحدت کلمه) عقیده (به وجود آورد و بین دل های جدا و پراکنده الفت برقرار نماید و هیچکس خداوند را در زمینش نافرمانی نکند؟!

با ظهور حضـرت بقیّة الله ارواحنا فداه، ادیان و مذاهب ساختگی و منحرف همگی از بین می روند و مردمان بر محور دین حق - اسلام - اتفاق عقیده پیدا می کنند. خدای متعال فرموده است:

5 - هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ . (11) 11. برائت/ 33.

اوست آن که فرستاده ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمامی دین ها چیزه گرداند هر چند که مشرکان را خوش نیاید.

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در تفسیر قسمت اول آیه چنین فرمودند:

هُوَ الَّذِی امَرَ رَسُولَه بِالوِلایَةِ لِوَصِیِّهِ . و الوِلایةُ هی دینُ الحقِّ .

اوست آنکه فرستاده ی خود را به ولایت وصّی خویش فرمان داد. و ولایت همان دین حق است.

و در توضیح ادامه ی آن اضافه کردند:

6 - یُظهِرُهُ علی جَمیعِ الاَدیانِ عند قیامِ القائم (علیه السـلام) (12). 12. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فیهُ نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، ح 91.

دین حقّ را هنگام قیام حضرت قائم (علیه السلام) بر همه ی ادیان چیره می گرداند.

در توضیح همین مطلب امام صادق (علیه السلام) به مفضّل فرمودند:

7 – فَوَاللهِ یا مُفَضّل لَیَرفَعُ عَنِ المِلَلِ و الاَدیانِ الاختلافَ و یکونُ الـدینُ کُلُّه واحداً. کما قال جَلَّ ذِکرُهُ : إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ . (14) 14. بحارالانوار ج 53 ص 4.

(13). 13. آل عمران/ 19.

ای مفضّل، به خدا قسم آن حضرت از آئین ها و مذاهب رفع اختلاف می کند و دین) خدا (یکی خواهد بود. همان گونه که خداوند – جلّ ذکره – فرموده: همانا دین نزد خداوند اسلام است.

با ظهور امام عصـر (علیه السـلام) همه ی اختلاف ها و سوء برداشت ها و کج فهمی ها و انحرافات دینی و اخلاقی از بین می رود و انسان ها در روی کره ی زمین به وحدت کلمه و عقیده بر محور حق و دین صحیح نائل می شوند، و به این وسیله راهِ بندگی صحیح خدا برای همه ی خلایق هموار می گردد.

در عصر ظهور، عقل و ایمان مردم به کمال می رسد و راه رسیدن به کمالات اخلاقی برایشان به طور کامل فراهم می گردد.

حضرت باقی (علیه السلام) در این باره فرموده اند:

8 – اذا قامَ قائمُنا، وَضَعَ یَدَهُ علی رُؤُوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقِولَهُم و اکمَلَ بِهِ اخلاقَهُم.

(15) 15. بحارالانوار ج 52 ص 336 ح 71.

آنگاه که قائم ما قیام نمایـد، دست خود را بر سـر بنـدگان می گـذارد و به این وسـیله عقل های ایشان را جمع می گرداند و اخلاق ایشان را کامل می فرماید.

آنقـدر عقل ها کامل می شود که مؤمنان دیگر برای امور مادّی و دنیوی ارزشـی قائل نمی شونـد و به خاطر پول و مقام با یکـدیگر به نزاع و اختلاف بر نمی خیزند و کینه ها از دل های ایشان رخت بر می بندد و رأفت و گذشت بین آن ها حاکم می شود.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این خصوص فرموده اند:

9 – لو قَد قامَ قائمُنا... لَذَهَبَت الشَّحناءُ مِن قُلوبِ العِبادِ. (16) 16. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

آن گاه که قائم ما قیام کند... کینه از دل های بندگان رخت برمی بندد.

در فرمایش دیگری امام باقر (علیه السلام) آن زمان را چنین توصیف می کنند:

10 - اذا ظَهَرَ القـائِمُ ... یَجیءُ اصـحابُ الزَکاةِ بِزَکاتِهِم إلی المَحاویـجِ مِن شـیعَتِه فَلا یَقبَلُونَها فَیُصِرُّونَها و یَدُورونَ فی دُورهم فَیَخرُجُونَ الَیهم فَیَقُولونَ : لا حاجَةَ لَنا فی دَراهِمِکُم. (17) 17. بحارالانوار ج 52 ص 390 ح 212.

آن گاه که حضرت قائم (علیه السلام) آشکار شوند... آن ها که زکات بر عهده دارند، زکاتِ خود را به نزد نیازمندانِ شیعه می برند ولی آن ها را نمی پذیرنـد. پس زکات ها را در کیسه می کننـد و به درِ خانه های آن ها می برنـد ولی آن ها) از خانه (خارج می شونـد و می گویند: ما نیازی به پول های شما نداریم.

و آنگاه که حرص پول و مقام و دنیا از انسان ها رخت بربنـدد و هر کس فقط به اندازه ی مایحتاج خود از امکانات مادّی بهره ببرد و به همان قناعت ورزد، راه برای ایمان کامل بندگان همواره می گردد.

فرد عاقلی خدمت امام صادق (علیه السـلام) عرض می کند: می ترسـیم که مؤمن نباشـیم. حضرت می فرمایند: چطور چنین می گویید؟ عرض می کند: برای این که ما در میان مؤمنان، کسـی را سـراغ نداریم که ارزش برادر ایمانی اش نزد او از پول بیشتر باشد و همواره در میان ما) مؤمنانِ معتقد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پول مهم تر و عزیزتر از برادر دینی مان است. حضرت در پاسخ چنین می فرمایند:

کلّا ، إنّکم مُؤمِنُونَ ، ولکن لا تُکمِلُونَ ایمـانکم حـتّی یَخرُجَ قائِمُنـا. فَعِنـدَها یَجمَعُ اللهُ احلامَکُم فَتَکُونُونَ مؤمنینَ کـاملینَ . (18) 18. بحارالانوار ج 67 ص 351 ح 54.

چنین نیست، شـماها مؤمن هستیـد، ولی ایمانتان را به کمال نمی رسانیـد تا وقتی که قائم ما ظهور فرمایـد. در آن هنگام خداوند خِرَدهای شما را جمع می کند، پس به ایمان کامل می رسید.

بیان این احادیث صرفاً باز کردن روزنه ای بود به سوی عصر طلایی ظهور تا بتوانیم بین آن شرایط ایده آل و دوست داشتنی با آنچه در زمان غیبت گریبـانگیر شـیعه و اهـل ایمـان است مقـایسه ای به عمـل آوریم و از این طریق به محرومیّت و نـاداری خود بیشتر پی ببریم و آنگاه برایمان روشن شود که چه گوهر گرانقدر و چه ذخیره ی ارزشـمندی سال های سال بلکه قرن هاست در پس پرده ی غیبت به سر می برد. و همو که با ظهورش

دنیا را بهشت و گلستان می کند، چگونه غریبانه در حجاب ظلمانی غیبت پنهان گشته است. از طرف دیگر انسان های محتاج و تشنه را می بینیم که چگونه سرگردان و حیران، جستجوی آب زلال و چشمه ی حیات بخش را رها کرده و به سرابی دلخوش کرده و راضی شده اند.

اگر برکات وجودی این امامِ هُمام و این دُردانه ی الهی برای ما بیشتر آشکار شود، دردِ دوری و محرومیّت از ایشان را بیشتر و عمیق تر حس می کنیم و تنهـا در این صورت است که واقعـاً گرفتاری خود را می یابیم و آنگاه کم کم حال» انتظار فرج «واقعی در ما ایجاد می شود. اگر مصـیبت هـا و گرفتاری های خود را در غیبت امامان درک نکنیم، هیچگاه سوز انتظار فرج در ما به وجود نمی آیـد و از ژرفای دل به درگاه خداوند شکایت نمی بریم.

تعبیر» شـکایت «از غیبت امام زمان (علیه السـلام) در بعضی دعاهای مأثور به ما تعلیم داده شده است. در دعایی که نایب امام حضرت، جناب شیخ عمروی املا فرموده اند و مرحوم سیّد بن طاووس سفارش زیادی به خواندن این دعا در عصر روز جمعه داشته اند (19)، 19. ایشان فرموده انـد که: اگر نسـبت به خوانـدن همه ی آنچه در تعقیبات عصـر روز جمعه آوردیم، عـذری داشتی، مبادا در خوانـدن این دعا سستی بورزی. هر آینه این امر را از فضـیلت های اختصاصـی خداونـد در حق خود می دانیم، پس بر آن اعتماد کن.) جمال الاسـبوع ص 315).

به درگاه خداوند این گونه عرضه می داریم:

اللَّهُمَّ إنّا نَشـکُو الیکَ فَقْـدَ نَبِیِّنا وَ غَیبَـةَ وَلِیِّنا و شِدَّةَ الزَّمانِ عَلَینا و وُقُوعَ الفِتَنِ بِنا و تَظاهُرَ الأعداءِ عَلَینا و کَثرَةَ عَدُوِّنا و قِلَّةِ عَدَدِنا. اللهُّمَّ فَفَرِّج) فَافرُج (ذلِکَ بِفَتـح مِنکَ تُعَجِّلُه وَ نَصـرٍ مِنکَ تُعِزُّهُ و إمامِ عـدلٍ تُظهِرُه، الهَ الحَقِّ رَبِّ العالَمین. (20) 20. جمال الاسبوع ص 318؛ کمال الدین باب 45 ح 43.

خدایا، به درگاهت شـکایت می بریم از فقدان پیامبرمان و غیبت سرپرسـتمان و سـختی روزگارمان و گرفتار شدنمان به فتنه ها و همدستی دشـمنان علیه ما و زیادی دشـمنانمان و کمی تعـدادمان. پروردگارا، از طریق پیروزیی از جانب خودت که هر چه زودتر نصـیب) ما (می گردانی و یـاریِ خودت که عزیزش می داری و پیشوای عـدالت که او را ظـاهر می فرمایی فرج و گشایشـی) از این گرفتاری ها (قرار ده، ای معبود حق، ای پروردگار

جهانیان.

در دعای دیگری که از نایب دوم حضـرت ولیّ عصـر (علیه السلام) در اعمال ماه مبارک رمضان به ما رسیده نیز، همین تعبیر به چشم می خورد:

اَللَّهُمَّ إنّا نَشکُو إلیکَ فَقدَ نَبِیِّنا صَلَواتُکَ علیه و آله و غَیبَةَ وَلیِّنا) إمامنا (وَ کَثرَةَ عَدُوِّنا و قِلَّةَ عَدَدِنا وَ شِدَّةَ الفِتَنِ بِنا و تَظاهُرَ الزمانِ عَلَینا. فَصَلِّ علی مُحمَّدٍ و آلِهِ) و آلِ مُحمّدٍ (وَ اعِنّا علی ذلکَ بِفَتح تُعَجِّلُه) کُلِّه مِنکَ بِفَتحٍ تُعَجِّلُهُ (و بِضُرٍّ تکشِفُهُ و نَصرٍ تُعِزُّهُ و سُلطانِ حَقٍّ تُظهِرُه وَ رَحمَةٍ مِنکَ تُجَلِّلُناها و عافِیَةٍ مِنکَ تُلبِسُناها، بِرَحمَتِکَ یا ارحَمَ الرّاحِمینَ . (21) 21. دعای افتتاح،) اقبال الاعمال ج 1 ص 61).

خدایا به درگاهت شکایت می بریم از اینکه پیامبرمان را از دست داده ایم و سرپرست) امام (ما پنهان است و از زیادی دشمنانمان و کمی تعدادمان و سـخت شدن فتنه ها بر ما و هماهنگی) قدرت های (روزگار علیه ما. پس بر حضـرت محمد (صـلی الله علیه وآله وسلم) و آل ایشـان درود بفرست و مرا در برابرِ) همه ی (این هـا از جـانب خودت یاری فرما از طریق پیروزیی که هر چه زودتر نصـیب می فرمایی و با رفع پریشانی و بدحالی از جانب خود و یاری کردنی که عزیزش می داری و غلبه و سـیطره ی حق که آن را آشـکار می فرمایی و رحمتی از جـانب خودت که مـا را با آن می پوشانی و عافیتی از ناحیه ی خودت که لباس ما قرار می دهی،) امیـد ما (به رحمت تو) است (ای ارحم الراحمین.

شکایت در هنگام بلا و گرفتاری مطرح می شود. انسان از چیزی که برایش رنج آور و دردناک است، به پیشـگاه خداوند شِکوه می کند. این دعاها از ناحیه ی مقدّس خود امام زمان (علیه السـلام) به ما رسیده است، بنابراین چنین شکایت هایی به درگاه الهی نه تنها اشکالی ندارد بلکه نشان دهنده ی درک و فهم صـحیح دعا کننده در غیبت امام (علیه السلام) است که احساس بلا و مصیبت از دوری مولایش می کند و از خدای خویش گشایش و فتح طلب می نماید.

در این عبـارات به گوشه ای از گرفتـاری هـای زمان غیبت اشاره شـده است: فتنه های سـخت و فشارهای روزگار بر شـیعه و» ضُرّ «که به معنای پریشانی و بـدحالی مؤمن است و زیادی دشـمنان شـیعه و کم بودن عـدد مؤمنان. این ها انـدکی از ناراحتی ها و رنـج های بسـیار مؤمنان در زمان غیبت مولایشان است و همه ی این ها مصادیق» بلا «و» ضَنک «و» کَرب «

هستند که باید برای رفعشان به فرج الهی امیدوار بود. نالیدن و شِکوه کردن به درگاه الهی تنها چاره ی این دردهاست.

امّا از یک نکته نبایـد غفلت کرد؛ و آن اینکه:» شـکایت «در این جا از روی ناخشـنودی و بی صبری نسـبت به قضای الهی و خواست خدا نمی باشد. گاهی انسان از چیزی شـکایت می کند به خاطر اینکه از آن ناراضـی است، ولی مؤمن در هیچ حالی و در هیچ شـرایطی از آن چه خداوند برایش مقدّر فرموده، ناخشنود نیست هر چند که بلا و مصیبتش برایش تقدیر شده باشد.

بلاها و گرفتاری ها برای مؤمن رنج آور و ناراحت کننده هستند ولی ناراحتیِ او به معنای ناراضی بودنش نیست. به طور کلی ناراحتی به دو معنا به کار می رود:

یکی: ناملایـمتی و ناخوشـی و دوم: نارضـایتی و ناخشـنودی. این دو معنـا لازم و ملزوم یکـدیگر نیسـتند. ممکن است انسـان از چیزی ناراحت) به معنای اول (باشـد ولی از آن ناراضـی نباشد. درد و بیماری برای انسان معمولاً ناراحت کننده و ناخوشایند است ولی اگر اهل ایمان باشد از اینکه خداوند – به هر دلیل و حکمتی – برایش بیماری را مقدّر فرموده، ناخشنود و ناراضی نیست.

بله؛ اگر خودش گناهی مرتکب شده که احتمال می دهد به خاطر آن به مرض مبتلا شده، از انجام آن گناه ناراضی است ولی به خاطر اینکه خداوند او را به عقوبت گناهش گرفتار ساخته، از ذات اقدس پروردگار و عدل او ناخشنود نمی باشد. بنابراین اگر برای رفع آن بیماری دست به دعا بلنـد کنـد، و از خـدا بخواهـد که به عـدلِ خود با او رفتار نکنـد، به سـبب عدم رضایت از عدالتِ پروردگارش نیست؛ بلکه می داند عافیت طلبی از خـدای متعال، محبوبِ اوست و از همین رو خواهانِ عافیت و سـلامتی می شود. (22) 22. رجوع شود به دعای بیست و سوم صـحیفه ی سـجادیه که در آن امام زین العابدین (علیه السـلام) از خداوند به عبارات مختلف طلب عافیت کرده اند. یکی از دعاهای حضرت این است: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمَدٍ وَ آلِهِ و عافِنی عافِیَةً کافِیَةً شافِیَةً عالِیَّةً نامِیَّةً ، عافِیَةً تُوَلِّدُ فی بَدَنی العافِیَةَ عافِیَةَ الدُنیا والآخِرةِ .

امّا در هیـچ حالی – قبل از دعا و پس از آن – از آن چه خداونـد برایش مقـدّر فرموده ناراضـی نیست. پس اگر دعایش در رفع بیماری مؤثّر واقع نشد، از این که خدا برایش چنین خواسته، قلباً خشنود و راضی است. این شرط وجود ایمان در انسان می باشد.

ص:412

به هر حـال مؤمن بایـد برای رفع گرفتاری هایش به درگاه خـدا بنالـد و خـدا همین شـکایت را از مؤمن می پسـندد، امّا مشـروط بر این که هیچگونه ناخشنودی نسبت به آنچه خداوند می خواهد، در مؤمن نباشد.

خداوند دوست دارد که بندگانش وقتی در تنگنا و سـختی قرار می گیرند، به خودِ او روی آورند و از هیچ مخلوقی چیزی نخواهند) مگر آنها که خداونـد خود امر به توسّل به ایشان کرده که توسّل به آن ها در حقیقت توسّل به خـداست (و به طور کلّی یکی از حکمت های بلایا می تواند همین امر باشد. ولی در عین حال از آن ها خواسـته است که همواره به آنچه او در مورد بندگانش می پسـندد، راضی و خشنود باشند. لذا همان طور که در روایات ائمه (علیهم السلام) آمده است،» رضا «به قضای الهی و» صبر «در بلایا، همراه با شکر نعمت های خداوند، انسان را به مقام» صِدّیقین «می رساند. (23) 23. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح 6.

» صبر جمیل «که در قرآن به آن امر شده است، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد.

فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلاً (24). 24. معارج / 5.

وقتی جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) از معنای» صبر جمیل «در آیه ی فوق پرسید، حضرت در پاسخ فرمودند:

ذلکَ صَبرٌ لَیسَ فیه شَکویً الَی النّاسِ . (25) 25. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الصبر، ح 23.

آن، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد.

روح صبر همان رضایت و خشـنودی مؤمن از قضای خداونـد است و اگر با حفظِ صبر برای رفع بلا و گرفتاری اش به درگاه الهی شـکایت کند، کار نادرستی انجام نداده است.

آنچه با صبر جمیل سازگار نمی باشـد، شـکایت به غیر خـداست؛ به مردمی که خود محتاج دسـتگیری و رحمت خدا هسـتند. مؤمن فرجِ خود را فقط و فقط از خدایش می طلبد و به کسـی جز او امید نمی بندد. بنابراین دوری از امام عصـر (علیه السـلام) که مهم ترین گرفتاریِ مؤمنان در این زمان است، آن ها را وا می دارد تا از این امر به درگاه الهی شکایت کنند و از ذات اقدسش گشایش در این گرفتاری بخواهند. چنانکه در هر دو

موردِ نقـل شـده، پس از شـکایت به سوی پروردگار، از او می خواهنـد تا فرج آن ها را هر چه زودتر برسانـد و آن ها را از گرفتاری هایشان خلاصی بخشد؛ که فرج الهی با ظهور » امام عدل «یا» سلطان حق «حاصل می شود.

خلاصه اینکه شکایت به درگاه الهی، اگر با ناخشنودی بنده همراه نباشد، نه تنها مذموم نیست، بلکه پسندیده و مأمورٌ به می باشد.

پی نوشت ها:

1. اصول کافی، کتاب الحجّة، بابٌ فی الغیبه، ح 31.

2. البته در مورد اهـل بیت عصـمت و طهارت چنین نیست. چون ایشان معیار حق و باطل هسـتند و خشـنودی آن ها نشانه ی حقّانیت و ناخشودیشان نشانه ی بطلان می باشد.

این حقیقت در زیارت حضـرت مهدی (علیه السلام) چنین آمده است:» الحَقُّ ما رَضیتُموه. وَ الباطِلُ ما سَخِطتُموه. «حقّ آن چیزی است که شـما از آن خشـنودید، و باطل عبارت است از آنچه مورد ناخشنودی شماست.) احتجاج طبرسی ج 2 ص 317، بحارالانوار ج 102 ص 82)

» سـخطتموه «در بسیاری از کتاب ها، از جمله» مفاتیح الجنان «– به اشتباه » أسخطتموه «آمده است، در حالی که در منابع موجود از این زیارت بـدون اسـتثنا » سـخطتموه «ذکر شـده. علاوه بر این که» أسـخطتموه «یعنی» آن را ناخشـنود ساختید «که هیچ مناسـبتی با معنای عبارت زیارت ندارد.

3. امالی طوسی ص 625.

4. کمال الدین باب 25 ح 8.

5. کمال الدین باب 31 ح 7.

6. الخصال ج 2 ص 541.

7. کمال الدین باب 55 ح 8.

8. بحارالانوار ج 102 ص 102.

9. دعای ندبه) الاقبال ص 297).

ص:414

10. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر فی حال الغیبه، ج 2.

11. برائت/ 33.

12. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فیهُ نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، ح 91.

13. آل عمران/ 19.

14. بحارالانوار ج 53 ص 4.

15. بحارالانوار ج 52 ص 336 ح 71.

16. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

17. بحارالانوار ج 52 ص 390 ح 212.

18. بحارالانوار ج 67 ص 351 ح 54.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

«راسخون

تاریخ انتشار: 1 دی 1394

ارسال کننده: jc313

غیبت حضرت مهدی علیه السلام از چه زمانی بوده است ؟

طول عمر امام عصر و ارتباط آن با زنده بودن حضرت الیاس، خضر و عیسی علیهم الس...

آیا اگر از گناه اجتناب کنیم و منتظر واقعی باشیم، امام زمان به دیدار ما می آ...

ابعاد انتظار امام مهدی علیه السلام

چرا پیامبران و بقیه امامان غیبت نکردند تا به شهادت نرسند؟

آیا دعایی برای رفع گرفتاری از امام زمان در روایات نقل شده و شیعیان به این ک...

چرا ائمه نیز آرزوی دیدار امام زمان را داشته اند؟

تکالیف مردم در زمان غیبت

ص:415

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (2)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

غفلت از دردِ غیبت امام (علیه السلام)

نتیجه ی بحث گذشته این است که زندگی یک مؤمن فقط با ظهور امامش به حالت ایده آل و خداپسندانه می رسد و قبل از آن، ایمانِ انسان ها به کمال مطلوب خود نمی رسد و مؤمنان نخواهند توانست مسیر بندگی خدا را آنچنانکه شایسته است طیّ کنند. یک مانع جدّی در این طریق، تعلّقات دنیوی و مادّی است و بندگان خدا تا وقتی به رشد عقلانی کامل نرسیده اند، همواره مزاحمت های اساسی در راه ترقیّات معنوی خود دارند. این مانع با رشد عقلانی بندگان به دست با کفایت امام عصر (علیه السلام) پس از ظهور ایشان برطرف می گردد. و مؤمنان – که همه ی زمین را در بر می گیرند – به خوبی خواهند توانست مسیر ترقّی و تکامل روحی را بپیمایند. در آن زمان علم و حکمت الهی به وفور در اختیار اهل ایمان قرار می گیرد؛ تا آنجا که امام باقر (علیه السلام) فرموده اند:

تُؤتَون الحکمَةَ فی زمانِهِ حَتّی انَّ المَرأَةَ لَتَقضی فی بَیتِها بِکتابِ الله تعالی و سُنّةِ رسولِ الله (صلی الله علیه وآله وسلم). (1) 1. بحارالانوار ج 52 ص 352 ح 106.

در زمان آن حضرت (علیه السلام) به شما) مؤمنان (حکمت ارزانی می شود؛ تا آنجا که یک زن) بدون آنکه به اختلاط با نامحرم گرفتار شود (در خانه اش به کتاب خدای متعال و سنّت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حکم می کند.

و به این ترتیب روزگار شادی و خوشی های معنوی شیعیان، با ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه فرا خواهد رسید. این شادمانی چنان فراگیر است که مؤمنانِ از دنیا رفته را نیز در قبرهایشان در بر می گیرد:

لا یَبقی مُؤمِنٌ مَیِّتٌ إلّا دَخَلَت عَلَیهِ الفَرحَةُ فی قَبرِه و ذلک حَیثُ یَتَزاوَرُونَ فی

قبورِهم و یَتَباشَرونَ بِقیام القائِم (علیه السلام) (2) 2. غیبت نعمانی باب 9 ح 5.

هیچ مؤمنی از مردگان نمی ماند مگر آنکه شادی و خوشحالی در قبرش به او می رسد. و این در هنگامی است که یکدیگر را در قبرهایشان ملاقات می کنند و قیام حضرت قائم (علیه السلام) را به یکدیگر بشارت می دهند.

و نه تنها انسان ها بلکه همه ی حیوانات و گیاهان و حتی جمادات هم از خیر و برکت ظهور حضرت بهره مند می شوند:

فَعِندَ ذلک تَفرَحُ الطُّیُور فی اوکارِها و الحیّتانُ فی بِحارِها و تُمَدُّ الاَنهارُ و تَفیضُ العُیُونُ و تُنبِتُ الاَرضُ ضِعفَ اکُلِها. (3) 3. بحارالانوار ج 52 ص 304 ح 73.

در آن هنگام پرندگان در لانه های خود و ماهی ها در دریاهایشان شادمان می شوند و رودخانه ها جاری شده و چشمه ها می جوشد و زمین چندین برابر محصولات خود را می رویاند.

پس هنگام ظهور، هنگامه ی ظهور همه ی خوبی ها و زیبایی هاست و مؤمنان در آن زمان، هستی را با همه ی طراوتش و زمین را با تمام خرّمی اش و دنیا را با تمامی برکاتش مشاهده می کنند. اکنون زندگی در چنین فضایی را مقایسه کنیم با محرومیت ها و کاستی ها و دردهای اهل ایمان در زمان غیبت مولایشان تا تصدیق کنیم که زیستن بدون ظهور امام (علیه السلام) زندگی همراه با بدبختی و بیچارگی است. ولی افسوس که این بیچارگی را اکثر مردم احساس نمی کنند! دردِ بزرگتر از خودِ غیبت، احساس نکردن این درد است!

مَثَل ما مَثَل آن طفل صغیری است که پدر خویش را در سنّ کودکی از دست می دهد و یتیم می گردد ولی خودش به دلیل عدم بلوغ عقلی نمی فهمد که چه بلایی به سرش آمده است، امّا بزرگترها که عاقل هستند متوجه می شوند و برای او دلسوزی می کنند در حالی که خود کودک مشغول بازی و سرگرم به امور بچه گانه است. او در هنگام بازی غم و غصه ی از دست دادن پدر را به کلّی فراموش می کند و به اسباب بازی هایش دل خوش می کند.

همین کودک غافل، وقتی کم کم رشد می کند و به سنّ بلوغ می رسد، تازه دردِ

یتیمی را احساس می کند و آن وقت متوجّه می شود که در کودکی چه مصیبتی دامنگیرش شده بود. آن گاه که جای خالی پدر را حسّ کند و دردِ بی پدری را بچشد، تازه غم و غصه هایش شروع می شود و رنج های سال یتیمی را یک جا احساس می کند.

یتیمی زمان غیبت هم چنین است. مؤمنان در این هنگام یتیمانی هستند که از پدر واقعی خویش دور افتاده اند و راهی برای این که ارتباط عادی با ایشان برقرار کنند و از ایشان بهره ی کافی ببرند، ندارند.

این حقیقت را پدر بزرگوارِ امام عصر (علیه السلام) از قول پدرانشان از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قرن ها قبل گوشزد کرده اند:

اشَدُّ مِن یُتمِ الیَتیمِ الذی انقَطَعَ عَن ابیهِ یُتمُ یَتیمٍ انقَطَعَ عن امامِهِ وَلا یَقدِرُ عَلَی الوُصُولِ الیه.... (4) 4. بحارالانوار ج 2 ص 2 ح 1.

سخت تر از یتیمیِ آنکه از پدرش جدا شده، یتیمیِ آن یتیمی است که از امامش بریده شده و نمی تواند به او برسد) دسترسی به او ندارد ....)

آری؛ این یتیمی سخت تر و مصیبتش شدیدتر است. زیرا این یتیم، پدر واقعی و حقیقی اش را گم کرده و آن یتیم صرفاً پدر نَسَبی اش را از دست داده است. امّا دریغ و درد که بیشتر این یتیمان چون عقل و رشد کافی ندارند، بِسان آن طفل نابالغ، درد یتیمی خویش را احساس نمی کنند و از این بابت هیچ نگرانی و غصّه ای هم در زندگی خویش ندارند؛ به سرگرمی ها و دلخوشی های مختلف مشغول شده اند و به کلّی این درد را فراموش کرده اند.

گرد و غبار این غفلت بسیاری از اهل ایمان را فرا گرفته و کمتر مؤمنی یافت می شود که در تب و تاب این مصیبت گرفتار آمده و غم و غصّه ی این گرفتاری او را بی تاب نموده باشد.

اگر از مؤمنان خواسته شود که گرفتارهای خود را بشمارند، چند درصد ایشان نخستین گرفتاری خود را دوری و محرومیت از وجود امام عصر (علیه السلام) می دانند؟ و چند درصد در مرتبه ی دهم و صدم و... از این گرفتاری یاد می کنند؟ و آیا نیستند شیعیانی که هرگز این مسأله را گرفتاری خودشان ندانند؟! درست مانند

این که کودکی در یک نقطه از زمین که هیـچ ارتباطی هم با ما ندارنـد، پـدرِ خودش را از دست بدهـد. ما در این مورد چقدر ناراحت می شویم ؟!

مهم این است که مسـأله ی غیبت امام زمان (علیه السـلام) جزء گرفتاری های شخصـی مؤمنان محسوب شود. و تنها وقتی چنین خواهد بود که تعلّق خاطر روحی و معرفتیِ شـیعیان نسبت به امامشان در یک حداقل مطلوب باشد. ولی متأسفانه چون در بسیاری از ایشان چنین نیست، این مسأله جزء گرفتاری های شخصی آن ها به حساب نمی آید. و اصلِ مشکل همین جاست.

تا این اشکال رفع نگردد و ارتباط روحی – معرفتیِ تک تک مؤمنان با امام غایب خویش آنچنان محکم نشود که دوری از ایشان گرفتارشان کنـد، سوز انتظـار فرج برای آن ها حاصل نمی شود. دلیل این امر کاملاً روشن است. تا کسـی گرفتار نباشـد، فرج برایش معنا نـدارد. آنکه خود را گرفتار نمی بینـد، انتظار چه فرجی را از جانب خداونـد داشـته باشد؟ ابتدا باید چیزی او را ناراحت و گرفتار سازد، تا برای رفع آن به رحمت خدا و دستگیری او امید بندد.

پس برای خلاصـی از این غفلتِ شوم، راهی جز معرفتِ بیشتر به امام عصر (علیه السلام) و ارتباط و اتصال روحیِ قوی تر با آن قطب عالم هستی، وجود ندارد.

و اگر چنین شود، حـال انتظـار فرج امام زمان (علیه السـلام) خود به خود در انسان حاصل می شود. امّا اگر چنین نشود، با هیـچ توصـیه و تکلیفی، این حال و سوز آن در فرد ایجاد نمی گردد.

حال به یکی از زمینه هایی که بستر مناسب و مؤثّری برای چشیدن درد غیبت امام عصر (علیه السلام) است، اشاره می کنیم.

رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه ی زمین

می دانیم که مأموریت مهدی موعود (علیه السلام) از طرف خداوند برطرف کردن ظلم و جور از سراسر گیتی و برقراری عدل و قسط در کلّ جهان است. این مطلب به صورت متواتر از رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السـلام) نقل شـده است. اهل سنّت نیز این معنا را در احادیث خود

نقل کرده اند. نمونه ای از احادیث شیعه را از زبان حضرت امام حسین (علیه السلام) نقل می کنیم:

لو لَم یَبقَ مِنَ الـدُّنیا إلّا یَومٌ واحِـدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الیومَ حتّی یَخرُجَ رَجُلٌ مِن وُلدی فَیَملَؤهَا عَدلاً و قِسـطاً کما مُلِئَت جَوراً و ظُلماً. کذلک سَمِعتُ رسولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) یَقول. (منتخب الاثر ص 247 ح 1.

اگر از) عمر (دنیا جز یک روز باقی نمانـده باشد، خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا این که مردی از فرزندان من قیام کند و دنیا را پر از عدل و قسط نماید همان گونه که از ظلم و جور پر شده است. این گونه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم.

این عنوان، یعنی پر کردن دنیـا از عـدل و قسـط ، دربرگیرنـده ی تمـام مـأموریتی است که حضـرت مهـدی موعود) عجل الله تعالی فرجه الشـریف (از طرف خداوند دارد. مطابق آنچه صاحب کتاب شـریف» مکیال المکارم «در توضـیح حدیث آورده اند،» عدل «اعمّ از» قسط «است. چون قسط در موارد احقاق حقّ دیگری استعمال می شود ولی عدل اعمّ از این است. ایشان می فرمایند:

العـدل موافقـة الحقّ مطلقاً. و القسط موافقـة الحقّ فی مورد الخلائق.... و الجور ضدّ القسط . و الظلم ضدّ العدل. فالظلم هو التجاوز عن الحقّ مطلقاً. و الجور هو التجاوز عن الحقّ الراجع إلی الغیر. (کیال المکارم ج 1 ص 119.

عـدل رعـایت کردن هر حقّی است. و قسـط رعایت حقوق مخلوقات... و جور ضـدّ قسط ، و ظلم ضـدّ عـدل است. بنابراین ظلم رعایت نکردن هر حقی است، ولی جور رعایت نکردن حق دیگران) مخلوقات (است.

با این بیان،» عدل «یعنی رعایت حقوق همه ی صاحبان حق. هر کس بر انسان حقّی داشـته باشد، رعایت عدل در مورد او به این است که حقّش ادا گردد. ولی » قسط «مربوط به رعایت حقوق مردم و سایر خلایق می باشد.

اولین صاحب حق بر انسان، خدای متعال است که رعایت عدل نسـبت به او یعنی احترام گذاشـتن به حقوق الهی. ساده ترین حق خداوند بر انسان ها این است که

او را نافرمانی نکنند. چرا که هر معصیتی در حقیقت زیرپا گذاشتن یکی از حقوق الهی و» ظلم «به اوست. علاوه بر اینکه نفس و جان انسان هم بر او حق دارند و هر گناهی در واقع ظلم به خود هم به شمار می آید. پس لازمه ی پرشدن دنیا از عدل این است که انسان ها به حقوق خداوند بر خودشان احترام بگذارند و توحید – که حق مسلّم الهی است – در سراسر عالم برقرار گردد.

پس از خداوند، پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) بیشترین حقوق را بر همه ی خلایق دارند. لذا اجرای عدالت اقتضا می کند که حقوق ایشان ادا گردد و مذهب تشیّع در روی کره ی زمین فراگیر شود.

پس از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) حقوق مردم بر یکدیگر مطرح می شود. لازمه ی عدالت در این قلمرو آن است که پس از ظهور امام (علیه السلام) کسی نتواند جان و مال و آبروی مردم را به ناحق مورد تجاوز قرار دهد و این امر به طور کامل در عصر ظهور تحقق می یابد، ان شاءالله.

مؤمنان که در انتظار تحقق چنین روزی هستند، از وقوع ظلم ها و جنایت هایی که روی زمین واقع می شود، رنجور و مصیبت زده هستند، هر چند که این ظلم و جنایت بر شخص ایشان وارد نشود. اصولاً مؤمن به دلیل ایمان و غیرت دینی اش نمی تواند تحمّل کند که بندگان خدا روی زمین از انواع نعمت های الهی در جهت نافرمانیِ او بهره ببرند.

مؤمن به وقوع هیچ معصیتی در عالَم رضایت نمی دهد و از اینکه دین الهی روی زمین حاکم نیست، در رنج و گرفتاری می باشد. پس قلمرو گرفتاری های مؤمنان، هر ظلم و جنایت و بی عدالتی را که در هر نقطه ی روی زمین واقع می شود، در بر می گیرد. انسان با ایمان تاب مشاهده ی نافرمانی خدا را از هیچ کس و در هیچ جا ندارد و از این که در زمان غیبت امام (علیه السلام) حق خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) و حقوق مظلومان پایمال می شود، به اندازه ی غیرت دینی اش ناراحت می شود.

ص:421

معاصـی و ظلم ها» منکرات «هسـتند. و» نهی از منکر «وظیفه ای است که همه ی مؤمنان موظّف به انجام آنند تا با رعایت شـرایط شرعی آن، در برابر وقوع ظلم و معصـیت ایسـتادگی کننـد. اولین مرحله ی نهی از منکر که اساس مراحل بعدی است، » انکار قلبی «می باشد. و این همـان چیزی است که ملازم با ناراحتی و رنـجِ قلبی مؤمن از وقوع گناه است. هر چه ایمان کسـی قوی تر باشـد، از مشاهـده ی ظلم، بیشتر رنج می برد و گرفتارتر می شود.

در این جا نمونه ای از این گونه رنج و ناراحتی را در مورد یکی از نمونه ها و اسوه های کامل ایمان – امام (علیه السـلام) – شاهد می آوریم تا روشن شود که هر کس غیرت دین اش بیشتر باشد، در برابر ظلم و جنایت، رنج و گرفتاری اش بیشتر است.

داستان بشّار اسدی یکی از دوستان امام صادق علیه السلام

شخصـی به نام» بَشّار «می گویـد: در کوفه خـدمت امام صادق (علیه السـلام) رسـیدم. طبقی از خرما برای ایشان آورده بودند و حضـرت مشغول خوردن از آن بودند. به من فرمودند: بیا جلو و بخور. عرض کردم: خداوند بر شما گوارا فرماید.

مـن در راه کـه می آمـدم، صـحنه ای را دیـدم که غیرت مرا برانگیخت و دل مرا به درد آورد و اثر عمیقی در من گـذاشت.) کنـایه از این که اشـتهای خوردن نـدارم (. حضـرت فرمودنـد: به حقّی که من بر تو دارم، نزدیـک بیا و بخور. من نزدیک رفتم و مشـغول خوردن شـدم. آقا فرمودند: آنچه را دیدی تعریف کن.

عرض کردم: یکی از مأموران امنیتی حکومت را دیدم که بر سـرِ زنی می زد و او را به سوی زندان می کشید و آن زن با صدای بلند فریاد می زد: المُستَغاثُ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ ! ولی هیچکس به فریادش نمی رسید. حضرت فرمودند: چرا با او چنین می کردند؟ عرض کردم:

از مردم شـنیدم که می گفتنـد: این زن به زمین خورد. پس گفت: لَعَن اللهُ ظالِمیـکِ یـا فاطِمـةُ : ای فاطمه (علیها السـلام) خداونـد سـتم کنندگان به شما را لعنت کند. و همین

باعث شد که با او چنین رفتاری کردند.

امام صادق (علیه السلام) با شنیدن این ماجرا دست از خوردن کشیدند و شروع به گریستن کردند تا آن حد که دستمال و محاسن و سینه ی ایشان از اشک خیس شد. سپس فرمودند: بشّار! برخیز به مسجد سهله برویم تا به پیشگاه خداوند دعا کنیم و آزادی این زن را از او طلب نماییم. و از طرف دیگر یکی از شیعیان را به دارالحکومه فرستادند و سفارش کردند که اگر برای آن زن اتفاقی افتاد، خودش را به ایشان برساند و خبر دهد.

بشّار می گوید: با امام (علیه السلام) به مسجد سهله رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز خواندیم. آنگاه امام (علیه السلام) دست خود را به سوی آسمان بلند کردند و دعا فرمودند: یا الله....) بشّار دعا را نقل نکرده است (. و بعد از دعا به سجده رفتند. و من در سجده جز صدای نفسِ ایشان را نمی شنیدم. سپس سرِ خود را از سجده برداشتند و به من فرمودند: بلند شو. آن زن آزاد شد.

بشّار می گوید: ما در خدمت امام (علیه السلام) از مسجد بیرون آمدیم. در راه با همان شخص که حضرت او را به سوی دارالحکومه فرستاده بودند، برخورد کردیم.

حضرت پرسیدند: چه خبر؟ گفت: زن آزاد شد. پرسیدند: چگونه آزادش کردند؟

گفت: نمی دانم. ولی من کنار در ایستاده بودم که نگهبان بیرون آمد و آن زن را صدا زد و به او گفت: چه سخنی بر زبان آوردی ؟ گفت: زمین خوردم. پس گفتم: لَعَنَ اللهُ ظالمیکِ یا فاطِمة. پس آن بلا را به سرم آوردند. نگهبان دویست درهم درآورد و گفت: این ها را بگیر و فرماندار را حلال کن. ولی آن زن قبول نکرد. نگهبان که دید او نمی پذیرد، داخل شد و به رئیس خود گزارش داد. سپس بیرون آمد و گفت: برو به خانه ات) آزاد هستی (. آن زن هم رفت.

حضرت فرمودند: از گرفتن دویست درهم خودداری کرد؟! گفت: بله، در حالی که – قسم به خدا – به آن ها نیاز داشت. سپس امام (علیه السلام) از جیب مبارکشان کیسه ای درآوردند که هفت دینار طلا در آن بود و به آن شخص فرمودند: این ها را به منزل آن زن ببر و از جانب من به او سلام برسان و این دینارها را به او بده.

بشّار می گوید: ما با هم رفتیم و سلام امام (علیه السلام) را به آن زن رساندیم. او

گفت: شـما را به خدا آیا جعفربن محمد (علیه السـلام) به من سـلام رساندند؟ به او گفتم: خداوند تو را رحمت کند؛ قسم به خدا حضرت جعفربن محمد (علیه السلام) به تو سلام رساندند.

آن زن) از فرط شوق و محبّت (گریبـان چاک کرد و بیهوش افتاد. ما صبر کردیم تا به هوش آمـد و گفت: یک بار دیگر سـخن خود را تکرار کنید. ما حرف خود را تکرار کردیم) دوباره سـلام حضرت را به او ابلاغ کردیم (تا اینکه سه بار سلام حضرت را به او رساندیم و او هر دفعه به همان حال افتاد. بعـد به او گفتیم: بگیر. این ها را حضـرت برای تو فرسـتاده اند. بشارت باد بر تو. پول ها را گرفت و گفت: از امام (علیه السلام) بخواهید تا از خدا بخشایش مرا طلب کند؛ که من وسیله ای به سوی خدا بهتر از ایشان و پدرانشان نمی شناسم.

بشّار می گوید: به سوی امام (علیه السـلام) بازگشتیم و همه ی اتفاقات را برای ایشان تعریف کردیم. حضـرت شـروع به گریسـتن کردند و برای آن زن دعا نمودند. من هم گفتم: لَیتَ شِ عری متی أری فَرَجَ آلِ محمّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم): ای کاش می دانستم که چه موقع فرج آل محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) را می بینم! (7) 7.

بحارالانوار ج 47 ص 379 تا 381.

این داسـتان را به دلیل نکات آموزنده اش به طور کامل نقل کردیم. بشّار یکی از دوسـتان امام صادق (علیه السلام) بود که وقتی در طول راه صحنه ی کتک خوردن آن زن مظلوم را مشاهده کرد، غیرت ایمانی اش او را چنان منقلب کرد که نمی توانست دعوت امام (علیه السلام) را برای خوردن خرما اجابت کنـد. و آنگاه که خود امام (علیه السـلام) از ماجرا آگاه شدنـد، بیش از بشّار تحت تأثیر قرار گرفتند و گریسـتند، آنچنان که اشک صورت و سینه ی ایشان را مرطوب کرد.

مشاهـده ی ظلم و جنایت برای امام (علیه السـلام) که» غیرة الله «است، اینقدر رنج آور می باشد، به خصوص که این ظلم در حق یکی از دوسـتان حضـرت روا شده باشد. محبّت بین امام (علیه السـلام) و شـیعیان طرفینی است. زنی که امام (علیه السلام) آن طور برایش نگران بودند، وقتی شنید که حضرتش به او سلام رسانده اند، از خود بی خود شد و در عین حال به قدری عاقل و فهمیده بود که بهترین و

لازم ترین حاجتِ خود را به عرض مولایش رساند.

آخرین سخن بشّار در این ماجرا، حرف دل همه ی مؤمنان به خصوص شیعیان زمان غیبت است که: ای کاش می دانستیم چه موقع فرج اهل بیت (علیهم السلام) را مشاهده می کنیم. دیدن آن مصیبت و گرفتاری، داغ دل بشّار را تازه کرد و حرارت انتظار فرج را در او شعله ور نمود.

مؤمن، وقتی گرفتاری و ناراحتی شیعیان و بالاتر از آن غم و غصّه ی امام زمانش را به خاطر گرفتاری های دوستانشان می بیند، سوز انتظارِ فرج بیشتر دلش را به درد می آورد؛ چرا که عمق مصیبت ها و دردها را بیشتر حس می کند. آری؛ هر چه انسان گرفتارتر شود، انتظار فرجش نیز شدت بیشتری به خود می گیرد.

آسیه و رعضه دو عاشق خدا زیر شکنجه دو مدعی الوهیت!

اشاره

دنیائی که مازندگی می کنیم، پر از ناملائمات و غم و غصه و ناراحتی های، روحی و جسمی است و هرکسی نسبت به خودش در دوران زندگیش، گرفتاری های گوناگون دارد (کوتاه یا طولانی مدت).

تنها چیزی که انسان و حتی حیوان را از این انبوه درد و غم، نجات می دهد و از آنها رهائی می بخشد «عشق» است، عشق به زندگی، عشق به اولاد، عشق به کسب و کار، عشق به درجه ومنصب و شغل و سفر و. و. و.

اگر کسی عاشق این مسائل باشد، در برابر هیچ مشکلی، اظهلر ناراحتی نمی کند و بجان می خرد و به مقصد و مقصود می رسد، اما اگر فاقد عشق و علاقه به اینها باشد، همیشه گریان و نالان و شاکی و افسرده و روی شاد و لب خندان نخواهد داشت.

خلاصه عشق است که جسم و جان مادر (انسان یا حیوان) را به آن همه زحمات دوران بارداری وشیردهی و پرستاری تربیت و بزرگ کردن بچه اش، هموار می کند.

عشق، زندگی زن و شوهر را شیرین و قابل تحمل می کند، عشق بهمدیگر، جامعه را بهم پیوند می دهد، عشق است که، آنهمه مشکلات کشاورزی و دامداری

و سایر شغلهای سخت و طاقت فرسا را، آسان می کند.

عشق بود، زلیخا را به آن روز سیاه انداخت اما هیچوقت از معشوقش، دست برنداشت و صرف نظر نکرد و یوسفش را از یاد نبرد، همچنین لیلی مجنون و شیرین فرهاد و هزاران جریان از این قبیل که تاریخ پر از آنست.

اینها نتیجه و آثار عشق مجازی و ظاهری وکم پایه است، می رسیم به عشق حقیقی و فونداسیون قوی و معنوی خدائی و الهی که بلال یک عبد حبشی زیر تخته سنگها به او می گویند از محمد و گفته او دست بردار ولی او نفس زنان می گوید «اللّه أحد أحد» و امثال فراوان او، یا آن شخصیت بارز جهان آفرینش، در بیابان سوزان، تمام هستی جان و مال و اهل و عیال و حتی طفل ششماهه و شیرخوارش را با لب تشنه و زخم بیشمار، دو دستی به معشوق تقدیم می دارد و خم به ابرو نمی آورد وهزاران نمونه های تاریخ و اجتماع که شنیده ایم و می دانیم.

از رهروان این مسیر بانوانی هم هستند که قرآن و روایات وتاریخ، سرگذشت و فداکاری و میزان عشق الهی آنها را برای ما بیان کرده و بیادگار گذاشته است از قدیمی ها مانند صیانه زن حزقیل که شوهرش و بچه هایش را جلوی چشمش به تنور آتش انداخته و سوزاندند اما عشق به معبود، اجازه نداد از هدفش دست بردارد و بعد از هزاران سال سوره مبارکه (بروج) در باره آنها نازل و یادشان را زنده وگرامی نگه میدارد و از معاصرین هم میلیون ها عاشق جان به کف از اقصی نقاط دنیا مخصوصا از کشور عاشق آل محمد، پا پیاده و با ویلچر حتی مانند بچه ها راه می روند، تا خود را به «اربعین» مولایشان به آن سر زمین عاشقان جان به کف «کربلا» می گویم، برسانند و سر به آستانش بسایند، یا مادران و پدرانی که خود و جوانان خود را با کمال عشق و علاقه، به معشوق خود دودستی تقدیم داشتند و می دارند، یا «مدافعان حرم» که جان عزیز خود را در طبق اخلاص گذاشته و به معشوق و محبوبشان، اهداء می نمایند. که با شمردن به پایان نمی رسند.

دوست دارم در این زمینه دو نمونه از رهروان این عشق الهی را که هردو در قصر و قصور شاهانه ای عمر می گذراندند که صاحبانش ادعای الوهیت و خدائی می کردند را بطور حلاصه، از نظر عزیزان بگذرانم که از تمام عزت و شوکت دنیوی

خود دست برداشتند و چشم پوشیدند و خود را بیمه جهان ابدیت نمودند و عظمت و عزت و شوکت ابدی را برای خود اختصاص داد ه و به دست آوردند.

1 - رعضه دختر نمرود

2 - آسیه دختر مزاحم

آسیه دختر» مزاحم بن عبید بن ریان بن ولید «از فرزندان و نسل پیامبران و از قوم بنی اسرائیل است. سال ولادت و عمر او را مورخین ذکر نکرده اند، رامسیس فرعون مصر او را به عقد خود درآورد و دختری به نام» انیسا «از آنها به دنیا آمد.

این دختر علیل و بیمار غیرقابل علاج بود (بنا به روایتی خود آسیه بود) که با در همان دوران کودکی با مالیدن آب دهان موسی (علیه السلام) به وی، او را بهبود بخشید.) در اخبار آمده که فرعون به کاهنان متوسل شد. آنها گفتند: ای فرعون! ما پیش بینی می کنیم که از درون آب نیل انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند بهبودی می یابد. پس از اینکه موسی را از آب گرفتند آسیه (س) همسر فرعون آب دهان آن کودک را به بدن دختر مریض (یا خودش) مالید و شفا یافت (. آسیه (س) زن کسی بود که ادعای خدایی داشت و تمام زرق و برق های مصر پهناور و مردم آن سامان در اختیار او بود ولی آسیه (س) خود را در برابر آن همه عوامل مادی نباخت و با اخلاص تمام در نهان به بندگی خدا می پرداخت و از زنان ممتاز جهان به شمار می آمد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وی را در ردیف» خدیجه، فاطمه، مریم «بهترین زنان اهل بهشت خوانده است. وی هنگامی که معجزه موسی (علیه السلام) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد و او پیوسته عقیده و ایمان خود را مکتوم می داشت. در کاخ فرعون همسر حزقیل بنام (صیانه) بعنوان آرایشگر دختر

فرعون مشغول خدمت بود.) از حزقیل بعنوان مؤمن آل فرعون یاد می شود. او مردی از فرعونیان بود که به موسی ایمان آورده بود، اما ایمان خود را مکتوم می داشت، در دل به موسی عشق می ورزید و خود را موظف به دفاع از او می دید.

برخی دیگر او را یکی از پیامبران الهی می دانند و جمعی معتقدند که وی خزانه دار مخصوص فرعون بود. بنابر روایتی حزقیل به شغل نجاری اشتغال داشت و همان بود که صندوق را برای مادر موسی ساخت تا موسی را در آن نهاده و به رود نیل بیندازند. گویند حزقیل 600 سال ایمانش را از طاغوتها پوشیده داشت، سرانجام فرعون دستور داد تا او را قطعه قطعه کنند، اما با این وصف نتوانستند در ایمانش رخنه ای ایجاد کنند. (روزی (صیانه) مشغول شانه زدن به زلفهای انیسا دختر فرعون بود که شانه از دستش افتاد و هنگام برداشتن آن» بسم الله «گفت! دختر فرعون با تعجب گفت: منظورت از گفتن» الله «پدرم فرعون است ؟ صیانه گفت: نه ، منظورم خدای موسی و هارون (علیه السلام) است که زمین و زمان و پدرت فرعون را آفریده است! این خبر به گوش فرعون رسید. صیانه و فرزندانش را به حضور طلبید و پرسید: پروردگارت کیست ؟ صیانه گفت: خدای من و تو، الله است که پروردگار جهانیان است. فرعون با شنیدن این سخن بیدرنگ دستور داد تنوری را که از مس ساخته بودند، آتش کنند، سپس به ترتیب تمام فرزندان صیانه را در میان تنور آتشین افکندو سوزاند، تا نوبت به آخرین بچه او رسید که طفلی شیرخواره بود.

صیانه منقلب شده و صبر و قرارش تمام و با عاطفه سوزناک شروع به اعتراض و گریه نمود، ولی آن بچه شیرخواره به امداد غیبی چون عیسی (علیه السلام) به سخن آمد و گفت: ای مادر صبر کن! که این بلاها در راه حق است. سپس خودِ صیانه را به میان تنور انداخت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: از سوختن آن زن و فرزندانش بوی خوشی پدیدار شد که در آسمان به مشام ملائکه رسید و من هنگام رفتن به معراج آن بوی خوش را استشمام کردم. 0 عشق چه کارها که نکند).

آسیه (س) وقتی کشته شدن صیانه همسر حزقیل و فرزندانش را با این وضع فجیع و دردناک مشاهده نمود، دید که ملائکه روح صیانه را به آسمان بالا می برند، یقین او زیاده شد، لذا ایمان خود را ظاهر کرده و شدیداً به فرعون اعتراض کرد و

گفت: وای بر تو ای فرعون! تـا کی جنـایت خواهی کرد؟ چقـدر به خـدایت و خـدای عالمیان جرأت و جسارت پیـدا کرده ای ؟ این زن و فرزندان او چه گناهی کرده بودند که آنان را به آتش کشیدی ؟ فرعون گفت: مگر تو هم مثل صیانه دیوانه شده ای که اینگونه سخن می گویی ؟ آسـیه گفت: دیوانه نشده ام ولیکن به خدای موسـی (علیه السـلام) که خدای عالمیان است ایمان آورده ام! فرعون که انتظار نداشت چنین سخن اعتراض آمیزی از همسـرش بشنود و هرگز فکر نمی کرد که موسی (علیه السلام) پایگاه نیرومندی در دربار فرعون داشته باشد و آسیه (س) را به آیین خود جـذب کنـد، به شدت تکان خورد و احساس خطر کرد و دنیا در نظر او تار گردید. چون آسـیه (س) را بسـیار دوسـت میداشت، چیزی نگفت، بلکه به سراغ مادر آسیه رفت و به او گفت:

دخترت دیوانه شده! سـخن از موسـی (علیه السـلام) و خدای او بر زبان جاری می کند. سـپس مادر آسیه و فرعون به نزد آسیه (س) آمده و بزعم خود او را نصـیحت کردنـد که دست از این آیین بردار و گرنه همچون همسـر حزقیل به سـزایش خواهد رسـید! ولی آسـیه (س) هرگز تسـلیم خواست فرعون نشد. سـرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته و در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی بر سـینه او بگذارنـد. هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذرانـد، دعایش این بود :» پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنـا کن و مرا از دست فرعون ظالم نجات ده «(سوره تحریم، آیه 11). خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرموده و او را در کنار بهترین زنان عالم مانند مریم (س) قرار داد.

منبع:

مجموعه کامل قصه های قرآن، نوشته: محمدجواد مهری کرمانشاهی، انتشارات مشرقین قم

آسیه در قرآن به نام او تصریح نشده؛ امّا با عنوان همسر فرعون دو بار از او یاد شده است:

1 - وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ ... (قصص/ 28، 9).

و همسر فرعون گفت: (این کودک) نور چشم من و تو خواهد بود. او را

مکشید...»

2 - وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... (تحریم/ 66، 11).

و خدا برای کسانی که ایمان آورده اند، همسر فرعون را مَثَل آورده...».

در این که آسیه از نژاد بنی اسرائیل یا از قبطیان بوده، اختلاف است. به گفته طبری، آسیه دختر مزاحم بن عبیدبن ریّان بن ولید قبطی، فرعون زمان یوسف بوده است (تاریخ طبری، ج 1، ص 231).

مقاتل نیز گفته: از قبطیان فقط سه نفر به موسی ایمان آوردند که یکی از آنان آسیه بود.(بحارالانوار، ج 13، ص 51).

گروهی دیگر برآنند که وی از بهترین زنان بنی اسرائیل، پیامبرزاده و مادر و مددکار مؤمنان بوده است (مجمع البیان، ج 7، ص 378).

و برخی او را عمّه موسی دانسته اند؛(قرطبی، ج 18، ص 132).

ولی آلوسی این نسبت را بعید شمرده.(روح المعانی، مج 11، ج 20، ص 71).

جمع بین دو نظر این است که آسیه از سوی پدر، قبطی، واز سوی مادر، از بنی اسرائیل یا به عکس بوده است.

نقش آسیه در حفظ جان موسی: درباره گرفتن موسی از رود نیل و رفتار فرعون با وی، آرای گوناگونی وجود دارد: به گفته برخی، آسیه به بَرَص دچار شده بود و پزشکان از درمان آن ناتوان بودند. کاهنان به فرعون گفتند: در فلان زمان، کودکی را در رود نیل، در صندوق می یابید که آب دهان او شفای این بیماری است. فرعون کسانی را بر کنار رود نیل بگماشت. هنگامی که صندوق را یافتند، آسیه آب دهان وی را بر برص مالید و بی درنگ شفا یافت.

اطرافیان فرعون گفتند: این همان طفلی است که باید کشته شود؛ ولی آسیه مانع شد و به فرعون گفت: قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً او نورچشمی برای من و تو است. او را نکشید؛ امید است نفعی به ما برساند یا او را فرزند خود بگیریم «) قصص/ 28، 9) و موسی این گونه از مرگ رهایی یافت. آسیه، نام کودک را موسی) برگرفته از میان آب و درخت (لسان العرب، ج 13، ص 222). یا فرزند آب (الجواهر، مج 7، ج 14، ص 21). نهاد.) روض الجنان، ج 15، ص 101). این وجه تسمیه از عهد عتیق برگرفته

شده است.(کتاب مقدّس سفر خروج، 2:10).

نیز گفته اند: آسیه برای انکار انتساب موسی به بنی اسرائیل، دردفاع از وی گفت: زنان بنی اسرائیل علاقه شدیدی به فرزندانشان دارند و آن ها را پنهان می کنند؛ پس چگونه ممکن است آن ها را به دریا بیندازند؟(کشف الأسرار، ج 7، ص 277).

به گفته ثعلبی، کنیزانی که برای شست و شو و بردن آب به کنار نیل آمده بودند، صندوق حامل موسی را یافته، نزد آسیه آوردند. چون آسیه درِ آن را گشود، خداوند محبّت او را در دلش افکند. از فرعون خواست آن کودک را که مایه روشنی چشمانشان شده، به او ببخشد. فرعون گفت: می ترسم این همان کسی باشد که نابودی ما به دست او است؛ ولی با اصرار آسیه، موسی را به او بخشید.(قصص الانبیا، ص 149).

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که آسیه و فرعون برای تفریح در ایام بهار، در خیمه ای) قصری (نورالثقلین، ج 4، ص 115).

کنار رود نیل به سر می بردند که موسی را یافتند (نورالثقلین، ج 4،، ص 114).

و فرعون با دیدن موسی گفت: چگونه است که این کودک کشته نشده ؟ آسیه گفت:

تو فرمان کشتن کودکانی را صادر کرده ای که امسال به دنیا آمده اند و این کودک، بیش از یک سال دارد.(مجمع البیان، ج 7، ص 378.

به گفته بیش تر مفسّران، فرعون ابتدا قصد کشتن موسی را داشت و در مقابل سخن آسیه که این کودک، نور چشم من و تو است، گفت: نور چشم من نیست.(روض الجنان، ج 15، ص 101؛ عرائس المجالس، ثعلبی، ص 149).

ایمان آسیه:

آسیه همسر شخص طغیان گر و سرکشی بود به نام فرعون، که در رأس گروهی به نام قبطیان، صاحب قدرت و شوکت بوده و در سرزمین مصر حکومت می کرد و ادعای الوهیت می نمود؛ اما بانوی مؤمن به رسالت حضرت موسی (علیه السلام) بود؛ پیامبری که مأمور شد به سراغ فرعون برود و وی را به دین توحید دعوت نماید و از ظلم و جنایت به مردم بی گناه بازدارد.

ص:431

پس آسیه در اولین اعلان رسالت و اعجاز حضرت موسی پیامبر الوالعزم الهی برای فرعون، به او ایمان آورد. (طباطبایی) علامه (، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، 1417 ق، چاپ پنجم، ج 14، ص 145). یعنی هنگامی که عصای حضرت به مار عظیمی تبدیل شد و سحر ساحران فرعون را بلعید، به پیامبری ایشان یقین پیدا کرده و ایمانش را نسبت به حضرت موسی آشکار نمود. (ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، 1408 ق، چاپ اول، ج 19، ص 306).

بنا به روایتی او زنی بود که اصلا در طول زندگی خود حتی برای یک لحظه هم کفر نورزید، چنانچه جابر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِالْوَحْیِ طَرْفَةَ عَیْنٍ مُؤْمِنُ آلِ یس وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع وَ آسِیَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ . (ا بن بابویه، محمد بن علی، الخصال، جامعه مدرسین – قم، چاپ: اول، 1362 ش، ج 1 ص: 174). سه نفر حتی یک چشم بهم زدن بوحی الهی کافر نشدند مؤمن آل یسن و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون. طبق این روایت آسیه دارای ایمان بود.

ولی ایمان خود را اظهار نمی کرد تا زمانی که همسر حزقیل (خزانه دار فرعون، و صیانه آرایش گردخترش) به سبب ایمانش به دست فرعون کشته شد؛ آن گاه، با اعتراض به فرعون و سرزنش وی، ایمان خود را آشکار ساخت. (کشف الأسرار، ج 10، ص 486؛ روض الجنان، ج 20، ص 268).

براساس روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله اگر فرعون هم می گفت: موسی نور چشم من است، خدا او را چون آسیه هدایت می کرد. (مجمع البیان، ج 7، ص 378؛ الکشّاف، ج 3، ص 493.

از این حدیث استفاده می شود که زمینه ایمان آسیه به موسی، پیش تر فراهم بوده یاطبق روایت فوق مؤمنه بوده و تجدید ایمان نمود.

در روایتی، آسیه، پیش از ایمان به موسی زنی نیکوکار شمرده شده است. (نورالثقلین، ج 4، ص 411.

ویژگی ها و فضائل آسیه در قرآن

ص:432

1. الگو برای مؤمنـان: اخلاص و ایمـان آسـیه به حـدی بود که خـدای تبارک در قرآن کریم ایشان را به عنوان الگو و اسوه ای برای همه ی مؤمنان از زن و مرد معرفی نموده و وی را در اسوه بودن هم سنگ حضرت مریم، مادر حضرت عیسای مسیح قرار داده است: وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ ... تحریم/ 11 و 12 . و خداوند برای مؤمنان، به همسـر فرعون مثل زده است... و همچنین به مریم دختر عمران... «

خداونـد در این آیه برای مؤمنان مثل زنی را زده به نام آسـیه که وصـلت با کافران ضـرری به حال ایشان نکرد، و منزلتی که در پیشـگاه الهی داشت، خللی وارد نسـاخت، با اینکه زیر سـلطه ی یکی از دشـمنان خـدا بود. (فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسـیر الصافی، تهران، صـدر، 1415 ق، چاپ دوم، ج 5، ص 198).

در آیه ی شریفه دو فضیلت و ویژگی خاص برای حضرت آسیه بیان شده.

الف – اعتقاد محکم و خلل ناپذیر آسیه

پس از شـنیدن جریان معجزه ی عصای حضـرت موسی (علیه السلام)، به وی ایمان آورد؛ اما همسرش فرعون پس از اطلاع از ایمان وی، او را شدیداً مورد شـکنجه قرار می داد تا دست از آیین موسـی بردارد؛ ولی آسـیه در برابر این فشارها و تهدیدها با اسـتقامت تمام ایسـتاد و هرگز تسلیم خواسته ی فرعون نشد؛ چراکه او تقرب به درگاه خدا را بر نزدیکی به فرعون و دستگاهش ترجیح می داد و در برابر این تهدیدها، بـا کلمات توحیـدی حقیقت خویش را هویـدا ساخت: رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ ... تحریم/ 11. پروردگـارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن...»

چرا فرعون با آن همه شکنجه، نتوانست در جسم و روح آسیه اثر گذارد؟! چون او عاشق بود و عشق الهی تمام مشکلات را برای او حل می کرد.

آسـیه در دعـای خویش از خداونـد خـانه ای درخواست کرده که هم نزد او باشـد و هم در بهشت؛ یعنی هر دو را جمع کرده، و این بـدان جهت است که بهشت دار قرب خـدا و جوار رب العالمین است؛ علاوه بر این حضور در نزد خدای متعال و قرب او کرامتی است معنوی، و استقرار در بهشت، کرامتی است صوری؛ لذا ارزشمند است که بنده از

خدا هر دو را بخواهد. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 344 و 345).

از حضـرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمودند:» إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبَرِالْحَدِیدِ إِنَّ الْحَدِیدَ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَیَّرَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ وَ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ یتَغَیرْ قَلْبُه «(مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار فی درر الاخبار، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1404 ق، جلد 67، صفحه 178).

مؤمن سـخت تر از پاره آهن است، بدرستی که پاره آهن وقتی داخل آتش شود، تغییر می کند؛ ولی مؤمن اگر کشـته شود و زنده شود، بعد کشته شود، قلب او از حق تغییر نکند.» (چون عاشق است).

ب – بیزاری از ظالمان و فرعونیان: آسیه از تمام لذتهایی که در دربار فرعون وجود داشت، با تمام وجود چشم پوشید و در برابر فرعون ظالم سر تسلیم فرود نیاورد؛ بلکه توجه خویش را به کرامات و رضایت الهی سوق داد و با اتصال به قرب الهی، در ایمان خود استقامت ورزید تا اینکه از دنیا رخت بربست. (المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 344).

... وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ (تحریم / 11).

... و مرا از فرعون و کار او نجات ده! و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش! «بیزاری از ناحیه ی خود آسیه بود که از خداوند نجات خویش را از شـخص فرعون و عمل وی طلبید؛ مقصود همان عملی بود که موجب مصاحبت و معاشرت آسیه با فرعون در زندگی زناشویی می شد؛ و منظور از قوم ظالم، همان قوم فرعون بود که از خدای تعالی در حقیقت بیزاری و نجات از جامعه ی ستمکار را درخواست نمود. (المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 345).

خداوند نیز دعای این زن نمونه، مؤمن و فداکار را اجابت فرمود و او را در ردیف یکی از بهترین زنان عالم (حضرت مریم) قرار داد. (تفسیر نمونه، ج 24، ص 303).

2. دفاع از مظلومان و بی گناهان

فرعون به شـدت بنی اسـرائیل را تحت فشـار قرار داده بود، و دسـتور داده بود که پسـران آنهـا را به قتـل برسانـند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند؛ چون از قدرت و شورش احتمالی بنی اسرائیل می ترسید و بنابه گفته ی برخی مورخان، پیش بینی

کرده بودنـد که فرزنـدی از بنی اسـرائیل برمی خیزد و دسـتگاه فرعون را درهم می کوبد. لذا با این جنایاتی که فرعون راه انداخته بود، مادر موسی هنگام حمل و تولد فرزندش که پنهانی صورت گرفت، احساس خطر می کرد و نگران بود؛ اما خدای متعال وعده و چگونگی حفظ و بازگرداندن موسی را به قلب مادرش الهام نمود.(تفسیر نمونه، ج 13، ص 199).

در نتیجه مادر موسـی به دسـتور خداونـد نوزاد را در صـندوقی گـذاشت و به دریا انـداخت، و دریا مأمور شد تا صـندوق را به ساحل ببرد؛ مـأموران فرعون که جهت نگهبـانی رود نیـل گماشـته شـده بودنـد، روزی صـندوقی را از روی آب گرفته و نزد فرعون بردنـد؛ همین که در صنـدوق را باز کردنـد، نوزاد پسـر را در آن مشاهده کردند.(بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوارالتنزیل و أسـرارالتأویل، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، 1418 ق، چاپ اول، ج 4، ص 173).

گروهی از حامیان فرعون که در کاخ فرعون حاضـر بودند، فرعون را تحریک نموده و گفتند: ظاهراً این طفل همان پسـر بنی اسـرائیلی است که تو دنبـالش هستی و بایـد او را به قتـل برسانی! فرعون هم تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و مصـمم شـد تا موسـی را بکشـد! ولی آسـیه میـانجی گری نموده و مانع از این عمل شـنیع شـده (و از مظلوم دفاع نمود)(بروجردی، سـیدمحمد ابراهیم؛ تفسـیر جامع، تهران، صـدر، 1366 ش، چاپ ششم، ج 5، ص 158).

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسـى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (قصـص/ 9). (همسر فرعون چون دید آنها قصد کشـتن کودک را دارند) گفت: نور چشم من و توست! او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم! و آنها نمی فهمیدند (که دشـمن اصـلی خود را در آغوش خویش می پرورانند)!.(ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، ج 20، ص 20). الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، ج 22، ص 301).

جمع آوردن خطاب (لاتقتلوه) نشانه اینست عاملان قتل افراد زیادی به عنوان مباشر و مسبب این امر قتل بوده اند «قرّت عین لی و لک» در حقیقت شـفاعت آسـیه نسـبت به حضرت موسی بود که با این جملات احساسی و عاطفی، دل فرعون را نرم کرد و مانع از کشتن این نوزاد شد؛ بخصوص این کلام عاطفی را به منفعت بخشی وی در کاخ و

حکومت فرعونی و فرزندخواندگی این نوزاد مقید نمود؛ در حالی که فرعون و فرعونیان نمی فهمیدند که این نوزاد یافت شده از دریا، کیست ؟ و چه کسی را در دامان خود پرورش می دهند؟!(تفسیر جامع، ج 5، ص 159).

فرعون نیز در برابر شفاعت همسرش نسبت به این طفل، خواسته ی او را اجابت نمود و طفل را به همسرش بخشید. پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: از برکت این گفتار، خداوند آسیه را هدایت کرد، ولی عناد فرعون که مایه ی شقاوتش بود، مانع از آن شد که موجبات هدایتش را فراهم سازد؛ در نتیجه آنچه سبب لطف بر او بود، اختیار نکرد.(گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی، 1408 ق، چاپ دوم، ج 3، ص 184).

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله – می خوانیم:» أَفْضَلُ نِسَاءِالْجَنّةِ أَرْبَعٌ :

خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ ، إمْرَأَةُ فِرْعَوْن« (سیوطی، جلال ع الدین؛ الدرالمنثور فی تفسیرالمأثور، قم، کتابخانه آیة ع الله مرعشی نجفی، 1404 ق، ج 6، ص 246 و مغنیه، محمدجواد؛ التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی تا، ص 508.

برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: (خدیجه) دختر خویلد و (فاطمه) دختر محمد (صلی الله علیه و آله) و (مریم) دختر عمران و (آسیه) دختر مزاحم، همسر فرعون. «

شکنجه و شهادت آسیه:

نیشابوری می گوید: هنگامی که آسیه، خبر قتل آرایش گر (دخترش) را شنید، به فرعون گفت: وای بر تو! چه چیز تو را این قدر در مقابل خداوند بزرگ گستاخ کرده است ؟ فرعون گفت: شاید تو نیز دیوانه شده ای! آسیه گفت: دیوانه نشده ام؛ بلکه به پروردگار خود و تو و همه جهانیان ایمان آورده ام.(عرائس المجالس، ثعلبی، ص 166).

با این اعتراض به فرعون، ایمانش را آشکار کرد، فرعون او را دیوانه خواند. آسیه گفت: من دیوانه نیستم. خدای من و تو و همه جهانیان کسی است که آسمان، زمین، کوه و دریا را آفرید. فرعون بر او خشم گرفت و او را از خود راند به پدر ومادر او متوسل شد که اور ازین عقیده باز دارند. آسیه در پاسخِ نصیحت پدر و مادرش که از

وی می خواستند با فرعون که به عقیده آنان خدای آسمان و زمین بود، مخالفت نکند، گفت: اگر او خدای آسمان و زمین است، بگویید برای من تاجی بسازد که آفتاب در پیش، ماه در پشت و ستارگان بر گرد آن باشند. گفتند: او نمی تواند. آسیه گفت: خداوند بر این کار توانا است.(روض الجنان، ج 20، ص 268).

فرعون اصرار داشت که دست از دامن آئین موسی (علیه السلام) بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد، دست و پاهایش را با میخها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دادند، و سنگ عظیمی بر سینه او افکندند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود «پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده»! خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم (س) قرار داد.(مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 302).

خداوند، دعای آسیه را اجابت کرد و خانه اش را در بهشت که از درّ و مروارید ساخته شده بود، به او نشان داد و آسیه با مشاهده آن خندید. فرعون که نظاره گر بود گفت: از دیوانگی این زن تعجب نمی کنید؟ در حالی که او را شکنجه می دهم، می خندد؛ (قرطبی، ج 18، ص 132).

آن گاه سنگ را رها کردند؛ امّا پیش از فرود آمدن سنگ، روح از بدنش جدا شده بود.(التبیان، ج 10، ص 55).

از سلمان فارسی نقل شده که همسر فرعون را زیر آفتاب سوزان شکنجه می دادند و هنگامی که حرارت خورشید او را آزار می داد، فرشتگان با بال های خود بر او سایه می افکندند.(جامع البیان، مج 14، ج 28، ص 218؛ قرطبی، ج 18، ص 132).

به گفته ابن عبّاس، هنگام شکنجه آسیه، موسی بر وی گذشت. آسیه با اشاره از شکنجه اش به موسی شکایت کرد. موسی او را دعا، وخداوند، شکنجه را بر وی آسان کرد و آسیه بر اثر شکنجه از دنیا رفت.(عرائس المجالس، ثعلبی، ص 167).

ص:437

قبر حضرت آسیه (س) در مصر است.

معجم البلدان: ج 5 ص 142 تألیف شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی.

نتیجه:

حضـرت آسیه نمونه ای از یک زن صالحه که با جدیت و پشتکار زیاد و با قلبی پر از ایمان به خدای یکتا توانست یکی از بانوان برجسته ای شود که نامش در کتاب جاودانی و کامل و مانـدنی قرآن آمـده و همیشه محفوظ می مانـد بانوئی که در امتحانات الهی در این دنیای دنی و زودگذر راه راست و راه بهشت را انتخاب کرد از غیر خدا نترسید و از سرزنش آدمهای ظاهر بین و کوتاه فکر نهراسید.

زندگی حضـرت آسـیه آن هم در کاخ رؤیایی و پر از تجمل فرعون واقعا عبرت آموز و سرمشق هر انسانی است که گمان می کند راه خدا را بدون موانع باید طی کرد.

پس دست یافتن به عشق خدائی و دست یابی به راه بهشت در این دنیای پر از فراز و نشـیب بدون پیمودن سـختی ها میسـر نیست راهی که آغازش با تعهـدی است که با انتخاب و اختیار خودمان شـروع می شود و اگر برای خـدا با صـداقت و راستی حرکت کنیم به بهشت ابـدی دست پیدا می کنیم.

حضـرت آسـیه الگویی است از صبر و استقامت برای رسیدن به هدف و برای خدا زیستن و برای خدا نفس کشیدن آن هم نه در مسجد و یا در کنار ولی خـدایی بلکه در کاخ فرعون در کنار کافری که ادعای خدایی می کرد و انسانهای زیادی را برای رسـیدن به هدفش، ظالمانه می کشت، در کنار او بود ولی با او نبود، در کنارش می نشست اما قلب و روح وفکرش را با خدای یکتا مأنوس می کرد.

حضـرت آسـیه زنی که در نهایت ثروت مادی و متمول بودن، جانی را که داشت فـدای خـدای عزیزش کرد و خدا هم او را عزیز و ماندگار نمود، و هر خانمی که در شرایط خاص خود برای رسیدن به رضایت خدای مهربان خودش را خالص کند و

عشق بورزد، یقینا خدا نیز از او در دنیا و آخرت پذیرایی می کند.

(بعضی از مطالب را از نوشته آقای داراب کلایی و ویکی فقه دانشنامه حوزوی استفاده کرده ام).

بانوی کرامت

انسان خواب به راحتی بیدار می شود. کافی است چنین شخصی را کمی صدا بزنی تا هوشیار شود. اما گاهی عده ای خود را به خواب می زنند و چنین افرادی ممکن است با صدای رعد و برق هم هوشیار نشوند. چنین افراد به انتخاب خود غفلت و بی اطلاعی را برگزیدند.

تخریب چهره روشنگر و نورانی اسلام برای خیلی از افراد حیاتی است. یکی از بهترین راههایی که تا امروز دشمن روی آن سرمایه گذاری کرده است، تهمت زدن به اسلام در اموری مانند خشونت و ظلم به زن است.

این در حالی است که اسلام در این دو مورد حقائق را بارها بیان کرده است و تاریخ هم ثبت کرده است که اسلام با آن تهمت های میلیارد ها سال نوری فاصله دارد.

در هیچ یک از ادیان جهان، زنانی مانند زنانی که در اسلام می درخشند وجود ندارد. یکی از این بانوان گرانقدر حضرت معصومه علیه السلام است. بانویی که مقام های بالایی دارد و امام صادق بشارت تولد او را به اهل ری دادند زمانی که هنوز امام کاظم علیه السلام هم به دنیا نیامده بودند.

در روایت زیر می توان مقام ایشان را کمی درک کرد.

عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ : إِنَّ لِلَّهِ حَرَماً وَ هُوَ مَكَّةُ أَلَا إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ حَرَماً وَ هُوَ الْمَدِينَةُ

ص:439

أَلَا وَ إِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَماً وَ هُوَ الْكُوفَةُ أَلَا وَ إِنَّ قُمَّ الْكُوفَةُ الصَّغِيرَةُ أَلَا إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا إِلَى قُمَّ تُقْبَضُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي اسْمُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى وَ تُدْخَلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ .) امام صادق «برای خدا حرمی است که مکه است. برای رسول خدا حرمی است که مدینه است. برای امیر المومنین حرمی است که کوفه است و قم کوفه کوچک است. برای بهشت 8 در است 3 در از آنها در قم است که در آن دختری از دختران من می میرد که فاطمه دختر موسی نام دارد و با شفاعت او شیعیان وارد بهشت می شوند (

مقام ایشان آنچنان است که مقبره ایشان یکی از درهای بهشت است و شیعیان با شفاعت ایشان وارد بهشت می شوند.

اما صفاتی ایشان دارند که شایسته است الگوی همه زنان جهان، مخصوصا شیعیان باشد.

حضرت معصومه از ناقلان حدیث غدیر هستند و ایشان را از روات معتبر حدیث می دانند. این خصلتی است که اگر زنان جامعه ما به آن عمل می کردند فرزندان جامعه ما بسیار عمیق تر با اسلام و معارف اهل بیت آشنا می شدند. اگر زنان ما تبدیل می شدند به روات حدیث، جامعه ما امروز با بسیاری از مشکلات را نداشت.

ویژگی دیگر حضرت معصومه شهرت ایشان به عبادت است. حضرت در حضور کوتاه مدت خود در قم در خانه ای سکونت کردند که عبادتگاه ایشان بود و امروزه مشهور به بیت النور است.

و شاید مهم ترین ویژگی ایشان ولایت مداری ایشان است. حرکت حضرت معصومه از مدینه به سمت ایران و مشهد بوده است. این حرکت برای رسیدن به

امام خود بوده است تا امام خود را از تنهایی و غربت نجات دهند اما در این مسیر دشمنان مانع رسیدن این بانو به امام خود شدند.

آری بانویی که تاریخ اطلاعی ناچیز از ایشان دارد، چنان در صفحه روزگار و آینده بشریت می درخشد که مقبره اش می شود کانون تفکر شیعی در جهان و امید مظلومان جهان.

کتاب "درِّ عصمت" به زندگانی و سیره این بانوی گرامی پرداخته است که می توان این کتاب را به صورت رایگان از اینترنت هم تهیه کرد.

به امید آنکه شفاعت این بانوی کریم نصیب همه ما شود.

برچسب ها: حضرت معصومه، قم، امام رضا، ولایتمداری، حدیث غدیر، زن در اسلام،

[دوشنبه 20 دی 82:32 [ ] 5931 [[محمدکاظم تجرد]

نظرات 0

توصیه هایی که عمل نمی شود

شهوت همواره از اموری است که بشر با آن دست و پنجه نرم می کند. راههای مهار شهوت و کنترل شهوت، در طول تاریخ بسیاری از متفکران را به خود معطوف کرده است.

پولس هم در کتاب مقدس توصیه ای فراوانی در مورد شهوت دارد. او در جایی می گوید که از انواع شهوت دوری کنید که نماد بت پرستی است:

رساله کولسیان 3:5 بنابراین، تمایلات دنیوی یعنی زنا، ناپاکی، هوی و هوس،

ص:441

شهوت و طمع را) که یک نوع بت پرستی است (در خود نابود سازید.

جالب اینجاست که این توصیه ها امروزه در مسیحیت زیاد خریدار ندارد. شاید بسیاری از افراد باور نکنند که این امور در مسیحیت مورد نکوهش است زیرا اکثر مسیحیان به این امور مبتلا هستند و هیچ ناراحتی هم به خود راه نمی دهند.

البته از آن بالا تر عیسی هم نکاتی دارد که می گوید نگاه به نامحرم را هم ترک کنید

پولس در جایی دیگر در نقد شهوت می گوید که جامعه که از خدا دور باشد سمت شهوت می رود و کار به جایی کشیده می شود که چنین جامعه ای که از خدا دور شده است رو به هم جنس گرایی می آورد:

رومیان 1:26 لذا خدا آدمیان را تسلیم شهوات ننگین خودشان کرده است.

حتّی زنها روابط طبیعی جنسی را به آنچه غیر طبیعی است تبدیل کردند. 27 به همان طریق مردان روابط جنسی طبیعی را با زنها ترک نمودند و در آتش شهوت برای هم جنسان خود سوختند. مردان مرتکب کارهای زشت و ننگین با مردان دیگر شدند و در وجود خودشان مجازاتی که درخور چنین خلافکاری است، دیدند. 28 چون آنها خداشناسی را امری ناچیز شمردند، خدا آنها را تسلیم افکار فاسدشان نمود تا کارهای زشت و ناشایست بجا آورند.

پولس در جایی دیگر می گوید که برای اینکه کشیشان دچار شهوت نشوند و مسیحیان را به انحراف نکشانند بهتر است از میان متاهل ها انتخاب شوند و از کسانی که زن و فرزند دارند:

تیطس 1:6 رهبران باید اشخاصی بی عیب و بی آلایش و صاحب یک زن و

دارای فرزندان با ایمانی باشند که نتوان آنها را به هرزگی و سرکشی متّهم ساخت.

این آموزه ها نکاتی خوب و دقیق است. شـهوت مضـر است و منجر به گناه می شود. اگر کسی خانواده داشته باشد کمتر دچار شهوت می شود و ناچیز شمردن خداشناسی منجر به عنان گسیختگی در شهوت و همجنس گرایی میشود اما این توصیه ها خطاب به کیست ؟

آیا کلیسا هم این توصـیه ها را قبول دارد؟ کشـیشان باید از کسانی انتخاب شوند که همسـر ندارند و حتی فرقه هایی متاهل بودن کشـیش را جایز می دانند، کشیش متاهل را از رسیدن به مقامهای بالا تر منع می کنند.

در مورد همجنس بازی و گرایی هم کلیسا در تلاش است که برای آنها حقوق معنوی مشخص کند و اعلام کند که آنها هم دچار بخشش و فیض عیسی می شوند.

و متاسفانه امروزه کشورهای مسیحی ارتباط نا محدود جنسی را از حقوق انسانها می دانند و کسانی را که شهوت رانی را محکوم می کنند و برای شهوت حیطه مشخص می کنند را مخالفان حقوق بشر می دانند.

حال باید دید که کلیسا از چه کسـی تبعیت می کند اگر از عیسی تبعیت می کند که اومخالف شهوت رانی است و اگر از پولس تبعیت می کند که می گوید کشـیشان متاهل باشـند و اگر از کتاب مقدس تبعیت می کنند که آن هم شهوت را محکوم می کند اما چرا این دستورات در ذهن مسیحیان جای نگرفته است و امری کوچک شمرده می شود و ارتباط هر زن و مردی را معمولی و عادی می دانند.

ص:443

[یکشنبه 19 دی 63:32] [ ] 5931 [ ] [محمدکاظم تجرد]

نظرات 0

اسلام برای هر لحظه

بعضی از افرادی که به اصطلاح متفکر هستند نظریه ای دارند در مورد دین که می گویند منشا جایگزینی یک حامی است. کودک تا کودک است از حمـایت مـادر و پـدر برخوردار است و زمانی که بزرگ می شود چون این حامی را از دست می دهـد برای خود دین را ایجاد می کنـد. هر چنـد این حرف بطلانش کاملا واضـح است و کم ترین دلیل بطلان این حرف، وجود افراد شـجاع و بی باک در راس ادیانی مانند مسیحیت و یهودیت و اسلام است.

امـا نکته ای که مطرح است این است که این متفکرین اغلب بـا مطـالعه مسـیحیت به این نکته هـا می رسـند. تـازه مسـیحیت حمـایت و همراهی آنچنانی هم ندارد.

مسیحیت هیچگاه برنامه ای مدون مانند اسلام برای پیروانش ندارد.

در اسلام یک مسلمان برای هر لحظه زندگی اش برنامه و مسیر مشخص دارد.

این برنامه ها آرزویی است که شاید کلیسا بارها در پی آن بوده است و به دست نیاورده است.

اسـلام برای هر روز هفته ذکر و دعـای مخصوصـی دارد. برای بعضـی از ایـام سال هم برنامه ویژه دارد. اول ماه، وسط ماه و اخر ماه برنامه دارد. روزی پنج مرتبه مسلمان با خدایش صحبت می کند، صحبتی که هر کلمه اش تایید شده است.

صدای طنین شروع زمان این صحبت در سراسر جغرافیایی اسلامی پخش میشود و مردم با اذان به یاد صحبت با خدا می افتند.

جمعه نماز جمعه و دعای ندبه و دعای سمات دارد. سه شنبه دعای توسل،

ص:444

پنجشنبه دعای کمیل. زیارت عاشورا هم که برنامه ای است برای هر لحظه. اذکاری مانند صلوات و لا اله الا الله و سبحان الله هم که می توان در حین انجام اعمال مختلف همراه مسلمان باشد.

اصلا در اسلام کار و فعالیت با وضو هم می شود عبادت. خواب می شود عبادت و در کل برنامه هست برای اینکه هر شخص هر لحظه همراه و به یاد خدا باشد

اما در مسیحیت چنین برنامه وجود ندارد. مسیحیان تا چهل سال بعد از تصلیب عیسی که در کنیسه یهودیان همان ادعیه و کتاب یهویان را می خواندند و بعد از مدتی یهودیان آنها را بیرون کردند. در آن زمان تازه مسیحیت به فکر کتاب مستقل افتاد. کتاب مستقلشان هم که فاقد دعا است.

مسیحیان برای دعا از مزامیر داود استفاده می کنند. که متعلق به یهودیان است.

اما برنامه و زمان خاص ندارد. به همین دلیل یکشنبه هایی بی رونق در کلیسا ها دارند. کشیش ها برای جذب مردم همه کار می کنند تا مردم به کلیسا بیایند. گاهی شراب مجانی می دهند و گاهی غذا می دهند و.....

البته شاید این حرف برای ایرانیانی که با مسیحیان در ایران ارتباط دارند، عجیب باشد اما باید گفت که اگر کسی در ایران و حومه ایران برنامه ای در کلیسا ها می بیند نباید تعجب کند این برنامه های تحت تاثیر برنامه های مفصل مساجد اسلامی است. مسیحیان زمانی که دیدند مساجد برنامه منظم دارند برای خود نیز برنامه ایجاد کردند اما این برنامه ها هیچ اتصالی با وحی و عیسی و حواریون ندارد و کاملا ساخته کلیسا و انسان است.

آری هر گوشه از دین مبین اسلام را با دیگر ادیان مقایسه کنیم، بیشتر متوجه

عظمت و کمال دین عزیزمان می شویم.

برچسب ها: نماز، ذکر، صلوات، دعا کمیل، دعای ندبه، کلیسا،

[شنبه 18 دی 04:32] [ ] 5931 [ ] [محمدکاظم تجرد]

نظرات 0

گوشه ای از بیکران پدر منجی عالم

امام هادی بیست ساله بودنـد که امام حسن به دنیا امدند. ولادت امام در زمان پادشاهی واثق بود. البته حکومت واثق یک سال بیشتر طول نکشید که واثق مرد و متوکل جای او را گرفت.

دوران زندگی امام هادی همزمان است با دوران حکومت پادشاهان ظالم و جنایتکاری مانند متوکل است کسـی که دسـتور خروج امام از مدینه به سامرا و تخریب مقبره امام حسین را داد.

معتز، مسـتعین، منتصـر حاکمانی هسـتند که در زمان امامت امام هادی و حضور امام حسن حکومت کردند. مهتدی و معتمد حاکمانی هستند که در زمان امامت امام حسن حکومت کردند.

امام حسن همراه پدر بزرگوارشان در حالی که 2 سال بیشتر نداشتند راهی سامرا شدند تا در زندان متوکل تحت نظر باشند. متوکل در ظاهر حضـرت را دعوت به سـامرا کرد امـا در اصـل او برای تسـلط بر حرمین شـریفین نیاز داشت تا امام را محصور کنـد. امام هادی در روایت تصریح می کنند که ایشان را به زور به سامرا می برند.

ص:446

حضرت 22 ساله بودند که امامت رسیدند. در همان سال هم ازدواج کردند و کمی بعد هم به زندان ابن وصیف افتادند. ابن وصیف که از عمال عباسی بود از هیچ تلاشی برای اذیت امام دریغ نمی کرد. از وی نقل شده است که گفته بود من دو تن از شرور ترین افرادم را برای مراقبت از امام گماردم اما طولی نکشید که آن دو تن تبدیل شدند از عباد و نمازگزاران.

در روایات آمده است که امام در زندان روز ها را روزه بودند و مشغول عبادت می شدند همین اعمال امام زندان را با مشکل رو به رو کرده بود و هر کس که مامور شکنجه و اذیت امام می شد، دگرگون می شد و از سیاهی به نور حرکت می کرد.

کلینی در کافی به سند خود از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر نقل کرده است که گفت: هنگامی که ابو محمد (علیه السلام) در زندان بود، عباسیون و صالح بن علی و دیگرانی که از ناحیه اهل بیت منحرف بودند نزد صالح رفتند و به او گفتند: بر امام سخت گیر و او را راحت مگذار. صالح گفت: چه کنم ؟ دو نفر از نانجیب ترین مردانی را که می توانستم پیدا کنم، بر او گماشتم. آن دو نفر از نظر عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند. سپس آنان را احضار کرده پرسیدم: در آن مرد چه دیدید؟

گفتند: چه می توانیم گفت درباره مردی که روز را روزه می گیرد و شب را تماما زنده می دارد و نه سخن می گوید و نه به جز عبادت به کاری مشغول می شود و چون به او می نگریم زانوانمان به لرزه می افتد و حالی به ما دست می دهد که نمی توانیم خود را نگه داریم. چون عباسیون این سخن را شنیدند، ناامید و سرافکنده بازگشتند.

از این امام بزرگ در کتب سیره متاسفانه زیاد نقل نشده است. هر چند عمر شریف ایشان کوتاه بوده است اما از تاریخ ایشان هم کمتر صحبتی به ما رسیده

است. و بیشتر مطالبی که نقل شده است از احوال ایشان در زندان و تاثیر ایشان بر زندان بانان ایشان است.

اما نکته مهم این است که این سیره امام باید الگوی همه شیعیان شود. نوع زندگی ما باید به گونه ای باشد که دشمنان ما هم از دیدن رفتار ما به دین ما جذب شوند.

بخش دیگری که در بسیاری از کتب در سیره امام نقل شده است ماجرا ازدواج ایشان با شاهزاده مسیحی است. ازدواجی که با خواستگاری پیامبر از حضرت عیسی شکل می گیرد و زن مسیحی به توصیه حضرت زهرا مسلمان می شود و بعد از اتفاقاتی بالاخره به امام حسن عسکری می رسد و تنها فرزند امام حسن، یعنی منجی عالم به دنیا می آید.

امام حسن عسکری 6 سال امامت کردند و 28 سال بیشتر عمر شریفشان طول نکشید. از ایشان روایات تفسیری به جای مانده است که بسیاری از علما به آنها استناد کرده اند.

ظهور حضرت مسیح در عصر حضرت مهدی (علیه السلام)

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح (علیه السلام) نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح (علیه السلام) احترام نموده و تکلیف به امامت جماعت می کند ولی مسیح (علیه السلام) گوید:

کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت (علیه السلام) تقدم بجوید و حق تقدم با شماست.

مسیح در خدمت حضرت مهدی (علیه السلام)

ص:448

ضرورت همـة ادیـان الهی ظهور منجی حقیقی در آخرالزمان است و وعـده خداونـد و پیامبران بزرگ الهی در ظهور آن بزرگوار و برقراری صلح و عدالت در جهان است.

عقل و فطرت و وجدان های بیدار و تجارب بشـری نیز این معنا را تأیید می نماید که سمت و سوی کاروان بشریت به سوی حکومت واحد جهانی عدالتخواه و عدالت پرور اخلاقی است.

قرآن کریم و روایات اسلامی نیز بر این معنا تأکید و تصریح دارد که صالحان، وارثان زمین خواهند شد.

جالب آن است که درمنابع اسـلامی به طور دقیق و شـفاف ولادت و شخصـیت آن بزرگوار کاملاً شناخته و از ذریة فاطمه زهرا ء سلام اللّه علیها و یازدهمین امام از فرزندان حضـرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب سـلام اللّه علیه و نهمین فرزند حضـرت اباعبدالله الحسـین علیه السـلام و همینطور از نسل و ذریه ائمه هدی علیهم السـلام و چهارمین فرزند از فرزندان حضـرت علی ابن موسـی الرضا ء علیه السلام تا آخر می باشـند. علاقمنـدان می تواننـد در این بـاره به کتـاب شـریف منتخب الاـثر تـألیف آیت الله صـافی گلپایگانی دامت برکاته صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، ص 290 به بعد. مراجعه نمایند که 49 باب دارد و صدها حدیث ارزشمند در این باره از کتب شیعه و اهل سـنت نقل فرموده و خصوصـیات آن حضـرت و نسـبت و ویژگی های آن بزرگوار و نشانه های ظاهری و اینکه از فرزنـدان ائمه اهل البیت علیهم السـلام می باشـند و فرزند سیده زنان عالم علیهاالسلام و از سبطین رسول الله صلی اللّه علیه و آله هستند و از نسل ائمه اثنی عشر و خلف صالح امام عسکری علیه السلام مراجعه نمایند.

آری در باره حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف دوازدهمین امام از اهل بیت عصمت و طهارت است. خصوصیات آن بزرگوار از لحاظ پـدر، مادر، ولادت، نواب خاص و عام، زمان ولادت، کیفیت ولادت، غیبت صـغری و کبرای آن بزرگوار، شـرایط عصـر غیبت و عصر ظهور، و ده ها مسئله دیگر توضیح داده شده است.

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح علیه السلام نزول خواهند کرد و در رکاب آن

بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح علیه السلام احترام نموده و به امامت جماعت، دعوت می کند، مسیح علیه السلام گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تقدم بجوید و حق تقدم با شماست کتاب منتخب الاثر 25 حدیث در این رابطه نقل نموده است. و در بحارالانوار از جابر نقل شده که امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف به حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بیایید بر ما امامت کنید تعال صلّ بنا، فیقول الا إنّ بعضکم علی بعض امراء تکرمه الله تعالی هذه الامة.

و حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امارت دارد و این عنایت خداوند نسبت به این امت است.

آنگاه می گوید این حدیث صحیح و نیکو است که بزرگان نقل نموده اند و دلالت دارد بر اینکه مهدی علیه السلام به جز عیسی علیه السلام است و این به معنی تسلیم مسیحیت و یهودیت در برابر اسلام و در برابر قرآن و آل البیت علیهم السلام خواهد بود. چیزی که آن را در طول چهارده قرن گذشته کمتر پذیرفته اند. و همواره در برابر اسلام با جنگ های صلیبی و صهیونیستی و تهمت ها و نسبت های ناروا و جنگ روانی و تبلیغاتی و عملیات تخریبی تلاش کرده اند تا مانع گسترش و نفوذ آن در جهان بشوند و البته این ظلم بزرگی است که نسبت به بشریت و ارزش های الهی و ادیان الهی و حضرت مسیح علیه السلام و حضرت موسی کلیم علیه السلام و پیروان راستین این دو دین و پیامبر بزرگ الهی روا داشته اند.

دربارة حدیثی که به این مضمون نقل شده است: لامهدیّ إلّا عیسی بن مریمعلیهما السلام؛ مهدی نیست مگر همان عیسی بن مریم «باید گفت:

1. این حدیث سند قابل اعتماد و قابل قبولی ندارد و نمی توان به آن استناد کرد و راوی آن متهم به سهل انگاری در نقل است. راوی علی بن محمدبن خالد جندی) موذن الجند (است.

مرحوم مجلسی) ره (در این باره می گوید:

علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند بر آنکه در صورتی که راوی خبر معروف به

تساهل در روایت باشـد خبر و حـدیث او قابل قبول نخواهد بود. مجلسـی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 51، ص 93؛ پس از نقل از کشف الغمّه فی معرفة الأئمه، ج 2.

2. حدیث واحد است و خبر واحد به فرض صحت در احکام حجیت دارد نه در مسائل اعتقادی و مباحث عقلی در مسائل اعتقادی علم و حجت شرعی لازم است.

3. احتمالاً حدیث یادشده توسط جریان های مسیحی و نفوذی ساخته و پرداخته و در احادیث دست برده شده باشد.

4. به فرض آنکه چنین حـدیثی در روایات ما آمـده باشد لکن در روایات فراوان دیگر آمده که آن حضـرت ظهور خواهد نمود و پشت سـر حضـرت مهدی علیه السـلام وعجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف اقامه نماز خواهند کرد و این حدیث با احادیث دیگر قابل جمع است که آن حضـرت ظاهر و پشت سـر امام عصـر ارواحنا فـداه اقامه نماز خواهنـد کرد و نافی ظهور ولی عصـر علیه السـلام و عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف نمی باشد.

ممکن است تحریف در لفظ نیز رخ داده باشد و کلمه» مع «بعد از» الا «از قلم افتاده باشد؛ یعنی لا مهدی الا مع عیسی بن مریم؛ مهدی نیست مگر همراه عیسی بن مریم.

5. این حدیث به این معناست که تصور نشود حضـرت مسیح علیه السلام خود مستقلاً ظاهر می شوند و یا حضرت مهدی (علیه السلام) بدون حضرت مسیح ظهور خواهند نمود.

پس از نگارش این موضوع دوسـتان موثق نقل نمودند که این حدیث شـریف در کتاب تذکرة الاولیاء با این سـبک آمده است: لا مهدی إلّا عیسی بن مریم معه.

مهدی نیست مگر آنکه عیسی بن مریم با اوست.

که (معه) در آخر حـدیث شـریف به جای مع که ما احتمال داده بودیم ساقط شـده آمـده است و اگر این باشد» نعم الوفاق «و یا این نقل و روایت قرینه بر منظور از حدیث یاد شده است و معنای حدیث شـریف به نوعی ملازمه بین حضـرت مهدی ارواحنا فداه و حضرت مسیح علیه السلام است که هر یک علامت دیگری و نشانه و شرط ظهور و نزول و حضور دیگری است و مانند خورشید و نور با یکدیگر جز با

ظهور و حضور دیگری به وقوع نمی پیونـدد و تحقق نمی یابـد. و این خود بهترین دلیـل و شاهـد بر ادعاهای بی اساس و ساختگی کسانی است که نسـبت به هر یک از این دو موضوع مقـدس و همراه یکـدیگر ادعای انفرادی داشـته باشـند؛ ادعای مهدویت بدون نزول حضـرت مسیح علیه السلام و یا ادعای نزول مسیح علیه السلام منهای حضرت مهدی علیه السلام چه در اسلام و چه در مسیحیت!

آری ظهور هر یک از این دو، مکمل دیگری و شرط و متمم دیگری خواهد بود.

و در حقیقت همانطور که از روایت اسـتفاده می شود، امام مهدی علیه السـلام و عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف قدوه و اسوه و اهل البیت علیهم السـلام مشـمول کرامت خاص الخاص و اخص الخواص بوده و رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله صاحب لوای حمد است و رحمة للعالمین است و آدم علیه السـلام و دیگر انبیا (علیه السلام) تحت لوای آن حضرت در فردای قیامت خواهند بود و چه بسا فلسفه این تقدم مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بر مسـیح تسـلیم در برابر خاتمیت و خاتم الاوصیا و صاحب سدرة المنتهی بوده و این علامت آن باشد که دین و قرآن محمد (صـلی الله علیه و آله) و اهل بیت آن حضـرت در افق اعلا هسـتند و چه بسا این خود از اسـرار و رموز الهی و تأویل این قبیل احادیث باشد. و البته حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف امامت به مفهوم ولی الله و ولی اولیا ءالله و ولایت مطلقه الهیه است و تقدم آن رتبی است و بالاتر از مقام نبوت مطلقه است. در این باره ر. ک: بحارالانوار، ج 51، ص 88 و 89.

نه مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف جز با نزول حضرت مسیح ظهور نخواهند فرمود و تکمیل سلسله و زنجیره پیامبران و رهبران الهی در آخرالزمـان بـا ظهور مهـدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف اتفاق خواهـد افتاد. و آنچه امروز مسـیحیت آمریکایی تصور می کنـد که آرمگدن اتفاق خواهد افتاد و امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف در کار نخواهد بود و دروغی آشکار بیش نیست.

6. دروغگوها و کـذاب ها فردا مـدعی مهـدویت و یا امامت و یا مدعی نیابت و یا ظهور باب و مانند آن نشوند. این رخداد جز با حضور و نزول حضرت مسیح علیه السلام عملی نخواهد شد.

ص:452

7. خود این حـدیث دلیل روشـنی بر ظهور امام عصـر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّـریف و آینـده روشن تاریـخ بشـریت و امیـد به آینـده ای نویدبخش و ظهور منجی موعود و ظهور عیسی بن مریم (علیه السلام) و وعده ادیان الهی برای نجات کاروان بشریت از چنگال اهریمنان و شیاطین خواهد بود و این از نشانه های آن بزرگوار است.

8. امیـد است صـاحب نظران و اندیشـمندان رسـالت بزرگ خـود را در تـبیین معـارف الهی و نقـد و بررسـی دقیق و حکیمـانه مسائـل و موضوعات عمیق اسـلامی و ولائی برداشـته و زمینه های سوءاسـتفاده و برداشت های غلط و جاهلانه و یا مغرضانه را از بین ببرند و اجازه ندهند تا در اثر سـهل انگاری و یا غفلت مرزبانان معارف اسلامی و حقایق قرآنی، میدان برای دزدان راه و شیادها هموار شود و یا جاعلان و غافلاـن و عناصـر پر ادعا و مردم فریب افکار عمومی را مشوب و چهره حقایق دینی را لکه دار و ذهن ها را شـبهه ناک و افکار را مسـموم نمایند و یا با خرافات و خرافه گرایی معارف بلند توحیدی دستخوش و ساوس شیطانی و یا سلیقه های گوناگون نفسانی بشود.

تذکر این مطلب نیز بسیار به جا و قابل توجه است که بحث و بررسی فقیهانه و کارشناسانه در این قبیل احادیث و روایات و مسائل تاریخی و اجتماعی و فلسـفی و سیاسـی و کلامی و ادبی و ماننـد آن از ظریف ترین، حساس ترین و ارزشـمندترین کارهاست و البته نیاز به قدرت اسـتنباط و دقت و سلامت نفس و بصیرت در دین و آشنایی با علوم و فنون اجتهاد و آگاهی به رموز آن دارد و الا نااهلان و یا مدعیان ناآگاه و یـا خودباختگـان در برابر بیگانگـان و بردگـان هوی و هوس هرگز توان لازم را برای ورود در این میـدان ها و اظهارنظر فنی و تخصصـی و جلب اعتماد عمومی را نداشته و نخواهد داشت.

9. حضـرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّـریف بلاواسـطه فرزند امام عسـکری علیه السلام و حضرت نرجس خاتون است که در سنه 255 ق. در سامرا متولد شده اند و در اعتقاد ما شخصی معین، با ویژگی ها و صفات خاصی بوده و هرگز جایی برای تردید، تحریف، خرافه گرایی، تفسیرها و توجیه های جاعلانه باقی نمی گذارد.

عیسی بن مریم علیهماالسلام نیز پیامبر اولوالعزم بوده که حدود 770 سال قبل از

ولادت امام عصـر ارواحنا فداه در بیت اللحم از حضـرت مریم علیهاالسـلام متولد شده اند و در بینش صحیح دینی و تاریخ هرگونه ادعای ساختگی که به مفهوم یکی بودن آن دو بزرگوار مطرح شود و یا با انگیزه های گوناگون سیاسـی اجتماعی و فکری مطرح شود دور از انصاف و خلاف وجدان و غیر منطبق با واقع است.

10. طبق روایـات متواتر اسـلامی، آن بزرگوار دارای دو غیبت است: غیبت صـغری و غیبت کـبری و در عصـر غیبت صـغری رابطه بـا آن حضـرت عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف توسط نواب خاصـشان برقرار می شد و در عصر غیبت کبری آن حضرت دارای نواب عام است و صفات ایشان نیز به طو کلی و کامل تعریف شده است.

ولی درباره حضرت مسیح که بحث غیبت و یا مباحث مشتبه مطرح نیست بلکه در تعبیر قرآن کریم آمده است:

و ما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبّه لهم... بل رفعه الله إلیه. سورة نساء (4)، آیة 157 و 158.

و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، ولیکن امر بر آنان مشتبه شد...

بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است.

و در روایات ما بحث نزول حضـرت مسـیح علیه السـلام است، نه ظهور آن بزرگوار. و این دو تعبیر و عنوان بسـیار متفاوت است که یکی نشانگر غیبت و دیگری نشان دهنده عروج و رفع الی الله و نزول مجدد است.

دربارة حضـرت ولی عصـر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و ارواحنا فـداه. این عنوان به کار نرفته بلکه عنوان غیبت، عصـر غیبت و عصـر ظهور به کـار رفته است. یعنی او در میـان ماست ولی از چشم ما به حسب ظاهر غایب است نه اینکه خداونـد متعال او را به سوی خودش برده باشـد، و یـا به عقیـده مسـیحیت آن بزرگوار را به دار آویخته باشـند و به ملکوت الهی پرواز کرده باشـد. بنابراین ادعای تطبیق این دو با یکدیگر نمی تواند صحیح و قابل قبول باشد.

مهـدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و ارواحنا فداه. از ذریه رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و فاطمه اطهر سـلام اللّه علیها و از خاندان محمد صلّی اللّه علیه و آله و هم نام رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله است. او قائم بالحق و قائم بالقسط است که او از مکه خواهد

درخشـید و یاران وفادار و اسـتوار و انصار فداکار او در اسـرع وقت به او ملحق خواهند شد. و جریان های صـلیبی و صـهیونیستی نیز نمی توانند بر چهره پرفروغ خورشید ولایت گرد و غبار نسیان و تحریف بپاشند.

آری مهـدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّـریف و ارواحنا فـداه. وارث همه انبیا و اولیا است وارث زمین است وارث آدم و نوح علیه السـلام و پیامبران اولوالعزم دیگر است وارث موسی کلیم و عیسی مسیح علیه السلام است تجلی همه ارزش های الهی و ادیان آسمانی است.

اکنون رسالت همه منتظران آن بزرگوار و ارادتمنـدان آسـتان مقدس حضـرت خاتم الاوصـیا علیه السـلام احیای انگیزه های عمیق دینی و الهی و ایجـاد آمـادگی روحی و اخلاـقی و گسترش فرهنـگ مهـدویت و ولایت و تلاش در راه بیـداری امت اسـلامی و زمینه سازی برای وحدت جهان اسلام و فداکاری و مجاهدت در راه نصرت آن حضرت و بسترسازی برای عصر ظهور و پیروزی حق بر باطل و آماده سازی افکار و اندیشه ها و ایجاد شرائط برای حکومت واحد عدل جهانی است.

و نصرتی معدّة لکم... حتی یحیی الله تعالی دینه بکم فمعکم معکم لا مع غیرکم. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، زیارت جامعة کبیره.

و یاری من مهیای شـماست... تا آنکه خدای تعالی دینش را به وسـیلة شـما زنده گرداند. پس همراه شـمایم، همراه شمایم نه همراه) کسی (جز شما.

البته می دانیم که امتیـازات حضـرت فـاطمه نسـبت به حضـرت مریم علیهماالسـلام بیشتر ازینهاست و مریم علیهاالسـلام خود نیز دارای امتیازات خاصی است که، در خلال مطالعه این کتاب، به آنها اطلاع، پیدا خواهید کرد.

مطالبی در باره محتوی قرآن کریم

اشاره

چرا قرآن 114 سوره دارد؟

این پرسـش را درباره تعـداد آیه ها، تعـداد حروف و حتّی تعداد هر حرف هم می توان پرسـید؛ مثلاً می توان پرسـید چرا حرف» کاف» یا» قاف» یا» میم» به فلان تعداد

در قرآن آمده است.

بی تردیـد همه کارهای خـدا دلیلی دارد، ولی درک حکمت و راز همه کارهای خـدا برای ما انسان ها ممکن نیست، یا لااقل دشوار است. چرا تعـداد دندان های ما 32 عـدد است ؟ چرا قلب مـا در هر دقیقه 70 بار می زنـد؟ چرا امامان معصوم 12 نفرند؟ چرا خدا 124 هزار پیامبر فرستاد؟ هر کدام از این پرسش ها جوابی دارد، ولی ما به راحتی نمی توانیم پاسخ این پرسش ها را بیابیم.

آن چه برای ما مسـلمانان اهمیت دارد این است که خدا قرآن را برای راهنمایی ما فرسـتاده و راه سـعادت را به ما نشان داده است. ما باید به آیات قرآن عمل کنیم و درباره حرف های خـدا خوب بیندیشـیم. ندانسـتن راز تعـداد سوره ها ضـرری به بهره مندی ما از نعمت این کتاب آسـمانی نمی زند. ما شاید ندانیم که چرا هر یک از دسـتانمان پنج انگشت دارد، ولی از همه آنها برای انجام کارهایمان اسـتفاده می کنیم. قرآن 114 سوره و 114 چراغ روشنی بخش و 114 باغ زیبا دارد. راز این عدد هر چه باشد ما باید از این 114 نعمت خداداد بهره ببریم.

سوره هایی که به نام یکی از پیامبران هستند کدامند؟

این سوره ها عبارتنـد از: یونس (سوره دهم (، هود (سوره یازدهم (، یوسف (سوره دوازدهم (، ابراهیم (سوره چهاردهم (، محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله (سوره چهل و هفتم (و نوح (سوره هفتاد و یکم (که شش سوره از قرآن کریم را تشکیل می دهند.

بزرگ ترین و کوچک ترین سوره قرآن کدام است ؟

بزرگ ترین سوره قرآن، بقره بـا 282 آیه و کوچـک ترین سوره قرآن کوثر بـا سه آیه است. بقره به معنـای گاو مادّه و کوثر به معنای خیر زیاد است. سوره بقره در مدینه و سوره کوثر در مکّه نازل شده است.

کدام سوره بدون بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم شروع می شود؟

پاسخ این سؤال سوره نهم قرآن یعنی سوره توبه است. بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم

ص:456

یعنی به نام خداوند بخشنده مهربان، این جمله درباره رحمت و مهربانی خداست.

چون سوره توبه با اعلام بیزاری از مشرکان و بت پرستان آغاز می شود و خشم و غضب خدا را به آنان بیان می کند، بسم الله که آیه رحمت و مهربانی است در اوّل آن نیامده است. شاید خدا با این کار می خواسته به مردم بفهماند که من آن قدر از بت پرستان خشمگینم که» بسم الله» اوّل سوره ها را هم در این سوره نمی آورم و سوره را با آیه رحمت شروع نمی کنم.

حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) درباره کدام سوره فرموده اند که مراپیر کرد؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره چند سوره فرموده اند که این سوره ها مرا پیر کردند، ولی در پاسخ به سؤال بالا معمولا از سوره هود یاد می شود. به نظر بعضی از دانشمندان مسلمان علّت سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره سوره هود آیه 112 این سوره است. در این آیه پیامبر و یارانش مأمور به استقامت و پایداری شده اند.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مردی صبور و مقاوم بود، ولی نگران یارانش بود که آیا در مقابل مشکلات مقاومت خواهند کرد یا نه. برای همین، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله خیلی غصّه خورد و به فرموده خود آن بزرگوار به خاطر سوره هود پیر شد.

کدام سوره قرآن دو بسم الله دارد؟

این سوره، سوره بیست و هفتم قرآن یعنی سوره نمل است. در این سوره یک بار در اوّل سوره و یک بار هم در آیه 30، جمله» بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم» آمده است.

» بسم الله» آیه 30، مربوط به نامه حضرت سلیمان است که در اوّل آن» بسم الله» بود. این نامه را حضرت سلیمان به ملکه سرزمین سبا نوشت. وقتی نامه به دست ملکه سرزمین سبا رسید آن را برای اطرافیانش خواند و طبق آیه 30 چنین گفت: این نامه از سلیمان است و چنین است:» بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم...» پس معلوم شد که یکی از دو بسم الله سوره، مربوط به اوّل سوره نیست.

در کدام سوره کلمه» الله «در تمام آیه های آن تکرار شده است ؟

پاسخ این سؤال سوره مجادله است. این سوره پنجاه و هشتمین سوره قرآن است و بیست و دو آیه دارد. در همه این 22 آیه کلمه الله هست.

چرا نهج البلاغه را برادر قرآن و صحیفه سجّادیه را خواهر قرآن می

گویند؟

آیا در خانه برادر و خواهری دارید یا نه ؟ در هر حال اگر دقّت کرده باشید برادرها و خواهرها شباهت زیادی به هم دارند. مخصوصاً دو قلوها که خیلی خیلی به هم شبیه هستند. کتاب نهج البلاغه و کتاب صحیفه سجّادیّه هم خیلی شبیه قرآن هستند؛ یعنی هم عبارت ها و جمله های این دو کتاب مثل قرآن زیبا و جالبند و هم معنای حرف های آن ها به آیات قرآن شباهت دارند.

در همه جای این دو کتاب سخن از پرهیزگاری و تقوا به بیان آمده است، در قرآن هم خدا ما را به تقوا دعوت می کند. نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه ما را به دوستی با خدا فرا می خوانند، قرآن هم ما را به یاد خدا و محبّت او دعوت می کند.

نهج البلاغه و صحیفه سجادیه ما را به یاد آخرت می اندازند، آیات قرآن هم مدام از آخرت سخن می گویند. برای همین شباهت هاست که این دو کتاب را برادر و خواهر قرآن گفته اند.

سوره و آیه و کلمه وسط قرآن کدام است ؟

می دانید که قرآن 114 سوره و 6236 آیه دارد. هر دوی این عددها زوج هستند.

در عددهای زوج، تعیین یک عدد به عنوان عدد وسط ممکن نیست؛ مثلاً در عدد 6 نمی توانیم یک عدد را وسط آن بدانیم بلکه باید بگوییم عدد 3 و 4 وسط 6 هستند، امّا در عددهای فرد می توانم یک عدد را عدد وسط بدانیم؛ مثلا در عدد 5، عدد 3 وسط پنج است؛ یعنی هر دو طرفش با هم برابر هستند، در یک طرف دو عدد و در طرف دیگر هم دو عدد قرار دارد. با توضیحی که دادیم متوّجه شدید که باید دو سوره و دو آیه را به عنوان سوره ها و آیه های وسط قرآن نام ببریم. سوره 57 و 58

قرآن (سوره حدید و سوره مجادله (سوره های وسط قرآن و آیه های 45 و 46 سوره شعراء آیه های وسط قرآن هستند.

اما کلمه وسط قرآن، کلمه» ولیتلطّف» در آیه نوزدهم سوره کهف قرار دارد.

بزرگ ترین و کوچک ترین آیه قرآن کدام ا ست ؟

بزرگ ترین آیه قرآن آیه 282 سوره بقره است که تقریباً یک صفحه است. کوچک ترین آیه قرآن هم آیه 64 سوره الرحمن است که تنها از یک کلمه یعنی (مُدهامتان (تشکیل شده است. البتّه اگر» بسم الله» را یک آیه جداگانه به حساب آوریم، کوچک ترین آیه قرآن آیه اوّل سوره طه خواهد بود که از کلمه دو حرفی» طه» تشکیل شده است.

کوچک ترین و بزرگ ترین کلمه قرآن چیست ؟

کوچک ترین کلمه قرآن حرف» باء» در» بِسْمِ اللهِ » و نیز دیگر کلمات یک حرفی قرآن مانند همزه استفهام و ضمیر» ه» است. بزرگ ترین کلمه قرآن هم (فَأَسْقَيْناكُمُوهُ (است که در آیه 22 سوره حجر آمده و دارای 11 حرف می باشد.

معنای آن هم این است:» ما شما را با آبی که از آسمان فرستادیم سیراب کردیم.»

کوچک ترین و بزرگ ترین حیوانی که نامش در قرآن آمده چیست ؟

کوچک ترین حیوانی که نامش در قرآن آمده پشه (در آیه 26 سوره بقره (و مورچه (در آیه 18 سوره نمل (است. بزرگ ترین حیوانی هم که قرآن از آن نام برده فیل (در سوره فیل (و ماهی بزرگی است که حضرت یونس را زنده زنده بلعید داد.

(در آیه 142 سوره صافّات (

بهترین نوشیدنی و بهترین خوردنی که در قرآن آمده چیست ؟

بهترین نوشیدنی که در قرآن از آن یاد شده عسل و بهترین خوردنی خرماست.

زیرا در آیه 69 سوره نحل، عسل را مایه شفا و درمان مردم معرّفی می کند و نیز در

موارد مختلفی از خرما نام می برد و مردم را به ارزش و اهمیّت این خوردنی سودمند توجّه می دهد.

دو زن گناه کاری که قرآن کریم از آنان یاد کرده کیستند؟

ز نان گنه کار و زنان نیکوکاری که قرآن کریم درباره آنها سخن گفته بسیارند، ولی دو نفر از برجسته ترین زنان گنه کار که قرآن نام می برد، همسر حضرت نوح و همسر حضرت لوط هستند. در آیه 10 سوره تحریم از این دو زن خیانت کار یاد می کند و آنان را جهنّمی می شمارد و می فرماید:» خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند.»

قرآن کریم با نام بردن از این دو زن جهنّمی، می خواهد به همه ما بفهماند که حتّی اگر کسی همسر پیامبر باشد، ولی به حرف خدا گوش ندهد، به آتش جهنّم گرفتار خواهد شد.

برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید.

قرآن کریم بارها از حیوانات نام برده و به مناسبت های مختلفی به این موجودات شگفت انگیز اشاره کرده است. حتماً می دانید که برای بعضی از سوره های قرآن هم نام یک حیوان انتخاب شده است. در پاسخ به سؤال بالا می توانیم به این چهارده حیوان اشاره کنیم:

1 گاو ماده در سوره بقره، آیه 67.

2 میمون در سوره بقره، آیه 65.

3 زنبور عسل در سوره نحل، آیه 68.

4 شانه به سر در سوره نمل، آیه 20.

5 مورچه در سوره نمل، آیه 18.

6 خر در سوره جمعه، آیه 5.

7 فیل در سوره فیل، آیه 1.

ص:460

8 سگ در سوره کهف، آیه 18.

9 پشه در سوره بقره، آیه 26.

10 عنکبوت در سوره عنکبوت، آیه 41.

11 گرگ در سوره یوسف، آیه 17.

12 شتر در سوره انعام، آیه 144.

13 کلاغ در سوره مائده، آیه 31.

14 گوسفند در سوره انعام، آیه 143.

قاتل نمرود کدام حیوان بود؟

بر اساس برخی روایات، قاتل نمرود که پادشاهی ستمکار در دوران حضرت ابراهیم (علیه السلام (بوده، پشه است که از راه بینی وارد مغز نمرود شد و او را کشت. این مرگ ذلیلانه درس عبرتی است برای آدم های مغرور و متکبّر که به ضعف و ناتوانی خود پی ببرند و ادّعای بزرگی و خدایی نکنند.

نام زنان در قران کریم

ابزار انجمن

خداوند برای هدایت مردم قرآن فرستاد. برای هدایت آن ها از راه هایی، مثل؛ قصّه، ضرب المثل، وعده و وعید، انذار و تبشیر و معرفی الگوها استفاده نمود. با نگاهی گذرا به اسامی الگوهای زن در قرآن در می یابیم که در این مورد دو حالت وجود دارد:

1. با اشاره مستقیم، یعنی؛ مستقیم نام یک زن فقط حضرت "مریم" آمده است.

سوره مریم /آیه 16: (و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکان شرقی به کناری شتافت.»، البته در سوره تحریم آیه 12 هم این نام آمده است.

ص:461

2. با اشاره غیر مستقیم، یعنی؛ مستقیم نام زنی نیامده، بلکه از نوع بیان کلام فهمیده می شود که زن به خصوصی مراد است، مثل؛

الف – حوا، همسر حضرت آدم علیه السّلام، سوره نساء آیه 1: (ای مردم از پروردگارتان که شمار را از نفس واحدی آفرید و جفتش (زوجها (را از او آفرید. (از جنس او (و... تقوا پیشه کنید.» که "زوجها" در آیه اشاره به حضرت "حوا" همسر حضرت "آدم" می باشد.

ب آسیه، همسر فرعون، سوره تحریم آیه 11: (برای کسانی که ایمان آورده اند خداوند همسر فرعون را مثل آورد، هنگامی که گفت؛ پروردگارا پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان.»

ج – بلقیس، ملکه سباء، سوره نمل آیه 22: (من آن جا زنی را یافتم که سلطنت می کرد و از هر چیزی به او داده شده بود، تختی بزرگ داشت.»

د – یوکابد، مادر حضرت موسی علیه السّلام، سوره قصص آیه 7: (و ما وحی کردیم به مادر موسی که او را شیر ده و چون بر او بیم ناک شدی او را در نیل بینداز و نترس و اندوه مدار که ما او را به تو برمی گردانیم."

ه – خواهر حضرت موسی علیه السّلام، سوره قصص آیه 11: (و به خواهر (موسی (گفت؛ از پی او برو، پس او را از دور دید در حالی که آنان متوجّه نبودند.»

و – دختران حضرت شعیب علیه السّلام، سوره قصص آیه 23: (و چون به مدین رسید، گروهی از مردم را در آن یافت که (دام های خود را (آب می دادند و پشت سرشان دو زن را یافت که (گوسفندان خود را (دور می کردند....»

ز – حنّه مادر حضرت مریم (س (و همسر حضرت عمران علیه السّلام، سوره آل عمران آیه 35: (چون زن عمران گفت؛ پروردگارا آن چه در شکم دارم نذر تو کردم تا آزاد شده باشد، پس از من بپذیر که تو شنوایی.»

ح – زن حضرت نوح علیه السّلام و زن حضرت لوط علیه السّلام، سوره تحریم آیه 10: (خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده، هر دو

در نکاح دو بنـده از بندگان شایسـته ما بودند و به آن ها خیانت کردند و کاری از دست (شوهرانشان (آن ها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان، داخل آتش شوید.»

ط – زن ابو لهب، سوره مسـد آیه 4: (بزودی در آتشـی پر زبانه فرود آیـد، و زنش در حالی که هیزم کش (دوزخ (است و در گردنش طنابی است از لیف خرما.»

قرآن به صراحت یا به کنایه، از دوازده زن پاک نام می برد:

حوا، آسـیه همسـر فرعون، سارا همسـر ابراهیم، هاجر همسـر ابراهیم، یوکابد مادر موسی، صفورا همسر موسی و دختر شعیب، الیزابت یا یصابات همسر زکریا، حنّه همسر عمران، همسر ایوب، بلقیس، مریم علیهاالسلام، خدیجه علیهاالسلام.

قرآن برای هر یک از این زنان صفت یا صفات بارزی را به عنوان شاخصه ذکر می نماید که به ترتیب یاد شده به آن صفات اشاره می شود:

1. حوا همسر حضرت آدم از تائبات بود

قالاـ رَبَّنـا ظَلَمْنـا أَنْفُسَـنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنـا... ؛... پروردگـارا! مـا به خود سـتم کردیم و اگر تو ما را نبخشایی و بر ما ترحم ننمایی هر آینه از زیانکاران خواهیم بود.»

2. آسیه همسر فرعون از مؤمنات و مشتاقان خدا بود

وَ ضَـرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً...؛ خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند (آسـیه (زن فرعون را مثال می زند... آن گاه که [در مقابل تهدیدات فرعون] گفت: پروردگارا خانه ای در نزد خودت (بهشت (، برای من بنا نما

3. سارا همسر ابراهیم از قائمات و خدمتگزاران پیامبر بود

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ ...؛ و همسر او به خدمتگزاری به پا بود

ص:463

4. هاجر همسر ابراهیم از سائحات بود

سائحات که در قرآن به عنوان یکی از صفات کمالی برای زنان ذکر شد به معنای زنان مهاجر است. علامه طباطبایی می گوید: سائحات کسانی هستند که با گامهای خود از مسجدی به مسجد دیگر و از معبدی به معبد دیگر هجرت نموده، با بدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند.

هاجر نمونه سائحات بود؛ زیرا به امر خداوند همراه ابراهیم از اورشلیم به مکه هجرت کرد و رنج دوری از وطن، خانه و شوهر خود را تحمل نمود و در جست وجوی آب بارها میان دو کوه صفا و مروه را پیمود.

5. یوکابد مادر موسی از مسلمات و توکل کنندگان بر خدا بود

إِذْ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّكَ ما يُوحى * أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ ... ؛ مادر حضرت موسی نمونه زنان مسلمان بود. او به امر پروردگار و با توکل بر او عزیزترین نعمت پروردگار، فرزندش را به دریا انداخت

6. صفورا دختر شعیب، همسر موسی نمونه حیا و حسن انتخاب بود

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اسْتِحْياءٍ... يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ؛ دختر شعیب در هنگام دعوت از موسی به سوی پدرش نهایت حیا، و آزرم را رعایت نمود و به رغم تهیدستی موسی ملاک گزینش را امین و توانا بودن می داند.»

7. الیزابت همسر زکریا از صالحات و خاشعات بود

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ ؛ ما همسر زکریا را برایش صالح گردانیدیم، آنها در کارهای خیر سبقت می گرفتند و ما را با حالت بیم و امید

ص:464

دعا می کردند و همواره در برابر ما خاضع و خاشع بودند

8. حنه همسر عمران از متصدقات و صادقات و مخلصات بود

إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی آحنه همسر عمران، مادر مریم علیهاالسلام با اخلاص نذر نمود فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد و به آنجا هدیه کند؛ پس چون فرزندش متولد شد صدق خود را با وفای به نذرش به اوج رساند.

9. همسر ایوب نمونه صبر و ایثارگری و خدمتگزاری پیامبر بود

وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ و وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ

همسر ایوب نمونه بزرگی از ایثار و فداکاری بود، از همین رو لیاقت یافت که خداوند در قرآن از او به کنایه به نیکی یاد کند؛ زیرا در هنگام گرفتاری حضرت ایوب و بیماری و تعفن بدن او همه حتی فرزندان از او دوری گزیدند و ترکش کردند و در حالی که ایوب به فقر و فاقه دچار بود و به دلیل بیماری جسمانی حتی کسی برای صدقه دادن نزد او نمی آمد، فقط همسرش ایثار نموده، در کنار او ماند و حتی با گدایی برای حضرت ایوب به مدت طولاتی نان و غذا تهیه می نمود و دست از آن حضرت برنمی داشت. افزون بر اینها حاضر شد برای نشکستن سوگند حضرت ایوب بعد از بهبود و تمکن او، ضربه ضغث را تحمل کند:

وَ خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً (12 و هرگز زبان به اعتراض نگشود که ای ایوب! بعد از آن همه صبوری و خدمتی که به پای تو ریختم آیا باید نسبت به من گمان بد ببری و عجولانه سوگند یاد کنی و هم اکنون نیز برای شکستن قسم تو، من باید ضغث را تحمل کنم ؟

10. بلقیس نمونه عقل، درایت و آینده نگری و حق گرایی بود

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ ... قالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

سیاق و دلالت این آیات به طور ضـمنی روشن می کند که بلقیس زنی هوشمند، با درایت، عاقبت اندیش، اهل مشورت، و دارای روح حق گرایی بوده است؛ زیرا پس از مشاهده دلایل درستی نبوت حضـرت سـلیمان بلافاصـله به خداوند ایمان آورده، مسـلمان می شود و از کفر خود نادم شـده، آن را ظلم به خویش (ظلمتُ نفسـی (معرفی می کند. هوش و درایت او از آنجا آشـکار می شود که وقتی نامه سـلیمان به دسـتش می رسـد بـا تعمق در آن، از نامه به وصف کریم یاد کرده، بلافاصـله اظهار نظر نمی کنـد، بلکه نخبگان کشوری و لشـکری را گرد آورده، با آنان به مشورت می نشـیند. نخبگان لشـکری راه مقابله با قدرت را پیشنهاد می کنند، اما با این حال تصمیم گیری نهایی را برعهده خود بلقیس می گذارند که خود نشان از مقبولیت حزم و عقل او در میان نخبگان دارد. بلقیس بر اساس شـناخت و درایت خود تصـمیم به تحقیق، تأمل و مذاکره می گیرد و چون حق برایش آشکار می گردد بلافاصله تسلیم حق می شود

افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت» أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم و عزم نیز بود

11. خدیجه نمونه ایثار و احسان بود

وَ وَجَدَکَ عائِلاً

مفسـران آیه را اشاره به حضـرت خدیجه (س (دانسـته اند؛ زیرا کلمه عائل را به معنای فقیر گرفته و گفته اند پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بعد از آنکه مالی نداشت خداوند او را به وسـیله حضـرت خدیجه علیهاالسلام که اموالش را پس از ازدواج به پیامبر بخشید، ثروتمند نمود. افزون بر این، روایاتی نقل شده که این نظر را تأیید می کند

تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام

ص:466

قرآن از فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز در موارد متعددی به کنایه یاد کرده، وی را نمونه وفا کنندگان به عهد، صائمات، متصدّقات، صابرات و ذاکرات معرفی می کند

تجلی کامل تر تقدس مریم علیهاالسلام در فاطمه علیهاالسلام

مریم، مادر حضرت عیسی زن پاکی است که قرآن بیشتر ازسایر زنان به نیکی از او یاد نموده است. خداوند 34 بار به صراحت نام وی را در قرآن آورده و ویژگیهای متعالی آن بانو را مستقیم یا غیر مستقیم یادآور شده است؛

مانند، رویش نیکو (وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً) ، صاحب محراب (کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ ،) قلب پر از ایمان و دارای کمال علم (صدقت بکلمات ربها و کتبه)، عصمت، تطهیر و برگزیده خدا (وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ ،) پاکدامنی و عفت، مادر فرزندی پاک (مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا) ، واسطه الحاق نسل به انبیاء، برگزیدگی و برتری بر زنان (إِنَّ اللّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ) ، محدَّثه بودن و نزول ملائکه بر او (إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ ... و کرامت و دریافت غذای بهشتی، مشتاق بهشت و اشتیاق بهشت به او. قرآن به صراحت او را صدیقه (و امه صدیقة (و از قائنات معرفی می کند:

وَ صَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ کُتُبِهِ وَ کَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ

و مریم کلمات پروردگار خویش و کتب آسمانی او را با کمال ایمان تصدیق کرد و او از قانتین بود.

قانت از ماده قنوت به معنای مداومت بر طاعت همراه با خضوع است و از نظر مرحوم طبرسی به معنای نماز، طاعت، طول رکوع، قیام، دعا و سکوت است.

معنای نام مریم

مَریَم را غالباً زن پارسا معنی می کنند. این نام ریشه عِبری دارد و عربی نیست . اما خوب است بدانیم همه لغت شناسان در معنای آن هم گفتار نیستند

تفاوت آخرت از نظر اسلام و مسیحیت چیست ؟

پاسخ:

سؤال خیلی کلی است و پاسخ مفصّلی را می طلبد که از حوصلة این نوشتار خارج است. حال پیرامون پرسش مطالبی را به اختصار برای شما بیان می داریم:

1 ادیان از دید کلی به دو مجموعه تقسیم می شوند: توحیدی و غیر توحیدی. ادیان توحیدی مانند اسلام، مسیحیت و یهودیت. در این ادیان سه اصل و رکن اعتقادی پذیرفته شده است: توحید، نبوت و معاد، که در ادیان غیر توحید چندان خبری از این ها نیست. (1 (

2 از آن رو که اعتقاد به زندگی پس از مرگ و قدم برداشتن در آن مسیر از ریشة فطری بهره مند است، در تمام ادیان با تفاوت هایی عقیده به بهشت و جهنم وجود دارد؛ مانند:

الف (در اقوام و آیین ابتدایی عقیده داشتند که زندگی پس از مرگ نتیجه کارها و خصلت های بشر در دنیا است، همانند خصلت ترسو بودن که انسان را از وصول به بهشت باز می دارد و موجب کیفر و عذاب می گردد، بر عکس شجاعت موجب پاداش روح می گردد.

ب (در یونان و روم قدیم این عقیده رایج بود که دادگاه اخروی کیفر و پاداش می دهد و بهشت و جهنم با مسئلة تناسخ ارتباط دارد. می گفتند: ده هزار سال به درازا می کشد تا نَفْسی در چرخة تناسخ به بدن نخستین خود برگردد، لیکن این مدت در ارواح پاک به سه هزار سال کاهش پیدا می کند. نفوسی که بسیار شریر باشند، در دوزخ ابدی گرفتار می شوند.

ج (در دین هندوان نیز دوزخ و بهشتیان با تناسخ گره خورده است. آنان می گویند: نفس از آغاز به دوزخ زیرزمین که مسکن بدکاران است، منتقل می شود سپس از طریق تناسخ حرکت خود را ادامه می دهد. نیز عقیده دارند: "یاما" پادشاه بهشت و قاضی اموات است. مردگان از میان دو آتش می گذرند. بدکاران می سوزند و نیکوکاران از آن سالم بیرون می آیند. اعمال آنان قبلاً در ترازویی سنجیده می شود و بعد نیکوکار به بهشت و بدکردار به دوزخ می رود و یا دوباره به زمین باز می گردد

ص:468

و از نو متولّد می شود و چرخة تناسخ را ادامه می دهد.

د (در دین بودایی به موجب اعتقاد به "کارما" کیفیت زندگی انسان در زندگی، چگونگی زندگی او را پس از مرگ تعیین می کند. اگر زندگی با نیکوکاری است، زنـدگی بعـدی از کیفیت بالاتری برخوردار می باشـد، اما در صورت عکس، زنـدگی بعـدی دارای کیفیت پست تری می باشد. تولّد و مرگ و تولد دیگر همه شر و بدبختی است. نجات بشر در پرتو وصول به ایروانا است.

3 دین زرتشتی که به مقتضای برخی از روایات در زمرة ادیان توحیدی و الهی قرار دارد امّا در آن تحریف صورت گرفته، در همین دین آمده است: روح پس از مرگ بدن به مدت سه شـبانه روز دور بدن می گردد. ارواح نیکوکار همراه سـروش و بدکار زیر شـکنجه دیوان قرار دارند، پس از آن ارواح نیکوکـار به همراه موجودات خیر و بـدکار به همراه موجودات شـر به جهان آخرت سـفر می کننـد. اعمال نیک به صورت دوشـیزة زیبـا وارد بهشت و به سوی "اهورا مزدا" رهـبری می شود و "هومنو" به او خیر مقـدم می گویـد و خلعتی به او می پوشانـد و او را به بهشت رهبری می کند.

آنان که اعمال نیک و بدشان مساوی باشد، در جای خاصـی قرار می گیرند. در قیامت پلی است به نام "چینوت" که روی دوزخ قرار دارد، به هنگـام عبور نیکوکـاران پهن و به هنگام عبور بـدکاران باریک می شود، باریک تر از مو و تیز تر از تیغ، به همین جهت بـدکاران نمی توانند موفق بشوند و از آن بگذرند، آنان از پل به دوزخ می افتند.

4 در آیین یهود: اگر چه اعتقاد به قیامت و بهشت و جهنم در ادیان ابراهیمی از ضـرورت برخوردار است، لیکن برخی از فرقه های یهود در معاد و فراگیر بودن آن انکار و تردیـد کرده انـد. فرقـة صـدوقیان آن را انکار می نماینـد، دیگران در فراگیر بودن آن تردید روا می دارند و می گوینـد: بیسوادان و آنانی که از تورات بهره ای ندارنـد، بار دیگر زنـده نخواهنـد شـد. نیز گفته انـد: آنان که خارج از ارض مقدس فلسـطین مدفوننـد، بهره ای از قیامت نخواهنـد داشت. دیگران گفته انـد: خداونـد پیش از قیامت در زیر زمین نقبی می زنـد و اجساد آنان را به ارض موعود می آورد و در آن جا زنده می شوند.

ص:469

از جمله اعتقاد آنان در مورد معاد و بهشت و جهنم:

هر که با هر کفنی که دفن شده است، در فردای قیامت با همان کفن محشور می شود.

همه حتی آنانی که در دنیا از نقایص جسمانی برخوردارند، در قیامت کامل محشور می شوند.

لذت دنیا، مانع لذت بهشت و رنج دنیا، موجب وصول به بهشت است.

در قیامت الیاس پیامبر مأمور برپایی قیامت است.

بهشت جای لذت های مادی نیست.

ب در قیامت خدا و بزرگان بنی اسرائیل داوری می کنند.

معاد هم جسمانی است و هم روحانی، لیکن تنها روح کیفر می بیند.

نیکوکاران در بهشت مخلدند و بدکاران از جهنم رهایی می یابند، جز برخی که مرتکب گناهان خاصی مانند زنای محصنه شده باشند. برخی گفته اند: این ها هم در جهنم جاودان نیستند، بلکه پس از دازده ماه به موجودی دیگر تبدیل می شوند.

بهشت هفت طبقه دارد و هر چه بالا رود، برای آنانی که کارهای خوبشان بیشتر است.

جهنم هفت طبقه دارد و هر چه پایین تر برود، جای افراد بدتر است.

ختنه نشده وارد بهشت نمی شود و ختنه شده وارد جهنم نخواهد شد، مگر کسی که خیلی بد باشد.

آتش جهنم بر دانشمندان تورات اثر نمی کند.

همه در فردای قیامت محکوم می شوند، جز قوم یهود.

روز شنبه جهنمیان استراحت می کنند و عذاب نمی بینند.

5 در مسیحیت: عقیدة این ها عقیدة قوم یهود است، جز این که: مسیحیان به زندگانی روحانی در قیامت معتقدند، نه جسمانی.

پس از مرگ داوری خصوصی و جزئی در مورد اعمال بشر به عمل می آید و داوری کلی و نهایی در قیامت است.

کلیسای کاتولیک می گوید: کسانی که پس از قیامت در برزخ تصیفه شوند، به

بهشت می روند و بهشت دریافت محضرت خداوند است. کسانی که شایستة این پاداش نیستند، به دوزخ می روند.

کلیساهای اصلاحی (پروتستان (نیز این عقیده را دارند، جز دورة برزخ را.

مسیحیان شرط ورود به بهشت را مختون (ختنه شدن (نمی دانند.

تعداد نام های پیامبران در قرآن کریم

1. آدم: این کلمه عبری و غیر منصرف است و به معنای خاک سرخ می باشد.

اصل آن» آدام» بوده که برای تعریب الف وسط آن حذف شده است. 25 بار در قرآن کریم تکرار شده است. در قرآن کریم به عنوان اولین انسان از نسل انسان های فعلی معرفی شده و به عنوان آدم ابوالبشر آمده است. در سوره های بقره، اعراف، انبیا، حجر، طه، ص، بنی اسراییل و کهف در محورهای زیر سخن به میان آمده است:

1 – آفرینش آدم؛ ب. سجده فرشتگان و اعراض ابلیس؛ ج. فریب آدم توسط ابلیس و رانده شدن از بهشت؛ د. توبه آدم.

2 – ادریس: این کلمه غیر عربی است؛ از این روی غیر منصرف میباشد. 2 بار در قرآن کریم آمده است. میان شیث (جانشین آدم (و او چهار نسل فاصله است.

(آیه 75 سوره مریم، آیه 85 سوره انبیاء (.

3 – نوح: این کلمه عربی است. چون بسیار گریه میکرده به او نوح گفته اند. 43 بار در قرآن کریم تکرار شده است. اولین پیامبر اولوالعزم عمرش از همه پیامبران بیشتر بود و دوران نبوت او 950 سال بوده است؛ از این روی به او شیخ الانبیا لقب داده اند. قوم او به خاطر عدم ایمان عذاب شدند، همسر و فرزند او هم جزء عذاب شدگان بودند.

ص:471

4 – هود: این کلمه عربی است. وی پس از نوح با چند واسطه آمده است. وی در سرزمین احقاف و میان قوم عاد زندگی میکرد. در تورات به نام» عابر» خوانده شده است. این کلمه 10 بار در قرآن کریم آمده که سه مورد آن به معنای یهودی است و در سوره الحاقه به سرگذشت او اشاره شده است.

5 – صالـح: این کلمه عربی است و وی از پیامبران عرب میباشد. وی در سـرزمین حجر (میان شام و حجاز (مبعوث شد. معجزه او شتری بود که از درون کوه بیرون آمد، مردم او را پی کردند و دچار عذاب صیحه آسمانی شدند. این نام 9 بار در قرآن کریم آمده است.

6 – ابراهیم: این کلمه غیر عربی و سریانی است و به معنای پدر مهربان میباشد.

وی از پیامبران اولوالعزم میباشد که دارای کتاب و شریعت است. وی در شهر بابل در عراق به دنیا آمد و به پیامبری رسید، در قرآن کریم در حول محورهای زیر مجادله ابراهیم با آذر، دشـمنی او با بتها و شکسـتن بتها، داسـتان به آتش افکندن ابراهیم توسط نمرود و گلسـتان شدن آتش بررسی شده، که این نام 69 بار در قرآن کریم تکرار شده است.

7– اسـماعیل: این کلمه غیر عربی است و در زبان عبری» اسما» و» ئیل» به معنای بشنو، خدا بوده است. وی فرزند بزرگ ابراهیم است و مادرش هاجر میباشد که در نوجوانی ابراهیم او را به قربانگاه برد. این کلمه 12 بار در قرآن کریم تکرار شده است که میتوان از جمله آنها به قضایای بشارت تولد اسـماعیل به ابراهیم و دستور قربانی او و قضیه بنای کعبه و کمک به ابراهیم در سوره های بقره، ابراهیم، انعام، مریم و صاد اشاره کرد. در آیه 54 سوره مریم اختلاف است که منظور از اسماعیل کیست.

8 – اسـماعیل بن حزقیل: طبق روایات و نظر بخشـی از تفاسـیر، کلمه اسماعیل در آیه 54 سوره مریم اسـماعیل بن حزقیل است که او را اسماعیل صادق الوعد

لقب داده اند. در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده میفرماید: این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم نیست. او پیامبری از پیامبران است.

9 – اسحاق: این کلمه عربی نیست و غیر منصرف میباشد. وی فرزند دوم ابراهیم است که مادرش ساره میباشد. در قرآن کریم راجع به بشارت تولد اسحاق به ابراهیم، آیاتی وجود دارد و نام او در ردیف انبیاء ذکر شده است، این نام 17 بار در قرآن کریم بیان شده است.

10 – لوط : ظاهراً این کلمه عربی است. وی در زمان حضرت ابراهیم میزیست و با آن حضرت خویشاوند بود و به او ایمان آورد و خود پیامبر مردم شهر سدوم بود.

مردم این شهر به جهت عمل زشتی دچار زلزله شدید شده و نابود گشتند، همسر لوط هم جزء معذبین بوده است. این نام 27 بار در قرآن کریم در خلال سوره های اعراف، حجر، انبیاء و... ذکر شده است.

11 – یعقوب: این کلمه غیر عربی و ظاهراً عبری است و غیر منصرف میباشد.

وی فرزند اسحاق است. لقب وی» اسرائیل» است که به معنای عبد خدا میباشد.

(اسرا < عبد و ئیل < خدا (کلمه یعقوب 16 بار در قرآن کریم تکرار شده و کلمه اسرائیل 43 بار در قرآن تکرار شده است. بنی اسرائیل از نوادگان یعقوب هستند که همه اسباط دوازده گانه را شامل می شوند زیرا او دوازده فرزند داشت که اسرائیل نوادگان اویند.

12 – یوسف: این کلمه عبری است. یعقوب دوازده پسر داشت که یوسف زیباترین و محبوبترین آنان بود. داستان زندگی او به صورت یکپارچه در سوره یوسف آمده است. کلمه یوسف 27 بار در قرآن کریم ذکر شده که سوره ای نیز با این نام از طرف خداوند نازل شده. در آیه 84 سوره انعام وی در ردیف انبیاء عظام قرار گرفته و در سورة مؤمن به رسالت او تصریح شده است.

13 – ایوب: این کلمه غیر عربی و ظاهراً عبری و غیر منصرف به معنای بازگشت کننده میباشد. خدای متعال برای امتحان او را سالها به مرضی مزمن دچار کرد و او صبر و مقاومت کرد، از این روی صبر ایوب ضرب المثل شده است. کلمه ایوب 4 بار در قرآن کریم سخن به میان آمده که قرآن کریم او را به خاطر صبر و شکیبایی در برابر آزمایشات الهی می ستاید و او را دارای عزم و اراده عالی می داند.

14 – شعیب: ظاهراً این کلمه عربی است. وی در شهر مدین (شهری در کنار دریای سرخ (زندگی میکرد. کلمه شعیب 11 بار در قرآن کریم آمده است در خلال سوره های اعراف، هود، شعراء، عنکبوت ذکر شده، در سوره حفص آیات 22 تا 28 داستان ازدواج موسی با دختر شعیب و پناه بردن موسی به او ذکر شده است.

15 – موسی: این کلمه معرب» موشه» (از آب کشیده شده (در زبان عبری است.

وی از پیامبران الوالعزم و صاحب شریعت و کتاب آسمانی است و نام کتاب وی تورات میباشد. او فاتح و منجی یهود است و به پیروان وی یهودی میگویند. داستان زندگی موسی و بنی اسرائیل در سوره ها و آیه های متعددی آمده است، مانند سوره بقره، اعراف، طه، قصص، شعراء و... موسی بین قرن 15–13 قبل از میلاد به دنیا آمد، نام پدرش عمران و نام مادرش یوکابد است. وقایع زندگی موسی بیش از سایر پیامبران در قرآن آمده است، نام او 136 بار در قرآن کریم بیان شده است.

16 – هارون: این کلمه عبری و به معنای محبوب است و غیر منصرف میباشد.

وی برادر موسی است و در کنار او بود و موسی از خدا خواست که او را وزیرش قرار دهد و خدا درخواست او را اجابت کرد و او را در نبوت شریک موسی قرار داد، از این روی هر دو با هم به سوی فرعون رفتند. کلمه هارون 20 بار در قرآن کریم در خلال سرگذشت موسی ذکر شده است.

17 – الیاس: این کلمه عبرانی است و تعریب شده است. در قرآن کریم 2 بار این

کلمه آمده است و زندگانی او توضیح داده نشده است. گفته اند که او همانند خضر هم اکنون زنده است. (انعام 85، صافات 13 (

18 - یسع: ظاهراً این کلمه عبری و معرب ایشاع است. این نام در قرآن کریم 2 بار تکرار شده است. (انعام 86، ص 48 (

19 - ذوالکفل: این کلمه عربی است و غیر منصرف میباشد و 2 بار در قرآن کریم آمده است (انبیا 85، ص 48 (. چون سرپرستی بازماندگان یسع را بر عهده گرفت او را به ذالکفل لقب دادند که ارتباط با این مسئله بعضی از مفسرین آیات 244 تا 245 از بقره را مربوط به او دانسته اند.

20 - داود: این کلمه غیر عربی و ظاهراً عبری است. این کلمه 16 بار در قرآن کریم تکرار شده است که محورهای بحث قرآن کریم در مورد داود عبارتند از:

الف. داستان جنگ جالوت و طالوت که جالوت به دست داود کشته شد (بقره، آیه 246 تا 252 (

ب. به حضرت داود کتاب آسمانی داده شده و از انبیاست آیات 161 نساء و 57 انبیاء گویای آن است.

ج. طبق آیه 75 از سوره انبیاء پرندگان و کوه ها در تسخیر داود بودند و ایشان از صدای خوشی برخوردار بودند.

د. بنابر آیه 80 از سوره انبیاء و آیه 12 از سوره سبأ، خداوند آهن را برای داود نرم ساخت و به او صفت زره سازی آموخت.

ه. آزمایش شدن داود، سوره ص، آیه 25-16.

21 - سلیمان: این کلمه غیر عربی و معرب شلومه و غیر منصرف است. و فرزند داود است. وی علاوه بر مقام نبوت دارای مقام پادشاهی هم بود و زبان

حیوانات را میفهمید و باد و جنیان تحت تسخیر او بودند و تخت او به وسیله باد حرکت میکرد. این کلمه 17 بار در قرآن کریم تکرار شده که در سوره های بقره، نساء، انعام، انبیا، نمل، سبأ و ص می باشد.

22- یونس: این کلمه غیر عربی و ظاهراً از کلمه یونانی ایونس گرفته شده است و غیر منصرف میباشد. قرآن کریم او را» ذوالنون» و» صاحب الحوت» لقب داده است. وی در نینوا مبعوث گردید. از اعجایب زندگی یونس این است که او پس از اینکه قومش را نفرین به عذاب کرد، از میان قومش به سوی دریا فرار کرد، بر کشتی سوار شد، در حمله یک نهنگ به کشتی، او در بین افراد داخل کشتی طبق قرعه ای که به نامش افتاد به سوی نهنگ پرتاب شد، نهنگ او را بلعید و در شکم آن زنده ماند، خداوند متعال جان یونس را بر اثر ذکر» لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» نجات داد و اگر او این ذکر را نگفته بود تا روز قیامت در شکم نهنگ زندان بود. این کلمه 4 بار در قرآن کریم تکرار شده است که در سوره صافات و سوره قلم به سرگذشت او اشاره شده است. در سوره انبیاء به عنوان ذوالنون از او یاد شده است.

نام او به عنوان نام یکی از سوره ها هم درج شده است.

23 - زکریا: این کلمه معرب و اصل آن عبری است. وی که از متولیان بیت المقدس بود طبق قرعه سرپرستی مریم، مادر عیسی را بر عهده گرفت. وی برای گریز از مأموران حکومت جبار به درون درختی مخفی شد که مأموران درخت را با اره دو نیم کردند. این کلمه 7 بار در قرآن کریم تکرار شده است.

24 - یحیی: این کلمه هم میتواند عربی باشد، برگرفته از واژه حیات و میتواند عبری باشد (معرب یوحنّا (، وی پسر زکریا است و در نزد مسیحیان یحیی با عیسی پسر خاله میباشند. وی شباهتهایی به امام حسین علیه السلام دارد، از آن جمله که در شش ماهگی به دنیا آمد و به دست حاکم عیاشی سر از تنش جدا شد. این کلمه 5 بار در قرآن کریم آمده است، در آیه 13 از سوره مریم و آیه 34 از سوره آل عمران

به نبوت او تصریح شده است و به داستان تولد عیسی و دعای زکریا در قرآن اشاره شده است.

25 - عُزَیر: ایـن کلمه معرب عزرا است. 1 بـار در قرآن کریم سوره توبه آیه 30 آمده است و مفسـران گفته اند آن شخصـی که آیه 259 سوره بقره میگوید که خدای متعال او را صد سال میراند و سپس زنده کرد، عزیر پیامبر است

26- عیسـی: این کلمه معرب کلمه» ایشوع» در زبـان عبری است و به معنای مرد بزرگ و مبارک است. وی از پیامبران اولوالعزم است و کتاب او تورات میباشـد. به پیروان وی مسـیحی میگویند. مادر وی مریم از چهار زن بزرگ بهشتی است که بدون شوهر و با تمثل فرشـته الهی (جبرئیـل (برابر او بـاردار شـد و در مـدتی کوتاه عیسـی را به دنیا آورد. و عیسـی در گاهواره به سـخن آمـد و خود را عبـدالله، پیامبر و صـاحب کتـاب معرفی کرد. نام او در قرآن به دو عنوان ذکر شـده است: الف. به عنوان عیسـی 25 بار، ب. به عنوان مسـیح 10 بار. که در سراسـر این قضایا که مربوط به او می باشـند به تولد او و معجزات و پیشـگویی او اشاره شده اما در آیه 48 آل عمران و 156 نساء تصریح دارد که عیسـی نمرده و زنـده است و بر عقیـده به صـلیب کشـیده شدن او خط بطلان کشـیده شده است. طبق برخی از روایات زمانی که یهودیان مخالف میخواستند او را به دار بیاویزند، خدای بزرگ او را نجات داد و فردی مشابه او را به دار آویختند.

27 - محمد: این کلمه عربی و به معنای ستوده است. و از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت اسلام و کتاب آسمانی او قرآن است. وی آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبری نخواهـد آمد و هر کس پس از ایشان ادعای پیامبری کند دروغگو است. نام مبارکش در چهار سوره آل عمران 136، احزاب 4، محمد 2، فتح 29، 1 بار نیز بنابر آیه 79 از سوره اسراء نام محمود و 1 بار نام احمد در سوره صف آیه 16 برای آن حضرت آمده است. آخرین پیامبر الهی در سال عام الفیل متولد شد و در

چهل سالگی به پیامبری رسید. سیزده سال از رسالتش را در مکه و ده سال را در مدینه گذراند و در سال دهم هجری وفات نمود.

اینها اسم های پیامبرانی که نام آنها به طور صریح در قرآن کریم آمده این 27 نفر بودند.

ولی پیامبران دیگری نیز هستند که در قرآن اشاراتی به آنها شده ولی نام آنها به طور صریح نیامده، مانند:» اشموئیل» که در آیه ی 248 سوره ی بقره با تعبیر» وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ » به او اشاره شده است.

و» یوشع» که در آیه 60 سوره ی کهف با تعبیر» وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ » به او اشاره شده است.

و» ارمیا» که در بقره آیه 259 با تعبیر» أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ »

و» خضر» که در کهف آیه 65 با تعبیر» فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا»

و همچنین» اسباط بنی اسرائیل» که بزرگان قبائل بودند و در نساء آیه 163 تصریح شده که بر آنها وحی الهی نازل میشده و اگر در میان برادران یوسف نیز پیامبرانی وجود داشته در سوره یوسف به آنها اشاره شده است.

به طور کل لازم به توضیح است که در مواردی قرآن کریم به داستان برخی پیامبران اشاره می کند، بدون آنکه نام ایشان را متذکر شود؛ ولی در روایات نام آنها آمده است. بنای قرآن کریم بر این نبوده است که اسامی همه انبیاء را مطرح نماید، چنانکه در احادیث نیز نام تمام آن بزرگواران ذکر نشده است. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:» رسولا ـ قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک...» (سوره نساء آیه 164 ((شرح حال بعضی رسولان پیش از تو را بر تو حکایت کردیم و شرح حال برخی را نیز بر تو حکایت ننمودیم...» مداحی

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم

ص:478

دانستنی های قرآنی

تعداد نقطه ها، حروف، کلمات و آیه های قرآن را بنویسید.

دانشـمندان مسـلمان برای به دست آوردن تعـداد نقطه ها، حروف و کلمه ها و آیه های قرآن تلاش های زیادی کرده انـد، ولی هنوز در بین آنها اختلاف نظر وجود دارد.

این اختلاـف هم دلیـل دارد: نوع خطّی که قرآن بـا آن نوشـته می شود، اختلاـف در تعیین کلمات و چگونگی جـدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم اختلاف نظر دانشمندان است. با این همه، نظر درست تر این است که:

تعداد آیه های قرآن 6236، تعداد کلمات قرآن 77437 و تعداد حروف قرآن 321180 یا 322770 و تعداد نقطه های قرآن 158461 است.

قرآن چند بسم الله دارد؟

قرآن کریم دارای 114 (بسم الله الرحمن الرحیم» است که 113 بار آن در اوّل سوره ها و یک بار آن هم در وسط سوره نمل آمـده است. در آغـاز سوره توبه» بسم الله» وجود نـدارد، ولی چون سوره نمـل دو» بسم الله» دارد یکی در اوّل و یکی هم در وسـط تعـداد» بسم الله» های قرآن با تعداد سوره ها برابرند.

کلمه» الله» چند بار در قرآن کریم آمده است ؟

به نوشته دکتر محمود روحانی، این کلمه 2699 بار در قرآن کریم آمـده است. این کلمه یکی از کلمه هایی است که خیلی در قرآن تکرار شده است. این تکرار به سبب اهمیّت یاد خدا در زندگی انسان است.

نام مبارک حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله چند بار در قرآن کریم آمده است ؟

نام پیامبر عزیز ما پنـج بار در قرآن آمـده است که چهار بار با عنوان» محمّـد» و یک بار هم با عنوان» احمـد» از ایشان یاد شـده است. نام محمّد در آیه های 144 سوره

آل عمران، 40 سوره احزاب، 2 سوره محمّد و 29 سوره فتح ذکر گردیده و نام احمد در آیه 6 سوره صف آمده است.

نام کدام پیامبر بیشتر در قرآن آمده است ؟

پاسخ این پرسش حضرت موسی (علیه السلام (است. نام این پیامبر خدا 136 بار در قرآن آمده است. اما می دانید چرا نام حضرت موسی (علیه السلام (این قدر در قرآن تکرار شده است ؟ زیرا زندگی آن پیامبر خدا و سرگذشت قوم آن حضرت یعنی مردم یهود درس های بسیار آموزنده ای برای ما دارد. خدا در سوره های مختلفی از آنها یاد کرده و اشتباه های آنان را بیان نموده، تا ما به مشکلات آنها گرفتار نشویم و خطاهای آنها را تکرار نکنیم.

نام چند زن در قرآن کریم آمده است ؟

جز نام مبارک حضرت مریم ما در حضرت عیسی (علیه السلام (نام زن دیگری در قرآن نیامده است. البتّه نام زنان زیادی به صورت اشاره در قرآن ذکر شده است؛ مثلاً در آیه 33 سوره احزاب که درباره اهل بیت نازل شده، حضرت زهرا هم مورد نظر بوده است. هم چنین در آیه 71 سوره هود به همسر حضرت ابراهیم بدون ذکر نام اشاره شده است. در آیه های 11 سوره قصص، 23 نمل و 40 آل عمران و آیات بسیاری دیگر نیز از برخی زنان بی آن که اسمشان بیاید یاد شده است.

در قرآن چند مرتبه از حضرت مریم و حضرت عیسی (علیه السلام) نام آمده

در قرآن کریم از اول تا آخر، نام هیچ خانمی به صراحت، ذکر نشده غیر از حضرت مریم علیهاالسلام که نه تنها یک بار بلکه بیست بار ذکر گردیده و این نشانه ارزش آن بانو، از نظر اسلام و قرآن است.

البته از حالات و سرگذشت بانوانی در قرآن، بیان شده ولی با صراحت نیامده بلکه مثلا از زن فرعون با عبارت (وامرأة فرعون (یاد کرده است با اینکه این خانم از

شکنجه دیده ه و شـهید شده در راه حق است، ولی نامش به صـراحت نیامده است، یا از مادر موسی علیه السلام با عبارت (و أوحینا الی أم موسی (آمده و از بانوان دیگر ولی از حضرت مریم علیهاالسلام، بیست مرتبه یا 34 مرتبه، بصراحت نام برده شده است.

تنها سوره ای که به نام یک زن است!

سیمای سوره مریم

سوره مریم نوزدهمین سوره ی قرآن، دارای نود و هشت آیه و در مکّه نازل شده است. (بعضی دو آیه 58 و 71 را مدنی می دانند (در تفسیر خازن عدد کلمات آن را هفتصد و هشتاد و عدد حروفش را سه هزار و هفتصد گفته اند.

در تفسیر المیزان می خوانیم: خداوند در دو آیه ی آخر این سوره می فرماید:

هدف ما از نزول این سوره، بشارت و انذار است و این هدف در قالب زیبای داستان زندگی پیامبران آمده است.

نام این سوره از آیه 16 آن گرفته شده، نام مریم 34 بار در قرآن آمـده است و خداوند نام هیچ زنی را با اسم خاص در قرآن ذکر نکرده، جز مریم و تنها سوره ای که به نام یک زن در قرآن نامیده شده، همین سوره مریم است.

فضیلت سوره

از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله (چنین نقل شده است که هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا و یحیی و مریم و عیسی و موسـی و هارون و ابراهیم و اسـحاق و یعقوب و اسـماعیل، را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت (برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می دهد. (مجمع البیان ذیل آیه (

در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف میکند:

خـط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان، و خط مبارزه با مشـرکان و منحرفان و آلودگان، زیرا می دانیم این ثوابهای بزرگ را به کسانی نمی دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه ای است برای عمل.

و نیز در حـدیث دیگری از امام صادق (علیه السـلام (می خوانیم هر کس مداومت به خواندن این سوره کند از دنیا نخواهد رفت مگر اینکه خدا به برکت این سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بی نیاز می کند. (مجمع البیان ذیل آیه (.

این غنا و بی نیازی مسلما بازتابی است از پیاده شدن محتوای سوره در درون جان انسان و انعکاسش در خلال اعمال و رفتار و گفتار او.

محتوای سوره

این سوره از نظر محتوا دارای چندین بخش مهم است:

1 - مهمترین بخش این سوره را قسـمتی از سـرگذشت زکریـا و مریم و حضـرت مسـیح علیه السّلام و یحیی و ابراهیم قهرمـان توحیـد و فرزندش اسماعیل و ادریس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است.

2 - قسـمت دیگری از این سوره که بعد از بخش نخست مهمترین بخش را تشکیل می دهد مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آن است.

3 - بخش دیگر مواعظ و نصائحی است که در واقع مکمل بخشهای گذشته می باشد.

4 - بالآخره آخرین بخش، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزنـد از خداونـد و مساله شـفاعت است که مجموعا برنامه تربیتی مؤثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می دهد.

ص:482

مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح علیه السّلام و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادریس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است

تکرار نام مریم در قران

خلاصه نتایج:

مریم

33 بار

ومریم

1 بار

آیاتی که لغت مورد نظر در آنها تکرار شده است:

مریم

2:872:2533:363:373:423:43 3:443:453:454:1564:1574:1714:1715:175:175:465:725:75

5:785:1105:1125:1145:116 9:3119:1619:2719:3423:5033:743:5757:2761:661:14

ومریم

66:12

منابع و مدارک بیواسطه و با واسطه

15 - قرآن کریم.

16 - نهج البلاغة.

«آ»

17 - 1000 آیه نزلت فی الامام علی علیه السلام، هاشم بحرانی، تحقیق و تعلیق الشیخ نعیم الأسدی

ص:483

لبنان - بیروت، الطبعه الاولی 1430.

18 - آستان قدس رضوی، اول، 1374 ش؛

19 - آثار اسلامی مکه و مدینه: رسول جعفریان، قم، مشعر، 1386 ش؛

20 - آخرین گفتار:.

«الف»

21 - الاحتجاج: ابومنصور الطبرسی) م. 520 ق. (، به کوشش سید محمد باقر، دار النعمان، 1386 ق؛

22 - اسد الغابه: ابن اثیر علی بن محمد الجزری) م. 630 ق. (، بیروت، دار الکتاب العربی؛

23 - اعلام الوری: الطبرسی) م. 548 ق. (، قم، آل البیت علیهم السلام، 1417 ق؛

24 - الامالی: الصدوق) م. 381 ق. (، قم، البعثه، 1417 ق؛

25 - امتاع الاسماع: المقریزی) م. 845 ق. (، به کوشش محمد عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1420 ق؛

26 - انوارالبهیه، قمی، شیخ عباس، مترجم محمدی اشتهاردی، ناصر، قم، 1380 ق، چاپ سوم.

27 - اختیار معرفة الرجال (کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی)، دانشگاه مشهد، 1348 ش

28 - اندیشوران حوزه کلیه حقوق برای پایگاه حوزه محفوظ است

29 - الارشاد، مفید، ترجمه و شرح فارسی: محمدباقر ساعدی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، بی جا، انتشارات اسلامیه، 1380 ش.

30 - الغیبة: شیخ طوسی.

31 - انساب الاشراف: البلاذری) م. 279 ق. (، به کوشش زکار، بیروت، دار الفکر، 1417 ق؛

32 - الانوار فی مولد النبی محمدصلی الله علیه و آله: عبدالله بکری) م. 526 ق. (، به کوشش فضال، رضی، قم، 1411 ق؛

33 - امام سجاد؛ جمال نیایشگران، احمدترابی.

34 - اثبات الوصیة: مسعود.

35 - اثبات الهداة: حرّ عاملی.

36 - اربعین: خاتون آبادی،

37 - انوار جاویدان: محمدحسین جلالی، بی جا، بی تا.

38 - البدایة والنهایه: ابن کثیر) م. 774 ق. (، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

ص:484

1408 ق؛

39 - الخصائص الفاطمیه: محمد باقر الکجوری م. 1313 ق، به کوشش سید علی جمال، الشریف الرضی، 1380 ش؛

40 - الدر النظیم: ابن حاتم العالمی م. 646 ق، قم، النشر الاسلامی؛

41 - السیرة الحلبیه: الحلبی) م. 1044 ق. (، بیروت، دار المعرفه، 1400 ق؛

42 - السیرة النبویه: ابن هشام) م. 213-8 ق. (، به کوشش محمد محیی الدین، مصر، مکتبة محمد علی صبیح و اولاده، 1383 ق؛

43 - الصحیح من سیرة النبی صلی الله علیه و آله: جعفر مرتضی العاملی، بیروت، دار السیره، 1414 ق؛

44 - الطبقات الکبری: ابن سعد) م. 230 ق. (، به کوشش محمد عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1418 ق؛

45 - الفوائد الکامنه: السیوطی) م. 911 ق. (، ریاض، مکتبة الساعی، 1408 ق؛ الکافی: الکلینی) م. 329 ق. (، به کوشش غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1375 ش؛

46 - الکامل فی التاریخ: ابن اثیر علی بن محمد الجزری) م. 630 ق. (، بیروت، دار صادر، 1385 ق؛

المغازی: الواقدی) م. 207 ق. (، به کوشش مارسدن جونس، بیروت، اعلمی، 1409 ق؛

47 - الصحیح من سیره امام علی، أوالمرتضی من سیره المرتضی، جعفر مرتضی عاملی، ناشر اولاءالمنتظر، 1430 ه. ق/ 1388 ه. ش، دفتر تبلیغات اسلامی.

48 - الاصابه فی تمییز الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عادل عبد الموجود، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1415 ق.، چاپ اول.

49 - ابن عبدالبر اندلسی.

50 - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، 1412 ق.، چاپ او ل.

51 - المستدرک علی الصحیحین، الحافظ ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن الحاکم النیشابوری؛ تحقیق یوسف المرعشی، بیروت، دارالمعرفه، 1406 ق.

52 - الامالی، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم، مؤسسه البعثه، 1417 ق.

53 - الغدیر، امینی، شیخ عبدالحسین؛ بیروت، دارالکتب العربیه، 1397، چاپ چهارم.

54 - المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم: ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی، تحقیق محمد عبدالقادر، بیروت دارالکتب العلمیه، 1412 ق.، چاپ اول.

55 - المحّجة البیضاء: ملا محسن فیض کاشانی.

56 - التهذیب:.

57 - الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام: الشیخ عبداللّه البحرانی الاصفهانی و مستدرکاتها: السیّد محمدباقر بن المرتضی الموحد الابطحی الاصفهانی، قم، مؤسسة الامام المهدی، 1413 ق.

58 - اخبار الزینبات: العلاّمه ابی الحسین یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة بن عبیداللّه الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام السجاد علیه السلام، نشره و قدّم له: محمد الجواد الحسینی المرعشی النجفی، لازم به توضیح است که این کتاب از منابع معتبر قرن سوم هجری است و تنها کتابی است که نام مادر امام باقر (علیه السلام) را زینب نوشته است. در کتابهای دیگر از این بانوی بزرگوار با این اسم یادی نشده است. مأخذ کتاب » الزینبات فی بیت النبوة «، نشوه علوانی، دمشق، 1418 که در ص 164 که از این بانو یاد نموده نیز همین کتاب» اخبار الزینبات «است.

59 - اعیان الشیعه: العلامه السیّد محسن الامین.

«ب»

60 - بحار الانوار: المجلسی) م. 1110 ق. (، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1403 ق؛

61 - برگرفته از کتاب: مهدی پور، علی اکبر، گزارش لحظه به لحظه از میلاد نور.

«پ»

62 - پرسش ها و پاسخ ها: دفتر سیزدهم، دفتر نشر معارف، قم، اول، 1382 ش.

63 - پژوهشی درباره زندگانی حضرت نرگس، مادر امام مهدی (عج) پدیدآورنده: طیبی، ناهید، نشریه: پیام زن، شماره نشریه: 105

64 - پایگاه اینترنتی پرشین وی.

«ت»

65 - تاریخ طبری) تاریخ الامم و الملوک (: الطبری) م. 310 ق. (، به کوشش گروهی از علما، بیروت، اعلمی، 1403 ق؛

66 - تاریخ سامرّا: شیخ ذبیح الله محلاّتی،

67 - تاریخ الیعقوبی: احمد بن یعقوب) م. 292 ق. (، بیروت، دار صادر، 1415 ق؛

68 - تاریخ مدینة دمشق: ابن عساکر) م. 571 ق. (، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، 1415 ق؛

69 - تنقیح المقال فی علم الرجال: مامقانی.

70 - تاریخ محمدی: شیخ حسن کاشی.

71 - تواریخ النبی و الآل، الشیخ محمدتقی تستری.

72 - تذکرة الخواتین:.

73 - تفسیر الکبیر: الفخر الرازی) م. 606 ق. (، قم، دفتر تبلیغات، 1413 ق؛

74 - تفسیر کنزالفوائد: میرزا محمدالمشهدی القمی، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1407 ق.

75 - تفسیر صافی: ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق شیخ ع حسین اعلمی، تهران، مکتبة الصدر، 1416 ق.

«ج»

76 - جامع البیان: الطبری) م. 310 ق. (، به کوشش صدقی جمیل، بیروت، دار الفکر، 1415 ق؛

77 - جرعه ای از کوثر: سبحانی نسب، علیرضا، پژوهشی پیرامون اسامی و القاب فاطمه زهراء (علیه السلام).

78 - جلوه های اعجاز معصومین:.

79 - جلاءالعیون: علامه مجلسی.

«چ»

80 - چشمه در بستر:

81 - چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسکری (علیه السلام): عبدالله صالحی. انتشارات مهدی یار قم.

«ح»

82 - ح ق الیقین: علامه مجلسی. چاپ ذوی القربی، قم.

83 - حاشیه بحارالانوار:

84 - حبیب السیر: غیاث الدین بن همام الدین الحسینی) خواندامیر (، کتابفروشی خیام.

85 - حدیقه الشیعه: مقدس اردبیلی.

ص:487

86 – حیاة الامام محمد باقر علیه السلام: باقر شریف القرشی، بیروت، دارالبلاغه.

87 – حیاة الامام العسکری (علیه السلام): محمّد جواد طبسی.

«خ»

88 – خصائص فاطمیه: محمدباقر کُجوری مازندرانی، تحقیق صادق حسن زاده، ناشر آل علی، چاپخانه سرور.

89 – خدمات متقابل اسلام و ایران: صدرا، قم، نهم، 1357 ش.

«د»

90 – دائرة المعارف بزرگ اسلامی: زیر نظر بجنوردی، مرکز دائرة المعارف بزرگ، تهران، 1372 ش؛

91 – دائرة المعارف قرآن کریم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، بوستان کتاب، 1386 ش؛

92 – دلائل النبوه: البیهقی) م. 458 ق. (، به کوشش عبدالمعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1405 ق؛

93 – داستان دوستان: محمّدی ری شهری.

94 – داستان ازدواج معصومین (علیه السلام): ابراهیم بابائی آملی، نشر نجبا، قم، دوم، 1381 ش.

95 – دایرة المعارف تشیّع: نشر شهید سعید محبّی، تهران، 1375.

«ر»

96 – رجال برقی: برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، نسخه خطی، شمار 18/6955، کتابخانه مرکزی 49 دانشگاه تهران، و انتشارات دانشگاه تهران، شماره 857، همراه رجال ابن داوود 1342 ش.

روضة الواعظین: الفتال النیشابوری) م. 508 ق. (، به کوشش سید محمد مهدی، قم، الرضی؛

97 –.روض الفائق:.

98 – ریاحین الشریعه: تألیف ذبیح الله محلاتی، در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه محمد آخوندی، بازار سلطانی تهرانی.

99 – ریحانة الادب: میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، 1374؛

100 – ره آورد خانه خدا: فروزنده مستوفی،) درّی 1349.

«ز»

101 - زیارت جامعه کبیره.

102 - زندگینامه فاطمه بنت اسد:.

103 - زنان فاضله در صحنه دانش و اندیشه، نعمت الله حسینی) کهلائی (، انتشارات عصر انقلاب،

ص:488

زمستان 1384

104 - زنان مرد آفرین تاریخ: محمد محمدی اشتهاردی، قم، مؤسسه انتشارات نبوی، 1376، 105 - 106 - زندگانی عسکریّین (علیه السلام)، ابوالقاسم سحاب.

107 - زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، پنجم، 1373 ش؛

108 - زندگانی امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام)، شهیدی، سیدجعفر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1384 ش.

109 - زندگانی رهبران اسلام (انوار البهیّه): شیخ عبّاس قمی، ترجمه سیّد محمّد صحفی، اسلامیّه، تهران، 1360 ش.

110 - زندگانی حضرت مهدی) عجّ «: حبیب الله طاهری، ص 183، نشر مشهور، قم، اوّل، 1378 ش.

111 - زندگانی امام زین العابدین (علیه السلام)، عبدالرزاق مقرم، ترجمه حبیب روحانی.

112 - زندگانی حضرت امام حسین سید الشهداء) ثارالله (، عمادزاده.

113 - زن در آیینه جلال و جمال، ص 168، آیة اللّه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، 1375 ش.

«س»

114 - سبل الهدی: محمد بن یوسف الصالحی) م. 942 ق. (، به کوشش عادل احمد و علی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1414 ق؛

115 - سیرة المصطفی نظرة جدیده: هاشم معروف الحسنی) م. 1404 ق. (، بیروت، دار التعارف، 1416 ق؛

116 - سیرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله): ابن هشام، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تصحیح مهدوی، خوارزمی، چاپ دوم، 1361.

117 - سیمای فاطمه ی زهرا (س) در قرآن و عترت:.

118 - سیمای آفتاب:

119 - سیری در سیره ائمّه اطهار (علیه السلام).

120 - سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، علی اکبر ذاکری، دفتر تبلیغات اسلامی، دوم، 1373 ش.

121 - سیراعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، موسسه الرساله، بیروت، 1405 ق.

122 - سفینة البحار: حاج شیخ عباس قمی.

123 – سلسله آل بیت النبی) ص):.

124 – سیره حلبی: به نقل از فروغ ابدیت.

«ش»

125 – شرف النبی صلی الله علیه و آله: ابوسعید واعظ خرگوشی) م. 406 ق. (، به کوشش روشن، تهران، بابک، 1361 ش؛

126 – شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیا الکتب العربیه، 1378 ق.

«ع»

127 – عوالم المعارف الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال:.

«ف»

128 – فاطمه بنت أسد علیهاالسلام، بانوان نمونه: مصطفی محمدی اهوازی، قم، انتشارات نورالسجّاد، اسفند 1378.

129 – فروغ ولایت: جعفر سبحانی، انتشارات توحید، سال 1380.

130 – ف اطمه تجلیگاه انوار آفرینش: سید مجتبی برهانی؛ به نقل از احقاق الحق.

131 – فرائد السمطین:

132 – فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام): تالیف محمد دشتی

133 – فاطمه ی زهرا (س)، شادمانی دل پیامبر: رحمانی همدانی، احمد.

134 – فاطمه ی زهرا (س) در کلام اهل سنّت:.

«ک»

135 – کشف الغمّه فی معرفة الائمه، العلامه المحقق ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی،

بیروت، دار الکتاب الاسلامی، 1401، ه. ق،

136 – کمال الدّین،) اکمال الدّین (: ترجمه کمره ای.

137 – کتاب: مقام پدر و مادر در اسلام:.

«گ»

138 - گنجینه های ویران:.

ص:490

139 - گروه فرهنگی: / حوزه آئین و اندیشه.

«م»

140 - ماهنامه موعود: شماره 97، پروین دخت اوحدی حائری

141 - معصوم هفتم و هشتم: جواد فاضل، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

142 - مسندالامام العسکری (علیه السلام): عزیزالله عُطاردی،

143 - معالم الزلفی فی معارف النشأة الاولی و الاخری: سید هاشم بحرانی) م. 1107 ق. (، تهران؛

144 - مکه در بستر تاریخ: نعمت الله صفری، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، 1386 ش؛

145 - مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب) م. 588 ق. (، به کوشش گروهی از اساتید، نجف، المکتبة الحیدریه، 1376 ق؛

146 - مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، تحقیق کاظم المظفر، قم، دارالکتب الاسلامیه، 1288 ش.

147 - مناقب: ابن شهرآشوب.

148 - مقتل الحسین: خوارزمی.

149 - مؤسسه فرهنگی موعود عصر (عج)، (1391).

150 - میقات حج) فصلنامه (: تهران، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت؛ نقد و بررسی گزارش های زندگانی پیش از بعثت پیامبرصلی الله علیه و آله: رمضان محمدی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1387 ش.

151 - مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله): بنت الشاطی، ترجمه احمد بهشتی، سازمان تبلیغات اسلامی.

152 - معارف و معاریف:.

153 - معجم البلدان:.

154 - مهدی موعود، ترجمه علی دوانی.

155 - منتهی الآمال: شیخ عباس قمی.

156 - منتخب الاثر: لطف الله گلپایگانی.

157 - مسند احمد: به نقل از پاسخ به شبهات عزاداری، آقای رجبی.

158 - مجمع الزوائد؛ الهیثمی، دارالکتب العلمیة - بیروت، 1988 م؛

159 - محدثات الشیعه: دکتر نهلا غروی نائینی.

«ن»

ص:491

160 - ناسخ التواریخ: حضرت علی بن الحسین السجاد (علیه السلام) مؤسسه مطبوعات دینی، قم.

161 - نجم الثاقب: محدث نوری.

162 - نهایة الارب، نویری، ترجمه دامغانی.

«و»

163 - وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی.

164 - واحد پژوهش مؤسسه فرهنگی موعود

ص:492

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹